

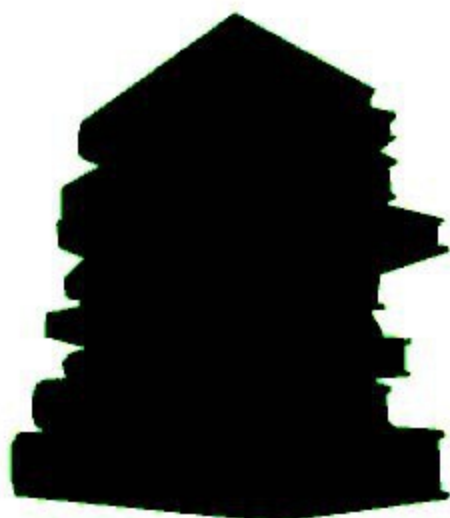
زبان آداب فارسی

دکتر محمد عثمانی

دکتر محمد امین بیاضی

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



زبان و ادب فارسی
در قلم و عثمانی



دکتر محمد امین یاحی

پابلیشر

136852

پانتی

شرکت انتشاراتی پاژنگ - کریمخان زند نبش ماهشهر پلاک ۲۲
تلفن ۸۲۱۶۲۶ - صندوق پستی ۳۸۸ - ۹۴۷۴۵

زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی
دکتر محمدامین ریاحی
چاپ اول
تیراژ ۲۲۰۰
تاریخ نشر، پائیز ۱۳۶۹
تهران - چاپ مروی
لینوگرافی طراوت
حروفچینی - مؤسسه حروفچینی کوهی
حق طبع محفوظ

فهرست مطالب

	پیشگفتار
۷-۱	مقدمه - از کهن ترین روزگاران
	دروازه های روم گشوده می شود
۲۱-۹	۱- وضع فرهنگی و اجتماعی روم
۳۶-۲۳	۲- فارسی، زبان رسمی آسیای صغیر
	نخستین تألیفات فارسی در دیار روم
۶۰-۳۷	۳- اوج گسترش زبان فارسی در دوره سلجوقیان
۷۳-۶۱	۴- دیگر شاعران و نویسندگان آن عصر
۸۹-۷۵	۵- شعر و ادب فارسی در دوره ایلخانان
۱۰۳-۹۱	۶- مولوی و ادبیات مو اویه
۱۱۳-۱۰۵	۷- دیگر شاعران عصر ایلخانان
۱۳۱-۱۱۵	۸- متون منثور عصر ایلخانان
۱۴۱-۱۳۳	۹- از انقراض سلجوقیان تا فتح استانبول
۱۴۸-۱۴۳	۱۰- پس از فتح استانبول
	شاهنامه خوانی و شاهنامه سرایی
۱۶۱-۱۴۹	۱۱- شعر فارسی در عصر محمد فاتح
۱۶۸-۱۶۳	۱۲- بایزید دوم و فارسی در عصر او
۱۷۸-۱۶۹	۱۳- سلیم اول و معاصرانش
۲۰۲-۱۷۹	۱۴- پس از جنگ چالدران
	سلیمان قانونی و معاصران او
۱۹۶-۱۸۱	برخی دیگر از شاعران و نویسندگان
۱۹۹-۱۹۷	

	۲۰۰-۱۹۹	معاصران سلیم سوم
	۲۰۲-۲۰۱	اشعار فارسی شاعران ترکی گوی
۲۱۲-۲۰۳		۱۵- فارسی، زبان رسمی نامه نویسی
۲۱۹-۲۱۳		۱۶- فرهنگ نویسی و شرح و ترجمه متون
	۲۲۳-۲۲۱	دستنویسهای فارسی در دیار روم
۲۳۷-۲۲۵		۱۷- عمق تأثیر ادب فارسی در زبان و ادب ترکی
	۲۳۱-۲۲۹	میراث يك ترك از قرن دهم
	۲۳۷-۲۳۱	فارسی در متصرفات عثمانی
۲۵۰-۲۳۹		۱۸- زبان فارسی و تجدد ادبی در عثمانی
	۲۴۷-۲۴۲	تدزیس فارسی در مدارس
	۲۵۰-۲۴۷	تأثیر فارسی در شعر دوره تنظیمات
۲۶۰-۲۵۱		۱۹- تأثیر ادب عثمانی در ادبیات جدید فارسی
۲۷۱-۲۶۳		۲۰- فارسی و زبان ترکی امروز ترکیه
۳۰۸-۲۷۳		فهرستها

۲۷۷-۲۷۳	برگزیده منابع
۲۹۱-۲۷۸	فهرست نامهای کسان
۳۰۲-۲۹۲	فهرست نامهای کتابها
۳۰۸-۳۰۳	فهرست نامهای جایها

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

پیشگفتار

زبان و ادب فارسی، در طول قرنهای دراز اندیشه و فرهنگ کهن سیر ایرانی را از چهارسوی، در سرزمینهای همسایه ما گسترانیده، و پیام انسانی مهر و دوستی ملت ما را به گوش همگان رسانیده و رشته پیوند میان ما و دیگران را استوار یها بخشیده است.

جاذبه و افسون شعر فارسی چنان نیرویی داشت که حتی در روزهای هم که به هر دلیل غبار آزو کین آینه دلها را تیره ساخته بود، و ناگزیر سربازان ما برای دفاع از ایران عزیز، ایران سرافراز جاودانه مان می جنگیدند، باز هم شادکارهای فردوسی و سعدی و حافظ و دیگر سرایندگان مان پیام دلاویز همزیستی و دوستی ما را به گوش هموردان ما می رسانیدند و بذر مهر و آشتی را در دلهای آنها می افشاندند. در چنان ایامی هم ساکنان سرزمینهای دشمن فارغ از کشاکشهای سیاسی و نظامی کام خود را با قند پارسی شیرین می کردند.

سخن فارسی، نیرومندترین مایه پیوند معنوی ما با همسایگان ماست. اینکه در خارج از مرزهای کنونی ایران، در کران تا به کران سرزمینهای همسایه، فارسی - سرایان بزرگی چون: رودکی در سمرقند، نظامی در گنجه، مولوی در قونیه، سنایی در غزنه، ابیر خسرو و بیدل در دهلی، جامی در هرات آرمیده اند، و تربت پاک هر یک

زیارتگاه صاحب‌دلان و صاحب‌نظران و توده‌های انبوه مردم است، پشتوانهٔ پیوند جاودانهٔ ما با ساکنان امروزی این سرزمینهاست.*

یادآوری آن روزگاران همدلی و هم‌زبانی و پیوستگی، درسهای آموزنده‌ای برای نسلهای امروز و فرداست. در عصر ما که هر ملت و کشوری ناچیزترین پیشینه‌های فرهنگی خود را بزرگ می‌کنند، و برای کسب نام و آبرو و اعتبار ملی از آنها بهره می‌جویند، شناختن و شناساندن زبان فارسی و ثروت بیکران آن و عزت و اعتبار دیرین آن وظیفهٔ مسلمی است و غفلت از این همه گناهی نابخشودنی است.

دریغاً که اگر گاهی کار به دست نافر هیختگانی افتاده بوده که از اندیشه و فرهنگ ایرانی بی‌بهره بوده‌اند، به‌زبان و فرهنگ ملی بيمه‌ری نشان داده‌اند. يك سببش هم این بوده که این مسائل با حرص و ولع ثمره‌چینی شتاب زده سازگار نیست. کارهای او و تبلیغ و دمیدن در نای و کوبیدن دهل نیست. کار عشق و ایمان است. بذری که افشانده می‌شود دیر به بار می‌نشیند، برنامهٔ سنجیدهٔ دیرباز پایدار می‌خواهد که با عشق و حوصله و ایمان اجرا شود.

سرگذشت پرفراز و نشیب زبان و فرهنگ ایرانی، در هر دیار جدا جدا باید بدقت مورد بررسی و شناخت قرار گیرد. حاصل کار از يك طرف رشته‌های دوستی و پیوند معنوی میان ما و همسایگان ما را استواری بیشتر خواهد بخشید. از طرف دیگر چهرهٔ فرهنگ جهانگیر دیرسال ایران، این پیرسرفراز قرون و اعصار را تابناک‌تر خواهد کرد. گوهرهای گمشده‌ای به بازار خواهد آمد که تحقیق در آنها و بهره‌جویی از آنها زبان و فرهنگ ما را غنی‌تر خواهد کرد و بر جلوه و جمال آن خواهد افزود.

مثلاً کتاب حاضر متون ارزندهٔ هفتصد ساله‌ای چون: فسطاط العداله، تاریخ ابن بی‌بی گرگانی نیشابوری، منشآت امیر بدرالدین یحیی گرگانی، منشآت سعدالدین مسعود، آثار حبیب تفلیسی و حسن بن عبدالؤمن خویی و متون چاپ نشده‌ای

* حادثهٔ خجسته‌ایست که می‌شنویم در این روزها فرزندان ستم‌کشیدهٔ رودکی و بلعمی و ناصر خسرو و مولوی و سامانیان، با بهره‌جویی از تحولات جهانی به‌خویش خویش بازگشته‌اند، و به‌تعبیر خود به «احیاء عجم» برخاسته‌اند، و گسستن بندهایی را که به پای فکر و زبان‌شان تنیده شده بود آغاز کرده‌اند، و در سرزمین خود زبان و خط پدران خود را رسمیت بخشیده‌اند، و نوروز را روز ملی خود اعلام کرده‌اند. به آن آزاد مردان درود فراوان باد. دعای خیر ما بدرقهٔ راه آنهاست.

از مولویه و نوشته‌ها و سروده‌های فراموش شده دیگری را به خاطرهای می آورد که به صورت نسخ تادرخطی در گوشه کتابخانه‌ها انتظار می کشند تا به همت پژوهندگان زندگی از سر گیرند و جای شایسته خود را در مجموعه ادب فارسی باز یابند. حق این است که محققان علاقه مند به نشر متون به جای تصحیح و چاپ کتابهای کم ارزش تر متأخر از دوره‌های انحطاط، به فکر نشر اینها باشند که هر يك از نظر زبان فارسی و اشتمال بر نکات اجتماعی و تاریخی اهمیت خاصی دارد.

این کتاب یادگار سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ است که مسئولیت امور فرهنگی ایران را در تر کیه داشتم. بعد از باز گشت به ایران به دعوت وزارت آموزش و پرورش یادداشتهای خود را طی چند سخنرانی در اجتماع تابستانی دبیران زبان و ادبیات فارسی در ارومیه بیان کردم و اندکی بعد خلاصه آن مطالب در برنامه مرزهای دانش رادیو ایران گفته شد و همان خلاصه چند بار به نام «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی» به چاپ رسید. و اینک مجموعه یادداشتهای به صورت کتاب حاضر در دسترس خوانندگان قرار می گیرد.

چون هدف نویسنده آشنا کردن همه خوانندگان با سیر زبان و فرهنگ ایرانی در يك سرزمین همسایه بوده و این از نخستین قدمهایی است که در این راه برداشته می شود، بنای کاربر رعایت جانب ایجاز و پرهیز از اطناب بوده است. اما تردیدی نباید داشت که در زمینه هر يك از مباحث کتاب: درباره هر قرن و هر شاعر یا نویسنده و درباره هر کتاب تحقیقات دقیق مشروح باید انجام پذیرد. این کاری است که پژوهندگان دو کشور با تحقیق در مجموعه‌های نسخ خطی کتابخانه‌ها بتدریج به انجام خواهند رسانید.

در اینجا از دوست عزیز، شاعر دانشمند آقای سعید نیاز کرمانی که موجبات نشر کتاب را فراهم کردند، و نیز از دوست گرامی آقای مهرانفر مدیر مؤسسه حروفچینی کوهی که با دقت خاص کار حروفچینی و صفحه آرایی کتاب را به انجام رسانیدند، امتنانها دارم و آرزو مندم که سالیان دراز منشاء خدمات ارزنده فرهنگی باشند.

۱- سخنرانی در برنامه مرزهای دانش در رادیو ۲۰ فروردین ۱۳۴۹، مجله یغما سال ۲۳ ص ۷۸-۸۹، هنر و مردم ش ۹۲ خرداد ۱۳۴۹، مجله دانشکده ادبیات تهران دوره ۱۸، فروردین ۱۳۵۰ ص ۷۹-۱۰۳، جداگانه از انتشارات امیر کبیر مرداد ۱۳۵۰.

امیدوارم نشر این کتاب قدم کوچکی در راه حق شناسی نسبت به سرایندگان و نویسندگان باشد که با پدید آوردن آثاری به فارسی، دور از ایران به زبان والا و فرهنگ گرانمایه ایران خدمت کرده اند و نام و یاد آنها برای هر ایرانی همیشه گرامی خواهد بود.

۲۰ تیر ماه ۱۳۶۹

محمد امین ریاحی

از کهن ترین روزگاران

فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر ریشه‌های کهنی از دو سه هزار سال پیش دارد. این سرزمین زیبا و زرخیز بیش از دو قرن جزء استانهای دولت هخامنشی بود که در تاریخ آن سرزمین به نام مشخص «دوره پارسها» شناخته می‌شود. از دوره پارسها سنگ نگاشته‌هایی در نواحی مختلف از جمله در محلی به نام گورمه Göreme شناخته شده، و نیز گورستانی در کنار شهر طرسوس در سواحل جنوبی ترکیه موجود است. همچنین در کاوشهای باستان‌شناسان در سارد (والی نشین هخامنشیان) در نزدیکیهای از میر آثاری به دست آمده است.

با فتوحات هخامنشیان، آیین مهر در آسیای صغیر و یونان راد یافت و از آنجا به روم رسید. بعدها مهرپرستی به صورت دین رسمی در آمد و سیصد سال، تا روزی که مسیحیت رسمیت یافت آیین رسمی رومیان بود. هنگام رواج مسیحیت هم بسیاری از آداب و رسوم مهرپرستی وارد مسیحیت شد. وقتی هم که دین مسیح آیین مهر را از میدان بدر کرد آیین مانی از راه رسید و در مناطق جنوب اروپا نفوذ کرد و آثاری از آن قرن‌ها در معتقدات فرق مختلف مسیحی از قبیل کاتارها و بوگومیل‌ها به حیات خود ادامه داد.

اگر هم آثار فرهنگی دوره سیصد ساله تسلط هخامنشیها، به طول زمان در زبان و زندگی مردم راه زوال پیموده باشد، اما به علت همسایگی و وجود روابط بازرگانی و احتمالاً مهاجرتها و جهانگردیها مسلماً بعدها زبان و فرهنگ ایرانی لااقل در شهرهای همجوار نفوذ کرده بود. مثلاً سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان

به آسیای صغیر که ناصر خسرو به شهر اخلاط می‌رسد، در سفرنامه خود می‌نویسد: «در شهر اخلاط به سه زبان سخن می‌گویند: تازی و پارسی و ارمنی»^۱ (مراد از فارسی شاید زبان فهلوی آن روز آذربایجان باشد).

محققان برخی اندیشه‌ها و سنن کهن ایرانی و آیینهای کهن مهرپرستی و زردشتی و خرم دینی را در آداب و رسوم علویان (= قزلباشها)ی قلمرو عثمانی یافته‌اند که روکشی از تشیع دارد.

پروفسور عبدالباقی گلپنارلی مولوی شناس ترک بسیار از آداب مولویه را چون: تقدس اجاق و مطبخ خانقاه و خاموشی در اثنای صرف طعام ادامه سنن زردشتیان می‌داند، گلپانگک سفره را که میان مولویه معمول بود همان زمزمه مزدا-پرستان، و خرقة صوفیان را سدره و کستی زردشتیان می‌شمارد.

همو تأثیرات دین زردشتی را در میان اهل فتوت و بکتاشیان آسیای صغیر نشان داده، از آن جمله «شدد» بستن جوانمردان را عیناً یادگار «کستی» بستن زردشتیان دانسته است^۲. همچنین شعارسه گانه علویان را که باید هر کس دست خود و زبان خود و کمر خود را از کارناروا نگه دارد^۳ یادگاری از شعار زردشتیان «اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک» زردشتیان می‌شمارد.

بررسی بود و نبود این آداب و رسوم در میان سایر گروههای جوانمردان، پیشینه این سنتها را روشن تر خواهد کرد. مثلاً اگر رسم شدد بستن نزد گروههای قدیم تر جوانمردان در ایران یافته شود معلوم خواهد شد که این تشریفات با اصول جوانمردی از ایران بدان دیار رفته است، و اگر این همه منحصر به جوانمردان آسیای صغیر باشد می‌توان حدس زد که یادگار گروههایی مثل خرم دینان است که پس از قلع و قمع در ایران به دیار روم پناه برده‌اند و آداب و رسوم آنها در آن سرزمین باقی مانده و به طریقت جوانمردان آن سامان راه یافته است.

بقایای آیینهای کهن را مؤلفان قرن هفتم نیز در میان برخی جماعات نشان

۱- سفرنامه ناصر خسرو، چاپ دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۵، ص ۷.
2- A. Gölpınarlı, İ. Ü. İktisat Fakültesi Mecmuası. 11. C. No. 1-4, 1949.

1950 s. 1. 354

3- elini, dilini, belini.

داده‌اند. در کتاب فسطاط العداله (تألیف شده در ۶۸۳) آمده: «در روزگار ما جماعتی پیدا گشته‌اند و اسم جوالقی بر خود نهاده‌اند. همه آیین خرمیه و بواطنه است و روش ایشان، بر اباحت می‌روند و کلمات کفر می‌گویند، و الفاظ زندقه آشکار کرده»^۱.

ناگفته پیداست که از سر زمین پرحادثه بلاخیز ما، در طول تاریخ بارها گروههایی از مردم، از هجوم بیگانه یا بیداد گریهای خودی به سرزمینهای دیگر پناه برده‌اند. در حمله اعراب عده‌ای از ایرانیان به هند رفتند، قطعاً پیش از آن هم در دوره ساسانیان گروههایی از سختگیریهای مؤبدان زردشتی درباره مانویان و مزدکیان، و بعد از آن در حمله تازیان، و بعدها در کشتار خرم دینان و فرقه‌های دیگر به دست عباسیان، به آسیای صغیر پناه برده‌اند، و نفوذ اندیشه‌های مانوی در غرب هم از این راه دانسته شده است.

مخصوصاً که اینجا راه نزدیک تر بوده، و این را هم می‌دانیم که در آن روزگار شرق آسیای صغیر، نواحی مجاور ایران، با همه سرسبزی و زرخیزی سکنه زیاد نداشته و برای استقرار مهاجران ایرانی بسیار مناسب بوده است. از اینها گذشته علی‌رغم رشته کوههای سر برفلك افراشته، مرزبندی مشخصی که مانع رفت و آمد آزاد باشد در میان نبود، و این نواحی از همان روزگار ساسانیان و جنگهای ایران و روم خارج از دیار روم شمرده می‌شد و ساکنان آن ارمنیها و کردها و احتمالاً گروههایی از سایر ایرانیان بودند. اینکه گفتیم ناصر خسرو سی سال پیش از حمله سلجوقیان، در اخلاط در غرب دریاچه وان مردمی را می‌بیند که به زبان ایرانی سخن می‌گفته‌اند نشانه‌ای از آن مهاجرتها می‌تواند باشد.

قرائن دیگری در دست است که در یکی دو قرن بعد هم اخلاط یکی از پایگاههای فرهنگ ایرانی بود: از شاعری به نام تاج اخلاطی شعر فارسی مانده که بعداً ذکر خواهیم کرد. همچنین کاتبانی از این شهر نسخه‌های کتب فارسی کتابت کرده‌اند. از آن جمله فضل‌الله بن ابراهیم بن محمود خلاطی در ۶۳۲ مفتاح المعاملات

۱- فسطاط العداله، نقل شده در Fuad Köprülü Armağanı چاپ استانبول ۱۹۵۳،

محمد بن ایوب طبری را نوشته است. حتی در نواحی غربی تر از اخلاط، ارض نجان را می بینیم که بعدها در قرن ششم تحت فرمانروایی فخرالدین بهرامشاه از کانونهای فرهنگی ایران بود و بیشتر وزیران و دیوانیان سلجوقیان روم از آن شهر برخاسته اند. درباره مهاجرت ایرانیان به این نواحی پیش از حمله اعراب، از منابع موجود آگاهیهای قطعی به دست نمی آید. اما اگر قرائنی که گفتیم برای تأیید موضوع کافی باشد، اینهمه را نخستین موج مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر باید دانست.

دروازه های روم گشوده می شود

آغاز نفوذ واقعی فرهنگ ایرانی در دیار روم از سال ۴۶۳ شمردن شده است که البارسلان در جنگ منازگرد (یا ملازگرد)، رومانوس دیوجانس قیصر روم شرقی را شکست داد. اما واقعیت این است که آن حادثه بی مقدمه نبود. پیش از آن نیز، همانطور که تازیان از راه جنوب به آسیای صغیر می تاختند، از جانب ایران هم تاخت و تازهایی به آن دیار صورت می گرفت. از آن جمله، منابع محلی از دلیر مردی به نام «سالارخراسان» خبر می دهند که ده سال پیش از جنگ منازگرد در نواحی شرقی آسیای صغیر به تاخت و تاز مشغول بوده، و سرانجام در ۴۵۸ به نیرنگ امیر نظام الدین از مروانیان حاکم بردیار بگردستگیر و کشته شده و پیکرهای او و همراهانش را در چاهی انداخته اند که آن چاه یک قرن بعد هم در آن شهر به نام «چاه سالارخراسان» معروف بوده است.^۱

در باره لشکرکشی البارسلان توجه به این نکته از نظر تاریخ ایران اهمیت دارد که سپاه او سپاه ایران بوده است. زیرا سلجوقیان پیش از حمله به روم تحت تأثیر فرهنگ درخشان ایران، ایرانی شده بودند. و پیروزی آنها پیروزی عنصر ایرانی به شمار می رفت. نباید فراموش کرد که در آن روزگاران ارتشهای منظم امروزی وجود نداشت و بیشتر سپاهیان به انگیزه به دست آوردن غنیمت به جنگ می رفتند. در جنگ با کافران هم (که رومیان غیرمسلمان این حکم را داشتند) جز پنج یک غنایم

1- O. Turan. Selçuklular tarihi ve Türk - Islam medeniyeti

(به نقل از تاریخ میافارقین تألیف ابن الاذرق، چاپ قاهره، ص ۱۸۳)

که به خزانه پادشاه می رسید بقیه مال افراد بود. در این میان کسانی هم بودند که برای کسب ثواب اخروی در «غزا» شرکت می کردند. به این دلایل باید پذیرفت که عده کثیری از ایرانیان در فتح روم شرکت داشتند.

یک قرینه دیگر بر اینکه اکثریت سپاهیان البارسلان و اطرافیان او از ایرانیان بودند این است که لامعی جرجانی پیش از حمله به روم قصیده‌ای در مدح البارسلان سروده است با این مطلع:

ملك را شاهنشاه و سلطان چنین باید چنین

که نهیب او به مصر و گه سپاه او به چین^۱

این قصیده به اعلامیه‌هایی می‌مازد که در جنگهای امروز پیشاپیش جنگ میان سپاهیان بخش می‌شود^۲. شاعر پس از ذکر پیروزیهای پیشین سلطان به اینجا می‌رسد که می‌گوید:

قیصر کافر که گوید روم را هستم ملک

در مکان و مرتبت هستم گه و بیگه مکین

گر خبر باید که سلطان از مرند آمد به خوی

زهر گردد در دهانش، از بیم سلطان انگبین

یک دلیل مهم بر اینکه پیروزی البارسلان و شکست رومیان را در جنگ ملازگرد پیروزی ایران می‌شماریم این است که بعد از این حادثه راه نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر گشوده شد و به تدریج با استقرار سلجوقیان به همان

۱- دیوان لامعی، چاپ ۱۳۱۹ نفیسی، ص ۱۳۱-۱۳۸.

۲- لامعی در قصیده خود در پیش بینی پیروزی سپاه البارسلان می‌گوید:

لعبتانی لشکر تو آورند از روم اسیر زلفشان همچون بنفشه رویشان چون با سمین
جامه رومی فروشد ده به دانگی هر بنال برده گرجی فروشد صد به دانی هر تگین
تا که آید عید و آید گاه نوروز و بود غره شوال این، آن اورمزد فرودین

مرحوم نفیسی در حاشیه صفحه ۱۳۷ گوید: «این قصیده را لامعی در ۴۳۹ گفته که غره شوال با نخستین روز فروردین برابر بوده است». نکته اینجا است که البارسلان در ۴۵۵ بر تخت نشسته و در این قصیده نیز همه فتوحات دوره او ذکر شده است. بنابراین محاسبه آن مرحوم درست نیست و احتمالاً خطا از اینجا ناشی شده که اصلاح تقویم در دوره ملکشاه را در نظر نگرفته، یا اینکه این بیت در این قصیده الحاقی است.

نسبت که زمان می گذشت، و به میزانی که سلجوقیان در درون آن دیار و رو به غرب پیش می رفتند این نفوذ گسترده تر و ژرف تر و استوارتر می شد.

با فروریختن دیوار روم مسیحی، سیل مهاجران ایرانی نیز همراه سپاه سلجوقی به آسیای صغیر سرازیر شد. گروه گروه ایرانیان از سپاهی و دیوانی و بازرگان راه دیار روم را در پیش گرفتند. این دومین مهاجرت وسیع ایرانیان از سر زمین خود بود. رفتند و فرهنگ ایرانی را با خود به ارمغان بردند. در همان زمان قبایلی از ترکمنها هم به روم کوچ کردند، با این تفاوت که ترکمنها به سائقه سرشت کوچ نشینی خود با رمه های خود در دشتها و جلگه ها گسترده شدند در حالی که ایرانیان در شهرها سکونت گزیدند و چنین بود که فرهنگ ایرانی در شهرها جای گرفت.

فرمانروایان جدید روم به مدت بیش از دو قرن تابع و باجگزار ایران بودند. تا روزی که سلجوقیان بزرگ در ایران فرمانروایی داشتند بستگی دولت سلجوقی روم با آنها برجای بود. بعد از برافتادن آنها سلجوقیان روم احساس استقلال کردند و روی خوشی به خوارزمشاهان نشان ندادند حتی علاءالدین کیقباد اول با جلال الدین خوارزمشاه جنگید و او را شکست داد. اندکی بعد با حمله مغولها به دیار روم ناچار تابع و خراجگزار ایلخانان ایران شدند.

در این باره پروفیسور عثمان توران محقق فقید ترک در مقدمه مسامره الاخبار، آنجا که دید و نگرش مؤلف آن کتاب را باز می گوید استنباطی دارد که ترجمه عین گفته او را در اینجا می آوریم:

« او چون همیشه حوادث را از نظر مرکزیت سلجوقیان و ایلخانان ایران می بیند، اساس شورشها و اتفاقاتی را که در آسیای صغیر اتفاق افتاده، مطابق دید نویسندگان ایرانی نقل و توجیه می کند. از اینجا است که میان منابع ایرانی و مسامره الاخبار با منابع دولت رقیب ممالیک مصر اختلاف نظر مشاهده می شود. او که وابسته به مرکزیت ایران است و تحت تأثیر مشروعیتی که برای مرکزیت ایران قائل است، ناچار درباره حوادث از آن نظر و به نسبتی که با ایران ارتباط داشته باشد اظهار علاقه می کند.

به این سبب او در کنار سقوط دولت سلجوقی، درباره جنبشهای ترکان آسیای صغیر و تأسیس حکومتهای ترک محلی و فتوحات آنان فقط به میزانی که با ایران ارتباط داشته باشد چیزی می نویسد.

و به همین مناسبت، جای تعجب نیست که در کتاب خود نه تنها از حکومت خاندان عثمانی که تازه ظهور کرده بود خبری نمی دهد، حتی از حکومتهای محلی اطراف که قدرتمندتر بودند و درباره هجومهای سپاهیان ترک آنها به قلمرو بیزانس هیچ اثری و خبری در کتاب او نیست»^۱.

1- C. Turan, *Müsâmeret - ul - Ahbâr, Mukaddime s. 47.*

وضع فرهنگی و اجتماعی روم

برای شناخت دقیق وضع فرهنگی و اجتماعی روم، از اوایل قرن ششم تا اواسط قرن هشتم، یعنی از استقرار سلجوقیان تا به قدرت رسیدن عثمانیها، بررسی کلیه متون نظم و نثر پدید آمده در آن دیار و آثار باز مانده تاریخی و اسناد و وقفنامه های آن دوره ضرورت دارد.

اهم این منابع که به زبان فارسی بوده و در ایران نیز در دسترس محققان قرار دارد هفت کتاب زیر است: تاریخ ابن بی بی، مسامرة الاخبار آقسرایبی، مناقب العارفين افلاکی، مناشیر دیوانی، روضة الکتاب، مجموعه منشآت کتابخانه حسین نخجوانی، و تا حدودی بزم و رزم اردشیر استرآبادی.

آنچه از تحقیق در مجموع این منابع برمی آید آسیای صغیر در آن روزگار يك محیط چند فرهنگی بود. وقتی سلجوقیان پای در دیار روم نهادند، در نواحی شرقی این سرزمین کردان و ارمنیان و در مرکز و غرب آن رومیان می زیستند. سیل مهاجرت ایرانیان به شهرها و ترکمنان به دشتها و جلگه ها گونه گونی ملیتها و فرهنگها را افزون تر کرد، اما زبان و فرهنگ طبقه ممتاز زبان و فرهنگ ایرانی شد. ابن بی بی در حوادث سالهای آخر قرن ششم گوید: «در پنج زبان که در بلاد روم بیشتر خلق بدان مکالمت نمایند [غیاث الدین کیمخسرو] استحضاری تمام حاصل کرده... چنانکه اگر وقتی به زبانی از زبانها در تکلم آمدی گمان اجانب چنان بودی که به اصل

و نژاد از اصحاب آن زبان و ارباب آن لسان و اقوام آن کلام است . . . »^۱ دیگر پادشاهان سلجوقی معمولاً به فارسی سخن می گفتند.^۲

با اینهمه ، چند گونه‌گی فرهنگی حتی در آثار ایرانیانی که به روم رفته و در آنجا ساکن شده بودند دیده می شود. در اشعار مولوی به کلمات و عبارات رومی و ترکی برمی خوریم. وقتی نجم رازی در ۶۲۱ در ارزنجان مرزوات اسدی را به نام داوود ملک ارزنجان می نویسد، با اینکه خود ملک مسلمان بوده، اما چون اکثریت ساکنان ارزنجان (یا احتمالاً پیرامونیان داوود) از ارمنیان مسیحی بودند ، در آن کتاب توجه به انجیل و زبور و تورات مشهود است.^۳

وقتی به اسمهای جاها می نگریم، در کنار نامهای باستانی بازمانده از زبانهای اقوام قدیمی چون هیتی ها و فریگیائیها و یونانیها چون: استانبول، اناطولی، پرگام؛ نامهای فارسی چون نیک ده ، آب بند، آب گرم، بند ماهی، چشمه دیده می شد که بسیاری از آنها در قرن اخیر به نامهای ترکی تغییر داده شده است. بگذریم از اینکه شهرهایی در نواحی شرقی از قدیم اسم فارسی ایرانی داشته اند و دارند. چون: ارزنگان ، ملازگرد . همچنین نامهای محلهای تازه بنیاد ، ترکیباتی با پسوند های فارسی بود نظیر: آباد (قبادآباد) کوی (قاضی کوی)، سرای (آق سرای)، ستان، گرد . . .

بیشتر وزیران و رجال دیوانی ایرانی بودند. وقتی تاریخ ابن بی بی یا مسامره- الاخبار یا مناقب العارفين رامی خوانیم می بینیم بزرگان جامعه و مردانی که در کنار پادشاهان رشته امور را به دست دارند از: پروانه، وزیر، حاجب ، منشی ، مستوفی ، عارض ، قاضی، مفتی، واعظ، مدرس هر یکی منسوب به یکی از شهرهای ایران است: اصفهانی، تبریزی، خراسانی، طوسی، جوینی، رازی، قزوینی، دیلمی ، زنجانی ، شیرازی ، همدانی ، ساوه ای ، ساروی ، مراغه ای ، سجاسی ، اردبیلی ، گنجه ای ، نخجوانی، خویی، مرندی . . .

۱ - ابن بی بی، الاوامر العلامیة، چاپ عکسی ۱۹۵۶ آنکارا، ص ۷۷.

۲ - همانجا: ص ۷۹.

۳ - برگزیده مرصادالعباد. چاپ توس ۱۳۶۱، ص ۲۶ مقدمه.

عده‌ای هم نسبت به چند شهر معدود از شرق و مرکز آسیای صغیر (واقع در مسیر راه ایران و منزلگاه‌های مهاجران ایرانی) دارند. چون: ارزنجان، آق-سرای، قونیه، قیصریه، ملطیه، اماسیه، اخلاط.

تحقیق در این باره مشکل است که بفهمیم کدام يك از رجال منسوب به این شهرها، کسانی مثل احمد ارزنجانی شاعر پارسی‌گوی و مهندس قیصریه‌ای (که شعرش را خواهیم آورد)، از خانواده‌های ایرانی مهاجر هستند، و کدام يك از بومیانی هستند که زبان فارسی آموخته و فرهنگ ایرانی گرفته‌اند. فقط درباره کسان معدودی اشاراتی هست. مثلاً ابن بی‌بی می‌نویسد که:

«...امیر شمس‌الدین خاص اغز، اگر چه غلام رومی نژاد بود و لکن به فضل وافر و عبارت محبوب و خط خوب و بلاغت کامل و صنعت دبیری نظیر خود نداشت... لطف طبع بر ذات کریمش مستولی و جزالت الفاظ و عدوبت بیان خاطر و قاد او را منقاد. رساله‌ای در مناظره چنگک و شراب انشاء کرده است»^۱.

نام معماران هنرمند ایرانی هم بر پیشانی بسیاری از آثار کهن به یادگار است. از آن جمله نخستین معمار تربت مولوی بدرالدین تبریزی بود^۲. قلعه کهنه دیوریقی (بین ارزنجان و سیواس و ملطیه) را بامسجد آن يك معمار ایرانی، حسن بن پیروز مراغه‌ای در سال ۵۷۶ در دوره سیف‌الدین ابوالمظفر شاهنشاه ساخته است. مسجد بزرگ آن شهر را هم در سال ۶۲۶ خرمشاه بن مجید اخلاطی و احمد بن ابراهیم ساخته‌اند.

خلاقیت هنرمندان ایرانی در آن دیارتا و اویل عصر عثمانی که بورس پایتخت بود ادامه داشت. در زیباترین و آراسته‌ترین مسجد آن شهر به نام مسجد سبز (یشیل-جامع) بر روی کاشی‌های خوانیم: «عمل استادان تبریزی». در بالای محراب مسجدی

۱- ابن بی‌بی، ص ۵۵۳.

۲- افلاکی، مناقب العارفين، چاپ تحسین یازبجی ۱۹۵۹ آنکارا ص ۱۴۱-۱۴۲، ۱۹۳-۳۸۹، ۳۸۷، ۱۹۲.

دیگر (شاید جامع مراد) خواندم: «عمل استاد محمد اصفهانی». زنده یاد عبدالباقی گلپنارلی نظر مرا به يك بيت سعدی جلب کرد که در همانجا بر روی کاشی به خط نا پخته‌ای نوشته شده بود:

پنداشت ستمگر که ستم با ما کرد بر گردن او بماند و از ما بگذشت!

او به من گفت این معمار مغضوب پادشاه عثمانی بود و می‌دانست که بعد از پایان کار کشته خواهد شد، یاد مظلومیت خود را با این بیت برجای نهاده است.

تنوع ملیتها و فرهنگها در دیار روم سبب شده بود که تعصبا و خشک مغزیها کاستی گیرد و يك همزیستی انسانی، و تسامح و تفاهم میان پیروان کیشهای گونه‌گون پدید آید. در آنجا يك فضای آزاد اندیشی آرمانی می‌بینیم که در آن گروههایی از نژادهای مختلف: ایرانی و رومی و ترک، و مسلمانان و مسیحیان در کنار هم می‌زیستند و هر کس خدای خود را می‌پرستید. در میان مسلمانان هم انواع فرقه‌ها از صوفیان، ملامتیان، باطنیان، جولقیان، قلندران، جوانمردان و گروههای دیگری که در ایران امکان زیست نداشتند، به آزادی و آسایش زتدگی می‌کردند.

از گروههای مهم معروفی که افکار و آداب و رسوم آنها از ایران به آنجا رفته بوده، و متشکل از توده مردم و افراد طبقات پایین اجتماع بودند، از جوانمردان و قلندران باید نام ببریم. افراد هر يك از این دو گروه به کثرت در دیار روم می‌زیستند، و شناخت آنها در بررسی تاریخ اجتماعی آن دیار اهمیت بسیار دارد.

رسم و راه جوانمردان که فتیان یا اهل فتوت یا عیاران، و در آسیای صغیر «اخی‌ها» نامیده شده‌اند، گویا ریشه‌های ایرانی کهن دارد. کلمه عیار راهم از ریشه زبان پهلوی شمرده‌اند. جوانمردان، جوانان دلاور بیباکی بودند که دلیری و فضائل اخلاقی را به هم آمیخته بودند. یعقوب لیث صفار و بعدها سربداران از آن گروه بودند. در داستانهای کهن هم (مثلاً در داستان سماک عیار) دلاوریها و هنر نمایها و خلق و خوی عیاران را می‌بینیم. در قرون اخیر بازمانده روحیات آنها در پهلوانان و ورزشکاران زورخانه‌ها دیده می‌شود.

۱- گلپنارلی در رساله پیش گفته ص ۷۴، اصول جوانمردی را یادگار دوره ساسانیان می‌داند.

بعدها اصول جوانمردی با تصوف هم در آمیخت و در کتابهای صوفیان فصولی درباره اصول فتوت و حکایات مربوط بدان هست. خلاصه صفات فتوت - برتر شمردن دیگران از خویش و رستن از اندیشه سود خویش و بردباری در برابر زیان خویش، و نادیده گرفتن گناه دیگران است.

سرانجام تعلیمات اخلاقی فتوت در میان پیشه وران هم راه یافت. در فتوت نامه‌ها و ظایف اخلاقی هر صنف از بازاریان بیان شده، حتی فتوت نامه‌هایی مخصوص هر صنف نوشته شده است.

فتوت از قرن هفتم در آسیای صغیر رواج یافت. شاید کار کیکاوس اول [۶۰۷-۶۱۶] از پادشاهان بزرگ سلجوقی روم که به تقلید ناصر خلیفه عباسی لباس فتوت پوشید، در رواج روش آن گروه در آن سامان اثر داشته است.

در دیار روم، جوانمردان را «فتیان» می‌نامیدند که دورپیری به نام «اخی» در «زاویه» ای با هم می‌زیستند و هر شب مجالس آیین و سماع برپا می‌داشتند و از هیچ مهمان نوازی با مسافران و غریبان دریغ نمی‌ورزیدند.

ابن بطوطه که در اواسط قرن هشتم در شهرهای روم سفر کرده و گزارش خود را نوشته می‌گوید: «اخیة الفتیان یا برادران جوانمرد در هر شهر و آبادی و قریه از بلاد روم وجود دارد»^۱. او به هر شهری که وارد شده، جوانمردان آن شهر او را به خانقاه خود برده‌اند^۲. حتی در لاذق و سیواس میان گروه‌های جوانمردان بر سر پذیرائی از اونزاع در گرفته و سرانجام به حکم قرعه بنوبت در خانقاه‌های خود از او پذیرایی کرده‌اند.

در دیار روم فتوت نامه‌های متعددی، ابتدا به فارسی و بعدها به ترکی، به نظم و نثر تألیف شده که گلپنارلی فهرستی از آنها را در رساله خود آورده و نسخ تعدادی از آنها را به صورت عکسی چاپ کرده است. رساله گلپنارلی که به عنوان مقدمه بر متن و ترجمه فتوت نامه‌ها نگارش یافته اهمیت آن را دارد که به فارسی ترجمه شود.

۱ - سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، چاپ تهران ۱۳۳۷، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، ص ۲۸۱.

۲ - همانجا: ۲۸۱-۳۱۹.

گروه مهم دیگری که پیش از جوانمردان در روم نفوذ کرده بوده اند قلندران هستند که در روم جولقی (= جوال پوش، پلاس پوش) نامیده می شدند. اگرچه منشأ طریقت این گروه هنوز به طور قطعی معلوم نشده است، این قدر هست که محققان آن را طریقتی ایرانی شمرده اند، حتی لباس مخصوص آنان را «جامه ایرانیان و مغان» می نامیده اند.^۱ برخی قرائن نشان می دهد که جولقیها از خراسان یا از آن سوی جیحون روی به روم آورده اند.

قلندریه، ملامتیان سرگردان هستند که مثل هیپی های قرن ما به آداب و رسوم اجتماعی بی اعتنا بودند. سر و ریش و سبیل و ابرو را می تراشیدند، لباس خشنی می پوشیدند و گاهی در کوی و برزن می گشتند و در یوزگی هم می کردند. استاد فروزانفر رسم و راه آنان را در این عبارات خلاصه کرده است: «تخریب ظاهر، تحصیل بدنامی، عمل کردن بر ضد آداب و رسوم»^۲.

این ترانه منسوب به بابا طاهر عربان تصویر خوبی از روز و حال قلندران است:

مو آن رندم که نامم بی قلندر
 نه خاک دیرم نه مان دیرم نه لنگر
 چو روز آیه بگردم گرد کوبت
 چو شو آیه به خشتان وانهم سر^۳
 درغزالی از عبید زاکانی هم وصف روشن تری از طریقت قلندران هست:
 جوق قلندرانیم در ما ریا نباشد
 تزویر و زرق و سالوس آیین ما نباشد
 در لنگری که ماییم اندوه کس نبیند
 در تکیه ای که ماییم غیر از صفا نباشد

۱- مقدمه حمید زرین کوب بر قلندرنامه خطیب شیرازی، ص ۱۵.

۲- فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار... عطار، چاپ ۱۳۴۰-۱۳۳۹، انجمن آثار ملی ص ۸۲.

۳- این دوبیتی مثل بسیاری از دوبیتهای منسوب به باباطاهر از فهلویاتی است که بر سر زبانها بوده، و احتمالاً از باباطاهر نیست. همچنانکه رساله قلندرنامه منسوب به خواجه عبدالله انصاری نیز که در رسائل خواجه عبدالله (چاپ ارمغان ص ۸۷-۹۵) آمده مسلماً از او نیست.

همچون عید ما را در یوزه عار ناید

در مذهب قلندر عارف گدا نباشد
خواجه آزاده شیراز هم با نظر موافقت به رندیهای قلندران می نگریسته
است :

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

هزار نکته باریک تر زمو اینجاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

در مضامین اشعار بعضی دیگر از شاعران هم: چون معزی، خاقانی، سعدی، اشاراتی به قلندری و قلندران هست. دو شاعر بیش از همه مضامین قلندران آورده اند: یکی عطار که به نوشته فروزانفر ۷۱ غزل قلندران دارد^۲ و دیگر عراقی که خود از قلندران بوده و این تمایل را در سالهای اقامت در دیار روم یافته است.

نوشته اند که قطب الدین حیدر زاوه ای [۵۰۸-۶۱۸] که تربت حیدریه از نام اوست مؤسس طریقت قلندریه در خراسان بوده، و نیز یکی از جهانگردان، اولئاریوس در ۱۰۶۷ در اردبیل خانقاه قلندران را دیده است. با اینهمه باید دانست که طریقت قلندران اگر هم از ایران برخاسته باشد در خود ایران ظاهراً انتشار وسیعی نداشته است. اینکه درویشان متأخر ایران موی سروسبیل را می کردند و نمی تراشیدند، تصور می کنم برای رفع اتهام قلندری از خود بوده است.

اما در دیار روم در قرن هفتم وضع به دیگرسان بود. در آن رنگارنگی فکری و اجتماعی و گرم بازار طریقتهای گونه گون قلندریه محیط مناسبی یافته بودند. در آنجا قلندران را جولقی می نامیدند. در قصه بقال و طوطی در دفتر اول مشنوی می خوانیم :

ناگهانی جولقی ای می گذشت
با سر بیمو به سان طاس و طشت

جولقی منسوب است به جواق و جوالق (معرب جوال و گوال) و این

۱- دیوان عید زاکانی، به تصحیح اقبال، چاپ ارمغان ۱۳۲۱، غزل ۹ بیتی ص ۱۰۶.

۲- فروزانفر، همانجا.

نامگذاری از آنجاست که قلندران جامه‌های مویینه از نوع گلیم و پلاس می‌پوشیدند و «پلاس پوشان» نامیده شده‌اند و شاید این نام را مخالفان شان بر آنها نهاده بوده‌اند. درباره قلندران یا جولقیان دو کتاب از موافقان و مخالفان آنها در دست داریم: یکی مثنوی قلندر نامه در سیرت جمال الدین ساوجی قلندر^۱ از قرن هشتم سروده خطیب فارسی، قلندری از شیراز که به روم رفته بوده است. این قلندر نامه اگرچه از نظر زبان و ادب وزنی ندارد اما به عنوان اثر یکی از قلندران برای تحقیق درباره آن طریقت مغتنم است.

کهن‌تر از آن فصلی در فسطاط العداله (تألیف شده در ۶۸۳) از یک ایرانی به نام محمد بن محمد بن محمود خطیب است که با لحنی آمیخته به بغض و انکار، و به قصد تحذیر حکام از خطر جولقیان روم نوشته و در آن یا از روی تحقیق یا از راه کینه و عناد آنان را بقایای مزدکیان و خرم دینان می‌شمارد و این قرینه ایست بر اینکه راه و رسم آن جماعت ریشه کهنی در ایران داشته است. درباره این کتاب و مؤلف آن به جای خود بحث خواهیم کرد.

قلندران که گویا تمایلات شیعی هم داشته‌اند، در دیار روم نفوذ وسیعی یافتند. حتی تأثیرات آنها در شیوه زندگی مولوی و برخی از جانشینان او چون عارف چلبی و محمد چلبی دیوانه هم پدیدار است. این جماعت سر انجام بعد از قیامهایی که کردند به وسیله عثمانیان سرکوب شدند. اما رگه‌هایی از میراث طریقت آنها میان بکتاشیان بر جای ماند و شمسیان (منسوب به شمس تبریزی) و ابدالان روم را هم دنباله‌رو آنها شمرده‌اند.

آنچه در بررسی وضع اجتماعی در آن قرن‌ها با بحث ما ارتباط دارد این نکته است که فرهنگ حاکم بر جامعه دیار روم در آن روز، فرهنگ ایرانی بود

۱- منظومه‌ای است درباره زندگانی جمال الدین ساوی (در گذشته ۶۳۰) و راه و روش قلندران از خطیب فارسی (= شیرازی) این کتاب دو بار از روی دستویس شماره ۱۷۸ لالا اسماعیل در کتابخانه سلیمانیه که استساخ آن در قرن دهم حدس زده می‌شود چاپ شده است: مناقب جمال الدین ساوی، چاپ ۱۹۷۲ تحسین یازیچی انقره. سیرت جمال الدین ساوجی چاپ دکتر حمید زرین کوب ۱۳۶۲ تهران. آقای دکتر سبحانی نسخه دیگری مورخ ۹۴۳ در کتابخانه شهر مغنسیا یافته و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه (ص ۱۳۴) شناسانیده است.

باچاشینی از فرهنگ بیزانس، شراب ایرانی بود در جام یونانی. شرح زندگی روزانه پادشاهان و وزیران در تاریخ ابن بی و حکایاتی که در مناقب العارفین آمده تصویری از فرهنگ جامعه آن روز است. اوج تجلی این فرهنگ در آثار مولوی دیده می شود که سرا پا عشق است و ذوق است و شعر است و سماع است و وجد و حال موسیقی. آنچه هم در آثار خود مولوی در پرده ابهام بیان شده و قابل تأویل است در رفتار او و حکایتهای مربوط به او در مناقب العارفین روشن تر دیده می شود.

در آنجا می بینیم که مولوی با پیروان همه آیینها و با افرادی از همه طبقات جامعه دوستی داشت. حتی درباره زنان تیره روز گمراه رفتاری حکیمانه و نظری خطاپوش داشت. دل همه را خوش می کرد و از این راه روح ایمان و انبانییت در آنها می دمید. همه او را دوست داشتند و جنازه او را که با نی و نای و گلبانگهای دلنواز بدرقه می شد بزرگان همه طبقات و جماعات ساکن قونیه از ایرانی و یونانی و ترک، و روحانیان ادیان مختلف از فقیهان مسلمان و راهبان مسیحی و خاخامهای یهودی بردوش می کشیدند.

در آن فضای رنگارنگی فکری و فرهنگی، طبعاً گرانجانان و متعصبانی هم بودند که آزادگی و آزاداندیشی و سبکروچی مولوی و طریقت او را در آمیختن مراسم دینی با رقص و شعر و موسیقی نمی پسندیدند. اما کاری هم نمی توانستند بکنند. افلاکی عجز مدعیان و معاندان را بر کرامات مولوی و تأثیر نفس او حمل می کند، ولی واقعیت این است که آن محیط آزاد اجازه بیش از طعن و ملامت را به مدعیان نمی داد. هر کس راه خود را می رفت و حرف خود را می زد و کار خود را می کرد.

در اینجا حکایتهایی از مناقب العارفین را می آوریم که ضمن بیان اندیشه وسلوک مولوی، وضع اجتماعی آن روز دیار روم را هم نشان می دهد:

«جماعتی از حضرت مولانا سؤال کردند که پیش جنازه مردگان، مقربان و مؤذنان تا بوده است از قدیم العهد بوده است. در این زمان که دور شماست بودن این گویندگان چه معنی دارد؟ همانا که علمای امت و

فقهای شریعت تشیع می‌زنند و آن را بدعت می‌گویند. فرمود که در پیش جنازه، مؤذنان و مقریان و حفاظ گواهی می‌دهند که این میت مؤمن بوده و در ملت مسلمانی وفات یافت. قوالان ما گواهی می‌دهند که این متوفی هم مؤمن بود و هم مسلمان و هم عاشق» (ص ۲۳۳).

«اخى احمد که از معتبران زمان بود، روزی به علاء الدین (از مریدان مولوی که قبلاً رومی مسیحی بود و ثریانوس نام داشت) گفته باشد که من يك خروار کتاب خوانده‌ام و در آنجا هیچ اباحت سماع را ندیده‌ام و وجه رخصت را نشنیده، شما این بدعت را به چه دلیل پیش می‌برید؟ علاء الدین جواب داد که خدمت اخى خروار خواند برای آن ندانست. بحمدالله که ما عیسی وار خوانده‌ایم و به ستر آن رسیده» (ص ۲۷۶).

راهبی از قسطنطنیه برای دیدن مولوی به قونیه آمد:

«... اتفاقاً در راه مقابل رسیده سه کُرت به خداوند گار (مولوی) سجده کرده، چون سر بر می‌داشت مولانا را در سجود می‌دید. گویند: حضرت مولاناسی و سه بار بدو سر نهاد. . . فی الحال راهب بیچاره با اصحاب خود ایمان آورده، مرید شد.» (۳۶۱)

«روزی قصابی ارمنی تنیل نام مصادف مولانا شده، هفت بار سر نهاد، و او نیز به‌وی سر نهاد» (ص ۱۵۳).

«روزی علم الدین قیصر سماع عظیم کرده بود. حضرت مولانا شوری عظیم کرده، هر چه پوشیده بود به قوالان بخشید و همچنان عربان رقص می‌کرد. در حال علم الدین قیصر چوقای سرخ سقر لاط بی نظیر با

پوستینی و شقی و گوی گره‌های زرین و دستار پشمینه مصری آورده به - حضرت مولانا پوشانید. همانا که چون از سماع بیرون آمدیم و از سر محله که عبور می کردند از در شرابخانه‌ای آواز رباب به سمع مبارکش رسید. قدری توقف فرموده به چرخ در آمد، و ذوقها می کرد. تا نزدیک صبح در نعره و صیاح بود. همه زنود بیرون دویده به پای مولانا افتادند و هر آنچه پوشیده بود همه را بدان رندان ایثار کرد، و گویند مجموع ایشان ارمنیان بودند. چون به مدرسه مبارک تشریف داد، روز دوم آن رنود جمع گشته بیامدند و به صدق تمام مسلمان گشتند و مرید شدند و سماعها دادند.» (ص ۴۸۹)

«روزی در سماع گرم شده بود و مستغرق دیدار یار گشته حالتها می کرد. از ناگاه مستی به سماع در آمد و شورها می کرد و خود را بیخود - وار به حضرت مولانا می زد. یاران عزیز او را رنجانیدند. فرمود که: شراب او خورده است بدمستی شمامی کنید! گفتند ترساست. گفت: او ترساست، شما چرا ترس نیستید؟ سر نهاده مستغفر شدند.» (ص ۳۵۶)

«در خان (= کاروانسرای) صاحب اصفهانی، فاحشه زنی بود بغایت جمیله، و او را کنیزکان بسیار در کار بودند. همانا که روزی حضرت مولانا از آنجا می گذشت. آن عورت پیش دویده سر نهاد. و در پای خداوندگار افتاده تضرع و شکستگی می نمود. فرمود که: رابعه، رابعه، رابعه! ۱

کنیزکان او را خبر شد. بیکبارگی بیرون آمده سر در قدم او نهادند. فرمود که: زهی پهلوانان، زهی پهلوانان، زهی پهلوانان! که اگر بارکشی شما نبود، چندین نفوس لوامة اماره را که مغلوب کردی و عفت عقیقه زنان کجا پیدا شدی؟

۱- رابعه عدویه، زاهدای ازبهره در گذشته ۱۳۵.

همانا که از بزرگان زمان یکی گفته باشد که این چنین بزرگی با قحاب خرابات چندین پرداختن و ایشان را به انواع نواختن وجهی ندارد. فرمود که حالیا او در بکرنگی می رود و خود را چنانکه هست بی زرق می نماید. اگر مردی تو نیز چنان شو و از دو رنگی بیرون آی تا ظاهر تو هم رنگ باطن شود. و اگر ظاهر و باطن تو یکسان نشود باطل شود و عاقل گردد. عاقبة الامر آن خاتون جمیله، رابعه وار توبه کرده کنیزکان خود را آزاد کرد، و خانه اش رایغما فرمود، و از نیکبختان آخرت گشته، ارادت آورد و بسیار بندگیها نمود». (ص ۵۵۵)

«در خان ضیاء الدین وزیر، طاوس نام خاتونی بود چنگی... اتفاقاً روزی حضرت مولانا در آن خان در آمده، برابر حجره او بنشست. همانا که طاوس چنگی جلوه کنان پیش آمده سر نهاد و چنگ در دامن مولانا زده به حجره خود دعوت کرد. حضرت مولانا اجابت فرموده از اول روز تا نماز شام به نماز و نیاز قیام نموده از دستار مبارک خود مقدار گزی بریده به وی داد و کنیزکان او را دینارهای سرخ بخشیده روانه شد... همان روز شرف الدین خزانهدار سلطان را بر وی عبور افتاد و عاشق و مفتون او شد. مردم امین ارسال کرده او را به حمام فرستاد و در حباله خود آورد. در شب زفاف از او سؤال کرد که تا غایت تورا این خوبی و ملاحظت نبود. در این ایام چه معنی که تورا رابعه عهد و زلیخای زمان می بینم و آن نیستی که پیش از این بودی؟ همچنان تشریف دادن مولانا را تعریف و پاره دستار او را که بر او سر بند کرده بود باز نمود... عاقبت کار [و] حال طاوس چنگی به جایی رسید که حوریان قونیه و نوریان قدس مریده او شدند و میان ایشان صریح کرامات می گفت. و مجموع کنیزکان خود را آزاد کرده به شوهران داد و آخر الامر آن خان مبارک حمام مسلمانان شد». (ص ۳۷۵).

اینها نمونه هایی از راه و روشی است که آن حکیم و عارف روشن بین برای

هدایت و ارشاد گمراهان و گناهکاران درپیش گرفته بود. و اینهمه، انعکاس فرهنگ ایرانی در فضای آزاد روم است. خود مولوی تأثیر آن محیط را در اندیشه و سخن خود چنین بیان می کند:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان

تا در آمیزم بدیشان، تا کنم خوش مذهبی (مناقب ص ۲۰۷)

این معنی را در فیه مافیه مشروح تر و روشن تر باز می گوید:

«مرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی از من آزرده شود...»

این یاران که به نزد من می آیند از بیم آنکه ملول نشوند شعری می گویم تا به آن مشغول شوند. و اگر نه من از کجا شعر از کجا؟ والله که من از شعر بیزارم، و پیش من از این بتر چیزی نیست... در ولایت و قوم ما از شاعری ننگ تر کاری نبود... ما اگر در آن ولایت می ماندیم موافق طبع ایشان می زیستیم و آن می ورزیدیم که ایشان خواستندی، مثل: درس گفتن و تصنیف کتب کردن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن»^۱.

همانطور که خود می گوید، آنهمه آزادی و آزاد اندیشی و میل به شعرو سماع انحصار به مولوی و پیروان او نداشت، اقتضای محیط روم بود. اوج این آزاد اندیشی و خوشباشی، و عصیان بر ضد قید و بندهای اجتماعی را در قلندران یا به اصطلاح اهل روم جولقیان می بینیم که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم. آن محیط آزاد انسانی، وقتی درست شناخته می شود که آن را با ایران سلجوقی بسنجیم که تحت فشار قشربتون مجری سیاست خلفای بغداد، همه مجبور بودند که یکسان بیندیشند، یا عقاید خود را پنهان کنند تا از مرگ و شکنجه و آزار مصون مانند.

۱- فیه مافیه، تصحیح فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ص ۷۴.

Handwritten text in blue ink, mostly illegible due to fading and bleed-through.

Handwritten text in blue ink, mostly illegible due to fading and bleed-through.

Handwritten text in blue ink, mostly illegible due to fading and bleed-through.

136852

Handwritten text in blue ink, mostly illegible due to fading and bleed-through.

فارسی، زبان رسمی آسیای صغیر

بعد از استقرار سلجوقیان و امرای دست نشانده آنها در آسیای صغیر، بتدریج زبان فارسی زبان رسمی آن دیار گردید. محاوره در شهرهای مهم، و نامه نویسی در دستگاه امیران، و تدریس و تألیف و تصنیف و شاعری به این زبان بود.

پیش از این از گفته ابن بی بی نقل کردیم که در دیار روم به پنج زبان تکلم می کردند. تفصیل آنچه او به اجمال بیان کرده ظاهراً چنین است: زبان اکثریت ساکنان آن دیار رومی، و زبان اقلیت قابل ملاحظه ای ارمنی بود، قبایل نو رسیده تر کمزبان ترکی داشتند، و از طرف دیگر زبان دینی و زبان رسمی خلافت عربی بغداد عربی بود. اما فارسی به عنوان زبان رسمی بر همه آنها برتری داشت.

علتش این است که همانطور که پیش از این اشاره کردیم، خاندان سلجوقی پیش از رسیدن به روم در ایران با زبان و فرهنگ ایرانی خو گرفته بودند، و ایرانی شده بودند. دیوانیان و کارگزاران آنها هم از همان آغاز کار ایرانی بودند و به زبان خود می نوشتند و سخن می گفتند و با اینکه زبان عربی، زبان دینی و زبان رسمی خلافت بود برای رجال و عمال حکومت بیگانه بود. این گروه اگر هم در مدرسه ها عربی خوانده بودند، طبعاً فارسی نوشتن و فارسی گفتن برای آنها آسان تر از کاربرد عربی بود و مخاطبان و خوانندگان آنها هم عربی را کمتر می فهمیدند.

زبان ترکی آن روز قبایل، پختگی و ورزیدگی و پیشرفتگی لازم را برای

رفع نیازهای جامعه و دولت نداشت. زبان رومی هم که زبان قوم مغلوب و زبان کفار شمرده می‌شد. به این دلایل بود که زبان فارسی به صورت تنها زبان مناسب، زبان رسمی دوره سلجوقیان در آسیای صغیر گردید و در آن دیار جا خوش کرد. این را ناگفته نگذاریم که پاره‌ای از تعبیرات اجتماعی و دیوانی متداول در دیار روم با آنچه در ایران معمول بود اندک اختلافی داشت. مثلاً در تحریر دوم مرصادالعباد که نجم دایه آن را در ۶۲۰ در سیواس پاکنویس کرده، تعبیراتی از نوع: سباشی، برطیل، فقاغ گشودن دیده می‌شود که در تحریر اول کتاب که آن را قبلاً در ایران نوشته بوده و در ۶۱۸ تنظیم کرده وجود ندارد. همچنین است پاره‌ای از لغات و تعبیراتی که در تاریخ ابن بی بی و مسامرة- الاخبار آمده، و در ایران بدان صورت به کار نمی‌رفته، و هنوز در محاورات مردم ترکیه شنیده می‌شود. مثل «خسار» به جای خسارت که نظایر آن را در فرهنگهای عثمانی و ترکی می‌توان یافت.

زنده‌یاد احمد آتش در مقاله تحقیقی خود زیر عنوان «آثار فارسی در قرن ششم تا هشتم در اناطولی»^۱ ۳۷ کتاب و رساله را که در آن قرون در آن سرزمین تألیف شده به ترتیب تاریخی معرفی کرده است که تعدادی از آثار دیگر را هم بر آنها می‌توان افزود. آتش عباراتی از مقدمه آن کتابها را نقل می‌کند که در برخی از آنها تصریح گردیده که زبان فارسی مفهوم ترین زبانها بوده، مخصوصاً بر لغت تازی ترجیح داشته است. در اینجا عباراتی از مقدمه برخی از آن کتابها را که دلیل رواج فارسی در آن روزگاران است می‌آوریم.

۱- در مقدمه رساله‌ای به نام «مدح فقر و ذم دنیا» (مضبوط در کتابخانه فاتح) که به نام جلال‌الدین قراطی از امیران سلجوقی ترجمه شده چنین می‌خوانیم:

«... اشارت فرمود تا این مخدره را از حجله کُحلی لغت تازی برون آرم، و در لباس کافوری پارسى بر دیده افهام خاص و عام جلوه

1- A. Ateş, Hicri VI.-VIII. (XII.-XIV.) asırlarda Anadolu' da farsca eserler. Türkiyat Mecmuası cilt VII - VIII, cüz II 1945, İstanbul s. 94 - 135.

دهم».

۲- ابراهیم بن حسین قارصی مترجم رساله «هدایة النبی فی اخلاق النبی»

گوید:

«... عبدالله بن محمد... اخلاق وی را به تازی جمع کرده بود که فائده آن مقصور بود به جماعتی، و محصور آن طایفه... دوستی... درخواست که آن معبر باشد به عبارات پارسی، تا فائده آن عام باشد جمهور امت را و جمله ملت را. پس بنا بر این ابراهیم بن الحسین القارصی واجب دید که اشارت آن بزرگ را اجابت کند».

۳- جمال الدین محمد آقسرائی که در فاصله سالهای ۷۷۰ - ۷۷۸ در گذشته و به چهار پشت از احماد فخر رازی بوده، در مقدمه رساله‌ای به نام «اسئله و اجوبه» گوید: «اسئله و اجوبه‌ای چند از علم تفسیر به زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی و عبارت حجازی انفع، و استفهام دقیق را بر افهام خلایق اوقع است تحریر کنم».

۴- قطب الدین شیرازی حکیم معروف ایرانی که خلاصه‌ای از «نهایة الادراک» عربی خود را به نام «اختیارات مظفری» به فارسی بازنوشته، و آن را به یولق ارسلان حکمران قسطنطنیه هدیه کرده، در مقدمه آن گوید:

«از حضرت... یولق ارسلان... اشارتی رفت که فصلی چند در شرح اوضاع و افلاک و اجرام پردازد... و تعبیر آن به الفاظ فارسی طرازد تا عواید فواید او خاص و عام را شامل بود».

۵- یوسف بن محمد نوری کتاب «کشف الاسرار علی لسان الطیور و الازهار» را به نام عیسی بیگ که در سالهای [۷۹۳ - ۷۴۹] در آیدین در مغرب آسیای صغیر حکومت می کرده ترجمه نموده و از قول ممدوح گوید:

«می فرمود اگر چه کتابی است به این شریفی، فاما فواید معانی او مخصوص است به طایفه اعراب که عاری نباشند از علم اعراب، و طوایف دیگر محروم اند از جواید فواید این کتاب، پس به بنده حقیر اشارت فرمود تا لباس آن کتاب شریف را به خلعت فارسی مبدل سازد».

علاوه بر اینکه زبان تألیف فارسی بود، وقتی هم که استادی يك متن عربی را در مدرسه‌ای تدریس می کرد، توضیحات لازم را در شرح متن به فارسی می داد. مؤید این نکته مقدمه کتاب «شرح قصیده ابن فارض» است^۱. از آن مقدمه معلوم می شود که در سال ۷۲۳ در مدرسه‌ای در انطالیه، شهر کوچکی در جنوب غربی آسیای صغیر در کنار مدیترانه، عالمی به نام کمال الدین بوروغلوی شرحی بر قصیده ابن فارض (به حدس آتش شرح فرغانی) را تدریس می کرده و توضیحاتی به فارسی می داده، و یکی از شاگردان تقریرات فارسی استاد را یادداشت کرده است که به صورت این رساله به دست ما رسیده است. از اینجا معلوم می شود که در دور افتادترین نقطه هم زبان تدریس و زبان محاوره اهل مدرسه فارسی بوده است^۲. خلاصه عبارات مورد استناد در مقدمه آن رساله چنین است:

«اما بعد این حروف مشتمل است بر ذکر فوایدی که مولانا... سلطان المدرسین کمال الحق والدین البرغلوی... املا فرموده است در اوقات شرح قصیده سیدالمحققین... ابن فارض... که جماعت اصحاب وفا و اخوان صفا بر خدمتش می خواندند، در شهر انطالیه از غرة ربیع الاول لسنة ثلث و عشرين و سبعمائة...»

احمد آتش بعد از معرفی کتابهای تألیف شده در دوره سلجوقیان در آسیای صغیر و شناساندن دستنویسهای موجود و چاپها و ترجمه‌های آنها، در پایان مقاله خود ضمن استنتاجات دقیق و عالمانه، زبان فارسی در آن عصر را به دو دوره تقسیم می کند که حد فاصل آن دو دوره از نظر ما جای تأمل است. اینک ابتدا عین ترجمه نتیجه گیری او را می آوریم و بعد نظر خود را می گوئیم.

« در نظر اول این آثار را به دو دوره می توان تقسیم کرد:

اول - دوره تا بلوس علاءالدین کیقباد اول [۶۱۶-۶۳۴].

ویژگی این دوره به طور کلی بومی بودن آثار، و نبود تأثیر

۱- مجموعه خطی شماره ۱۸۱۹ کتابخانه ولی الدین افندی در استانبول بر گهای ۱۱۵ ب

۱۲۸ ب. این رساله توضیحاتی درباره مقدمه کتاب شرح قصیده است.

۲- احمد آتش، مقاله پیش گفته، ص ۱۲۵.

تصوف در نظم و نثر است. تأثیر تصوف ایرانی، که در قرن پنجم آغاز گردیده و در قرن ششم شخصیت‌های بزرگی به وجود آورده است، هنوز در آثار موجود پدید آمده در آسیای صغیر دیده نمی‌شود.

نخستین آثاری که به دست ما رسیده، از تألیفات حسین بن ابراهیم تفسیری نظیر (کامل التعبیر، اصول الملاحم، بیان النجوم) است که به علوم غیبی مربوط است. تردیدی نیست که اینها برای توده وسیعی از خوانندگان نوشته شده است. از این گذشته حتی کتابهای طبی و لغوی او از نوع صحت الابدان، کفایة الطب، و حتی قانون ادب او با استفاده از منابع متعدد و با کوشش بسیار تألیف شده است. اینکه قانون ادب او به زبان فارسی است می‌رساند که دانشجویان به‌طور طبیعی زبان فارسی را می‌دانسته‌اند.

در میان آثار ادبی محض روضة العقول غازی ملطیوی در میان نظایر خود يك شاهکار واقعی است. اگر آن را با کلیله و دمنه نصرالله منشی و سندبادنامه ظهیرالدین کاتب بسنجیم از آنها واپس نمی‌ماند. از این بابت هم که نخستین اصلاح و انشای مرزبان نامه است ارزش دیگری دارد. برید السعادة او هم دومین شاهد زیبایی بیان و روایتگری اوست.

وقتی به شعر می‌رسیم، آنچه تا کنون معلوم شده چند قصیده بسیار محدود، و شاعر بودن شمس‌الدین اصفهانی وزیر است. علاء‌الدین کیقباد اول را هم که يك رباعی از او در تاریخ ابن بی بی آمده، می‌توان به این فهرست افزود.

اما به واسطه چند رباعی که از مجمع‌الرباعیات انتخاب شده، ناگهان نام ۳ شاعر از مردم آنکارا معلوم می‌شود. در حالی که محی‌الدین مسعود حاکم ولایتی بوده و مرکز حکومتش مرکز درجه دومی بوده، وجود اینهمه شاعر در اطراف او می‌رساند که این عده شاعران مشهورتر عصر خود بوده‌اند، و در آن دوره شعرسرایی (به زبان فارسی) تا چه اندازه گسترش داشته، و در واقع گویندگان بزرگ فراوانی بوده‌اند. منتهی

از آن میان نام و نمونه شعر این عده باقی مانده است. به طوری که از فهرست مجمع الرباعیات معلوم می شود، اگر بخش قصاید آن از میان نرفته بود نام عده ای از مداحان قصیده سرای او هم به دست ما می رسید. اصولاً شاعران دیگری که نام آنها در مجمع الرباعیات آمده بیشتر قصیده گوینان هستند و به شاعران صوفی کمتر برمی خوریم.

دوم - بعد از ۱۶۰۶ که مقارن با استیلای مغول است.

مهم ترین ویژگی این دوره وجود تأثیرات بیشتر تصوف در نظم و نثر است. صوفیانی که از برابر مغول می گریختند چون آسیای صغیر را امن ترین ناحیه می دیدند رهسپار به آنجا می شدند: نجم دایه، عراقی، مولوی، فرغانی از این جمله اند. قانعی طوسی هم که فقط شعرهای مدحیه سروده از اینهاست. چون آثار این شاعران برای طبقات بالای اجتماع سروده شده، و می دانیم که در این عصر روشنفکران به زبان فارسی تکلم می کردند، بر معلومات ما در این باره چیزی افزوده نمی شود.

در کنار اینها رساله های فارسی کوچکی نیز هست که برای عوام مردم نوشته شده و از نظر دانستن وضع زبان عمومی در آن دوره بسیار مهم است. نخستین چیزی که از این رساله ها برمی آید این است که مردم آسیای صغیر زبان فارسی را از زبان عربی آسان تر می فهمیدند و در حالی که کتابهای عربی برای عده کمی از مردم مفهوم بود، فائده آثار فارسی عمومی تر بود. مثلاً در رساله مدح فقر چنین می خوانیم که: اگر چه جلال الدین قراطای [وزیر سلجوقی] عربی را خوب می داند اما برای فهم عوام و خواص مرا به ترجمه رساله امر فرمودند. به موجب مقدمه مسئله و اجوبه نیز برای مردم آسیای صغیر فهمیدن فارسی آسان تر از فهمیدن عربی بوده است. در کشف الاسرار هم که به نام عیسی بیگ [۷۴۹ - ۷۹۳ هـ] از امرای آل آیدین تقدیم شده همین را می بینیم.

در رساله عقاید اهل سنت، رساله معجزات رسول بسیار ساده است. و اگر توجه کنیم کسانی که اندک تحصیلی کرده باشند محتاج آن

نخواهند بود، باید پذیرفت که این رساله فقط برای کسانی نوشته شده که سواد اندکی در حدود خواندن و نوشتن داشته‌اند. بنابراین دست کم در شهرها گروههایی بودند که به فارسی سخن می‌گفتند. به موجب مقدمه شرح قصیده ابن فارض در سال ۷۲۳ در مدرسه‌ای در انطالیه (بندری در گوشه جنوب غربی آسیای صغیر) در تدریس متنهای عربی مطالب آنها را به فارسی شرح می‌دادند. دلیلی ندارد که تصور کنیم این مسئله زبانی تنها مخصوص يك مدرسه بوده است. پس می‌توان پذیرفت که در مدارس آموزش به فارسی بوده است.

مطالب بالا را چنین می‌توان خلاصه کرد:

اول - اگرهم درجه گسترش زبان فارسی را در نخستین دوره ندانیم، می‌توان آثار محمد بن غازی ملطیوی را از شاهکارهای زبان فارسی شمرد. همانطور که از مجمع الرباعیات برمی‌آید در آسیای صغیر شاعران فارسی‌گوی بسیاری بوده‌اند.

دوم - در دوره دوم:

۱- در پیرامون صوفیان بزرگی که از خطر مغول گریخته، خود را به آسیای صغیر رسانده بودند، به همان سان که در کنار مولوی می‌بینیم، گروهی فارسی‌گوی فارسی‌دان بودند.

۲- در شهرها، گروههای فارسی‌دان بلکه فارسی‌گوی اقامت داشتند.

۳- زبان فارسی در حوالی سال ۷۲۳ در پاره‌ای از مدارس زبان تدریس بود.»

اینکه آثار پدید آمده در عصر سلجوقیان را به دو دوره تقسیم کرده و تمایز آثار هر يك از آن دو را بود و نبود اندیشه‌های عرفانی در آنها دانسته است، منطقی است. اما اینکه شروع دوره دوم را از عصر کیقباد اول دانسته صحیح نیست و ناشی از این استنباط است که نجم دایه رازی مرصاد العباد خود را در ۶۱۸ در قیصریه یا در ۶۲۰ در سیواس به پایان رسانیده است.

این درست است که تقدیم مرصادالعباد به کیقباد اول و مرموزات اسدی به شاه داود از قرائن رواج زبان فارسی در آسیای صغیر است و مؤید آن اینکه مؤلف مطالب همین کتابها را بعد که مقیم بغداد شده بوده و نیز سایر آثارش را به عربی نوشته است. اما خطا اینجا است که سفر نجم رازی به آسیای صغیر نه تنها دلیل شیوع تصوف در آن دیار نیست بلکه کوتاهی مدت اقامتش در روم و رفتنش به ارزنجان و سرانجام مهاجرتش به بغداد نمایانگر این نکته است که در آن سالها هنوز متاع تصوف در دیار روم خریداری نداشته است و او این واقعیت را بصراحت در مقدمه مرموزات اسدی نوشته است.

امروز به صورت قطعی روشن شده است که نجم رازی در فرار از وحشت هجوم مغول، در اواخر صفر ۶۱۸ از همدان خارج شده^۱ و از راه اربیل به مملطیه رسیده و در آنجا با شهاب الدین سهروردی ملاقات کرده و اندکی بعد در رمضان ۶۱۸ در قیصریه نخستین تحریر مرصاد را که مسوده آن را قبلاً در ایران تهیه کرده بود برای استفاده درویشان و مریدان خود تنظیم کرده است. کمتر از دو سال بعد در اول رجب ۶۲۰ در سیواس تحریر دومی از آن را به خط خود برای کیقباد اول نوشته است. در این تحریر دوم است که ذکر ملاقات خود را با شهاب الدین سهروردی و اشارت او را که به دربار کیقباد برود و در آنجا بپاید، و نیز خاتمه‌ای مبنی بر تقدیم کتاب به آن پادشاه افزوده است.

بنا بر این آنچه آتش نوشته است «در رمضان ۶۱۸ در قیصریه با علاء الدین کیقباد ملاقات کرد و تألیف کتاب را آغاز، و دو سال بعد در سیواس آن را تکمیل کرده است»^۲ صحیح نیست.

در این باره علاوه بر آنچه خود مؤلف در مقدمه و خاتمه مرصاد نوشته، شرحی هم در تاریخ ابن بی بی هست که نجم رازی کتاب خود را در مملطیه به نظر شهاب الدین رسانید. شیخ نامه‌ای در تعریف نجم رازی و کتابش خطاب به سلطان نوشت و:

« چون به خدمت سلطان پیوست، از انواع اصطناع و اصناف

۱- مقدمه نگارنده بر مرصادالعباد، ص ۱۹.

۲- آتش، همانجا، ص ۱۱۰.

قبول در قلوب قسطنطینی مستوفی و تعظیم استیفا کرد. و به عدد هر حرف طرف
آمال خود را به مال، مالا مال گردانید»^۱.

نوشته‌های ابن بی بی و خود نجم رازی صراحت دارد که مرصادالعباد پیش از
آن تألیف شده بوده و سهروردی آن را دیده و نامه‌ای درباره آن به سلطان کیقباد
نوشته، پس مسلم می‌شود که این کتاب در روم تألیف نشده است. دیگر اینکه اگر
چه به گفته ابن بی بی سلطان مال بسیاری به نجم الدین داده، اما در مقدمه کتاب دیگر
مؤلف به نام مرموزات اسدی می‌بینیم که او بعد از تقدیم نسخه‌ای از مرصادالعباد
به سلطان کیقباد چند ماه بیشتر در روم نپاییده و نه تنها از توجه سلطان دلگرم نگردیده
بلکه اصولاً بازار ارباب شریعت و طریقت را در روم کاسد دیده و ناچار به امید ملک
داود روی به ارزنجان نهاده است:

«با جمعی از اصحاب خلوات... در شهر سنه ثمان عشر و ستمائة
از راه دیار بکر به دیار روم رسیدم، و مدت سه سال در فراز و نشیب آن
دیار می‌گردیدم، و در هر شهر مدتی می‌باشیدم، و از نقد وقت بر سر هر قوم
می‌باشیدم. و در رسته آن بازارها هر متاع را رواج دیدم الا متاع دین را،
و هر مزور و ملبس را خریدار یافتم الا اهل یقین را. ارباب شریعت و
طریقت را بازار کاسد و بیع فاسد بود، اما اصحاب طبیعت و وقیعت را قدر
و قیمت می‌افزود، همه مهره خزفی می‌خریدند و به گوهر صدفی نمی‌-
نگریدند... بکلی دل بر گرفتم از آن دیار... باز افتان و خیزان با جمع
عزیزان رو به راه نهادم... دست تقدیر عنان تدبیر را بر صوب ارزنجان
بجانبانید، و زمام ناقه عزیمت سوی آن خطه کشانید... ولیکن چون بدان
بقعه رسیدم، آن قوم را هم شطرنج آن رقعہ دیدم... اگر چه جهل و ناشناخت
اهل آن بقعه بغایت بود... ولیکن چون نیک بنگریدم در آن بقعه پادشاهی
دیدم که هر چند در اطراف و اکناف جهان گردیدم مثل او نه دیدم و نه شنیدم...»^۲
نجم رازی در ارزنجان کتاب مرموزات اسدی را به نام ملک داود منگوچکی

۱- ابن بی بی، الاوامر العلییه، ص ۲۴۴.

۲- نجم رازی، مرموزات اسدی، چاپ ۱۳۵۲ دکتر شفیه کدکلی، ص ۵-۸.

پسرفخرالدین بهرامشاه تقدیم کرد، داود هم که مؤلف او را «شهریار جهان، مرزبان ایران» نامیده باینکه خود از دوستانان فرهنگ ایرانی بود و به طوری که خواهیم گفت شعر فارسی می‌سرود، اما توجهی به صوفی در بدر و کتاب او نکرد.

از این مقدمات این نتیجه را باید گرفت که در آن سالها هنوز تصوف در آسیای صغیر رونقی نداشت و ذکر شهرهای روم در آثار نجم رازی به عنوان محل تألیف یا پانویس کتاب، نه تنها دلیل آغاز تألیفات عرفانی در آن دیار نیست بلکه از نوشته‌هایی که نقل کردیم صریحاً برمی‌آید که هنوز تصوف در آن سرزمین بازاری نداشته است و آغاز سلطنت کیهباد را نمی‌توان دوره‌ای شمرد که آثار صوفیانه در روم تألیف شده باشد. بلکه این تحول دقیقاً یک نسل بعد، و پس از ورود و استقرار گروه‌های بیشتری از صوفیان آغاز شده است.

بنابر این به نظر من تقسیم‌بندی نخستین آثار پدید آمده در دیار روم به دو دوره بدین گونه باید باشد:

- ۱- دوره قدرت سلجوقیان روم
- ۲- دوره ضعف سلجوقیان و آغاز چیرگی ایلخانان

نخستین تألیفات فارسی در دیار روم

پیش از این گفتیم که در عصر سلجوقیان فضای دیار روم رنگ و بوی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را داشت. اما نباید تصور کرد که چنین فضایی ناگهانی و بلافاصله بعد از پیروزی البارسلان در نبرد ملازگرد فراهم آمد. طبعاً مقدماتی لازم داشت.

این روشن است که آفرینشهای فرهنگی محیطی آرام و دور از جنگ و اضطراب، و جامعه‌ای جاافتاده و مرفه و حکومتی با اعتبار و حامی علم و ادب می‌خواهد. و نیز یکی از علل گسترش فرهنگ ایرانی و رسمیت یافتن زبان فارسی را در آسیای صغیر، مهاجرت و سکونت انبوه ایرانیان در آن دیار ذکر کردیم. حصول این شرایط نزدیک به یکصد سال طول کشید و در این مدت زبان و فرهنگ ایرانی بتدریج و آرام آرام

راه خود را می گشود.

بعد از نبرد ملازگرد در هر ناحیه امیری به قدرت رسید و فرزندان حکومت موروثی یافتند. این خاندانها مدام گرفتار جنگ و کشاکش میان خود، یا با دولت بیزانس و مسیحیان بودند. در چنین محیط پر آشوبی نه اهل قلم و اندیشه امکان ایجاد آثار علمی و ادبی داشتند و نه امیران فرصتی برای حمایت از علم و ادب می یافتند. اگرچه بعد از مرگ البارسلان، جانشینش ملکشاه در سال ۴۷۰ سلیمان جد سلجوقیان روم را به فرمانروایی آن دیار برگماشت، اما او و جانشینانش تا هشتاد سال بعد نتوانستند يك دولت مقتدر در آسیای صغیر ایجاد نمایند. نخستین بار در دوره عزالدین قلع ارسلان دوم [۵۵۱ - ۵۸۴] پنجمین پادشاه این خاندان بود که سلطان سلجوقی قدرت کافی یافت و درباری باشکوه پدید آورد و او و فرزندان با حمایت از شاعران و نویسندگان موجب ایجاد آثار فارسی ارزنده ای شدند.

پیش از آن، خاندانهایی از امیران در نواحی شرقی نزدیک به ایران به حکومت رسیده و حمایت از ادب و فرهنگ ایرانی را آغاز کرده بودند: منگوجکیان از حدود ۴۶۴ در ارزنجان، و شعبه ای از آن خاندان در دیوربقی (دورکی) میان ارزنجان و سیواس و ملطیه، دانشمندیان از ۴۵۵ در سیواس و توقات و آماسیه، سلدوکیان از حدود ۴۹۶ در ارزروم، ارتقیان از ۴۹۱ در دیاربکر و شعبه ای از آنان از ۴۹۷ در ماردین و میافارقین.

مهم ترین این کانونهای فرهنگی در ارزنجان زیر حمایت بهرامشاه به وجود آمده بود. بهرامشاه نوه منگوجک و داماد سلجوقیان از حامیان ادب فارسی بود که بعد از بیست سال فرمانروایی به گفته ابن اثیر در ۶۲۲ در گذشت. نظامی گنجهای نخستین مثنوی خود مخزن الاسرار را که در ۵۷۰ سروده به ارزنگان برای بهرامشاه فرستاد و در مدح او می گوید:

مفخر آفاق ملک فخر دین
نقطه نه دایره بهرامشاه
نامور دهر به دانائری

شاه فلک تاج سلیمان نگین
یکدله شش جهت و هفت گاه
مفخر شاهان به توانائری

ای شرف گوهر آدم به تو روشنی دیده عالم به تو
ابن بی بی شرحی از ادب پروری بهرامشاه دارد و ضمن آن جوائزی را که
آن امیر در مقابل تقدیم مخزن الاسرار به نظامی داده است برشمرده و می گوید
درباریان آنهمه را اسراف شمردند و بهرامشاه در جواب آنها داستان قدرشناسی
محمود غزنوی را درباره فردوسی یاد آوری و نکوهش کرد.

اینک عین نوشته ابن بی بی را که قدیم ترین یاد کرد نظامی، و از کهن ترین
روایات درباره فردوسی، و نیز نمونه ای از محبوبیت او و شاهنامه اش در دیار روم،
و قدرشناسی بهرامشاه از حماسه سرای بزرگ ایران است در اینجا می آوریم:

«مبدع الکلام خواجه امام نظامی گنجه ای - رحمه الله - در کتاب
مخزن الاسرار را به نام بسار گاه همایون او در سلك نظم چون در مکنون
کشید، و به خدمت حضرتش هدیه و تحفه فرستاد. پنج هزار دینار و پنج سر
استر رهوار و پنج سر اسب با طوق [و] سرافسار و مایلیق بها و یناسبها
تشریف فاخر و ملبوس گرانمایه... و ترصیع جواهرزواهر درباره او انعام
فرمود.

بعضی از نوآب و حجاب جناب کریمش که مرتبه مکالمت و انبساط
داشتند در آن اتحاف استسراف نمودند. فرمود که: اگر میسر شدی دفاین
و خزاین در قضیه عطیه فرمودمی. زیرا که نام من بدین کتاب منظوم چون
لآلی مسد در جهان مخلد ماند، و باقی فانی خواهد بود و مردری ماند.
مدح و هجو فضلا و شعرا را در ابقاء ذکر و احیاء اسم در این
عالم ناپایدار و زمانه غدار اصل و اعتبار عظیم است. اگر خدایگان سلاطین
کلام و مالک رقاب عمله اقلام، غواص بحار حکم پیشوای حکمای عرب
و عجم فردوسی طوسی - رضی الله عنه - نظم شاهنامه که در درج زمانه
از آن نفیس تر درّی مکنون و مخزون نماند، اگر چه او از رنج خود گنجی
نیافت و محمدمت سلطان محمود بدان واسطه که درباره او تقصیر پسندید
در افواه عالمیان به مذمت بدل گشت و ایبات:

۱- نظامی، مخزن الاسرار، چاپ وحید، ص ۳۱ - ۳۵.

نید شاه را بر سخن دستگاه
و گرنه مرا بر نشاندی به گاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود
در بحر و بر سمر مانند، نفرمودی از کیان روزگار و خسروان تاجدار و
پهلوانان نامدار که یاد آوردی، و نامشان بر زبان که بردی؟... جمله بر صدق
گفتار و حسن کردار او اقرار کردند»^۱.

از خزانه کتب همین بهرامشاه، نسخه‌ای از ترجمه تاریخ طبری اینک در کتابخانه
آستان قدس در مشهد موجود است. و آن کهن‌ترین دستنویس آن کتاب است که
به دست اسحاق بن محمد بن عمر بن محمد شروانی در محرم ۵۸۶ در ارزنجان نوشته
شده است.^۲

پس از بهرامشاه پسرش علاءالدین داوود شاه برجای او نشست. او نیز مردی
دانشمند و حامی شعر و ادب بود و خود شعر فارسی می‌سرود. نجم دایه رازی مرهوزات
اسدی در مزمورات داوودی را به نام او نوشته است.

داوود سرانجام غم‌انگیزی داشت. در ۶۲۵ کیقباد اول سلجوقی به ارزنجان
لشکر کشید و او را بر کنار و دستگیر کرد. آنگاه او را بخشید و آق‌شهر و آب گرم
را به او اقطاع داد. داوود این رباعی را از آب گرم برای سلطان فرستاد:

شاهها دل دشمنان تو با درد است رخساره دشمن از نهیت زرد است
انصاف که با وجود ضد غصه مرا در ملک تو «آب گرم» و نانی سرد است!

امیران ارتقی ماردین و میا فارقین هم حامی دانش و ادب بودند. ترجمه‌ای
از کتاب حشایش و الحیوان موجود است که پیش از ۵۶۰ به امر البی بن تیمورتاش -
بن ایلغازی بن ارتق [۵۴۷ - ۵۷۲] به دست علی بن شریف بن الحسینی از عربی به فارسی
ترجمه شده است.^۳

۱- ابن بی‌بی، ص ۷۱ - ۷۲.

۲- ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۵.

۳- نسخه شماره A.2147 توپقاپوسرای. جلد اول کتاب از روی نسخه کهنی بازنویسی
شده که به دست علی اختیار خراسانی در ۵۶۰ کتابت شده بوده است. جلد دوم ترجمه
علی بن شریف الحسینی است که به دست خود مترجم در ۱۸ شعبان ۸۶۶ برای کتابخانه
←

نسخه‌ای از «اختیارات شاهنامه» از علی بن احمد در دست است^۱. به نام ابوالفتح ملک‌شاه بن محمد از سلدوکیان ارزروم^۲ که ابیاتی از شاهنامه را در ۱۳ باب تنظیم کرده و ابیات بسیار سست ضعیفی هم در آغاز و انجام کتاب از خود افزوده است و در آن می‌گوید:

که شد چارصد سال و هفتاد و چار
 ز هجرت که پردختم این اختیار
 (ظاهراً به جای ۴۷۴ باید ۵۷۴ باشد) این کتاب اگرچه از نظر علمی هیچ گونه
 ارزشی ندارد، این قدر هست که توجه به حماسه ملی ایران را در آن قرون در گوشه
 و کنار آسیای ضعیف نشان می‌دهد.

توضیح :

نام تفلیسی، همانطور که در صفحه ۳۹ آورده‌ایم حبیب بن ابراهیم است. در صفحه ۲۷ به ملاحظه امانت عین نوشته احمد آتش را نقل کردیم که او این نام را اشتبهاً حسین بن ابراهیم نوشته و این اشتباه در نوشته‌های محققان ایرانی هم فراوان تکرار شده است.

→ امیررستم بن سالار بن محمد بن سالار بن سالوک بن سالار بن کیکاوس بن شهنشاه بن حاتم بن هزار اسب بن ابی منصور از امرای گیلان کتابت شده است.

F. E. Karatay. Topkapı Sarayı... Farsca Yazmalar Kataloğu. S. 102.
 این امیررستم بسیار کتابدوست بوده و از جمله کتابهایی که برای کتابخانه او کتابت شده و شناخته‌ایم شاهنامه‌ایست که تاریخ ۸۶۱ یا ۸۶۹ را دارد.

۱- نسخه شماره ۴۸ کتابخانه گوتا در آلمان، و میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. این دستنویس به نام محمدخان بن سلطان مرادخان [۸۴۸ - ۸۸۶] (محمد دوم معروف به فاتح) کتابت شده، و این خود نشانه علاقه خاندان عثمانی به شاهنامه است.

۲- ترجمه عربی زامباور ص ۲۱۹.

اوج گسترش زبان فارسی در دوره سلجوقیان

از میان خاندانهایی که در نواحی مختلف آسیای صغیر حکومت می کردند، سرانجام سلجوقیان بعد از حدود يك قرن كشش و كوشش، در دوره پنجمین امیر این خاندان، عزالدین قلیج ارسلان [۵۵۱-۵۸۴] يك دولت مقتدر بالنسبه فراگیر تشكيل دادند، و پایتخت آنها نظیر غزنین پایتخت غزنویان به صورت امید گاه اهل فضل و هنر و کانون اصلی زبان و فرهنگ ایرانی در آمد.

خاندان سلجوقی روم به دنبال خاندانهای سامانی و غزنوی، ادامه دهنده سازمان حکومتی ایران در عصر ساسانیان بودند. همانطور که در ایران ساسانی فرمانروای هر منطقه ایران شاه نامیده می شد که گاهی حکومت موروثی داشت امثابه هر حال از شاهنشاه ساسانی اطاعت می کرد، در سازمان سلجوقیان روم هم پادشاه سلجوقی عنوان سلطان داشت و شاهزادگانی که حاکم یا والی شهر یا منطقه ای بودند ملك یا شاه نامیده می شدند. همه اینها هم فرمانبردار سلطان بودند که پایتختش قونیه بود. بر درسرای سلطان پنج نوبت می زدند، و بر درسرای شاه یا ملك سه نوبت.

عزالدین قلیج ارسلان دوم نخستین سلطان بزرگ سلجوقی روم در اواخر عمر متصرفات خود را میان یازده پسر خود تقسیم کرد و هر يك را شاه شهری و ناحیه ای ساخت.

در کنار هر يك از این شاهان، يك کانون فرهنگی ایرانی و يك مرکز زبان و

شعر فارسی به وجود آمد. و هر يك از آنان در جذب دولتمردان و دبیران و شاعران و معماران و هنرمندان ایرانی با دیگران رقابت می کردند. ابن بی بی تاریخ نویس آن عصر در این باره می نویسد:

« فضای آفاق و علمای عالم روی بدیشان نهادندی، و به اکرام و انعام و تیسیر بیشتر مطالب و مرام مراجعت نمودندی. علم علم در ایام ایشان عالی و شعر غالی بود، باز آنکه هر يك ورای ملکی و شهریاری در فضل و بلاغت و حسن خط و فرط براعت و اطلاع بر دقایق حقایق کتابت نسخ و حید و فرید عهد خویش بود»

محیط دستگاه سلجوقیان روم يك محیط کاملاً ایرانی بود. به طوری که از یازده تن پادشاهان آن خاندان از غیاث الدین کیخسرو اول به بعد که در ۵۸۸ به تخت نشست (در مدتی در حدود صد سال) هفت تن نام ایرانی کیانی داشتند: ۳ کیخسرو، ۲ کیقباد و ۲ کیکاوس. در میان شاهزادگان آن دودمان هم به نامهای شاهنشاه، کیخسرو-شاه، جهانشاه، کی فریدون و فرامرز بر می خوریم.

نامگذاری فرزندان در هر خانواده، نمایانگر فرهنگ آن خانواده است. اینکه خاندان سلجوقی دور از ایران در روم به جای نامهای ترکی، یا نامهای عربی نامهای ایرانی کیانی داشتند، نشانه دل بستگی به فرهنگ ایرانی، و حاصل انس مداوم آنها با حماسه ملی ایران بود. معلوم می شود که در دربار آنها شاهنامه خوانی (به طوری که بعد ها در دربار عثمانی می بینیم) رواج داشته است. تشویق شاعران به سرودن شاهنامه هایی در شرح حوادث دوره آنان هم قرینه ای بر این حدس است.

کیقباد اول در سال ۶۳۵ در کنار دریاچه بی شهر درصد کیلومتری قونیه يك کاخ تابستانی برای ایام شکار و خوشگذرانی خود ساخت.^۱ خرابه های این کاخ به وسیله محمد اوندو باستان شناس ترك و يك هیئت آلمانی از زیر خاک به در آمد.^۲ معلوم شد دیوارهای تالارها را با تصاویری از داستانهای شاهنامه آراسته اند و اینها

۱- ابن بی بی، - الاوامر العالیة

۲- همانجا، ص ۳۵۲-۳۵۴.

قدیم‌ترین تصاویری است که در آنها داستانهای شاهنامه موضوع نقاشی قرار گرفته است و علاوه بر اهمیت که از جنبه هنری و تاریخ هنر دارد، از نظریات نفوذ حماسه ملی ایران در آن سرزمین حائز ارزش بسیاری است و ریشه رواج آنها نامهای کیانی را روشن می‌کند.

بعد از این مقدمه که با وضع کلی زبان و فرهنگ ایرانی در دوره سلجوقیان روم آشنا شدیم به معرفی نویسندگان و شاعران آن دیار به ترتیب تاریخی می‌پردازیم.

پیشاهنگ فارسی نویسان روم

نخستین فارسی نویسان در دیار روم، و پر کارترین و بلند آوازه‌ترین آنان، کمال‌الدین خبیش بن ابراهیم تفلیسی (در گذشته ۵۵۹ یا ۵۷۹) است. او در تفلیس به دنیا آمد. تفلیس از دوره ساسانیان از مراکز فرهنگ ایرانی بود و مرزبان ایرانی داشت. و حتی مآخذ گرجی بنای آن را به یک تن ایرانی نسبت می‌دهند. با چنین سابقه‌ای طبیعی است که بعد از تسخیر آن به دست مسلمانان، فرهنگ ایرانی در آن سامان ادامه یافته، و تفلیسی با فرهنگ ایرانی بار آمده است.

بعد از قیام گرجیان و افتادن تفلیس به دست آنها در سال ۵۱۵، و پایان فرمانروایی چند صدساله ایرانیان و مسلمانان بر آن دیار، گروههایی آنجا را ترک کردند. تفلیسی همراه این مهاجران راهی بغداد شد و در ۵۱۶ به آن شهر رسید و به دستگاه شرف‌الدین علی بن طراد زینبی وزیر عباسیان پیوست و کتابهای عربی و فرهنگ دارویی خود را به پنج زبان فارسی، عربی، سربانی، رومی (زبان لاتین مردم بیزانس) و یونانی در آنجا نوشت. بعدها دلبستگی او به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی سبب شد که در جستجوی بازاری که کالای قند پارسی در آن رواج داشته باشد راهی روم شود.

تفلیسی در روم آثاری به زبان فارسی نوشت که امروز ده کتاب و رساله از آنها

۱ - مقاله نگارنده، مجله آینده، سال هفتم ۱۳۶۰ ص ۶۲۰ - ۶۲۵ و نزهة المجالس ص ۶۲۶.

در دست است. در ۵۴۱ بیان التصریف و در ۵۴۵ قانون ادب را در روم نوشت. بعدها وجوه قرآن را تألیف و نسخه‌ای از آن را در ۵۵۸ در قونیه (در دوره عترالدین قلج ارسلان دوم) کتابت کرده بوده است.^۱ کفایة الطب را در ۵۵۰ به نام قطب الدین ملک‌شاه حاکم سیواس و آنکارا، و کامل‌التعبیر را به نام همان قلج ارسلان [۵۵۱-۵۸۸] نوشته، و ترجمان القوافی را به اشارت او آغاز کرده و به نام پسرش قطب الدین [۵۸۴-۵۸۸] به پایان رسانده است.

تفلیسی از مقربان قلج ارسلان دوم بوده و ظاهراً در جلسات بحث‌های دینی و علمی که در حضور آن پادشاه در ملطیه تشکیل می‌شده شرکت می‌کرده^۲ و ظاهراً در ۵۷۹ در گذشته است.

تفلیسی شعر هم می‌گفت و از دو نمونه که از او مانده برمی‌آید که شعرش متوسط بوده است. این رباعی در نزهة المجالس به نام او آمده است:

در روی تو، روی خود عیان بتوان دید / مغزش ز درون استخوان بتوان دید
در تاریکی تو را چنان بتوان دید / کز لطف تو در تن تو جان بتوان دید
تفلیسی نه ادیب و شاعر بزرگی است که شاهکارهای بزرگ ادبی آفریده باشد، نه عالمی که به کشفیات در یکی از رشته‌های علمی رسیده باشد. اما وجود او و گنجینه عظیم آثارش از جنبه‌های گونه‌گون اهمیت دارد: نخست اینکه از شمال غربی‌ترین قلمرو فرهنگی ایران در اوایل قرن ششم برخاسته است، دیگر اینکه بغداد بزرگترین مرکز علمی آن روز را رها کرده به روم رفته و در آنجا اقامت گزیده است و این از قرائن بارز رواج فارسی در آن دیار است.

این هم که نوشته‌هایش محتوای علمی در سطح بالا ندارد و بیشتر حاوی فرهنگ عامه ایرانیان در آن روزگار یا برگرفته از متون دیگر است نه تنها از ارزش

۱- آن نسخه در دست نیست، اما نسخه منقول از آن در کتابخانه عاطف افندی در استانبول به شماره ۳۲۴۶ و میکروفیلمی از آن به شماره ۶ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.

۲- این مطلب را مرحوم عثمان توران در مقاله قلج ارسلان در دایرة المعارف اسلام چاپ استانبول، از وقایعنامه میخائیل سربانی Michel le Syrien, Qronique ترجمه Ghabot جلد سوم چاپ ۱۹۰۵ پاریس نقل کرده است.

آثار او نمی‌کاهد بلکه خود نمایانگر این نکته دقیق است که در دیار روم نه تنها طبقه بالای جامعه، بلکه گروه‌های کثیری از عامه مردم به زبان فارسی آشنا بودند و به خواندن کتابهای فارسی رغبت داشتند. این هم که تعبیرات و لغات به کار رفته در کتابهای او بیشتر از زبان مردم غرب و شمال غرب ایران است می‌رساند که ایرانیان ساکن آسیای صغیر بیشتر از مردم غرب ایران بوده‌اند.

شاهزاده ناصرالدین برکیارق

او پسر قلع ارسلان دوم بود. پدرش هنگام تقسیم قلمرو خود در ۵۸۴ او را حاکم قیلو حصار و نکیسار کرد. شهاب‌الدین سهروردی (مقتول در ۵۸۷) مدتی از مقربان و معلم او بود و رساله پرتونامه خود را به نام او نوشته است.

این شاهزاده مثنوی حور و پری‌زاد را سروده بوده که سر آغاز آن در تاریخ ابن بی‌بی باقی مانده، و این چند بیت در حسب حال گوینده از آنجاست:

هنرهایی که تزیین دل آمد	ز اشراق الهی حاصل آمد
چو بر اوج هنر پرواز کردم	سخن در نظم و نثر آغاز کردم
مرا اول چو خاطر داد یاری	نشسته بر بساط شهریاری
گشادم چشم و دیدم کار عالم	چو زلف خوب رویان رفته در هم
گریبان امل هر یک به دو دست	گرفته سخت چون می‌مردم مست
چو دیدم کار عالم بی سرو پای	فرو ماندم ز تری خشک بر جای
نسیم لطف ایزد بانگ بر زد	که هرنی را کجا باشد طبرزد
زشاهی برتر آی ار بارخواهی	در این بستان گل بیخارخواهی

ملك محیی‌الدین مسعود شاه

او هم یکی از پسران عزالدین قلع ارسلان دوم بود. پدرش هنگام تقسیم

متصرفات خود در ۵۸۴ انگوریه^۱ را به او بخشید. او تا ۶۰۰ در آن ناحیه به استقلال حکومت می کرد و در آن سال در جنگ با برادرش سلطان رکن الدین سلیمان دوم شکست خورد و کشته شد.

مسعود شاه از مروجان شعر فارسی بود. در سایه حمایت او در شهر کوچک انگوریه آن روز شاعران پارسی گویی می زیستند که نام و رباعیهای سه تن از آنان در اوراق باز مانده از مجموعه ای که به نام همین شاهزاده جمع آوری شده بوده به دست ما رسیده است. تألیف چنین مجموعه ای نشانه رواج زبان و شعر فارسی در آنکارا و شعر دوستی آن شاهزاده است.

در اینجا ضمن معرفی آن مجموعه اشعار شاعران انگوریه ای را از آن می آوریم.^۲

مجمع الرباعیات و شاعران آن

مجموعه ای به نام «مجمع الرباعیات» به وسیله ابوحنیفه عبدالکریم بن ابوبکر پیش از سال ۵۸۸ به نام محی الدین مسعود تألیف شده بوده است. درینا که این مجموعه گرانبها از میان رفته، فقط چند ورق متضمن فهرست آن و گزیده ای از رباعیات آن در مجموعه دیگری (به شماره ۲۳۸ حالت افندی در کتابخانه سلیمانیه) باقی مانده که متأسفانه اوراقی از آن هم افتاده است.

فهرست موضوعات مجموعه از این قرار است: مدح صحابه، پادشاهان،

۱- انگوریه، صورت فارسی شده نام پایتخت ترکیه کنونی است که در متون عثمانی به صورت «انقره» نوشته می شد و اکنون آنکارا تلفظ می شود. این نام ظاهراً از زبان هیتی-هاست که از دوهزار سال پیش از میلاد در نواحی مرکزی آسیای صغیر می زیستند یا از زبان فریگیایی ها که بعد از هیتی ها و پیش از یونانیها بر این ناحیه حکومت داشته اند. تبدیل صورت یونانی کلمه به صورت فارسی «انگوریه» یک نوع اشتقاق عامیانه و خود نشانه عمق نفوذ زبان فارسی در آنجاست. اما نباید تصور کرد که بیش از این شباهت ظاهری ارتباطی با انگور فارسی داشته باشد.

۲- احمد آتش، مقاله پیش گفته، ص ۱۰۷-۱۰۹.

معشوقان: قصاب، کباب‌پز، درزی، کلاه‌دوز، نانوا، تیرگر، کمانگر؛ گوی و چوگان بازی، آهنگر، برزگر، گازر، کفش‌دوز، صراف، گلابتوننی، میفروش، نعلبند، ساربان، رگزن، خربنده، رایض، حلاج؛ دارندگان نام‌های: محمد، عمر، حبش، یعقوب، مسعود، محمود، اسحاق، عثمان، حسن، ستاره، مروارید؛ علوی، رومی؛ چنگی، نایی، مطرب، دف‌زن، مغنی، رقاص؛ چهار شهر، چهار مذهب، چهار طبع، چهار عنصر؛ جامه کبود، جامه سپید، قبای زرد، کمر زرین، زر، سیم، گوشواره مروارید، رگ‌زدن، در آینه نگریستن، لب، زلف، خط، بیماری معشوق؛ صبح، مؤذن، خروس، تجنیسات، التماسات، شکایت از زمانه، از سفر آمدن معشوق، از سفر آمدن عاشق، مردمی، غربت، عشق، خبر فرستادن با صبا، نامه نویسی به معشوق، احوال گونه‌گون، پیری، ناتوانی، لزوم ترک دنیا، به‌اضافه قصاید و قطعات.

رباعیهایی در این زمینه‌ها را در نزهة المجالس شروانی و مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی هم می‌یابیم و شاید بتوان حدس زد که مؤلف آن دو کتاب در کار خود به مجمع الرباعیات گمشده نظر داشته‌اند.

مهم‌تر اینکه در آن دوره سرودن رباعیهایی به نام معشوقانی از افراد طبقات مختلف جامعه به قصد ذکر تعبیرات مربوط به پیشه‌های گونه‌گون در میان شعرا معمول بوده، و این شیوه را بیش از همه در شعر مهستی گنجه‌ای دیده‌ایم. از رباعیهایی باقی مانده از مجمع الرباعیات، قسمتی از شاعران معروف ایران است. از سه شاعر اهل انگوریه (انقره) هم رباعیهایی موجود است که آنها را با تصحیح اغلاط از مقاله مرحوم آتش نقل می‌کنیم:

بدیع پسر منتجب انگوریه‌ای گوید در آهنگر

عاشق شده برچاه زخندان توام	من فتنه آن لبان خندان توام
بیچاره تر از کدین و سندان توام	دردست توای صنم به جان و سرتو

بدیع انگوریه‌ای گوید در رگ زن

آمد بر من، بیشتری اندر دست	از آهن پولادیت عشوہ پرست
----------------------------	--------------------------

بگرفته رگم تمام کز غمزه او صد چشمه خون از رگ جانم بر جست

بدیع انگوریه‌ای گوید در حبش نام

گفتی چه کس است آن پسر دلبر و کش کو زد به دل و جان تو اندر آتش
سرتاسر شام اگر بگردی و عراق در جمله روم در نیابی چو حبش

بدیع انگوریه‌ای گوید در حق ترسایچه

رومی پسری به چهره چون عاج همی بر خود بنهم ز بهر وی تاج همی
بر گردنم آویخته بت بسته زنار ناقوس زخم، بوسه دهم خاج همی

محبیوی انگوریه‌ای گوید در حق ملک محی الدین

دی صبح چو عزم تو سوی ددگان شد نارفته ز هیبت تو ددبی جان شد
خورشید گه نماز شام آمدنت ترسید که صید تو شود پنهان شد

محبیوی انگوریه‌ای گوید بر گازر پسر

گازر پسری که روی او محراب است سیم است برش دلش چو سنگ ناب است
در آب چو آفتاب گیتی تاب است برمایه گازر آفتاب و آب است

هم برین معنی گوید:

چون زلف بر آن عارض خوش رنگ زنی آن عنبر و مشک تنگ بر تنگ زنی
بی صبر شوم، جامه دران، دیده پر آب هر گه که در آب جامه بر سنگ زنی

محبیوی انگوریه‌ای گوید در سراج

یاری که به لب درد مرا درمان است کارم ز غمش بی سرو بی سامان است
قصه چه کنم که دردلم چون جان است آن بت که به رخ سراج سراجان است

محبوی انگوریه‌ای گوید در محمد نام

ای آنکه وصال توست اکسیر طرب هجران تو گشته مایه رنج و تعب
هر شب گویم به بنده ارزانی کن يك بوسه ز لبهای محمد، یارب

وله در حق عمر نام

بند دل من موی عمر خواهد بود و آرام دلم روی عمر خواهد بود
گر جمله شیعیان مرا خصم شوند میل دل من سوی عمر خواهد بود

حکیم محمود انگوریه‌ای گوید در نعلبند

گر سینه تو همیشه بر سینه ماست رخسار چو خورشید تو آینه است
در صنعت تو زخم بود بر سندان سندان دل توست و زخم بر سینه ماست

سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول

او کوچک‌ترین فرزند قلع ارسلان و ولیعهد او بود. زندگی و سلطنتش با حوادث و ماجراها گذشت. دوبار از ۵۸۸ تا ۵۹۷ و از ۶۰۱ تا ۶۰۷ سلطنت روم را داشت.

سلطان کیخسرو حامی دانشمندان و شاعران بود، کتاب راحة الصدور راوندی به نام او تألیف شده است. خود نیز شعر فارسی می‌سرود. نخستین بار که در ۵۸۸ بعد از در بدریها و ناکامیها بر تخت نشست و رجال و بزرگان را از گوشه و کنار به دربار خود فرامی‌خواند، ضمن يك مثنوی خطاب به مجدالدین اسحاق^۱ سرگذشت خود را بیان کرده و ابن بی‌بی آن را از خط سلطان در تاریخ خود نقل کرده است که عین آن را می‌آوریم:

۱- مجدالدین اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی قونیوی از علمای بزرگ و از معتقدان ابن عربی بود. او پدر صدرالدین قونیوی است و بعد از وفاتش مادر صدرالدین به عقد نکاح ابن عربی درآمد.

صحت ذات طاهر سموی
 عز اقران یگانۀ آفاق
 آن رفیق عزیز و شایسته
 باد تا روز حشر پاینده
 دست آفت زعرض او مصروف
 ای ولی سیرت ای نبی سنت
 چه کشیدم ز جور چرخ حرون
 دیدی ای مجمع صدور کرام
 پادشاهی ز ما به ظلم ببرد
 من چو جم دل به غصه آکنده
 گاه در شام و گاه در ارمن
 گاه همچون نهنگ در دریا
 گه ستنبول جای و گه عسکر
 مدتی کار من ز دهر دو رنگ
 رزمها دیده، حربها کرده
 گاه گاهم غذا ندامت و غم
 دوستانم چو باز پرکنده
 باز چون لطف حق جمال نمود
 خوابهای صواب می دیدم
 عزم کردم به جانب آلمان
 خبر مرگ خصم و فترت ملک
 نامه های اکابر اطراف
 گفت ما جمله داعیان تویم
 همه آیات منفجر خوانده
 هر دم هاتف از ره الهام
 باز گشتم به ساحل دریا

تاج اصحاب، مجلس اخوی
 صدر اسلام مجددین اسحاق
 وان چو جان فرشته بایسته
 حرمت و ربتش فزاینده
 چشم فتنه ز ذات او مکفوف
 گر بگویم که اندرین مدت
 مده بر نوک کلك گردد خون
 که زمانه چه گونه کرد خرام
 به یکی تند بی حفاظ سپرد
 شده اندر جهان پراکنده
 گاهم اطلال جای و گاه دمن
 گاه همچون پلنگ بر صحرا
 گاه مغرب مقام و گه بربر
 تیغ و پشت سمند و حرب فرنگ
 طعنها داده ضربه ها خورده
 از پی دوستان طبع دژم
 همچو من در جهان پراکنده
 گردش چرخ هم وفا فرمود
 اثر آن به خواب می دیدم
 کاندر آمد مبشری به امان
 گفت همین شاد شد به رویت ملک
 با پیام خلاصه اشراف
 مهديا همین که ساعیان تویم
 دیده بر راه منتظر مانده
 گفت «عجل و حرك الاقدام»
 وانگهی چه مخوف بحر و شتا

تو مبیناش آنچه من دیدم
 ملك را یافتم چو نرد زیاد
 اسب ظلم و جفا به زین کرده
 خرد گشتند گاه زخم درشت
 مملکت سر بسر میسر شد
 در جهان نام ما و کام شماست
 مجمع دوستان ما بر ما
 گرسرت در گل است اینجاشوی^۱

قصه کوتاه بحر ببریدم
 آمدم سوی بُرغلو بمراد
 مفسدی چند عزم کین کرده
 چون خدا بود یار و حافظ و پشت
 عاقبت بخت ما مظفر شد
 مملکت رام ما و رام شماست
 نیکخواهان ز فضل داور ما
 هین که وقت است جای اینجاجوی

راوندی مؤلف راحة الصدور

محمد بن علی بن سلیمان راوندی از مردم راوند کاشان بود. در سال ۵۹۰ بعد از کشته شدن طغرل بن ارسلان آخرین پادشاه سلجوقی عراق، به آسیای صغیر رفت و به سلجوقیان روم پیوست. در ۵۹۹ تألیف راحة الصدور را آغاز کرد و در ۶۰۳ آن را به پایان رسانید و به نام کیخسرو اول در دومین نوبت سلطنت او [۶۰۱-۶۰۷] تقدیم کرد.

راوندی شعر هم می گفت اما شعرش به پایه نثرش نمی رسد. قصیده‌ای در مدح کیخسرو اول سروده و در مقدمه کتاب خود آورده که چند بیت از آن را می آوریم:

جهان را در خط فرمان گرفته
 هزاران خرده بر دندان گرفته
 دو ساله سرگزیت از کان گرفته
 رهین منت و احسان گرفته
 مرا دست غمت دامان گرفته
 پناه از حضرت سلطان گرفته...^۲

زهی عشق تو ملك جان گرفته
 زهی شمع رخت از شاهد چرخ
 ز دریای لببت ذری کمینه
 رخت از نور بخشی ماه و خور را
 تو را شادی نهاده پای بر سر
 دلم از بیم والی فراق

۱- ابن بی بی: ص ۹۱، مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، چاپ ۱۹۰۲ هـ و تسماء ص ۲۹.
 ۲- راحة الصدور راوندی، ص ۲۷.

سلطان رکن الدین سلیمان دوم

یکی از چند سلطان بزرگ سلجوقی بود. او به نخستین دوره پادشاهی کیخسرو اول پایان داد. در سال ۵۸۸ او را از قونیه بیرون کرد و خود بر تخت نشست. سایر برادران اطاعت کردند جزمحی الدین مسعود شاه که تا سال ۶۰۰ آخرین سال سلطنت رکن الدین پایداری ورزید و در آن سال شکست خورد و کشته شد. ابن بی بی درباره ادب پروری رکن الدین چنین می نویسد:

«علما و فضلا و شعرا و هنرمندان جهان روی به بارگاه او نهادند. و هر يك بضاعت صناعت خویش را بر رای اعلیش به محل عرض می- رسانیدند. و در حق هر يك احسان بیکران می فرمود و جامگی و جایزه و عطیه نامحصور می داد. و نقد نظم و نثر هر يك را بر محل علم عزیز و فضل بی نهایت خود اختیار و امتحان و اعتبار می کرد، و کامل را از ناقص و صحیح را از معتل، و متین را از رکیک... تمییز می فرمود. و در بحث عروض و قوافی و معانی اشعار اشباع تلمیح می نمود...»

آنگاه قصیده ظهیر فاریابی را در مدح سلطان نقل می کند به این مطلع:
زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند

جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند

و می گوید جایزه این قصیده «دوهزار دینار سلطانی، و ده سر اسب، و پنج سر استر، و ده شتر بیسراک، و پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزک خوب روی رومی، و پنجاه قد جامه از زربفت و اطلس و قطنی و عتابی و سقرلاط» بدو فرستاد و ضمن فرمانی در تحسین قصیده، شاعر را به دربار خود فراخواند.^۱

سلطان رکن الدین شعر هم می گفت. این رباعی را خطاب به برادرش قطب- الدین ملکشاه، ملک قیصریه سروده و فرستاده است:

تا چون نقطت به دایره در نکشم
گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم^۲

ای قطب فلک وار ز تو سر نکشم
بر کوس کشیده باد کی میخست تنم

۱- ابن بی بی ص: ۶۰-۶۲.

۲- همانجا: ص ۵۹.

سلطان کیکاوس اول

عزالدین کیکاوس اول [۶۰۷-۶۱۶] نیز از پادشاهان بزرگ و حامی شاعران بود. صله گزافی که به دختر سالار داد نمونه شعر دوستی و شاعر پروری اوست که در ذیل خواهد آمد. خود نیز شعری گفت. وقتی که در قیصریه در محاصره برادرش کیقباد بود، این رباعی لطیف را برای ظهیرالدین ایللی پروانه فرستاد که ابتدا از هواداران او بود و اینک به کیقباد پیوسته بود:

شمع که کنون در سردل رفت تنم
بی گریه شبی نگشت خندان دهنم
پروانه که گفت یار غار تو منم
او نیز رضا داد به گردن زدنم^۱
این دوبیت او هم بر در تربتش در دارالشفاء سیواس بر سنگ نگاشته بودند:

ما جهان را گذاشتیم و شدیم
رنج بر دل نگاشتیم و شدیم
پس از این نوبت شماست که ما
نوبت خویش داشتیم و شدیم^۲

دختر سالار

دختر سالار که به حکم رسم و سنت شرقی نام خودش نا گفته مانده، و به نام پدرش یاد شده است در اوایل قرن هفتم می زیسته، و به گواهی شعرهایش که در اینجا خواهیم آورد، بی تردید یکی از بزرگان شاعران نغزگوی عصر خود و یکی از سه چهارتن سخن سرایان بزرگ زن در همه ادوار شعر فارسی است.^۳

پدرش حسام الدین علی بن فضل الله سالار خود از دانشمندان عصر بود و یک رساله عربی از او در دست است که در آن لقب «حجة الحق استاد الدنيا» درباره او به کار رفته است.^۴

ابن بی بی در تاریخ خود، در گفتگو از شعر دوستی و شاعر نوازی کیکاوس

۱- همانجا: ص ۱۱۴.

۲- همانجا: ص ۱۲۶.

۳- رك: نزهة المجالس ص ۶۸-۶۹.

۴- دانش پژوه، فهرست میکروفیلمهای دانشگاه ج ۱ ص ۴۴۸.

اول می نویسد:

«دختر حسام الدین سالار از موصل این قصیده را که از نسیم بهار در لطافت، و از زلال کوثر در سلاست تجاوز نموده است، «تاطرة آن طرة طرار بر آمد... به خدمت حضرتش فرستاد. فرمود که به هر بیتی صد دینار سرخ درباره او انعام کنند. هفتاد و دو بیت است، هفت هزار و دو بیست دینار (= سکه طلا) به موصل (= رساننده) که از موصل آمده بود تسلیم کردند، و قاصد را که قصیده را آورده بود، خلعت و مر کوب و دو هزار عدد [دینار]، بیرون آنچه بدان فاضله عهد و نادره زمان فرستاد، ارزانی داشت»^۱.

صله شایسته‌ای که پادشاه سلجوقی در مقابل شعر این شاعر داده، در عین حال که ارزش شعر دختر سالار را در آن عصر نشان می‌دهد، اصولاً نمونه‌ای از توجه پادشاهان سلجوقی روم به شعر فارسی و حمایت از شاعران و پرداخت جوایز و صلوات فراوان به آنان است که پیش از این هم بخشش رکن الدین سلیمان را درباره ظهیر فاریابی دیدیم.

ترکیب بند دختر سالار را، چون نسخ کافی از چاپ عکسی تاریخ ابن بی بی در ایران در دسترس نیست و به این زودیها هم احتمال چاپ آن نمی‌رود، در اینجا می‌آوریم:

تاطرة آن طرة طرار بر آمد
 بش آه کزین سینه غمخوار بر آمد
 در عشق هر آن کس که بدین کوی فرو شد
 جانش به غم و حسرت و تیمار بر آمد
 خوبان جهان را همه بازار شکستند
 آن روز که او مست به بازار بر آمد
 شمشاد خجل شد چو زستان زمانه
 آن قامت چون سرو سمن زار بر آمد

۱- ابن بی بی: ص ۱۲۲-۱۲۶.

شد عارض زیباش گل باغ لطافت
 کان سوسن نورسته ز گلزار برآمد
 ای چرخ مکن قصد به خون ریختن خلق
 زیرا که به یک غمزه او کار برآمد
 ای ماه کنون دمدمه حسن تو بنشست
 چون کوکبه شاه جهاندار برآمد

شاهی به لطافت چو دم عیسی جان بخش
 جمشید دوم شاه جوانبخت جهان بخش

باری دگر از دست شدی باز کجایی؟
 دم چند دهی ای بت دمساز کجایی؟
 با درد و نیازم که ز تو دور فتام
 تا دارمت ای دیده به صد ناز کجایی؟
 من پرده غم ساختم کز تو جدا ام
 کار که گرفته ست ز تو ساز کجایی؟
 گفתי ز ره طنز که: «جان تو بمانادا»
 جانم به لب است ای بت طناز کجایی؟
 یکباره بر انداختی ام کشتی ام از غم
 ای دوست کُشُر خانه بر انداز کجایی؟
 اندر سر او نیست که دلدار تو باشد
 باز آ ز سرش ای دل جانباز کجایی؟
 شادی و طرب کن که جهان باز جوان شد
 از عدل شهنشاه سر افراز کجایی؟

شاهنشه غازی شرف دوده آدم
 آن کش بسزا ملك جهان گشت مسلم

پیکان غم عشق تو تا بر جگر افتاد
 سر گشته دل غمگنم از پای در افتاد
 بر روی توام يك نظر افتاد نهانی
 صد واقعهٔ سختی از آن يك نظر افتاد
 راهی نه به پای تن رنجور بر آمد
 کاری نه به بازوی دل مختصر افتاد
 بهر جگر تافته چشمم ز لب تو
 یاقوت همی کرد طلب، پر گهر افتاد
 گفتم که فتادهست به دام این دل مسکین
 فرمود که هم نيك فتادش اگر افتاد
 جز در در تو نيك فتادی دگرش نیست
 آری مگرش بهره ز تو این قدر افتاد
 بیداد تو بر ما نرود چون سخن ما
 در حضرت میمون شه دادگر افتاد
 شاهی که بدو گشت قوی ملت تازی
 کارش همه جود و کرم و بنده نوازی

احسنت زهی چهرهٔ زیبا قمر این است
 شا باش خهی گوهر گویا شکر این است
 دادند خبر دوش که عزم سفری کرد
 زودا که نمازد اثرم گر خبر این است
 بر کار پریشان من افکند نظر گفت
 کاری بهم اندر شده زیر و زبر این است
 در پیش کشیدم دل و جان گفت...^۱
 انصاف بده پیشکش مختصر این است

۱- يك كلمه خوانده نشد.

آری دل و جان را خطری نیست و لیکن

نزدیک من ای جان و جهان ما حاضر این است
 برداشتم امید ز بهبود و به آمد
 کان کار که هر ساعت و هر دم بتر این است
 با مدح خداوند جهان باز گرفتم
 زیرا که ز بیداد جهانم سپر این است

شاهنشاه عالم که خداوند جهان است
 حکمش چوقضا بر همه آفاق روان است

بیداد فلک را به جهان پای و سری نیست
 وز شادی و راحت به جهان در خبری نیست
 هر جا که سر زلف بتی مشک فشان است
 شک نیست که مشک است ولی بی جگری نیست
 کوتاه کن اندیشه که این قصه دراز است
 و اندیشه بدین طایفه جز درد سری نیست
 فریادرس اندر غم گردون جفا کار
 جز لطف خداوند جهانت دگری نیست
 خورشید جهان سایه حق قیصر ثانی
 کش قیصر و فغفور به جز خاک دری نیست
 شاهنشاه عادل که گه بخشش دریا
 با دست جوادش به جز از مختصری نیست
 نامش نبرد تلخی احداث ز کامم
 کاندر دهن ملک چونامش شکری نیست

سلطان سلاطین که سلاطینش غلاماند
 سلطان جز ازو کیست کجايند و کداماند

شاهی که از اوجان و جهان شاد همین است
فرمانبر او بنده و آزاد همین است
سلطان جوانبخت و خداوند جهان بخش
کش طبع لطیف است و کف راد همین است
رسمش همه بخشودن و بخشیدن احسان
کارش همه جود و کرم و داد همین است
لطفش سرد زنگ غم از آینه دل
قهرش ببرد عافیت از یاد همین است
دود از دل کان و جگر بحر بر آورد
در نوبت او صورت بیداد همین است
فرخنده درش مرجع خلق آمد از یراک
سدی که قوی دارد بنیاد همین است
اندر کنف رحمتش آرام کنم زانک
در روی زمین عرصه آباد همین است
عالم همه آباد به عدل و کرم اوست
سو گند شهان جمله به خاک قدم اوست

ای ملک زمانه به تو آرام گرفته
از فر تو خورشید فلک وام گرفته
اقبال تو بر خلق جهان سایه فکنده
بهر تو دل خاص و دل عام گرفته
وز همت عالی که همش خاک و همش زر
رر ریخته و انداخته و نام گرفته
یک گوشه مملکت که جهانش سر کوی است
از خطه چین تا به حد شام گرفته

بس زود بود خسرو عالم که جهان را
 بر کام دل و دولت پدram گرفته
 بر فرق گهی تاج دل افروز نهاده
 بر دست گهی جام غم انجام گرفته
 از تیغ خود آتش زده در خرمن کفار
 و آنگاه همه عرصه اسلام گرفته
 تو غالب و، مغلوب شهان زیر رکابت
 صد قیصر و فغفور دوان زیر رکابت

ای صیت تو بگرفته همه روی زمین را
 عز و شرف افزوده ز القاب تو دین را
 آورده قضای ازلی طوعاً و کرهاً
 در ربهقه فرمان تو هرغث و سمین را
 قدر تو کمین پایه نهد جرم ز حل را
 گر بهشمرد صدمت تو شیر عربین را
 خورشید سرافرازد بر چرخ فلک زانک
 هر روز نهد بر در میمونت جبین را
 تلقین کند ای مهر تو آمیخته با روح
 در صلب و رحم نامه مهر تو جنین را
 آسان بکند جود تو دشوار جهان را
 مرهم بنهد حزم تو دلهای ضمین را
 بد دهر جفا پیشه و ایام ستمکار
 عدل تو ادب کرد همان را وهمین را

بر درگه شه باد جهان بنده فرمان
 فرمانده خلق او دگران بنده فرمان

در زیر نگین تو همه ملك جهان باد
 ز احداث فلك ذات تو در ظل امان باد
 در پرده سر ازلی هر چه نهان است
 در آینه رای منیر تو عیان باد
 وین خلوه نشینان که همه سالک راهند
 پیوسته دعاهاى توشان ورد زبان باد
 وان کس که زبان جز به ثنای تو گشاید
 در سینه او هر نفسی نوك سنان باد
 وان کس که نه بردیده نهد نام تو او را
 بر دهر ز ایام نه نام و نه نشان باد
 هر جا که عنان پیچی بر طالع میمون
 حکم تو روا گشته و فرمانت روان باد
 چونان که دل خلق همی خواست چنانی
 چونان که دلت خواهد کار تو چنان باد

ترکیب بند دختر سالار، از نظر معنی و مضمون همپایه بهترین شعرهایی است که شاعران ایران در قرن ششم سروده‌اند، و ترکیبات ساده و نغز و شیرینی چون «به بود و به آمد»، «نیک فتاد»، «جام غم انجام» در آن نشانه‌های تسلط و تصرف او در زبان فارسی است و جای حیرت است که آن را شاعری در خارج از ایران سروده باشد و گوینده هم از طبقه زنان باشد که در شرق در محیط محدود خانه می زیستند و امکان تحصیل و حضور در مجامع ادبی برای آنان فراهم نبود. از اینجا است که می توان نتیجه گرفت که زبان و فرهنگ خانوادگی دختر سالار زبان و فرهنگ ایرانی بوده، و اگر خانواده او از ایران به موصل نرفته باشند معلوم می شود که مردم موصل در قرن ششم فارسی زبان بوده‌اند و به این زبان سخن می گفتند و شعر می سرودند.

در نزهة المجالس شروانی هم چهار رباعی از دختر سالار آمده، از آن جمله

این رباعیها:

هر لحظه هزار قطره افزون بچکد
چون گرم شود کباب از او خون بچکد

از دیده من چو اشک گلگون بچکد
بر آتش عشق تو کباب است دلم

دشوار بود وصل تو آسان دیدن
گویی چه بود خواب پریشان دیدن

با درد تو نیست روی درمان دیدن
من دوش به خواب دیده ام روی تورا

خود را به غم تو مبتلا می بینم
من می نگرم ولی تو را می بینم

چندانکه به کار خویش وا می بینم
وین طرفه که در آینه دل شب و روز

سلطان کیقباد اول

علاءالدین کیقباد اول [۶۱۶-۶۳۴] بزرگترین و نام آورترین پادشاه سلجوقی روم، و همان است که نجم دایه رازی با اهداء مرصاد العباد بدو نامش را در ادبیات فارسی جاویدان ساخته است. بهاء ولد پدر مولوی نیز در دوره همین پادشاه به روم رسید و ظاهراً مورد اکرام او قرار گرفت.

کیقباد اول، از نظر دانش و شجاعت و تدبیر و حمایت از شعر و ادب و هنر در میان افراد خاندان خود نظیر نداشت. او که آنهمه از شاعران حمایت می کرد خود نیز شاعر بود. این رباعی که بغلط به نام خیام معروف شده، از اوست:

تا هشیارم بر خردم تاوان است

چون مست شدم عقل زمن پنهان است

می خورم که میان مستی و هشیاری

وقتی است که اصل زندگانی آن است^۱

او علاوه بر اینکه شاهزادگان و امیران محلی را فرمانبردار خود کرد، در

۱- این بی بی: ص ۲۲۸، مختصر سلجوقنامه ص ۹۳.

جنگ‌هایی با ایوبیان و امرای مملوک مصر و جلال‌الدین خوارزمشاه نیز بر آنان پیروزی یافت. آوازه جلال و حشمت او، و نیرومندی سپاهش مانع از آن شد که مغولها به دیار روم تجاوز نمایند. در ۶۳۰ هـ م سفیری نزد او کتای قاآن فرستاد و اظهار اطاعت کرد و از این راه به هم‌انسان که اتابکان فارس آن دیار را از ویرانگری و کشتار مغولها نجات داده بودند، او هم آسیای صغیر را تا زنده بود از خطر هجوم مغول رها نمود.

دلاوریهای کیقباد اول و امنیت و رفاه و آسایشی که برای مردم فراهم کرده بود، و حمایتی که از علم و ادب و هنر می‌کرد، او را محبوب همگان ساخته بود. شرحی که ابن بی‌بی در وفات او می‌نگارد سوگنامه مشهور سوزناکی است.^۱ دوره سلطنت کیقباد مصادف با نخستین موج حمله مغول و حوادث جانگدازی بود که در ایران جریان داشت. رعب و هراس عظیمی که از خونریزیها و ویرانگریهای آن قوم وحشی در دلها افتاده بود، موجب فرار ایرانیان به شرق و غرب گردید و این سومین مهاجرت دسته جمعی در تاریخ ملت و کشور ما بود. از این مهاجران، ما فقط عده‌ای از بزرگان ادب را می‌شناسیم که مثلاً عوفی مؤلف لباب الالباب به هند رفت و شمس قیس رازی مؤلف المعجم خود را به فارس رسانید. اما مسلم است که این گریزندگان تنها نبودند سیل گریزها گریز به راه افتاده بود. کاروان کاروان از توده های مردم نیز هر کس پای فرار داشت به سوی می گریختند. و زبان حال مردم این بیت صائب تبریزی بود:

ماتمکده خاک سزاوار وطن نیست

چون سیل از این دشت به شیون بگریزیم

در این ماجرا، امن‌ترین و مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین پناهگاه دیار روم بود. خلقی بیشمار از ایرانیان به آسیای صغیر رفتند و موج تازه‌ای از گسترش زبان و فرهنگ ایرانی در آن دیار برانگیختند.

نجم رازی دلایل این انتخاب را در مقدمه مرصاد چنین بیان کرده است:

۱- همانجا: ص ۴۵۷-۴۶۳.

«چون امید از وطن و مسکن مألوف منقطع شد، صلاح دین و دنیا در آن دید که مسکن در دیاری سازد که در او اهل سنت و جماعت باشند... و به امن و عدل آراسته باشد، و رخص اسعار و خصب معیشت بود. و در آن دیار پادشاهی دیندار دین پرور عالم عادل منصف متمیز باشد... هر چند تفحص کرد از ارباب نظر و اصحاب تجارت که بر احوال بلاد و اقالیم جهان وقوف داشتند، باتفاق گفتند: دیاری بدین صفات و بلادی بدین خاصیات در این وقت بلاد روم است که هم به مذهب اهل سنت و جماعت آراسته است، و هم به عدل و انصاف و امن و رخص پیراسته، و بحمدالله پادشاهی در آن دیار از بقیت آل سلجوق و یادگار آن خاندان مبارک است که هر آسایش و راحت و امن و فراغت که اهل اسلام یافتند از سایه چتر همایون آن خاندان یافتند...»^۱

نجم رازی با کاروانی از درویشان و مریدان خود در ۶۱۸ به روم رسید. در آنجا دید که آنچه در باره امن و عدل حکومت و ارزانی و فراوانی نیازمندیهای زندگی شنیده بوده، درست است، اما دینداری و دین پروری پادشاه، به آن معنی که او توقع و انتظار داشت ظاهراً درست در نیامد. زیرا بطوریکه پیش از این در نقد نظر مرحوم آتش بتفصیل گفتیم در آن سالها هنوز تصوف در روم مطلوب نبود و سلطان کیقباد هم توجه خاصی به صوفیان نداشت. اگر مقدم شهاب سهروردی را که از طرف خلیفه بغداد به سفارت به نزد او آمده بود گرامی داشت^۲، احترام به سفیر خلیفه بود نه احترام به یک پیر طریقت.

از طرف دیگر به قول مؤلف مناقب اوحدالدین کرمانی «نجم دایه عظیم بواش بودی»^۳ یعنی خود خواه و خودنما بود، و اینکه پیران طریقت (از جمله خود را) بالاتر از هر کسی می دانست در سراسر نوشته های او پدیدار است.

واقعیت این بود که سلطان عادل بود، مروج ادب و هنر بود، کریم و بخشنده

۱- مرصادالعباد ص ۲۰.

۲- ابن بی بی ص ۲۲۹-۲۳۵.

۳- مناقب اوحدالدین کرمانی چاپ فروزانفر ۱۳۴۷ ص ۳۸-۳۹.

بود اما اعتنای چندانی به تصوف نداشت. از اینجاست که نجم دایه برخلاف همه ایرانیان که در روم با حسن استقبال سلجوقیان روبرو می شدند، به قدر انتظار خود روی خوشی در آنجا ندید. ناچار از آنجا به ارزنجان و بعد به بغداد رفت. پس ناکامی نجم رازی، از قدرناشناسی سلطان نبود. بلکه حاصل طرز فکر و نا آگاهی مؤلف از محیط آسیای صغیر و راه و رسم دربار سلجوقیان روم بود. لحن کتاب او هم مورد پسند سلطان نمی توانست باشد. زیرا که به علت بیمهری خوارزمشاهان نسبت به صوفیان، دلتنگی‌هایی از آنان داشت و شکست و فرار آنها از برابر مغولها نیز موجب خشم عمومی نسبت به آنان شده بود. این است که جای جای در کتاب خود پادشاهان عصر را مورد سرزنش و ملامت قرار داده است.

قانعی طوسی

بهاءالدین احمد بن محمود طوسی، متخلص به قانعی هم از کسانی است که در جوانی در فتنه مغول طوس را ترک کرده، و از راه هند، عدن، مکه، بغداد سرانجام در ۶۱۸ به قونیه رسیده و به دربار کیقباد اول پیوسته است. قانعی شعر متوسطی دارد. سلجوقنامه‌ای در تاریخ سلجوقیان روم سروده بوده که از میان رفته و به ادعای خود او سی مجلد و قرب سیصد هزار بیت بوده است. او چهل سال ستایشگر سه تن از پادشاهان سلجوقی روم: کیقباد اول، کیخسرو دوم، کیکاوس دوم بوده، و کلیله و دمنه را به نام عزالدین کیکاوس دوم [۶۴۳-۶۵۵] به نظم در آورده است. قانعی تا سال ۶۷۲ (وفات مولوی) زنده بوده، و با مولوی ارتباط داشته و در وفات او مرثیه‌ای سروده است.

۱- کلیله و دمنه منظوم، قانعی طوسی، به تصحیح ماگالی تودوا، ۱۳۵۸ بنیاد فرهنگ ایران.

دیگر شاعران و نویسندگان آن عصر

همانطور که گفتیم اواسط عهد سلجوقیان روم، مخصوصاً دوره کیکاوس اول و کیقباد اول ایام زرین زبان و ادب فارسی در دیار روم است. در آن دوره با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر زبان و فرهنگ ایرانی در آن سامان رواج کامل یافته بود. پادشاهان، خود شاعر و مروج شعر و ادب بودند. دربار پر جلال و شکوه آنان نیازمند ادیبان و شاعران و ستایشگران بود. رونق بازرگانی، و غنائیم به دست آمده از پیروزیها و جزیه‌ای که از غیر مسلمانان گرفته می‌شد، خزانه پادشاه را لبریز می‌داشت و دست پادشاهان و وزیران در کرم و بخشش و دادن صلاه به شاعران باز بود. و نمونه‌ای از این صلات را در مورد ظهیر فاریابی و دختر سالار دیدیم. طبیعی است که در چنین روزگاری شاعران و نویسندگان زیادی زیسته باشند و آثار فراوانی به نظم و نثر پدید آمده باشد.

اگرچه بعدها در عصر عثمانیها با رسمیت یافتن تدریجی زبان ترکی، و کاهش رواج فارسی بسیاری از آثار از میان رفته، با اینهمه نمونه‌های اشعاری که در متون و جنگها باقی مانده، و آنچه به صورت کتاب در دست است قابل توجه است. و بی‌تردید با جستجوی محققان در مجموعه‌های دستنویسهای کتابخانه‌هایی که هنوز فهرست آنها منتشر نشده آثار دیگری به دست خواهد آمد. در اینجا به ذکر شاعران و نویسندگان که آثاری از آنها موجود است می‌پردازیم.

محمد بن غازی ملطیوی

او از دبیران دستگاه سلجوقیان و از مردم ملطیه بود. ملطیه از شهرهای باستانی آسیای صغیر و از نخستین شهرهایی است که در قرن اول هجری به دست مسلمانان افتاد^۱ و طبیعی است که زبان و فرهنگ ایرانی در آنجا سابقه دیرینه داشت. ملطیوی کتاب روضة العقول^۲ را که ترجمه و تحریری به زبان مصنوع از مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن رستم از زبان طبری است در ۵۹۷ به نام رکن الدین سلیمان دوم [۵۹۲ - ۶۰۰] تقدیم کرد و به نواخت و نوازش او نائل آمد. انتخاب چنین کتابی برای باز نویسی، نشانه آشنایی مؤلف با فرهنگ ایرانی و حتی لهجه‌های محلی آن است، و سبک مصنوع انشاء او بیانگر اشتغال او در پیشه دبیری است. از مقدمه روضة العقول برمی آید که کتاب دیگری به نام مرشد الکتاب، مجموعه نامه‌های دیوانی و دوستانه داشته که گویا از میان رفته است. ملطیوی نه سال بعد از روضة العقول برید السعاده را در اخبار پیامبر (ص) به نام کیخسرو اول تألیف نمود. از مقدمه آن استنباط می‌شود که معلم همان پادشاه نیز بوده است.

نظام الدین احمد ارزنجانی

شاعری توانا و از درباریان کیکاوس دوم بود. ابتدا منشی آن پادشاه و بعد «امیر عارض روم» شده است. ابن بی بی القاب «صدر کبیر، ملک الکلام وعمدة الساده» در باره او به کار می‌برد^۳ و می‌گوید «بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و مملق تر از و متصدی نشده»^۴. در مختصر ابن بی بی آمده: «در انشاء مثنویات فردوسی ثانی بود».

۱- رجوع شود به تعلیقات مرصاد العباد ص ۵۶۶-۵۶۷.

۲- نسخه مورخ ۶۷۹ لیدن و نسخه پاریس از قرن هفتم.

۳- ابن بی بی، الاوامر العلائیه، چاپ عکسی، ص ۱۲۶.

۴- همانجا، ص ۲۰۲.

ابن بی بی این قصیده را در مدح کیکاووس اول در جواب قصیده شمس طبسی از او آورده است:

از رنگ بر آمیختن غمزه جادو
هرگز نشود شاد دل من ز غم تو
حرزی ز خط خوب توام نیست دریغا
کآهن شدی آخر دلم از فتنه جادو
من بر قد و زلف تو چنان شیفته و آنکه
آویخته داری دلم از عشق به یک مو
بویی که صبا از سر زلف تو بدزدید
مشهور شد و گشت پراکنده به هر سو
چون نافه مشک است سر زلف تو ایکن
بگرفت ز خون جگر سوختگان بو
نی نی چو صبا شانه زند طره زلفت
آنجا سخن مشک خطا باشد و آهو
من بنده شدم صبح رخت را که به خدمت
شب را بهر زلفت آورد به گیسو
بشتاب که افکند رخت در دل من تاب
دریاب که آورد غمت در تن من تو
در بادیه دگر تو گزر زانکه بمانم
صد چشمه روان کرده ز هر دیده من جو
آن دل که خریدار طرب بود کجا رفت؟
وان طبع که بد مادح سلطان جهان کو؟
خورشید جهان خسرو غالب که ز رفعت
بر خاک نهد مه ز پی خدمت او رو
شاهی که چو در دست جلالت بنشیند
از هیبت او چرخ در آید به دو زانو

گردون به خرد گفت که دارای جهان کیست
 گفتا که اگر زانکه حقیقت طلبی، او
 سرمایه کان با کف او وزن ندارد
 چرخ است که دارد ز پی صرفه ترازو
 ای بازوی دین یافته از دست تو قوت
 وی درد جهان را شده شمشیر تو دارو
 انصاف تو آن رسم در آورد کزین پس
 بر شیر بود تربیت بچه آهو
 بیم است که از هیبت عدل تو نشیند
 در سینه شاهین ز بطر چنگل تیهو
 تا ملک خطا را نگشایی نگشاید
 چینی که فکندهست کمان تو در ابرو
 از کار جهان عدل تو آن روز پرداخت
 چون گرد جهان کرد ز انصاف تو بارو
 تا چرخ رسیدهست درفش شهی امروز
 از دست حسام تو زهی پنجه و بازو
 در جعبه گردون نتوان یافتن امروز
 تیری که زند با قلم تیر تو پهلو
 چون جان و خرد رای شریف تو بدیدند
 گفتند که این است یکی بیشتر از دو
 صد کان گهر مایه جود تو پرداخت
 از شرم چرا خوی نکند دانه اولو!
 ای دیده سخا از کف در بخش تو رونق
 وز وصف جلال تو سخن یافته نیرو
 از فرّ مدیح تو شناسم نه ز دانش
 گر طبع بزاید سخن تازه و نیکو

همواره عنان داده به فرمان تو بادا

این قوسن سر تیز پر اندیشه و بد خو

از چشمه مینای حسام تو روان باد

از خون بد اندیش تو بر روی زمین جو^۱

ارزنجانى این قصیده را در « روز محفل » خوانده و به صله آن از « مرتبه منصب انشاء »، امیر عارضی ممالک روم که مقام مهم تری بوده بدو تفویض شده است.

ابن بی بی این رباعی را هم از او آورده:

گفتم: غم زلف تو دگر نتوان خورد

وز مشک تو بیش از این جگر نتوان خورد

گفتا: غم چشم و لب من نیز بخور

کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد^۲

نظام الدین احمد، در دوره کیهباد اول منصب « طفرایی » یافت و در ۶۲۵ که سلطان بعد از فتح ارزنجان قلمرو خود را میان فرزندان تقسیم کرد، این رباعی را سرود:

آیین شهنشهی مقنن کردی

چون رسم سکندری معین کردی

صبحی ز برای شام روشن کردی^۳

خورشیدی را سنجق شاهی دادی

مجدالدین ابی بکر

ابن بی بی، در ذکر وفات کیکاوس اول در سوال ۱۷۶، از مشاورت ارکان دولت بر انتخاب سلطان جدید (که بالاخره کیهباد اول انتخاب شد)، نامی از مجدالدین ابی بکر می برد و می گوید:

« صاحب مجدالدین ابی [بکر] که زبده فضلی جهان، و عمده

عقلای دوران بود. اگر وزرای ماضی را به عالم خاکی اعادت و رجعتی

۱- همانجا: ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲- همانجا: ص ۲۰۲، مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۸۳.

۳- ابن بی بی: ص ۳۵۹، مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۱۵۱ (با پس و پیشی مصرعها).

میسرشدی، آصف از رسل بدیهه بصواب او در حجاب خجل و اسف رفتی،
و صاحب کافی اسماعیل بر کف کفایتش تقبیل لازم شمردی. نظمی چون
لب و دندان دلبران مشکین عذار منظوم و آبدار، و نثری چون فراید جوزا
و مجرّه و نجوم ثریا و نثره، معدّد و مهذب و خوب، و خطی چون زلف
لعبتان قندهار مشکبار و مسلسل و منسوب... و از مشاهیر دوبیتیها که فرموده
است یکی این است:

در بندگیت که را رسد آزادی یا با غم تو چه پای دارد شادی
برداشته شد، تا تو صنم بنهادی آیین وفا، قاعده بیدادی^۱
از اینکه ابن بی بی او را با نعت «صاحب» یاد می کند، و با آصف بن برخیا
وزیر سلیمان و صاحب بن عبّاد وزیر دیلمیان می سنجد، برمی آید که وزارت دولت
سلجوقی را داشته، و اینکه به «مشاهیر دوبیتیها»ی او اشاره می کند، دلیل کثرت و
شهرت رباعیهای اوست.

شمس الدین حمزه طغرایبی

ملك الكتاب شمس الدین حمزه بن مؤید طغرایبی، از دبیران دستگاه عزالدین
کیکاوس بود. این رباعی از اوست:
گل درج زمردین گشاده ست امروز زر بر طبق لعل نهاده ست امروز
ور زانکه امارت ریاحین نگرفت صد برگ چگونه عرض داده ست امروز^۲

شمس الدین محمد اصفهانی وزیر

شمس الدین محمد اصفهانی (مقتول در ۶۴۶) وزیر کیکاوس دوم، مردی
دانشمند و شاعری توانا و حامی شاعران و ادیبان بود. برخی محققان متأخر شخصیت
و حوادث زندگی او را با شمس الدین جوینی صاحب دیوان در آمیخته اند.

۱- ابن بی بی: ص ۲۰۰-۲۰۱، مختصر آن: ص ۸۲-۸۳.

۲- ابن بی بی: ص ۲۰۲، مختصر آن: ص ۸۳.

این وزیر اصفهانی در روم «زن و فرزند و خویش و پیوند نداشت»^۱ و از برنامه دقیق زندگی روزانه او که در تاریخ ابن بی بی آمده برمی آید که او ساعاتی از روز را به معاشرت ادیبان و شاعران و خواندن و شنیدن شعر می گذرانید.^۲ از نوشته افلاکی برمی آید که او از مریدان و معاشران برهان محقق ترمذی معلم موآوی بوده است.^۳

شمس الدین در آغاز کار در دستگاه کیکاوس اول سمت «اشراف مطبخ» را داشت. در آن سالها در سفری که سلطان از قیصریه به آقسرای می رفت وقتی از منزل «سنتلو» به ده «سوراخان» رسید. در بزم خود دستور داد هر کس يك رباعی بر بدیهه بسازد که متضمن نامهای آن دو محل باشد. شمس الدین این رباعی را ساخت:

بادام^۴ شبی با تو گلندام چنان کز غایت لطف شرح کردن نتوان

لب بر لب و رخ بر رخ و آنگه پس از آن «سنتلو» را نهاده بر «سوراخان»^۵

این بدیهه گویی مورد پسند سلطان قرار گرفت و سمت «منشی خاص» هم بدو داده شد. از آن پس روز به روز ترقی کرد تا به وزارت کیکاوس دوم [۶۴۴-۶۴۶] رسید. یکی از واعظان آن دوره، ملک الکلام جلال الدین ورکانی واعظ، قاضی امامیه يك قصیده ۱۷ بیتی در سالهای وزارت شمس الدین در مدح او سروده و به ضمیمه نامه ای با چند بار انگور (در غیر فصل آن میوه) در زمستان برای او فرستاده است که چند بیت آن را می آوریم:^۶

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگور

به تاب مهر تو پرورده آفتاب انگور

۱- مختصر ابن بی بی: ۲۵۶.

۲- ابن بی بی: ص ۵۷۰-۵۷۴.

۳- فروزانفر، مقدمه معارف برهان محقق صفحه ز بد نقل از مناقب العارفين ص ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲.

۴- بادام: بادا+م (ضمیر مفعولی).

۵- ابن بی بی: ص ۲۰۲، مختصر آن ص ۸۳-۸۴.

۶- این قصیده در ابن بی بی ص ۵۷۴-۵۷۵ آمده، و نسخه صحیح تر آن در مجموعه منشائی از قرن هفتم در مجموعه کتابهای مرحوم حسین نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز (ص ۱۲۱-۱۲۲ فهرست) ضبط است.

به خوشه چینی لفظ خوش تو چون زنبور
 شفای خلق نهان کرده در لعاب انگور
 سؤال بیمزه غوره ترشرو را
 چو لفظ خوب تو، شیرین دهد جواب انگور
 به رغم سرکه زاهد که خانقه دار است
 به دوستگانی رویت خورد شراب انگور
 ز روی تقوی اگر بانگ بر زمانه زنی
 به عمر خود نکند قصد کار آب انگور
 اگرچه دید ز دوری حضرتت بردار
 چو دشمنان تو در حلق خود طناب انگور
 ولی کنون چو برست از شکنجه خواه دید
 به انبساط بساط تو فتح باب انگور
 تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید
 به جز به سایه تو التجا صواب انگور
 به التماس وصال شکسته وار آمد
 به تاب آتش هجر تو دل کباب انگور
 اگر تو رنجه کنی پنجه را به پرسش او
 بدان بهانه که می پرورد سحاب انگور
 فرو گشاید و در پای دستت افشاند
 ز گوش خوشه خود لؤلؤ خوشاب انگور
 غلط شدم چه سخن گفتم این چه بی ادبی است
 به آفتاب کجا یابد اقتراب انگور؟
 به بند گیت کمر بندد، ار تواند دید
 گشوده پیش نقیب درت نقاب انگور
 و گر به حضرت چرخ آستانت ره یابد
 به سعی حاجب لطف تو بی حجاب انگور

بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو
 بر آسمان ز دعا های مستجاب انگور
 خواجه جلال الدین ورکانی، از مردم جوشقان کاشان و شاعری بزرگ بوده
 است. اما چون دور از ایران زیسته، در تذکره های فارسی نامی از او نیست. تنها
 همشهری اش تقی الدین کاشی در مجموعه عظیم خلاصه الاشعار که برگزیده بسیاری
 از دیوانهای گمشده را از نابودی رها نیده، تعدادی از قصیده ها و قطعه ها و رباعی های
 او را در جلد دوم از رکن اول مجموعه خود گنجانیده و نسخه آن بخش به خط خود
 او در کتابخانه فخر الدین نصیری امینی باقی است.

شمس الدین محمد اصفهانی در جواب قصیده و تشکر از چند بار انگور که
 واعظ ورکانی فرستاده بود ضمن يك نامه ادیبانه این قصیده را فرستاد:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور

فکند سایه رحمت همای وار انگور

نمود طلعت زیبا چو خوشه پروین

به طالعی که کند زهره اختیار انگور

بدان امید که لطف فرستدش بهر هی

سپید کرد دو دیده در انتظار انگور

ز سر شراب شبانه زرفته صبحدمی

که سر که وار صلاح داد در خمار انگور

طلاق دختر رز در زمان بداد رهی

چو کرد قصد بدین خطه خواستار انگور

گرفت دست به پیمان و عقد و عهد بیست

گشود چهره زیبا چو صد نگار انگور

ز رنج راه پرسیدمش، شکایتها

ز دهر کرد و، ز تو شکر بیشمار انگور

۱- ابن بی بی: ص ۵۷۹، منشآت کتابخانه نجفوانی: ص ۱۲۶.

چه در حمایت تو زین دو ورطه یافت نجات
 نهیب دار و لگد کوب، جانسپار انگور
 خلاص داروی تو دید، از آن نمود تمام
 بهروز عرض ز قلب محک عیار انگور
 بهجز ز دست تو کان مطلق است، کی یارد
 دلاوری که فرود آورد ز دار انگور
 از آن جهت که چو حلاج رفت بر سر دار
 سر آمدست درین عهد [و] پایدار انگور
 به موسمی که فسردهست خون دی در تن
 که آورد بهجز از لطف تو به بار انگور؟
 نگر که چشمه الفاظ توست مشرب او
 که آمدهست چنین عذب و آبدار انگور
 رضیع طبع تو گر نیست جمله تن بستان
 چرا شدهست چو طفلان شیرخوار انگور؟
 میان زهد و رهی صوفیانه گردی بود
 به لطف سعی تو برداشت آن غبار انگور
 در محیط سراسر رقابت و حسد و توطئه روم، مخصوصاً در آشفتگی اوضاع
 ناشی از شکست سلجوقیان از لشکر مغول در کوسه داغ، و اختلاف خانوادگی میان
 شاهزادگان سلجوقی، این وزیر هم مثل بسیاری از رجال و دیوانیان آن دیار سرانجام
 غم انگیزی داشت. در پایان سالهای عزت و قدرت و احترام به زندان افتاد و بعد از
 زجر و شکنجه فراوان کشته شد. این قصیده را که گویای آشنایی او با علم نجوم
 است در بازپسین روزهای زندگی ساخته است:
 چون مهر ز یک نیمه خرچنگ گذر کرد
 جرمش سوی بهرام به تریع نظر کرد

بار و بنهٔ ثور بر شیر فرستاد
 وانگه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد
 بهرام گرفتار کره گشت به کژدم
 وین واقعه را ماه بر افلاک سمیر کرد
 برجیس به تندی نظر افکند به نادید
 بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد
 زان خیره نظر از سرم اقبال برون شد
 زین تیره سفر در سرم ادبار اثر کرد
 در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون
 سیاره از این گونه توانند خطر کرد
 لکن چو قضا آمد و برگشت سعادت
 آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد
 هر تیر که از قبضهٔ تقدیر برون شد
 کی شاید از آن تیر به تدبیر حذر کرد
 انصاف فلک بین که درین مدت نزدیک
 چه شور برانگیخت ز بیداد و چه شر کرد
 اسباب مرا داد به تاراج و دلم را
 سد رمق از قوت، حواله به جگر کرد
 بگشاد به صنعت ز دو چشمم رگ یاقوت
 وین تختهٔ رخسارهٔ من کورهٔ زر کرد
 در پای من از حاصل که کرد دو خلخال
 وز باقی من در بدن کوه کمر کرد
 هان ای دل سرگشته، چه نالی تو ز گردون
 تا چند زنی طعنه که این شمس و قمر کرد
 این غفلت تو بود و بدیهای فراوان
 کز حدّ چو بگذشت گنه در تو اثر کرد

گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر؟
 فرمان خدا بود، حواله به قدر کرد
 چون چرخ ز آسیب بلا چرخ دگر کرد
 صد تیر عنا بر جگر اهل هنر کرد
 این قصیده در هفت اقلیم امین احمد رازی اشتبهاً به نام شمس الدین جوینی
 درج شده است.

تاج الدین خلایطی

از تاج الدین خلایطی (که ظاهراً در قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم می زیسته)
 این سه رباعی در نزهة المجالس آمده:
 قانون دلم به عشقت از ساز برفت
 صبیری که چونای بود دمساز، برفت
 ننگی که چو دوف بی سرو پا بود نماند
 نامی که چو چنگ بدسر افراز، برفت
 مشکین رسن زلف تو روز افزون است
 بر آتش رخسار قرارش چون است؟
 آویخته از جام لبست می نوشد
 دیوانگی ای نگار روز افزون است!
 مه پیش نهاده کاین رخ فرخم است
 شکر به لب آورده که این پاسخم است
 خون من مستمند بر بیدادی
 مالیده به روی تر که رنگ رخم است

کمال کامیار

امیر کمال الدین کامیار (متول در ۶۳۶) از بزرگان دولت کیقباد سلجوقی و از

۱- به نوشته مرحوم قزوینی در مجموعه منشآت مورخ ۶۸۴ به شماره ۱۳۵۳ فارسی کتابخانه ملی پاریس دو نامه و یک قصیده از صاحب شمس الدین اصفهانی (از ورق ۱۷۴ تا ورق ۱۷۸) موجود است (مقدمه التوسل الی الترسل چاپ بهمنیار صفحه کب). ظاهراً قصیده انگور است که ما آن را از ابن بی بی نقل کردیم. در مجموعه‌ها و جنگهای خطی از جمله در انیس الخلوه مطبوی (نسخه ایاصوفیه برگ ۲۱۷ ب) نیز اشعاری از او آمده است.

شاگردان سهروردی مقتول (شیخ اشراق) بود. در تاریخ ابن بی بی، مقامات علمی و شرح کارهای نظامی و سیاسی او بتفصیل آمده، و در نزہة المجالس دورباعتی فارسی از او هست. از جمله این رباعی:

دل کیست که جفت اندهانش داری یا تن که به هجر ناتوانش داری
جان حلقه صفت از کمرت خالی نیست مپسند که در بند میانش داری

شعر و ادب فارسی در دوره ایلخانان

از نیمه‌های قرن هفتم، ایلخانان مغول ایران بر آسیای صغیر تسلط یافتند و آن دیار به صورت یکی از استانهای متصرفی آنان درآمد و بتدریج وضع اجتماعی و فرهنگی آن سامان تحولی تازه یافت. از آن پس به جای قونیه، سیواس و قیصریه مرکز اداری امور آسیای صغیر گردید.

عظمت و استقلال سلجوقیان روم، و جلال و شکوه دربار آنان با مرگ کیقباد اول [۶۱۶ - ۶۳۴] به سر رسیده بود. پیش از این گفتیم که تا وقتی او زنده بود، مغولها جرأت حمله به روم را نداشتند و در اواخر دوره او با برقراری خراجی او را به سلطنت روم شناختند.

بعد از مرگ کیقباد، مغولها از ضعف پسرش کیخسرو دوم استفاده کردند و دست اندازی به روم را از سر گرفتند، سرانجام در ۶۴۰ در نبرد کوسه داغ (از نواحی ارزنجان) بایجو سردار مغول سپاه سلجوقی را شکست داد و سپس شهرهای مهم از جمله سیواس و قیصریه و توقات را گرفت. کیخسرو ناچار صلح کرد و پذیرفت که سالیانه خراجی به ایلخانان پردازد و دست نشانده آنها باشد. از این تاریخ بود که مقدمات انقراض سلجوقیان فراهم آمد.

از آن به بعد، سلجوقیان تنها نامی از سلطنت داشتند و در واقع والی روم بودند. آنها به فرمان ایلخانان ایران یا بامشورت رجال و سرداران برگزیده می شدند.

کارها به دست وزیران ایرانی بود که بیشتر مجری اوامر ایلخانان بودند. از جمله شمس‌الدین محمد اصفهانی که شرح حال و نمونه اشعارش را آوردیم، و پروانه دیلمی که درباره او سخن خواهیم گفت.

آخرین فرد این خاندان، کیقباد دوم که در ۹۶۹م سلطنت یافت دعوی استقلال نمود. غازان سپاهی فرستاد و او را دستگیر کرد و به فرمانروایی سلجوقیان پایان داد (سال ۷۰۰).

در این دوره با ویرانگریهای مغول، ایران دیگر جای ماندن و زیستن نبود. پیوستن آسیای صغیر به امپراطوری ایلخانان و بودن گروههایی از ایرانیان در شهرهای آن دیار سبب شد که دیگر ایرانی در آنجا از نظر زبان و فرهنگ احساس غربت نمی کرد. این بود که رغبت مسافرت به روم افزونی گرفت.

در میان مهاجران دسته‌هایی از صوفیان بودند که سیر و سفر سنت آنان بود. عده‌ای چون حاجی بکتاش خراسانی معروف به ولی (در گذشته ۷۳۸) و از شاعران صوفی چون عراقی و سیف فرغانی را می‌شناسیم که بعد از سفرهای زیاد سرانجام در آن سرزمین رحل اقامت افکنده بودند.

طریقه‌های گونه‌گون صوفیان، هر یک خانقاهها و پیران خود را داشتند. قلندران (پلاس پوشان، جولقیان) با ظاهر و باطن عجیب خود با اینکه در معرض انکار فقیهان بودند، گروه گروه از شهری به شهری در سیر و گشت بودند. کثرت جوانمردان که یکدیگر را اخی (= برادر من) خطاب می کردند بیش از هر طریقت دیگری بود. اندکی بعد ابن بطوطه در نیمه اول قرن هشتم از نواحی شرقی آسیای صغیر دیدن کرده، و در هر شهر و روستایی خانقاههای آنان را دیده است.

پروانه روم

همانطور که در دوره قدرت سلجوقیان، کیقباد اول دارای شخصیت ممتازی بود، در نیمه دوم قرن هفتم در دوره ضعف آن خاندان و چیرگی ایلخانان، شخصیت یک ایرانی به نام پروانه دیلمی تابناکی خاصی داشت.

پدر پروانه، مهذب‌الدین علی دیلمی وزیر کیخسرو دوم سلجوقی و هم‌بود

که بعد از شکست کیخسرو در ۶۴۰، فرمانده مغولان را قانع کرد که سلطنت خاندان سلجوقی در روم باقی بماند.^۱

سلیمان پسر آن وزیر به مقامات مهم حکومتی رسید و در ۶۵۴ عنوان پروانه (تقریباً برابر صدر اعظم) یافت. پیش از او کسان دیگری نیز سمت پروانه داشتند اما در مورد معین الدین دیلمی این عنوان به صورت نام خاص درآمد.^۲ در دوره سه پسر کیخسرو، آنها سلطنت اسمی داشتند و زمام امور با حمایت ایلخانان مغول به دست پروانه بود. او خورشاه و زدی سبیبی با سلجوقیان نیز داشت. خود، دختر کیخسرو دوم را به همسری اختیار کرده بود، و یکی از دخترانش همسر رکن الدین مسعود دوم بود. (بعد از مرگ او، باز ماندگانش به نام «پروانه زادگان» در سینوپ از شهرهای کرانه دریای سیاه حکومت داشتند).

قدرت پروانه تا به حدی بود که وقتی در ۶۶۳ خبر یافت که رکن الدین مسعود نیت قتل او را دارد، دستور داد سلطان را دستگیر و در آقسرای خفه کردند و پسر دوساله اش غیاث الدین کیخسرو سوم را پادشاه اعلام کرد.

در بهار ۶۷۶ ملک ظاهر بیبرس پادشاه شام به روم لشکر کشید و در البستان سپاه مغول را شکست داد و گروه کثیری از مغولها را کشت و در قیصریه بر تخت نشست و اندکی بعد به شام باز گشت. اباقا ایلخان مغول برای سرکوبی قطعی دشمنان و گرفتن انتقام مغولان خود بشتاب با سپاهی به روم رفت.

مرحوم عباس اقبال می نویسد:

« ایلخان سفاک به انتقام شکست ابلستین عساکر خود را بین قیساریه و ارزن الروم متفرق کرد و امر به قتل عام مسلمین آن بلاد داد. و ایشان در عرض یک هفته به قولی ۲۰۰/۰۰۰ و به قولی ۵۰۰/۰۰۰ از مردم بیگناه آن نواحی را کشتند و بسیاری از بلاد را ویران و امرا و رجال و قضات و علما را مقتول کردند...»

بالاخره اباقا یکی از امرای خود را مأمور قتل پروانه و سی و شش

۱- ابن بی بی، الاوامر العالیة: ص ۲۴۱.

۲- آقسرائی، مسامرة الاخبار: ص ۴۶.

نفر از کسان او کرد. و امیر مزبور همه را کشت و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کردند و دردیگ پختند و برای تسکین غضب و کینه جویی هر کدام قطعه‌ای از آن را خوردند. از آن جمله اباقا نیز پاره‌ای از آن را با غذا تناول کرد»^۱.

جامع دیوان عراقی در مقدمه آن می‌نویسد:

« [بعد از قتل پروانه] حکم یرلیغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شهس‌الدین صاحب دیوان جوینی، ولایت روم باز بیند، و ضبط اموال امیر معین‌الدین کند... مولانا همام‌الدین... در صحبت خواجه بودند»^۲.
جوینی در ۶۷۶ از طرف اباقا با لشکری به روم رفت^۳. و بعد از سرکوبی محمد قرمان (با کمک نیروهای سلجوقی) و مطیع کردن امرای ترک و گرفتن خراج عقب افتاده از سلجوقیان، برادرش شرف‌الدین هارون را نایب خود گذاشت و به ایران بازگشت^۴.

پروانه، مظهر هوش و تدبیر و قدرت بود و از اهل علم و ادب و هنر حمایت می‌کرد^۵. شخصیت بارز او در نامه‌های مولوی پدیدار است. او از دوستان مولوی بود و به نوشته افلاکی مجالس سماع برای مولوی ترتیب می‌داد. مولوی

۱- عباس اقبال، تاریخ مغول، چاپ دوم ۱۳۴۱ ص ۲۱۴.

۲- مقدمه دیوان عراقی، چاپ سعید نفیسی، ص ۱۴.

۳- فؤاد کوپرولو، در دایرة المعارف اسلام چاپ استانبول در مقاله جوینی، رفتن او را به روم ۶۶۷ هجری برابر ۱۲۶۸ میلادی نوشته که مسلماً اشتباه است.

۴- ابن بی‌بی: ص ۷۰۱-۷۲۳، مختصر تاریخ ابن بی‌بی ص ۳۲۹-۳۳۲.

۵- احمد آتش در مقاله معروف خود (ص ۱۱۲) حدس زده است که معینی در نام ابو الفضائل محمد بن حسین معینی مؤلف بصایر، نسبت است به معین‌الدین سلیمان پروانه. این حدس اساسی ندارد و نسخه مورخ ۶۵۳ ولی‌الدین (مورد مراجعه او) همان کتابی است که نسخه مورخ ۶۰۳ سالار جنگ و نسخه مورخ ۶۱۰ آستان قدس رامی شناختیم. و آن دو نسخه و نسخه ولی‌الدین نیمه اول کتاب تا حرف ش است. در: دانش پژوه، میکرو فیلمها، ج ۱ ص ۷۸۴. فرهنگ قرآنی ۲۹ بابی البصائر فی الوجوه والنظائر که مرحوم آتش تألیف آن را در ۶۵۰ حدس زده، در ۵۵۲ تألیف شده است. دکتر یحیی مهدوی، مجله دانشکده ادبیات سال ۱۳ ش ۴ ص ۱۶۹.

فیه مافیه رابه نام او هدیه کرده است.

بامرگ پروانه (اول ربیع الاول ۶۷۶/۲ اوت ۱۲۷۷) آسیای صغیر تحت سلطه کامل مغولها قرار گرفت. نویسندگان آن عصر، این حادثه را آغاز روزگار ویرانی آسیای صغیر و تیره روزی ساکنان آن دیار شمرده اند. سوز و گدازی که در دیوان سیف فرغانی درباره وضع روم می خوانیم مربوط به همین سالهاست. مؤلف روضة الکتاب قصیده مؤثری در باره سپری شدن ایام قدرت پروانه و سایر امرای روم در ۶۷۶ دارد که آن را در اینجا می آوریم^۲:

پرسیدم از زمانه که این سروران روم

گویی کجا شدند و چه دیدند از جهان؟

من پارشان به غایت شهرت گذاشتم

و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان

پروانه معظم گویی کجا شده است

کو آنهمه بزرگی و آن حشمت و توان؟

کو آن سوار گشتن و آن اسب تاختن

وان سروران به طوع پس و پیش اودوان؟

کو آنهمه امارت و آن حکم و آن وقار

کو آنهمه خزاین و آن گنج بیکران؟

کو هیبتش که روم چنان گشته بود از او

کز گوشت میش گرگ فرو بسته بددهان؟

کو آن سپه کشیدن و آیین و برگ و ساز

کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان؟

میران که صف زدندی بر در گهش پگاه

یک کس پدید نیست از ایشان در این زمان

۱- ابن بی بی: ص ۶۸۴. روضة الکتاب، چاپ علی سویم، آنکارا ص ۲۳۳. مسامرة الاخبار

آسرائی: ص ۱۱۶.

۲- روضة الکتاب: ص ۲۳۳-۲۳۷

هرجا که مفسدی و حرامی و دزد بود
 از بیم تیغ او همه بودند قاتوان
 رومی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود
 گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان
 و امروز بازین چو وجودش پدید نیست
 چون دوزخی است پر شده از مار و کژدمان
 وان نایب^۱ یگانه که میر گزیده بود
 گویی چگونه گشته است از دیده ها نهان؟
 کو آنهمه رزانت و آن حکم و آن ثبات
 کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان و مان؟
 وان مالها که جمع همی کرد سالها
 وان حلقه غلامان و آیین و خاندان؟
 بیچاره خواجه یونس^۲ گویی کجاشده است
 آن سرور یگانه و آن میر نوجوان؟
 کو آنهمه تکبر و شاهی و عز و ناز
 وان حکم در سواحل همچون قضا روان؟
 مسکین بهاء دین^۳ که جوانی گزیده بود
 چون از میان کار برون رفت ناگهان؟
 کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن
 کو آنهمه کفایت و آن جاه و آن مکان؟
 آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند
 وان ازدها نگاشته بر روی پرنیان؟

۱- امین الدین میکائیل نایب السلطنه؛ او از غلامان رومی نژاد سعدالدین ابوبکر مستوفی

اردبیلی بود. رکن ابن بی بی ص ۶۹۳-۶۹۵.

۲- ملک السواحل خواجه یونس.

۳- ملک السواحل امیر بهاء الدین محمد.

دو پور صاحب^۱ از چه سبب رو کشیده‌اند
 کز هر دو نام نیست درین دهر جان ستان؟
 آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
 آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان؟
 وان تاج گیو^۲ نیز که چون شیر شرز به بود
 آواز او بریده شد از جمع دوستان
 کو آن سپه کشیدن و آن سبلیت و بروت
 وان یوزوباز وطنه وان گرز و آن سنان؟
 ابن الخطیر کو شرف‌الدین^۳ که رفعتش
 بگذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان؟
 جایی رسیده بود که از غایت علو
 پنداشت زیر رتبت او رفت آسمان
 بگلربگ زمانه و صاحبقران روم
 میران به پیش حضرت او همچو کودکان
 وانگه برادرش که ضیاءالدین^۴ بدش لقب
 آن شیر با شهمت و آن میر کاردان
 گفتی که جمله مست شراب اجل شدند
 وز مجلس حیات برفتند بر کران
 یکچندشان مراد جهان در کنار بود
 و آخر به زور رخت بیستند از جهان

۱- دو فرزند صاحب فخرالدین علی وزیر سلجوقیان روم به نامهای تاج‌الدین حسین و نصرت‌الدین حسن.

۲- تاج‌الدین گیو از دانشمندیان که به وسیله ضیاءالدین محمود بن خطیر کشته شد.

۳- شرف‌الدین مسعود بن خطیر.

۴- ضیاءالدین محمود بن خطیر.

چونین نهاده‌اند اساس جهانیان
 در دهر هیچ کس نتوان یافت جاودان
 بودند پیش از ایشان میران کامگار
 شاهان با تکبر و با لشکری گران
 روی زمین گرفته و فرمانروا شده
 بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان
 لیکن چورخت مرگ برایشان گشاده شد
 جمله نگون شدند از آن تخت خسروان
 با تیر مرگ هیچ سپر دستگیر نیست
 با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زیان

ستیز رومیان با خراسانیان

در يك جامعه متشکل از اقوام مختلف با فرهنگهای گونه‌گون وجود رقابتها و دلتنگیها و ناخشنودیها طبیعی است. گفته‌ایم که در آن‌قرنها در آسیای صغیر گروههای مختلفی می‌زیستند و هر جماعتی فرهنگ خاص خود را داشتند. رومیان اکثریت ساکنان بومی، اتباع سابق روم شرقی خود را صاحبان اصلی سرزمین می‌شمردند. ارمنیان از قرنها پیش در نواحی شرقی سکونت داشتند. ایرانیان بارها دسته‌دسته از مقابل موجهای پی در پی ظلم و کشتار بیگانه به آن سرزمین رفته بودند و کارهای مهم دیوانی را به دست گرفته بودند. قبایل مختلف ترك هم مثل ایرانیان مهاجران نورسیده بودند که زندگی چادرنشینی داشتند. در این جماعات گونه‌گون هر کس در خانه و خانواده به زبان مادری سخن می‌گفت، جز اینکه زبان دیوانی و وسیله تفاهم عمومی زبان فارسی بود.

يك بار هم لشکریان جلال‌الدین خوارزمشاه در فرار از مقابل تاتار به آسیای صغیر رفته بودند. کیقباد اول آنان را در ارزنجان و ارزروم سکنی داد. در حوادث بعدی پای این گروهها به نام «خوارزمیه» در نواحی دیگر روم هم در میان است.

و نیز در کشمکشهای داخلی سخن از تاجیکها (= غیر ترکها) می رود که شاید همینها یا سایر ایرانیان مهاجر باشند.

در دوره قدرت سلجوقیان که عزل و نصبها به اراده سلطان بسته بود، اگر چه رقابتهای و توطئهها و دسته بندیها بارها موجب نابودی وزیری یا امیری یا گروهی از دیوانیان می گردید، اما این حوادث فقط در سرنوشت افراد طبقه بالا اثر داشت و تمرکز نسبی حکومت مانع از آن بود که در توده های مردم اثر بگذارد و به صورت عناد و ستیز قومی در آید.

بعد از اواسط قرن هفتم که قدرت سلطنت ضعیف شد، کوشش وزیران و سرداران بر این بود که با یافتن هوادارانی از توده های مردم پایه های قدرت خود را محکم تر کنند و از این راه موانع موجود در راه خود را از میان بردارند. و چنین بود که پروانه دیلمی موجبات قتل پادشاه سلجوقی را فراهم کرد و پسر دوساله او را بر جایش نشانید.

این را گفته ایم که در دیار روم زبان رسمی فارسی بود، و شرط رسیدن به مقامات عالی دیوانی تسلط بر این زبان بود. پیش از این پادشاهان سلجوقی شاعران و دانشمندان ایرانی را به روم فرامی خواندند و کارهای مهم دیوانی را به آنان می سپردند. اما این نکته را هم باید گفت که اگر در آغاز کار زبان و فرهنگ ایرانی اختصاص به ایرانیان داشت به تدریج زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دیوانی جای خود را بیشتر باز می کرد. تا در قرن هفتم کار به جایی رسیده بود که عده ای از ترکان مثل خود پادشاهان سلجوقی، و نیز گروهی از رومیان بومی مسلمان شده، فرهنگ ایرانی یافته بودند و شعر فارسی می گفتند و کتاب فارسی می نوشتند.

در باره يك نمونه از این رومیان ابن بی بی در تاریخ خود شرحی دارد:

«... امیر شمس الدین خاص اغز اگر چه غلام رومی نژاد بود و لکن به فضل وافر و عبارت محبوب و خط خوب و بلاغت کامل و صنعت دبیری نظیر خود نداشت... زایران و شاعران و علما و مذکران در عهد او بر سر گنج شایگان و نعمت رایگان بودند. لطف طبع بر ذات کریمش مستولی و جزالت الفاظ و عذوبت بیان خاطر و قاد او را منقاد. رساله ای

در مناظره چنگک و شراب انشا کرده است...»^۱.

چنین می نماید که با گذشت زمان سه دسته دیوانیان و دانشمندان فارسی نویس به وجود آمده بودند: یکی آنهایی که تازه از ایران رسیده بودند و به یکی از شهرهای ایران نسبت داشتند. دوم آنهایی که یکی دو نسل پیش، پدران شان به روم رسیده و در یکی از شهرها ساکن شده بودند و فرزندان آنها (مثل خاندان مولوی) فرهنگ ایرانی خانوادگی خود را حفظ کرده بودند و اینک منسوب به یکی از شهرهای روم بودند. سوم بومیانی که مسلمان شده و زبان فارسی را آموخته بودند. سیف فرغانی که خود از تازه رسیدگان بود، در قصیده‌ای که ظاهراً خطاب به پادشاه سلجوقی است تعبیر «رومیان» را به معنی اعم درباره کلیه ساکنان روم به کار برده است:

طالب سایه امان تواند	خسروا خلق در ضمان تو اند
زین عوانان که در ضمان تو اند	ظلمها می رود بر اهل زمان
تا چنین خاکسان کسان تو اند	هیچ کس را نماند آسایش
همه در رفو حمت از سگان تو اند...	رومیان همچو گوسفند از گرگ

از قصیده‌ای که از گوینده‌ای به نام مهذب قیصریه‌ای در دست داریم برمی آید که در هر صورت میان تازه آمدگان از یک طرف، و بومیان و بومی شدگان از طرف دیگر ستیز و رقابتی در میان بوده است. این قصیده ۴۳ بیتی در مجموعه منشآت ضبط است که در اواخر قرن هفتم در آقسرائی ترتیب یافته است.^۲

مهذب قیصریه‌ای در نکوهش خراسانیان می گوید که همه «پارسی شکل تر کمان آسا» هستند و «خون مستی ضعیف رومی» را مثل حلوا می خورند و لاف و گزاف شان این است که در دیار خود مال و جاه داشته‌ایم. از این قصیده چنین برمی آید که ایرانیان به عنوان صاحبان فرهنگ برتر موقعیت ممتازی داشته‌اند و

۱- ابن بی بی: ص ۶-۵۵۵. مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۲۵۵.

۲- مجموعه منشآت خطی از قرن هفتم که متعلق به مرحوم حاج حسین آقا نخجوانی بوده، و اینک باید در کتابخانه ملی تبریز موجود باشد. عکسی از آن در اختیار من است. این قصیده از صفحه ۲۴۶ مجموعه نقل شده است.

رومیان نو مسلمان این را بر نمی تافتند.

قصیده مهذب قیصریه‌ای از نظر شعری نظمی زیر متوسط است و تعبیرات محاورات عامه چون: بغراخانی، چغندروا، گزر، شلم (شلغم) و دشنامها، نشان می‌دهد که گوینده از عوام مردم بوده ولی چون آینه‌ای از بگو مگوها، و وضع اجتماعی آن روزگار است، و درج آن در يك مجموعه معتبر می‌رساند که زبان حال بسیاری از ساکنان غیر ایرانی دیار روم بوده، ابیاتی از آن را می‌آوریم:

چند باشد بلا و جور شما؟	ای خراسانیان بی سرو پا
نه شما را وفا بود، نه صفا	نه شما را حیا بود نه کرم
به غرض می‌خورید چون حلوا	خون مستی ضعیف رومی را
آه بر کنده باد آن مأوا	و ه که برگشته باد آن برو بوم
چون بدینجا رسید شد از درها	هر که آنجاست کور و مار و ضعیف
هست حمال یا بود سقا	وانکه گوید که میر میرانم
در هری گلخنی بود یا گدا	و آنکه گوید که شاه ایرانم
گزر الملك الغ بیتکچی آغا	لغتی بس بزرگتان باشد
بغراخانی است یا چغندروا	روز جشن بزرگتان سره آش
هیچ کس را نمی‌زنید صلا	گر زیاده خوریت یا اندک
این یکی والی، آن دگر والا	همه لافی، که در دیار خودیم
هست ما را به کیل و گردونها	مال و میراث مانده پدران
نزد مرد امین و پا بر جا	همه آنجا ودیعت است و معد
آمدیم از مقام خود اینجا	لیک ما بر هوای شهوت و لوت
یا حواله به پیر یا بر با	همه بیگ‌اند یا که خر بنده
که منم چاوش در دارا	... خر در کف و فشانده بروت
رافضی یا مباحی یا ترسا	باز از ده نه از شما باشد
همه خونخوار ظالم بد را	همه جلاد رنگ ملحد و ش
دستگاه شما بود زینجا	نه به ده می‌دهید هجده به بیست

۱- بغراخانی: نوعی آش که مخترع آن بغراخان پادشاه خوارزم بوده (رشیدی).

همه بدگوی و نحس بدسیما
 قلتبانان . . . غرها
 سبالت آراسته شترده قفا
 از پی اقیچه‌ای دو سه، پویا
 ورنه آویزم از دولنگگ تورا»
 از وضع و شریف‌تان اصلا
 همه تان را به شرع و استفتا
 نامتان از شهی نشد تنها
 یا بریداد یا برو دادا
 در سگی خانه یا به قحبه‌سرا
 پارسی شکل و ترکمان آسا
 همه تان را کنند دو ترک هبا
 شعر مردار می‌کنی بخدا
 این سخن را صواب دان نه خطا

احمدو نام یوسف بدرو
 اردشیران ابن محمودان
 همه تان را لقب سپهسالار
 خنجر اندر میان چماق به دست
 «زن جلب اقیچه زیر و زر فاده
 خود یکی بر صلاح ناید نیز
 از میانه دو نیم باید کرد
 وانگهی باچنین خصایل خوب
 یا گزر شاه یا شلمشاه است
 بر سر باده نیز لاف‌زنان
 با لب کژ حکایت بسته
 ور مصافی شود ز نا گاهی
 ای مهنذب مگو توهمچو سگان
 که ز طوسی سگک مجوسی به

تصور می‌کنم مراد گوینده از خراسانیان کسانی هستند که در آن روزها تازه از شرق ایران به‌روم رفته بوده‌اند. برعکس، وضع ایرانیانی که از یکی دو قرن پیش مهاجرت کرده و در آن سرزمین ریشه انداخته و با مردم بومی جوشیده بوده‌اند، و شاید خود مهنذب قیصریه‌ای نیز از میان چنان خانواده‌هایی برخاسته بود، خارج از اوصاف مورد نکوهش شاعر است.

مؤید این حدس عبارتی است که آفسرایی از قول پروانه دیلمی آورده است. وقتی که پروانه مورد خشم اباقا قرار گرفته و به‌اردوی او احضار شده بود، چون از ارزنجان گذر می‌کرد عده‌ای او را دعا می‌کردند و دل‌داری می‌دادند. پروانه گفت: «... بعد از این خراسانیان در این ملک خواهند در آمدن. به‌وجود خراسانی ما را این زندگانی چه فایده دهد؟». مراد پروانه از خراسانیان مأموران ایلخانان مغول بودند که در آن سالها از ایران به‌روم فرستاده می‌شدند.

از طرف دیگر امروز هم در ترکیه تعبیری هست که سابقاً در آرامگاه مولوی بر مزاری نمادین نقش بسته بوده^۱ و در فارسی آن را «خراسانیان»، «اهل خراسان»، «رجال خراسان»، «واصلان خراسان» ترجمه کرده‌اند. اگر استنباطی که از خراسانیان در قصیده مذهب قیصریه‌ای کردیم صحیح باشد، آن تعبیر ترکی را هم باید «عارفان ایران» ترجمه کرد.

آخرین نکته در باره این نکوهش نامه این حدس است که کینه‌ها بیشتر متوجه آن گروه از ایرانیان بوده که در سیل و طوفان مغول، هست و نیست خود را برباد داده و جان خود را برداشته به روم پناه برده بودند، و زبان حالشان مثل نجم دایه رازی این بود که: «به چنین واقعه هایل و مصیبت عام... از وطن به غربت افتاده است، و از مسرت به کربت، و از کثرت به قلت، و از جمعیت به تفرقت... و از مذلت به ذلت»^۲.

به هر حال نکوهش نامه مذهب قیصریه‌ای نمونه‌ای از احساسات رومی تباران یا رومی شدگان است. اما این خشم و ناخشنودی از موقع برتر ایرانیان و رسمیت زبان آنان انحصار به رومیان نداشت. شاید همه ساکنان درس نخوانده فارسی نیاموخته آن دیار از جمله ترکمنان کوچ نشین چنین احساسی داشتند.

قیام ترکمنها و نخستین توجه به زبان ترکی

با چیرگی ایلخانان و ضعف خاندان سلجوقی، امن و آسایش از دیار روم رخت بر بست و شورشها و آشوبهایی در هر گوشه و کنار برخاست. از آن جمله محمد قرامان که از ترکمنها بود و به راهزنی روزگار می‌گذرانید، جوانی را یافت که ادعا می‌کرد شاهزاده غیاث‌الدین سیاوش و پسر کیکاوس دوم است. محمد قرامان به نام حمایت از او قیام کرد. نویسندگان آن عصر این مدعی شاهزادگی را «چمری» (یعنی خسیس و مسکین) نامیدند. ترکمنها در اواخر سال ۶۷۶ قونیه را گرفتند و

۱- Horasan Erenleri.

۲- مرصاد العباد: ص ۵۴۶.

آتش زدند و قتل و غارت بسیار کردند و جمهری را بر تخت نشانند. سر انجام کیخسرو سوم ترکمنها را شکست داد. محمد قرامان کشته شد و جمهری را پوست کنند و پوستش را باکاد انباشتند و سوار دراز گوشی کردند و در شهرها گردانیدند و شورش پایان یافت.

آنچه در این واقعه با بحث ما ارتباط دارد این است که ابن بی بی می گوید وقتی که جمهری را با آیین رسمی بر تخت نشانیدند «قرار چنان نهادند که هیچ کس بعد الیوم در دیوان و در گاه و بازگاد و مجلس و میدان جز به زبان ترکی سخن نگوید»^۱.

نویسندگان ترك طبیعی است که این حادثه را به عنوان آغاز رسمیت زبان ترکی مورد ستایش قرار دادند. حتی روزی را به عنوان یاد بود آن حادثه تعیین کردند و در آن روز مراسمی به عنوان جشن زبان ترکی بر گزار می کنند. اما در متون نظم و نثر آن دوره از جمله در تاریخ ابن بی بی و مسامرة الاخبار و روضة الكتاب ابوبکر بن زکی قونیوی و خاموش نامه منظوم یوسفی از شورش محمد قرامان و جمهری با بدبینی تمام یاد شده است:

در اینجا به عنوان نمونه، خلاصه ای از نظر آقسرایبی را می خوانیم:

«خروج جمهری لعین... جمهری از زمرة اراذل الناس خروج کرد و به خوارج اترک پیوست... سودای سلطنت روم در دماغ او بیضه نهاد. طلبکاری خاتم سلیمان نمود، کلاغی اندیشه صولت عقاب در دل گرفت، موشی به قصد آشیانه شیر کمر بر میان بست. اترک خود بی دف در رقص بودند و بی می بدمستی می کردند، چون دست انگاز فتنه به دست آوردند پای افزار حیلست راست کردند. زمرة خسیس طبع کوتاه نظر بر او مجتمع شدند. آتش فتنه اترک به وجود آن مخدول شعله بر آورد... آن مخدول دارالسلک قونیه که مستقر قدیم سلطنت است مقر مملکت خود کرد، و چون

۱- ابن بی بی: ص ۶۸۶-۷۰۱ و ۸۲۵ و ۷۲۵-۷۳۱. مختصر تاریخ ابن بی بی: ۳۲۱-۳۳۴.

مسامرة الاخبار: ۱۲۶-۱۳۳.

۲- ابن بی بی: ص ۶۹۶. مختصر ابن بی بی: ۳۲۶.

دیو دون بر تخت سلیمانی نشست و خطبه به نام او خواندند و سکه به نام آن سگ زدند... پنداری که شهر قونیه سفینه‌ای بود که بر سر آن بحر فتنه از موج شورانگیز اترک بشکست... عرصه روم بکلی از ارکان دولت خالی ماند. بیشتر بناهای عالی گردون فرسای خراب شد... آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد»^۱.

آفسرایی می گوید در فتحنامه‌ای که بعد از سرکوبی شورش به اطراف فرستادند این عبارت آمده بود: «خون حسین یعنی اولاد صاحب شرع از یزید و شمر شوم خواسته شد»^۲.

ابوبکر قونیوی نامه‌ای دارد با این عنوان: «این تهنیت به حضرت بزرگی اصدار افتاد، در باب انهزام لشکر جمری و پراگنده گشتن جمعیت ترکمانان و خوارج بی‌دین»^۳. همو قصیده‌ای تازی در تهنیت شمس‌الدین جوینی در شکست و کشته شدن جمری سروده و در پایان کتاب خود آورده است^۴.

دولت سلجوقی و دیوانیان آنها، حامی زبان و فرهنگ ایرانی بودند و شهرنشینان که با این زبان و فرهنگ خو گرفته بودند از آنان حمایت می کردند. در مقابل ترکمنها که غالب آنها زندگی چادرنشینی داشتند به‌طور طبیعی طالب زبان خود بودند^۵.

باشکست شورش جمری ماجرا پایان نیافت. هرچه دولت سلجوقی ضعیف‌تر می شد امرای ترکمان بیشتر قوت می یافتند و بدین ترتیب امیرنشینهای مستقل در نواحی مختلف آسیای صغیر به وجود آمد و از میان آنها سرانجام دولت عثمانی به صورت امپراطوری مقتدر فراگیری تشکیل شد.

۱- مسامرة الاخبار ۱۲۳-۱۲۵.

۲- همانجا: ص ۱۳۲.

۳- روضة الكتاب، چاپ علی‌سویم، آنکارا: ص ۵۶-۶۰.

۴- همانجا: ص ۲۱۷-۲۲۲.

۵- مقدمه عثمان توران بر مسامرة الاخبار آفسرایی: ص ۳۳.

Handwritten text in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

Handwritten text in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

مولوی و ادبیات مولویه

مولوی^۱ تابناک‌ترین چهرهٔ زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در عصر ایلخانان در دیار روم است. آفتاب درخشانی است که بعد از او هم قرن‌ها ستارگانی از او نور گرفته و خانقاهها و محافل دوستداران فرهنگ ایرانی را روشن نگاه داشته‌اند. دربارهٔ مولوی کتابها و مقاله‌های فراوانی نوشته شده که آنهمه مخصوصاً تحقیقات استادان زنده‌یاد علامه بدیع‌الزمان فروزانفر در ایران و استاد عبدالباقی گلپنارلی در ترکیه ما را از بحث مفصل بی‌نیاز می‌کند. پیش از این در بیان وضع فرهنگی و اجتماعی روم هم مطالبی دربارهٔ او گفتیم. تنها یک نکته را باید در اینجا روشن کنیم که اقامت مولوی در قونیه پایتخت سلطان کیقباد اول سبب شده که تذکره‌نویسان و محققان متأخر میان مولوی یا پدرش با آن پادشاه ارتباط نزدیکی تصور نمایند. حتی افلاکی در مناقب العارفین خود که مثل هر مریدی به قصد بالا بردن مقام پیرومراد خود افسانه‌های بی‌اساسی سر هم کرده است

۱ - مولوی را ترکها مولانا (به کسر میم) می‌نامند و در برخی ترجمه‌ها به فارسی نیز بدان صورت نقل شده است. ولی از آنجا که در طی قرن‌ها نام این شاعر عارف در کتابهای فارسی به صورت مولوی آمده، و در قرن اخیر مؤسسات متعددی در ایران از دبیرستانها و دبستانها و تالارها و خیابانها به این نام نامیده شده، بهترین است که ما او را به همان نام آشنای مولوی بنامیم. بعضیها هم به تقلید از اروپاییها (که ظاهراً از هندوها گرفتارند) تعبیر رومی را دربارهٔ او به کار می‌برند که آن هم نامناسب است.

روایت می کند که روزی کیقباد بهاء ولد پدر مولوی را دعوت کرد و در حضور جمع شیوخ و ارکان دولت پیشنهاد سلطنت به او کرد و گفت:

«... ای پادشاه دین من بنده ام. بعدالایوم می خواهم که سو باشی تو باشم و حضرت مولانا سلطانی کنند. چه سلطنت ظاهر و باطن از قدیم العهد از آن شماست. همچنان حضرت بهاء ولد از حد بیرون عنایتها فرموده، چشمهای سلطان را قبله ها داد... فرمود که ای مَلِكِ مَلِكِ سیرت ملکدار، یقینت باد که ملک دنیا و آخرت را از آن خود کردی. سلطان به رغبت و ایقان تمام برخاست و مرید شد، و به موافقت پادشاه جمیع خواص و سپاه مرید شدند...»^۱.

واقعه ای به این اهمیت را، اگر اتفاق افتاده، چرا ابن بی بی و دیگر تاریخ - نویسان نادیده گرفته اند؟

چنین روایاتی افسانه سرایی است. زیرا همانطور که پیش از این گفتیم در دوره کیقباد اول [۶۱۶ - ۶۳۴] هنوز تصوف در دیار روم رواج و رونقی نیافته بود. وانگهی بهاء ولد پدر مولوی هم، عارفی از نوع موگویی که خانقاه و مریدان فراوان داشته باشد نبود (خود مولوی هم مدرسه داشت نه خانقاه) بهاء ولد از عالمان دین بود و به تدریس فقه و علوم دین می پرداخت و گاهی هم وعظ می کرد.

پدر مولوی که مقارن با هجوم مغول، از بیم و هراس بلخ را ترک کرده بود، از راه بغداد و مکه راهی روم شد و سالیانی در ارزنجان و ملطیه و لارنده گذراند و سرانجام در فاصله سالهای ۶۱۸ - ۶۲۸ به قونیه رفت^۲. اما در متون آن عصر حتی اشاردهای هم به ورود او به قونیه نشده است، در حالی که سفر شهاب الدین عمر سهروردی با آب و تاب نقل شده است^۳. به این علت که سهروردی به سفارت از طرف خلیفه بغداد به نزد سلطان کیقباد رفته بوده است. این را هم گفته ایم که نجم رازی با اینکه مرصاد - العباد خود را به سلطان کیقباد تقدیم کرد به قدر انتظار خود حسن استقبال ندید. کیقباد

۱ - مناقب العارفین افلاکی: ص ۳۰.

۲ - فروزانفر، رساله زندگانی جلال الدین محمد مشهور به مولوی: ص ۲۳ - ۲۴.

۳ - ابن بی بی، الاوامر العلائیه: ص ۲۲۹ - ۲۳۵.

حامی شعر و ادب بود، اما ظاهراً با تصوف میانه‌ای نداشت. دربارهٔ ورود بهاء ولد به قونیه و رفتار سلطان با او که او را به قونیه فراخوانده، یا در ورود او به پیشوازش رفته و خود و ارکان دولتش مرید او شده‌اند، روایت‌های متناقض و متضادی در آثار مواویه هست و همین تناقضها دلیل ساختگی بودن آنهاست. صحیح‌تر همان است که سلطان ولد در ولدنامه گفته است که او بی‌خبر وارد قونیه شد. این هم که می‌گوید بعد از مدتی که مورد توجه مردم قرار گرفت سلطان به او ارادت یافت، باز هم جای تأمل است.

در هنگام وفات بهاء ولد در ۶۲۸، مولوی جوانی ۲۴ ساله بود. بعد از تحصیل در قونیه و حلب و شام به قونیه باز گشت و کار پدر و نیاکان خود را پیشه کرد: «مثل درس گفتن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ورزیدن». مولوی در آن سالها هنوز شعر نمی‌سرود. عرفانش هم آرام و بی‌سروصدا بود، از نوع آنچه در معارف بهاء ولد، مجموعهٔ سخنان پدرش، یا معارف برهان محقق ترمذی استادش می‌بینیم. آنچه همه نوشته‌اند و جای تردیدی باقی نمانده، این است که شاعری و شوریدگی او و آفرینش اینهمه اشعار شورانگیز و جذب‌انگیز مریدان و سرسپردگان و پایه‌ریزی طریقتی که به نام او معروف شده، درسی سالهٔ آخر زندگی، و بعد از دیدار با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ بوده، و بیت سعدی مصداق حال او نیز هست:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

دربارهٔ دیدار مواوی و شمس تبریزی روایتها و افسانه‌های رنگارنگی بیان شده است. اینهمه اختلاف در روایتها برای چیست؟

تصور می‌شود اینهمه از آنجاست که کسی باور نمی‌کرده است که چنان عالمی ناگهان احوالش بد انسان دگرگون شود و شاعری و سماع و سرمستی و بیقراری و وجد و شور و حال پیش گیرد.

هرچه بود زمانه عوض شده بود. کاروانهای عارفان و صوفیان نو بنو از ایران رسیده بودند. بذری هم که صوفیان نسل پیش افشاند، بودند اینک به بار نشسته بود. حالا دیگر، دیار روم خاصه قونیه پذیرای تصوف بود.

پیش از این گفتیم که خبر ورود پدر مولوی به قونیه در هیچ يك از تاریخهای آن عصر ذکر نشده است. اما ذکر مولوی را مؤلف مسامرة الاخبار جزو اصحاب طریقت دوره کیخسروسوم [۶۶۶ - ۶۸۲] آورده است.^۱ صحیح همین است، دوره ارشاد و شاعری مولوی درست در سالهایی است که آسیای صغیر در قلمرو ایلخانان ایران در آمده بوده و کیخسروسوم با شرکت برادران خود فقط نامی از سلطنت داشتند. جوش و خروش دریای طبع مولوی از وجود شمس مایه گرفته بود و بیشتر غزلهای خود را به نام او و به یاد او سروده است. بعد از ناپدید شدن شمس و نومیدی از بازیافتن او، در ۶۴۷ نظر عنایت خود را متوجه صلاح الدین فریدون زر کوب قونیوی کرد و یاران را به پیروی از او مأمور ساخت. در مقطع ۷۱ غزل نام او را آورده است. صلاح الدین تا ۶۵۷ که در گذشت، جانشین مولوی بود. جنازه صلاح الدین را به رسم شادی و سرور، چرخ زنان و سماع کنان تشییع کردند و به خاک سپردند. پس از او، مولوی حسام الدین چلبی را جانشین خود قرارداد. خاندان حسام الدین از ارمیه مهاجرت کرده و در قونیه ساکن شده بودند و او در ۶۷۲ در قونیه به دنیا آمده بود. صحبت چلبی شور و حال تازه‌ای به مولوی داد، و مولوی شش دفتر مثنوی را به خواهش او سرود.

مثنوی مولوی و دیوان کبیر او معروف به کلیات شمس شاهکارهای جاودان شعرو ادب و فرهنگ و اندیشه ایرانی است. سه اثر منشورش فیه مافیه، مجالس سبعة، و مکتوبات آن بزرگ هم از فوائد فراوانی سرشار است. درباره این آثار عزیز بحثهای فراوانی رفته و ناگفته‌های بسیاری هم هست که این مختصر گنجایش بیان آنها را ندارد. فقط ذکر این نکته در اینجا لازم است که ارزش و الایی که ما امروز برای مولوی قائل هستیم به اعتبار آثار اوست. اما پیروانش، جماعت مولویه برای او شخصیتی خارق العاده قائل بودند. و این شخصیت بعد از وفات او با خیالبافیها و افسانه پردازیهای مریدان شیفته دل ساده اندیشی مثل افلاکی مؤلف مناقب العارفين تکوین یافته است، به همانسان که در مقامات هر يك از دیگر پیران طریقت هم نظایر

۱ ... مسامرة الاخبار آقسرائی: ص ۹۱.

۲ - رساله فروزانفر: ص ۱۰۱.

آن را می بینیم.

با این اشاره می خواهم بگویم روایات افلاکی درباره نفوذ مولوی و خاندانش، و سرسپردگی پادشاهان و رجال دولت سلجوقی به آنان که مورد قبول محققان قرار گرفته، باید مورد تأمل و تردید قرار گیرد. گفتم و تکرار می کنم که دوره شاعری و ارشاد مولوی منحصر به سالهای اواخر عمر او بوده، شهرت و نفوذ عظیم او هم بعد از وفات او حاصل شده، و در نوشته های معاصرانش منعکس نیست. چنانکه سیف فرغانی که خود صوفی و مقیم روم بوده، و از راه دور قصایدی در مدح سعدی می سروده و برای او به شیراز می فرستاده از مولوی نامی نمی برد، در آثار نظم و نثر آن عصر هم نامی از او نیست. تنها آقسرائی در مسامرة الاخبار ضمن سایر پیران طریقت ذکری هم از او می کند.

پس آن آفتاب فضیلت و معنی، بعد از غروب حیات مادی خود آغاز نورافشانی کرده، و انوار زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی را بر دیوار روم و بتدریج بر سراسر عالم تابانیده است.

تأثیر عظیم اندیشه و آثار مولوی در ادامه رواج زبان و شعر فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر و سایر متصرفات عثمانی، به درجه ای از اهمیت است که کتابها باید درباره آن نوشته شود و از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

پیش از آن، حامی زبان فارسی دربار سلجوقیان روم در قونیه، و شاهزادگان آن خاندان و وزیران و رجال و دیوانیان ایرانی آنها در دیگر شهرهای روم بودند. با فروریختن پایه های سلطنت آن خاندان، طبیعی بود که زبان فارسی ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد. اما شعر مولوی و طریقت مولوی و خانقاه های مولویه، به هر صورت موجب بقای زبان فارسی در آن دیار و گسترش آن در نواحی خارج از روم شد. چون مثنوی و غزلهای مولوی به فارسی سروده شده، زبان فارسی برای درویشان طریقت مولوی به صورت زبان مقدس درآمد.

اگر استقرار سلجوقیان را در آسیای صغیر مقدمه رواج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در آن سامان بدانیم، تأسیس طریقت مولویه مکمل آن بوده است. زبان فارسی در قرن ششم و هفتم اختصاص به شاعران و وزیران و مستوفیان و منشیان

و کار گزاران حکومت داشت. این بار از طریق خانقاههای مولویه به میان طبقات مردم راه گشود. به همان سان که در درگاه پادشاهان شاهنامه خوانهایی بودند، که با شاهنامه خوانی جلال و شکوه دربار را تکمیل می کردند، در خانقاهها و مجامع و محافل درویشان هم سنت این بود که کسانی به نام مثنوی خوان با خواندن اشعار مولوی صاحب دلان را ذوق و حال می بخشیدند و وقت آنان را خوش می کردند. رسم مثنوی خوانی تا سال ۱۳۰۴ شمسی که «مولوی خازه»ها بسته شد^۱ ادامه داشت. مولویخانهها مراکز فرهنگ ایرانی بود، مثلاً همه ساله در آنها نوروز را جشن می گرفتند^۲.

امروز هم وقتی که ایرانی در آرامگاه مولوی در قونیه آنهمه شعرو عبارت فارسی را بر در و دیوار می بیند، خوبشتن را در محیط آشنا و در دیار باران می یابد. در طریقت مولویه و آداب و رسوم و سنن خاص آن، بیشتر تعبیرات و اصطلاحات فارسی است. در اینجا چند نمونه از آن اصطلاحات را می آوریم:

آستان	درگاه مولوی و آرامگاه او
آتشباز	آشپز، مطبخی
آیین	اشعاری که در مراسم سماع می خواندند
آیین خوان	خوانندگان آیین
برگ سبز = نیاز	نذری که مولویان به درگاه مولانا می آورند
جان	خطاب درویشان به یکدیگر
چله	عبادت خاص چهل روزه
دم	وقت
درگاه	اقامتگاه شیخ
دستار	عمامه
دسته گل	نوعی پیراهن
دستور	اجازه (مخفف دستوری)
خاموشان	مردگان، گورستان

۱ - طبق فرمان ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ آتاترک.

۲ - خان ملک ساسانی، یادبودهای سفر استانبول: ص ۱۷۵.

گورستان	خاموشخانه
شب وفات مولوی که در همه در گادها سماع برقرار می شد	شب عرس
رقص دسته جمعی که با آهنگ خاص در شبهای جمعه اجرا می شد و اینک همه ساله در ۲۲ آذرماه به یادبود سال وفات او اجرا می شود	سماع
لباس بی آستین و بی بند مخصوص سماع	تنوره
کمر بند خاص سماع	تیغ بند
اجرا کنندگان موسیقی مولویه	مطربان
محل اجرای آن موسیقی	مطربخانه
کسی که ساز سنتی «مولویه نی» را می نوازد	نی زن
مقام معنوی	پوست
شیخ صاحب مقام	پوست نشین
کسی که شغل خواندن مثنوی دارد	مثنوی خوان
هفت آید که در مراسم نوروز می خوانند	هفت سلام
تعبیری بود به جای سلام	عشق و نیاز
واردین غیر درویشان مولویه	مهمان
درویشان نوسفر	نون نیاز
زندگی و عبادت مولویه سراسر شعر بود، شعر فارسی، درغم و شادی، درس و عروسی، درسفر و مهمانی، هم آواز ابیاتی از مولوی می خوانند که آن را دلپانگ می نامیدند.	
مثلاً به هنگام سفر عزیزان و وداع باران این کلبانگ را سر می دادند:	
بده مرا تو خدایا در این خجسته سفر	
هزار نصرت و شادی هزار فتح و ظفر	
بر سر خاك عزیزان بدین کلبانگ اشک می ریختند:	

ای ز هجران فراقت آسمان بگریسته
 دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته
 در شبهای عروسی بدین گلبانگ بزم خود را پراز شور و شادمانی می کردند:
 بادا مبارک بر جهان سور و عروسیهای ما
 سور و عروسی را خدا ببرید بر بالای ما

یا این گلبانگ را می زدند:

پیشتر آ پیشتر آ جان من پیک در حضرت سلطان من
 بر سفره مهمانی بدین گلبانگ دست به طعام می بردند:
 ما صوفیان راهیم ما طبله خوار شاهیم

پاینده دار یارب این کاسه را و خوان را

رسم چنین بود که ابتدا شیخ گلبانگ را می خواند، و بعد مریدان دسته جمعی آن را تکرار می کردند. در پایان در میان سکوت حاضران شیخ این عبارت را عیناً به فارسی ادا می کرد: «دم حضرت مولانا، سر شمس تبریزی، گرم امام علی، هو...» و حاضران هم آواز هو می کشیدند.

سخن از مولوی و مراسم سراسر شور و حال مولویه پایان ندارد، ناچار به اختصار درباره آثار سایر بزرگان این طریقت: پدر مولوی، و معلم و مرشد او و پسر و پیروانش سخنی می گوئیم.

پیش از شروع به ذکر ادبیات مولویه این استنباط کلی را درباره زبان و شیوه بیان این آثار باید بگوئیم که نوشته های بهاء ولد پدر مولوی و برهان محقق ترمذی که بیشتر عمر را در خراسان زیسته بودند رنگ و بوی فارسی خراسان را دارد، در مقالات شمس تعبیرات فارسی غرب ایران (آذربایجان) به چشم می خورد، در نظم و نثر خود مولوی و یارانش اندک اندک تعبیرات خاص محیط روم پدیدار می شود. اینک آثار مولویه:

۱ - معارف بهاء ولد، مجموعه مواعظ و سخنان بهاء الدین محمد بلخی (در گذشته ۶۲۸)، پدر مولوی است که به وسیله مریدان کتابت شده، یابعداً از قول او نقل شده است. «معرفت» گفتن، تعبیری بود درباره سخنان عرفانی پیران طریقت، و

وقتی که این سخنان به وسیله مریدان جمع آوری می شد و به صورت کتاب درمی آمد، آن را «معارف» می نامیدند.

اگر چه بیشتر سخنان بهاء ولد پیش از ورود او به دیار روم، در خراسان یا در شهرهای میان راه بیان شده است به دودلیل ذکر آن در اینجا مناسب است: یکی اینکه تدوین آن در قونیه صورت گرفته، دیگر اینکه در اندیشه و شعر مولوی و پیروان او تأثیر داشته است. این کتاب که نثر ساده و روانی دارد به تصحیح استاد فروزانفر به چاپ رسیده است.^۱

۲ - معارف برهان الدین محقق ترمذی، مجموعه مواعظ و سخنان او (در گذشته ۶۳۸) که از مریدان بهاء ولد، و معلم و مرشد مولوی بوده است. این کتاب نیز با تصحیحات و حواشی استاد فروزانفر به چاپ رسیده^۲ اما آنچه منتشر شده خلاصه کتاب است و نسخ مفصل تری از آن در ترکیه موجود است که باید بر اساس آن نسخ مقابله و چاپ شود.

۳ - مقالات شمس تبریزی، مجموعه سخنان شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی است که در ۶۴۲ دیدار مولوی با او موجب دگرگشت احوال مولوی شد. این سخنان به وسیله سلطان ولد پسر و جانشین مولوی یا مریدان دیگر تنظیم شده است.^۳

۴ - آثار سلطان ولد. بهاء الدین احمد پسر مولوی، معروف به سلطان ولد (متولد ۶۲۳ - در گذشته ۷۱۲) بعد از مرگ حسام الدین چلبی در ۶۸۳، قطب طریقت مولویه شد و در واقع این طریقت را او تأسیس کرد و شکل بخشید. سلطان ولد که در مکتب پدر تربیت یافته بود و شیفته شخصیت و رسم و راه او بود به تقلید پدر اشعاری فراوان (یک دیوان و سه مثنوی) سروده است. اشعار او بیش از لطف شعری از نظر تحقیق در احوال و افکار مولویه و نیز لغات و تعبیرات آن آثار اهمیت دارد.

۱ - معارف [جلد اول] به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. از انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ، ۱۳۳۳. [جلد دوم] ۱۳۳۸

۲ - از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ [۱۳۴۰] تاریخ مقدمه آبان ۱۳۳۹.

۳ - چاپ احمد خوشنویس (عماد) تهران ۱۳۴۹، جزو اول آن به تصحیح دکتر محمد علی - موحد، از انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، تهران، ۱۳۵۶.

آثار او از این قرار است:

الف - دیوان سلطان ولد، مرکب از انواع شعر بیش از دوازده هزار بیت است.^۱

ب - ابتدا نامه، مشهور به ولدنامه^۲ در وزن حدیقه سنایی. این مثنوی در سال ۶۹۰ در ظرف سه ماه سروده شده، و اطلاعات فراوانی درباره زندگی مولوی و یارانش دارد.

ج - رباب نامه، در وزن مثنوی مولوی شامل هشت هزار بیت که در ظرف سه چهارم سال ۷۰۰ سروده شده است.^۳

د - انتی نامه، در وزن مثنوی مولوی شامل حدود هشت هزار بیت.

ه - معارف سلطان ولد، به نثری ساده و روان به تقلید معارف بهاء ولد و معارف برهان محقق و مقالات شمس نوشته شده است.

۵ - دیوان عارف چلبی. عارف چلبی (متولد ۶۷۰ - در گذشته ۷۱۹) نوه مولوی، پسر سلطان ولد و جانشین او بود.

عارف چلبی اهل سماع و عشرت و شادخواری و خوشباشی و عشق ورزی بود. بی پرواییها و راه و روش رندانه و ملامتی وار او سبب شده بود که ظاهر پرستان تهمت اباحه به او می زدند. او برای ارشاد خدا بنده (اولجایتو) به مذهب اهل سنت و ترک تشیع به ایران سفر کرد، اما پیش از آنکه به سلطانیه برسد خدا بنده در سال ۷۱۶ در گذشته بود.

دیوان فارسی او بیش از دو هزار بیت است.^۴ مجموعه رباعیات او چاپ شده است.^۵

چون شعر این نوه پر شور و حال مولوی در ایران ناشناخته مانده، در اینجا

۱ - چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۱، آنکارا.

۲ - چاپ جلال همایی، ۱۳۱۵، تهران.

۳ - چاپ دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۵۹، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک - کبیل، تهران.

۴ - گلپناری: فهرست کتابخانه قونیه، ج ۳ ص ۲۱.

۵ - رباعیات اولوعارف چلبی، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹، استانبول.

چند نمونه از رباعیهای او را که نشان دهنده شعر و اندیشه اوست می آوریم:
 در دیده روح ما نگاری دگر است و اندر سر ما همت کاری دگر است
 تا کی به خزان عشق قمانع باشیم ما را جز ازین خزان بهاری دگر است

هر گزته که دست صبر چالاکش کرد از ماتم او پنجه غم چاکش کرد
 دیروز وی آب روی آتش می برد امروز کنون باد اجل خاکش کرد

ما اهل نیازیم و نه ایم اهل نماز بگذار نماز را و پیش آر نیاز
 گر دیده باطن تو بیناست بین اندر دل و جان ما دو صد قدس و حجاز

غافل منشین که این زمان است عزیز هر دم که بر آید از تو جان است عزیز
 عمری که بیامده است خواهد رفتن ضایع مکنش که میهمانی است عزیز

جز می نبرد درد دلم را، ز دلم اندیشه و ذکر بیش و کم را، ز دلم
 ای ساقی عشق، بادهای مان در ده باشد که برد درد دلم را، ز دلم

بر در گه او تنگ مجالی است جهان انموذج حالی و محالی است جهان
 بیداری کس در این جهان ممکن نیست در باب که خوابی و خیالی است جهان

از علم کجا بود ورا اعلامی کز ما و منی گذر نکرد او گامی
 آن مرغ رسد به طعمه دانه علم کان در ره دل دریده باشد دامی

۶ - رساله فریدون سپهسالار . مجدالدین فریدون بن احمد سپهسالار (در گذشته ۷۱۲) به مدت چهل سال از مریدان مواوی بوده و به علت اشتغال در سپاه سلجوقیان لقب سپهسالار یافته است. بعد از مرگ او، فرزندش تکمیلدای شامل زندگی سلطان ولد و جانشینانش بر آن رساله افزوده است.

رسالة سپهسالار^۱ نثری ساده و روان دارد و از منابع افلاکی در تألیف مناقب العارفین بوده است.

۷ - مناقب العارفین افلاکی . شمس الدین احمد افلاکی (در گذشته ۷۶۱) از مثنوی خوانان خانقاه مولویه در قونیه بود و سالها مشغول گرد آوری مواد کتاب خود بوده و آن را درده فصل بترتیب در مناقب: بهاء ولد پدر مولوی، برهان محقق - ترمذی، مولوی، شمس تبریزی، صلاح الدین زرکوب، حسام الدین چلبی، سلطان - ولد، جلال الدین چلبی امیر عارف، شمس الدین چلبی امیر عابد، و نامهای فرزندان آنها تنظیم کرده است.^۲

مناقب العارفین آینه‌ای از احوال ملک روم و زندگی مولوی و یاران اوست. نثری ساده و روان دارد و از تعبیرات خاص دیار روم و اصطلاحات دیوانی عصر سلجوقیان سرشار است. پاره‌ای از مطالب آن و کشف و کراماتی که به مولوی و دیگران نسبت داده، به طوری که پیش از این گفتیم، افسانه آمیز می‌نماید و استفاده از آن با رعایت جانب احتیاط و مراجعه به دیگر منابع آن عصر میسر است. این کتاب را عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی (در گذشته ۹۵۴) در سال ۹۴۵ به نام «ثواقب المناقب» تلخیص کرده است.

زبان فارسی، در سده‌های بعد هم که با گسترش فرمانروایی خاندان عثمانی در سراسر آسیای صغیر، زبان ترکی رسمیت یافت، باز هم به عنوان زبان مولوی، و زبان مثنوی و غزلهای او، نزد پیروان و دوستان او گرامی ماند. زبان فارسی را با ذوق و شوق می‌آموختند و کسانی از آنان به فارسی شعر می‌سرودند، و در خانقاههای مولویه خواندن مثنوی و غزلهای مولوی جزو سنن طریقت بود. بر در و دیوار آرامگاه مولوی، جای جای اشعار فارسی او با خطهای زیبا نقش بسته است. در مزار محمد چلبی دیوانه (در گذشته ۹۳۶) از پیران مولویه هم

۱ - رساله فریدون بن احمد سپهسالار، چاپ سعید نفیسی ۱۳۲۵، تهران.

۲ - مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، انتشارات انجمن تاریخ ترک، دو جلد، آنکارا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱.

در قراحصار این بیت بسیار لطیف نوشته شده است:
 باورمکن که بر سرم آید اگر مسیح دردی که یادگار تو دارم دوا کند
 محمد چلبی در طریق رندی و آزادگی و وارستگی و آزاداندیشی دنباله رو
 عارف چلبی بود و اشعار فارسی هم از او مانده است.
 بتدریج با قوت گرفتن زبان ترکی و ضعیف شدن زبان فارسی، برخورداری
 از مثنوی مولوی برای پیروان او دشوارتر می شد و ناچار در مرحله اول به شرحها و
 در مرحله بعدی به ترجمهها احساس نیاز گردید. در این باره به موقع صحبت خواهیم
 کرد.

طریقت مولویه در عین حال که مورد علاقه افرادی از طبقات مختلف مردم
 بود، پادشاهان عثمانی هم از آن حمایت می کردند. موقوفاتی برای خانقاهها اختصاص
 می یافت و مقرری سالیانه به پیران خانقاهها پرداخت می شد. و این برعکس سیاستی
 بود که در مورد طریقتهای دیگر اعمال می شد. مثلاً در دوره محمد فاتح حروفیه را
 ریشه کن کردند، در عصر بایزید دوم قلندریه، و در دوره های سلیم و سلیمان شیعیان
 تحت آزار و تعقیب بودند. در چنین مواردی که اقداماتی در سر کوبی یک گروه مذهبی
 به عمل می آمد، ابراز حمایت و محبت به مولویه افزایش می یافت. مثلاً در دوره سلیم
 سوم (۱۲۰۳ - ۱۲۲۲) که بنی چریهای بکتاشی با نظام جدید مخالفت ورزیدند و
 دولت تصمیم به سر کوبی بکتاشیان گرفت، سیاست حمایت از مولویه و تقویت و
 ترویج آنها نمایانتر گردید.

از ۱۳۰۴ شمسی طریقتها ممنوع گردید و خانقاهها بسته شد، خانقاههای
 مولویه هم مشمول این حکم بود. اما اینک آیینهای سالیانه مولویه، به عنوان جلوه
 هایی از فرهنگ عامه، جزو برنامه های وزارت جهانگردی ترکیه، همه ساله مقارن
 با آخرین هفته پاییز به طور رسمی در قونیه برگزار می شود. و نیز دستگاههای دولتی
 به دلایل مختلف بزرگداشت مولوی و گرامی داشت آرامگاه او را جزو سیاست
 رسمی خود قرار داده اند.

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Main body of handwritten text, consisting of several lines of cursive script.

دیگر شاعران عصر ایلخانان در روم

گفته‌ایم که از اواسط قرن هفتم، آسیای صغیر به دولت ایلخانان ایران پیوست که مرکز آن ابتدا مراغه و تبریز و از سال ۷۰۴ سلطانیه بود. با این پیوستگی سیاسی و اداری انتظار این بود که زبان و فرهنگ ایرانی در دیار روم رونق بیشتری یابد، اما چنین نشد. زیرا چون در خود ایران ادب و فرهنگ رنگ باخته بود، در آن سرزمین هم امکان شکفتگی ادبی نبود.

در آغاز کار، باز هنوز در دربارهای بی‌رونق آخرین پادشاهان سلجوقی از علم و ادب حمایتی می‌شد و شاعران مدیحه‌سرایی را در میان وابستگان به دستگاه آنان می‌بینیم. اما بتدریج با تحلیل رفتن این دربارها و رواج تصوف در جامعه، سروده‌های صوفیانه جای اشعار مدحی را می‌گیرد که عالی‌ترین نمونه‌های آن آثار مولوی و بازماندگان اوست که دیدیم، و در درجه بعد اشعار اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی و سیف فرغانی است که خواهیم دید. در اینجا، شاعرانی را که نمونه آثارشان به دست ما رسیده می‌آوریم.

نظام‌الدین خورشید

اوازرجال دولت سلجوقیان، و در دوره کیکاوس دوم پروانه روم بود. آفسرایی

ضمن برشمردن رجال آن عصر می نویسد: « وجیه القوم و واسطة العقد نظام الدین خورشید، پروانه بود. و او صاحب قلم کافی بود و عبارت و بلاغت خوب داشت و صاحب رای بود »^۱.

نظام الدین خورشید بعد از جلوس رکن الدین در ۶۵۵ نیز سمت پروانگی را حفظ کرد. و در همان سال به این اتهام که یکی از امرای مغول را با گلایی پوست کنده مسموم کرده است، به دست مغولها کشته شد. « و پیش از وفات این دوبیت از طبع لطایف زای بر صحیفه ایام نگاشت »^۲:

تا طالع شوریده مرا غمگین کرد
بهرام چوپوست به کیوان، در حال
از دیده من اشک روان خونین کرد
بگرفت و گریبان مرا چوبین کرد

ناصری سیواسی

از اهل سیواس بوده و در سال ۶۷۹ (یا ۶۸۹) مثنوی فتوت نامه را در ۸۸۲ بیت در بحر رمل (وزن مثنوی مولوی) به پایان برده است. فتوت نامه ناصری را گلپنارلی به صورت عکسی در ۱۹۴۹ در استانبول چاپ کرده و مرحوم نفیسی آن را در فرهنگ ایران زمین نقل کرده، و پیش از آنها تشنر آلمانی آن را با مقابله هردو دستنویس موجود کتاب در ۱۹۴۴ در آلمان به چاپ رسانده است.^۳
ناصری کتاب دیگری به نام اشراقات به نظم و نثر دارد که آن را در ۶۹۹ به پایان رسانیده، و خلاصه آن را هم تشنر منتشر کرده است.^۴

۱- مسامرة الاخبار آق سراپی: ص ۴۱.

۲- ابن بی بی: ص ۶۲۶، مختصر ابن بی بی: ص ۲۸۹.

۳- گلپنارلی، تشکیلات فتوت، مجموعه دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول. عکس فتوت نامه در صفحات ۱۸۱-۲۰۳ چاپ شده است. و نیز رجوع شود به مقاله نفیسی و متن فتوت نامه، فرهنگ ایران زمین سال ۱۰ ص ۱۸۱-۲۲۵ و توضیحات و تصحیحات احمد گلچین معانی، همان مجله سال ۱۱ ص ۹۳-۱۰۱.

۴- مقاله پیش گفته احمد آتش ص ۱۱۸-۱۱۹ و توضیحات گلچین معانی در فرهنگ ایران- زمین.

اوحدالدین کرمانی

صوفی و شاعر رباعی سرای معروف (زاده ۵۶۱- در گذشته ۶۳۵) از کرمان به بغداد رفته و بعد از تحصیل و تکمیل نفس در بغداد، از آنجا به دیار روم رفته و حدود سی سال از ساکنان آن دیار بوده، و در این مدت در قونیه، قیصریه، سیواس، ملطیه زیسته، و سفرهایی هم به سرزمینهای خارج از روم نموده است.

نخستین بار در ۶۰۲ خیر او را در قونیه می یابیم که با ابن عربی عارف معروف در منزل او صحبت داشته و حکایتی را درباره یوسف همدانی نقل کرده، و سرانجام در ۶۳۱ دیار روم را به قصد بغداد ترک گفته است.

اوحدالدین خطاب به کیخسرو اول سلجوقی که برای بار دوم از ۶۰۱ تا ۶۰۷ سلطنت می کرد، این رباعی را سروده است. و این مؤید بی علاقه گی پادشاهان سلجوقی به صوفیان است:

قیصر که زمین به پای حشمت فرسود قصرش به بلندی ز فلک برتر بود
ای کیخسرو که جاش داری بنگر کو قصر، کجا قیصر، گویی که نبود!
در رباعی زیر هم از اقامت در خطه روم نالیده است:

در دست زمانه سخت مظلوم من ورزه چه سزای خطه روم من
با صد هنرم هزار غم باید خورد یارب که چه محروم و چه محروم من
این هم نشانه همان واقعیت است که در آن سالها هنوز تصوف در روم رواجی نداشته تا قدر اوحدالدین را آنچنانکه او خود انتظار داشته بدانند.

فخرالدین عراقی

شاعر صوفی معروف (در گذشته ۶۸۸)، در ۶۱۰ در ده کمجان میان همدان و قراهان به دنیا آمد. بعد از تحصیل در ایران در سن کمال به هند رفت و به خدمت بهاءالدین زکریای مولتانی از پیران سلسله سهروردیه هند پیوست. مدتی در مولتان

۱- به نقل جامی در نفحات از مصنفات ابن عربی. مقدمه رتبه الحیات یوسف همدانی ص

به سر برد. آنگاه از راه دریا به دیار روم رفت. در قونیه به خدمت صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳) رسید که شاگرد و شارح آثار ابن عربی بود. وصول عراقی به روم مقارن با رواج تصوف در آن دیار بود. معین الدین پروانه، فرمانروای حقیقی روم علاقه و اعتقاد به عراقی یافت، و خانقاهی در شهر توقات برای او ساخت.

در سال ۶۷۵ که پروانه به دستور اباقا کشته شد و عده زیادی از بزرگان آن دیار نیز به دست مغولها به قتل رسیدند و روم دچار آشفتگی و ناامنی و ویرانی گردید و دیگر برای عراقی جای ماندن نبود، به مصر رفت و بقیه عمر را در آن سرزمین و در شام گذراند.

نسبت عراقی را حمدالله مستوفی «جو القی» نوشته است، و بعضی محققان در معنی این نسبت دچار تردید شده اند. اما چنانکه پیش از این گفتیم جو لقی یا جو القی به معنی پلاس پوش است. جو لقیان یا پلاس پوشان و به تعبیر معمول در فارسی قلندران در نیمه دوم قرن هفتم در دیار روم فراوان بوده اند و احوال و اطوار آنها (البته به لحنی دشمنانه) در کتابی به نام فسطاط العداله که شرح آن خواهد آمد ذکر شده است. از اشعار عراقی برمی آید که او به همین گروه قلندران تمایل داشته، و حکایاتی که مقدمه نویس دیوانش آورده این معنی را تأیید می کند.

دیوان عراقی پنج هزار بیت دارد و یک مثنوی عرفانی در ۱۰۶۳ بیت (در وزن حدیقه سنایی) و یک رساله لطیف به نام «لمعات» به تقلید سوانح احمد غزالی از او باقی است.^۲

یوسفی ارزنجانی

مثنوی کوچکی از او به نام خاموش نامه در دست است. خاموش نامه شامل ده حکایت در ۳۸۸ بیت در وزن خسرو و شیرین نظامی است و شاعر به گفته خود آن را

۱- تاریخ گزیده چاپ ۱۳۳۹ - دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۸۳۸.

۲- رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان عراقی ۱۳۳۵، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ج ۳

در ۶۹۹ (ظرف سه روز) سروده است.^۱

سیف فرغانی

سیف‌الدین محمد فرغانی از مردم فرغانه بود. ناحیه خرم و سرسبز فرغانه در مرز چین، از کهن‌ترین خاستگاه‌های فرهنگ ایرانی و دورترین قلمرو این فرهنگ در شمال شرق بود. مرکز آن‌هم که در ساحل شمالی رود سیحون جای داشت فرغانه یا اخیسکت نامیده می‌شد.

سیف فرغانی بعد از هجوم و ویرانگری‌های مغول، آن دیار را ترک کرده و مدتی در تبریز زبسته و آنگاه راهی روم شده و در آق‌سرای سکونت گزیده است. آق‌سرای در مرکز آسیای صغیر میان قیصریه و قونیه در دوره سلجوقیان روم از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود.

دیوان سیف که به دست خود شاعر تدوین شده نزدیک به دوازده هزار بیت دارد.^۲ بیش از دوسوم آن غزل است که به اقتضای سعدی و همام سروده شده و کمتر از ثلث آن قصیده است.

در قصاید شاعر، از ستایش‌های دوستانه و ارادتمندانه او از سعدی که بگذریم هیچ‌گونه مدحی از هیچ پادشاهی و امیری نیست و هر چه هست انتقاد از اوضاع زمانه و نکوهش بزرگان و ارباب قدرت زمانه است. و این نکته دوره شاعری سیف را روشن می‌کند.

چنین می‌نماید که شهرت و رواج بازار شعر و ادب در روم او را به آن سرزمین کشانیده، ولی وقتی به آن دیار رسیده که ایام جلال و شکوه دولت سلجوقی و شعرپروری آنان سپری شده بود. مغولها با قتل رجال ادب پروری مثل پروانه و غارت خزائن سلجوقیان به عنوان خراج پس افتاده، و گماشتن مأموران مردم‌آزار، فقر و ظلم را بر دیار روم و ساکنان آن مسلط کرده بودند.

قصیده‌ای که به اقتضای قصیده خاقانی در شرح چیرگی غزها بر نیشابور به این

۱- مقاله آتش ص ۱۲۰.

۲- دیوان سیف فرغانی، با تصحیح و مقدمه دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم ۱۳۶۲ تهران.

مطلع سروده « ای جان تو مسافر مهمانسرای خاک... » تکرار حادثه نیشابور را در بلاد روم بیان می کند:

در دور ما ز آتش بیداد ظالمان چون دود وسیل تیره شد آب و هوای خاک^۱
این قصیده، حادثه قتل پروانه و ۳۶ تن رجال هوادار او را در سال ۶۷۶ به یاد می آورد که سوک و اندوه عمومی در آن ماجرا را به نقل از روضة الکتاب و تاریخهای ابن بی بی و آقسرائی بیان کرده ایم.

قصیده عارفانه ای هم دارد با این مطلع:

چو بگذشت از غم دنیا به غفلت روزگار تو

در آن غفلت به بیکاری به شب شد روزگار تو^۲

در اینجا از نکوهش سلطان بی اراده ای که پیرو پیشکار خویش است آغاز می کند و به دستور و مستوفی و قاضی می رسد و قصیده را با سرزنش « درویش رعناوش » به پایان می رساند که دلش با سماع خوش است و رهروان، رقص او را بازی می شمارند. مراد از سلطان قطعاً سلطان وقت سلجوقی است که از سلطنت تنها نامی داشت و کارها به دست پیشکاری بود که از جانب مغولها تعیین شده بود. مراد از درویشان هم شاید پیروان مولوی باشند.

قطعه ای هم خطاب به خواجه شمس الدین صاحب دیوان دارد که احتمالاً در سفر خواجه به روم در سال ۶۷۶ سروده باشد^۳. آشنایی شاعر با همام تبریزی هم که غزلهایی از او را استقبال کرده شاید در همین سفر باشد که همام همراه صاحب دیوان بوده است. آخرین تاریخهایی که از اشعار سیف برمی آید دو قصیده خطاب به غازان [۶۹۴-۷۰۳] است که در آنها آشفنگی کار روم و رفتار ظالمان و عوانان و ناکسان و نایبان ایلخان را بیان می کند^۴.

زبان شعر سیف فرغانی، فارسی فرغانه با اندک رنگی از فارسی روم است. سخن او از نظر لفظ و معنی در حد عالی نیست و بیش از آنکه حاصل لطف طبع شاعر باشد،

۱- همانجا: ص ۱۳۷.

۲- همانجا: ص ۶.

۳- همانجا: ص ۲۴۵.

۴- همانجا: ص ۱۷۹-۱۸۴ و ۱۸۴.

ساخته تأمل و تدبیر و کوشش فکری اوست. با اینهمه دلسوختگی شاعر از تباهیها و نارواییها و بیان وضع و حال روم در عصر او، ارزش و اعتبار خاصی به سخن او داده است. برای نمونه، این قصیده‌ها آئینهٔ احوال آن دیار در آن روزگار است:

اندر این دوران مجو راحت که کس آسوده نیست

طبع شادی جوی، از غم يك نفس آسوده نیست^۱
هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد
هم رونق زمان شما نیز بگذرد^۲
در بیت زیر مجموع آنچه را که مورخان دربارهٔ آن عصر نوشته‌اند، بیان می‌کند:

شب مخسب ای غافل و نیکو نگه‌دار از عسس

رخت خویش، اکنون که این دزدان ایالت می‌کنند^۳

سعدالدین مسعود

از رجال و دانشمندان نیمهٔ دوم قرن هفتم و از دبیران و پزشکان آن عصر بود. دستنویس مجموعهٔ منشآت او موجود است^۴. و در آن ضمن نامه‌ای که شرح سفر خود را به شهر سینوب نوشته این اشعار را آورده است^۵:

هست جایی لطیف و خرم و خوب
خاک او عنبرست و مشک هوا
صفه در صفه کاخ در کاخ است
دل نوازند و آشنا روی اند
اندر او شاهدان حورالعین

چه توان گفت خطهٔ سینوب
شهرکی در میان دو دریا
باغ بر باغ و شاخ بر شاخ است
مردم او ظریف و خوشخوی اند
وان بساطش بسان خلد برین

۱- همانجا: ص ۲۰۳.

۲- همانجا: ص ۲۱۷.

۳- همانجا: ص ۲۴۶.

۴- دستنویس مجموعهٔ منشآت مورخ ۷۰۹، کتابخانهٔ فاتح شمارهٔ ۵۲۰۶، میکروفیلم شمارهٔ ۵۹ دانشگاه تهران.

۵- عثمان توران، مقدمه بر تقاریر المناصب: ص ۱۹۵-۱۶۰.

سخت زیبا برای بوس و آکنار
 خجل از گوشوارشان پروین
 حاصل آید ز هرچه داری کام
 زلف مانند مشک و لب گلنار
 بر نهاده به فرق مشکین تاج
 هر یکی را هزار جان مشتاق
 همه در حسن خویشتن میرند
 هر یکی گلغذار و سیمتن است
 در کمرشمه چه لطفها دارند
 ای که بخت آن دمت کند یاری
 مثل این شهر، کی بود باری

کودکانی بسان دانه نثار
 لب چون قند و عارض سیمین
 دخترانی در او چو بدر تمام
 هر یکی همچو آهوان تار
 هست پستانشان چو حقه عاج
 روس و آلان و رومی و قفقاق
 خلخی دلبران کشمیرند
 قد و بالایشان چو نارون است
 همه موزون و خوب دیدارند
 گر از ایشان یکی به دست آری
 شهرها نیک هست بسیاری

سینوب بندری زیبا در کرانه دریای سیاه است که در کنار يك اسکله طبیعی و در دامن جنگلهای سرسبز جای دارد. از قدیم ترین زمانها يك بندر مهم بازرگانی و بهشت آسیای صغیر بود و طبعاً گروههایی از اقوام مختلف در آن می زیستند. در سال ۶۱۱ کیکاوس اول آن را از دست یونانیان گرفت و اگرچه در ۶۵۱ باز به دست یونانیان افتاد اما در ۶۶۳ پروانه دیلمی آن را تسخیر کرد و از طرف ایلخان به او اقطاع داده شد و بعد از مرگ او فرزندانش معروف به «پروانه زادگان» به استقلال در آن حکومت می کردند.

ارغوان خاتون

قطعه‌ای از زنی به نام ارغوان خاتون از نیمه دوم قرن هفتم در دست است. ارغوان خاتون این قطعه را ضمن نامه‌ای خطاب به شوهرش جمال‌الدین نوشته، و چون مضامین آن انعکاسی از وضع اجتماعی روم است، آن را در اینجا می آوریم:

گر در غمت بمیرم دل از تو بر نگیرم
 تو فارغی ولیکن من خسته و اسیرم
 دارم دلی به داغت از من تورا فراغت
 رفتی و هم نرفتی يك لحظه از ضمیرم

افتاده فراقم از لطف دست گیرم
 صد بیش نیست عمرم پنداشتی که پیرم
 نرم و سفید و خوبم مانده پنیرم!
 با برچوسیم خامم زاندام چون حریرم
 ورتو به بکر یازی من نوخطی بگیرم

نه شرط دوستداری باشد که یاد ناری
 رفتی که تا جوانی با کودکان برانی
 ساقم بسان عاج است رخساره چون کماج است
 قدم چو قدسرو است رفتار چون تذر و است
 گرزن کنی تورازی شوی آورم حجازی

موضوع: ...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...



متون منثور عصر ایلخانان

در عصر ایلخانان نثر فارسی در روم بیش از شعر رواج داشت. از یک طرف دربار سلطان سلجوقی و دستگاههای امیرانی که پیش از آن مرکز اجتماع اهل ذوق و ادب بود، حالا دیگر جلال و حشمت خود را از دست داده بود و تشویقی از شاعران به عمل نمی آمد. از طرف دیگر زبان فارسی در ژرفای جامعه ریشه دوانیده بود و همه طبقات در زندگی روزانه نیازمند زبان فارسی بودند.

در تقسیم بندی موضوعی آثاری که از این دوره باقی مانده و تاکنون شناخته شده است، در درجه اول مجموعه های منشآت دیوانی و اسناد محلی و وقفنامه هاست. وجود اینهمه کتابهای متعدد درباره انشا و مجموعه های منشآت نشانه این است که زبان فارسی زبان منحصر نامه نویسی در این دوره بوده و دبیران و دیوانیان نیازمند چنین کتابهایی بوده اند.

از آن که بگذریم متون تاریخی متعددی در دست است. در سرزمینی پر از آشوبها و تحولات پی در پی، کنجکاو دربارۀ ریشه حوادث برای مردم احساسی طبیعی بود. فرمانروایان هم می خواستند اگر خود قدرت و اعتباری ندارند، با تشویق مورخان به ثبت افتخارات پدران اعتباری به دست آورند. در این زمینه گفتنی است و گفته ایم که تاریخ نگاران حوادث را باید ایرانی و به میزان ارتباط آنها با حوادث ایران تحریر کرده اند.

با رواج روز افزون تصوف هم رسالات عرفانی متعددی نوشته شده، و نیز متونی درباره دانشهای گونه گون در دست است. در اینجا نگاهی به آثار موجود و زندگی نویسندگان آنها می افکنیم.

الوامر العلائیه

کتاب الوامر العلائیه فی امور العلائیه معروف به تاریخ ابن بی بی مهم ترین اثر تألیف شده در دوره ایلخانان در دیار روم است. این کتاب بانثری فصیح و منشیانه و آمیخته به اشعار و عبارات تازی در سال ۶۸۰ نگارش یافته و به نام علاءالدین عطا - ملک جوینی اهدا شده است.

تاریخ ابن بی بی مفصل ترین تاریخ سلجوقیان روم است و وقایع نود ساله سالهای ۵۸۸ تا ۶۷۹ را در بر دارد. مؤلف چون خود از دیوانیان دستگاه سلجوقیان «امیر دیوان طغرا» یعنی رئیس دبیرخانه سلطنتی بوده، بیشتر مطالب را از دیده های خود یا آنچه از شاهدان وقایع شنیده، نوشته و کتاب او دارای ارزش و اعتبار تام است. در واقع همان جایگاهی را برای تاریخ سلجوقیان روم دارد که تاریخ بیهقی از نظر تاریخ غزنویان و عصر آنها دارد. برای شناخت وضع اجتماعی و فرهنگی و ادبی آن روزگار نظیری برای آن نمی توان یافت. همین قدر باید گفت که اگر تاریخ ابن بی بی نبود نام و نمونه آثار بسیاری از شاعران فارسی گوی قرن هفتم روم به دست ما نرسیده بود.

نسخه ای از این کتاب که برای خزانه سلطان کیخسرو سوم (پیش از ۶۸۲) کتابت شده در کتابخانه ایاصوفیه در استانبول موجود است و همان به چاپ عکسی رسیده است. خلاصه ای از این کتاب هم در همان سالها (پیش از ۶۸۷) به دست مؤلف ناشناخته ای با حذف برخی اشعار و عبارت پردازیهای منشیانه فراهم آمده که نسخ

۱ - چاپ عکسی انجمن تاریخ ترک، از نسخه منحصر به فرد ایاصوفیه، ۱۹۵۶، آنکارا، ۷۴۴ صفحه. تنها یک چهارم کتاب (تا صفحه ۲۱۴ خطی) به اهتمام نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی در ۱۹۵۷ در آنکارا جزو انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا به چاپ حروفی رسیده، و چاپ منقح تمام آن آرزوی محققان است.

متعددی از آن در دست است^۱.

مؤلف کتاب، امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی جعفری رغدی از ایرانیان وابسته به دستگاه سلجوقیان روم است. پدرش مجدالدین محمد ترجمان (در گذشته ۶۷۰) از سادات کوه سرخ و معتبران گرگان و منشی جلالالدین خوارزمشاه بوده است. مادرش زنی ستاره شناس از مردم نیشابور، دختر کمالالدین سمنانی رئیس شافعیان نیشابور و از جانب مادر نوه امام محمد یحیی بود که باقصیده مرثیه خاقانی درباره او شهرت یافته است. اشتغال این زن به ستاره شناسی موجب عزت و اعتبار و شهرت او گردیده تا جایی که پسرش هم «ابن بی بی منجمه» نامیده شده است.

پدر و مادر ابن بی بی در ۶۲۸ بعد از زوال دولت جلالالدین خوارزمشاه به دمشق رفتند و به دربار ملک اشرف ایوبی پیوستند. و در ۶۳۱ به درخواست کیقباد اول، ملک اشرف آنان را به قونیه فرستاد. مجدالدین پدر ابن بی بی از منشیان و مقربان سلاطین سلجوقی بود و به مأموریت‌های سیاسی فرستاده می شد^۲.

ابن بی بی شعر هم می گفت. نظمش متوسط است. در تاریخ خود جای جای و مجموعاً نزدیک به ۱۴۰۰ بیت از اشعار خود (مثنوی در وزن شاهنامه) آورده که معلوم نیست شاهنامه‌ای درباره سلجوقیان روم سروده بوده، یا به حدس قریب به یقین این اشعار را مناسب هر محل ساخته و درج کرده است.

مسامرة الاخبار

این کتاب از کریم‌الدین محمود بن محمد معروف به آقسرائی است که در ۷۲۳ تألیف یافته و مکمل تاریخ ابن بی بی است. آقسرائی از دیوانیان دستگاه سلجوقی در اواخر قرن هفتم بوده و کتاب خود را بر چهار اصل بنا نهاده است. اصل اول و

۱ - این خلاصه را Houtsma در ۱۹۰۲ میلادی در ۳۳۷ صفحه در لیدن چاپ کرده، و آقای دکتر محمد جواد مشکور آن را در مجموعه اخبار سلاجقه روم عیناً افست کرده است.

۲ - رك: مقالة ابن بی بی به قلم عدنان ارزی در دایرة المعارف اسلام چاپ استانبول.

دوم تاریخ عمومی اسلام تا دوره سلجوقیان به اختصار از منابع دیگر نقل گردیده است. قسمت اصیل کتاب دواصل آخر کتاب مخصوصاً اصل چهارم است که مؤلف در آن بیشتر مشهودات خود را نوشته و از نظر تاریخ سلجوقیان روم و استیلای ایلخانان مغول بر آن دیار منبع گرانبهایی است^۱.

فسطاط العدالة فی قواعد السلطنة

از محمد بن محمد بن محمود خطیب است که آن را در سال ۶۸۳ به نام مظفر الدین مسعود بن یولق ارسلان بن الب یورک بن حسام الدین چوپان نوشته است^۲. مظفر الدین (در گذشته ۶۹۱) حاکم قسطنونلی، امیری دانشمند و دانش پرور و حامی زبان فارسی بود. دو کتاب دیگر هم به نام او تألیف شده: یکی اختیارات مظفری از قطب الدین شیرازی، و دیگر نزهة الکتاب از حسن بن عبدالمؤمن خویی (مظفری) که نسبت خود را از نام این امیر داشته است. محمود پسر مظفر الدین، آخرین امیر این خاندان هم دوستدار زبان فارسی بود و حسن خویی خلاصه‌ای از نزهة الکتاب خود را به نام قواعد الرسائل به او هدیه کرده است.

قسطنونلی مرکز امارت مظفر الدین در شمال آنکارا از مراکز مهم فرهنگی بود. هنوز کتابخانه عمومی آن شهر مجموعه گرانبهایی از دستنویسهای کهن فارسی دارد که یادآور گذشته پرشکوه فرهنگی آن شهر است.

فسطاط العدالة بر عکس متون منشور آن دیار در آن دوره، چون روضة العقول و حدائق السیر و تاریخ ابن بی بی، که نثری مصنوع و متکلف دارند، به زبانی روان و ساده نگارش یافته و رنگ و بوی فارسی ایران را دارد. در فصلی از آن که چاپ شده و در دسترس من است جز در نقل تعبیراتی از جولقیان، هیچ گونه اثری از فارسی

۱ - مسامرة الاخبار، تألیف محمود بن محمد المشتبه بالکریم الأقسرای به سعی و تصحیح و حواشی عثمان توران، ۳۲۹ صفحه متن + ۲۴ صفحه فهرست + ۶۱ صفحه مقدمه مصحح، انقره، ۱۹۴۳.

۲ - نسخه یگانه این کتاب در کتابخانه ملی پاریس و میکروفیلمی از آن به شماره ۶۵۲۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و از متونی است که باید تصحیح و چاپ شود.

روم در آن نیست.

به گفته عثمان توران که این کتاب را بررسی کرده و مقاله مفصلی درباره آن نوشته است: «محمد بن محمد بن محمود خطیب در تألیف خود، سیاست نامه خواهی نظام الملك را مورد تقلید قرار داده و حتی نیمه اول کتاب مأخوذ از سیاست نامه است». با اینهمه نکات تازه‌ای در همان بخش کتاب هم دیده می‌شود. از آن جمله در فصل پانزدهم در احوال رسولان می‌گوید: آیین آمد و شد رسولان از دوره سامانیان تا عهد علاءالدین کیقباد و عزالدین کیکاوس باقی بود «تا به وقت انقلاب مغول آن رسم بر افتاد و رسمی دیگر پدید آمد».

نیمه دوم کتاب، که در نسخه جابه‌جا شده و در اول نسخه قرار گرفته، درباره ظهور باطنیان در دیار روم است و می‌گوید از سال ۶۱۱ پدید آمدند. این قسمت به چهار باب تقسیم شده که سه باب آن درباره باطنیان قرون گذشته است که آن هم از کتابهای دیگر گرفته شده و باب چهارم آن درباره باطنیان روم در عصر مؤلف شیرین‌ترین و سودمندترین قسمت کتاب است.

هدف مؤلف از نوشتن کتاب، تشویق پادشاهان و علما به سرکوبی کلیه کسانی است که خارج از مذهب اهل سنت شمرده می‌شدند و در آن سالها فراوان شده بودند. حقیقت این است که پیش از آن با قدرت و نفوذ خلافت بغداد در ممالک اسلامی از هر گونه ابراز عقاید متنوع به شدت جلوگیری می‌شد و جزئی‌ترین انحراف از مذهب رسمی به سرعت ریشه کن می‌گردید. با برافتادن خلافت عباسی پیروان فرق مختلف اسلامی و آیینهای دیگر آزادی یافته بودند و با چیرگی مغولها بر دیار روم این آزادی از حد گذشته بود و این خوشایند مؤلف نبوده است.

مؤلف در باب زناده روزگار خود، یعنی باطنیان، که آنان را بقایای مزدکیان و خرم‌دینان می‌شمارد، فصلی در احوال جولقیان دارد و در آنجا تصویر جاننداری از ظاهر و باطن این رندان و قلندران می‌کشد که پلاس می‌پوشند و سروریش را

1 - O. Turan: Selcuk Türkiyesinde Din Tarihine dair bir Kaynak.

Fuad Köprülü Armağanı, İstanbul 1953 S. 531 - 564.

در این مقاله ۱۲ صفحه متن فارسی باب چهارم درباره جولقیان نقل شده است.

می تراشند و خمر و سبزه و شاهدانه (بنگ و حشیش) مصرف می کنند و دسته دسته از شهری به شهری می روند و گدایی می کنند و فرایض دینی را استهزا می کنند و از هیچ گناه شرعی و اخلاقی ابا ندارند و باینهمه دعوی درویشی هم دارند.

آثار حسن بن عبدالؤمن خویی

حسن بن عبدالؤمن خویی، که تربیت او را حسام الدین متخلص به حسام ملقب به مظفری نامیده^۱، در ربع آخر قرن هفتم در قسطنطنیه در خدمت مظفرالدین یولق ارسلان بن حسام الدین الپ یورک بن امیر چوپان می زیسته، و نسبت خود را از لقب او گرفته است. یولق ارسلان از امیران ادب پرور، در ۶۸۳ به امیری قسطنطنیه رسیده، و در ۶۹۱ در جنگ با شورشیان ترکمن کشته شده است.

از این مؤلف چهار کتاب و رساله در فن انشا در دست است:

۱ - نزهة الکتاب و تحفة الالباب^۲: این کتاب نخستین تألیف نویسنده در فن انشاء است که آن را در محرم ۶۸۴ نوشته و در پایان قصیده ای در مدح یولق ارسلان دارد^۳.

۲ - قواعد الرسائل و فرائد الفضائل: این رساله را در رجب ۴۸۴ بعد از تألیف نزهة الکتاب به درخواست دوستانش که اثری ساده تر می خواستند، به نام امیر - محمود پسر یولق ارسلان نوشته است^۴.

در این رساله، لقب و عنوان ارکان دولت و اصحاب مناصب را در خطاب به آنان ذکر کرده، و نیز عبارات مناسب برای پایان فرمانها و نامه ها آورده است. عدنان ارزی از این کتاب و کتاب بعدی «قسمتهای مربوط به تحریرات رسمی» را

۱ - محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، چاپ ۱۳۱۴، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۲ - مرحوم تربیت نام دوم کتاب را تحفة الاحباب آورده، اما عثمان توران در مقدمه خود بر مناشیر دیوانی (ص ۱۷۲) آن را تحفة الالباب ذکر کرده است. دستنویس شماره ۵۴۰۶ مورخ ۷۰۹ کتابخانه فاتح فیلم شماره ۵۹ دانشگاه.

۳ - عثمان توران، مقدمه تقاریر المناصب، ص ۱۷۲ - ۱۸۴.

۴ - نسخه مورخ ۷۰۹ کتابخانه فاتح و شماره ۳۳۶۹ اسعد افندی.

منتشر نموده، و تربیت يك «نامه پارسی محض» از این کتاب نقل کرده است.

۳ - غنیة الکاتب و منیة الطالب: مشابه قواعد الرسائل است.^۱

۴ - رسوم الرسائل و نجوم الفضائل: در این کتاب علاوه بر عنوانها، نمونه هایی از فرمانها را هم آورده، و این نمونه ها برای روشن کردن وظایف صاحبان مناصب در آن دوره اهمیت دارد.^۲

از اینها گذشته، تربیت سه کتاب دیگر از تألیفات او را به این شرح ذکر کرده است:^۳

۵ - نصیب الفتیان و تشبیب البیان، فرهنگ منظوم تازی به پارسی، به تقلید نصاب الصبیان فراهی در ۵۰ بند و دوربایعی روی هم ۳۵۵ بیت. دستنویسهای متعددی از آن موجود است.^۴

۶ - تحفه حسام، فرهنگ منظوم فارسی به ترکی.

۷ - ملتسمات، مشتمل بر صد و اند قطعه و رباعی در ملتسمات متفرق چون این رباعی در تقاضای شطرنج:

ای دست گهربار تو سرمایه گنج امروز نداریم هوای شش و پنج
شطرنج تو بفرست که صاحب هنران در بازی شطرنج رهند از صد رنج

اختیارات مظفری

رسالة اختیارات مظفری در هیئت و نجوم، از قطب الدین محمود شیرازی (زاده ۶۳۴ در شیراز - در گذشته ۷۱۰ در تبریز) از کتابهایی است که به نام مظفر الدین یولق ارسلان فرمانروای قسطنطنیه نوشته شده است.

قطب شیرازی معروف به علامه، از دانشمندان بسیار کوش و پر کار عصر خود بود و درة التاج او معروف به انبان ملاقطب مجموعه علوم و معارف روزگار او و نمایانگر

۱ - جزو مجموعه مورخ ۷۰۹ فاتح، چاپ عدنان ارزی، آنکارا ۱۹۶۳.

۲ - چاپ عدنان ارزی، آنکارا، از دستنویس کتابخانه سلیم آغا، نوریانو شماره ۱۲۲.

۳ - تربیت، دانشمندان آذربایجان: ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۴ - احمد منزوی، فهرست نسخ خطی ج ۳ ص ۱۹۶۷.

وسعت دانش اوست. او زندگی خود را به سفر کردن و آموختن و نوشتن گذراند. بعد از تحصیل در شیراز به مراغه رفت و ضمن کار در رصدخانه مراغه از خواجه نصیر-طوسی دانش آموخت. سپس به روم رفت و بامولوی و صدرالدین قونوی محشور شد و مدتی نیز قاضی سیواس و ملطیه بود. سرانجام به تبریز باز گشت و از خاصان ایلخان شد و در ۷۱۰ در آن شهر در گذشت.

تبصرة المبتدی و تذكرة المنتهی

از صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (متولد ۶۰۵ - در گذشته ۶۷۳) پسر مجدالدین اسحاق است که پیش از این مثنوی کیمخسرو اول [۶۰۱ - ۶۰۷] را در خطاب به مجدالدین نقل کردیم.

صدرالدین شاگرد و نافرزدی ابن عربی عارف معروف است، و خود از عارفان بزرگ عصر خویش و فخرالدین عراقی از مریدان او بود.

بیشتر آثار صدرالدین ظاهراً تحت تأثیر ابن عربی به زبان تازی است. کتاب فارسی تبصرة المبتدی و تذكرة المنتهی در عرفان مرکب از يك مقدمه و سه مصباح از او در دست است: مصباح اول در معرفت آفریدگار، مصباح دوم در احکام خواص و طور ولایت، مصباح سوم در معرفت دنیا و آخرت.

نام مؤلف در متن کتاب نیامده، و حاجی خلیفه در کشف الظنون آن را به شیخ ناصرالدین محدث نسبت داده است.

ترجمه مقالات صدرالدین نیز در دست است^۱. که ظاهر آدر حیات صدرالدین ترجمه شده است.

شرح قصیده تائیه ابن فارض

سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی (در گذشته ۶۷۸) از مریدان صدرالدین

۱ - در مجموعه مورخ ۶۷۳، شماره ۲۸۶۶ یوسف آغا دزقونیه، فیلم شماره ۳۲۸ دانشگاه تهران.

قونیوی، و از مشایخ معروف قرن هفتم در روم بود. سعید فرغانی پیش از شرح قصیده بحثی در مطالب عرفانی در سه اصل دارد. او شرح خود را در حضور صدرالدین قونیوی و پروانه دیلمی خوانده و مورد تحسین آنها قرار گرفته است. تقریظی هم صدرالدین نوشته که در کتاب درج شده است. ترجمه عربی این کتاب به نام منتهی - المدارك از خود فرغانی در دست است.

مناهج العباد الی المعاد کتاب دیگری به زبان فارسی از سعید فرغانی در مطالب عرفانی در دست است^۱.

لطائف الحکمه

کتابی است در حکمت، از سراج الدین ابوالثنا محمود بن ابی بکر ارموی (متولد ۹۵۴ در ارمیه - در گذشته ۶۸۲ در قونیه)، قسم اول آن در حکمت علمی (حقیقت و فضیلت علم، بیان انواع علوم، اثبات واجب الوجود، صفات خداوند، اثبات هستی آفریدگار، معرفت روح، اثبات نبوت) است. قسم دوم آن در حکمت علمی (اخلاق و روش کشورداری) اهمیت بیشتری دارد که حاصل تجارب و مشاهدات و تفکر علمی مؤلف است. و از وضع اجتماعی دیار روم در آن عصر نکته‌ها دارد. نثر ارموی در این کتاب نثری ساده و روان و استوار است. کهن‌ترین نسخه مورخ ۶۸۴ کتاب^۲ که در عصر مؤلف و فقط دو سال بعد از وفات او و در شهر قونیه به دست کاتبی به نام حمید مخلصی بخاری کتابت شده به عنوان سندی از فارسی دیار روم در قرن هفتم ارزش خاصی دارد. در این نسخه، تلفظ برخی کلمات ضبط شده، از آن جمله باه تأکید یا پیشاوند بر سرافعال باضمه، و «به» حرف اضافه بافتحه و حرف اول کلمات شش، دُراز، پَدَر، پَلک، چَرا، هَزار، اَفَتادن نیز بافتحه کتابت شده است^۳. اینک با قطعیت می‌گوییم که این نمونه‌ها یادگار تلفظ فارسی گویان قرن هفتم

۱ - احمد آتش، مقاله پیش گفته ص ۱۱۴ - ۱۱۶. در گذشت سعید فرغانی را در ۶۹۱ یا ۷۰۰ نیز نوشته‌اند.

۲ - لطائف الحکمه، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ ۱۳۵۱، بنیاد فرهنگ ایران.

۳ - از مقدمه تصحیح کتاب ص چهل و شش.

در روم است، به این دلیل است که پیرمردان فارسی‌دان امروز هم در آن دیار که فارسی را در مدرسه آموخته‌اند، این کلمات را با همین تلفظ ادا می‌کنند و معلوم می‌شود این لهجه نسل به نسل تا روزگار ما انتقال یافته است. مجموع این تلفظها را در فرهنگ فارسی به ترکی تألیف عارف عتیق چاپ قونیه می‌توان دید. توجه به این نکته هم بی‌فایده نیست که این نوع تلفظها قبل از رواج رادیو و تلویزیون در شهرهای شمال غربی ایران هم به گوش می‌رسید و چون اکثریت ایرانیان ساکن روم از جمله خود سراج‌الدین ارموی از نواحی غربی به آنجا رفته بودند شاید بتوان حدس زد که اینها نمونه‌هایی از تلفظ فارسی گویان غرب ایران (قلمرو زبان فهلوی) باشد.

مؤلف در سبب تألیف کتاب در پایان مقدمه می‌نویسد که «چون در اواخر سال ۶۵۵ به حضرت پادشاه اسلام... عزالدین... ابی‌الفتح کیکاوس... رسیدم خواستم که... تحفه و هدیه‌ای که لایق وقت بود راست شود که به حضرتش فرستم...»^۱ اما معلوم نیست که بالاخره این کتاب را برای کیکاوس دوم فرستاده یا نه؟ زیرا در آن سال آن پادشاه که با شرکت دو برادر خود قلج‌ارسلان چهارم و کیقباد سلطنت می‌کرد به سبب اختلاف با پروانه دیلمی که به حمایت مغولها طرفدار سلطنت قلج‌ارسلان بود خلع گردید و سالهای در بدری او آغاز شد. ابتدا به استانبول پناه برد و از آنجا به کریمه برده شد.

محمود ارموی که در ۵۹۴ در ارمیه^۲ به دنیا آمده بوده، معلوم نیست در چه تاریخی ترک وطن کرده و به روم رفته است. در این باره دو حدس می‌توان زد: یا در ۶۲۳ که ترکمانان ایوایی به حدود اشنو و ارمیه و خوی هجوم برده به غارت آذربایجان مشغول شدند و بیشتر ساکنان آن نواحی پا به فرار گذاشتند^۳ او هم از ارمیه خارج شده،

۱ - ص ۶ متن.

۲ - نام این شهر، که از شهرهای باستانی آذربایجان است در همه کتابهای مسالك و ممالك ارمیه، و گاهی ارمیه ضبط شده است و در تداول محل آن را اورمی می‌گفتند و می‌گویند. در نوشته‌های دوره قاجار به تصور اینکه ریشه کلمه از روم است گاهی آن را ارومیه می‌نوشتند و به همین سبب در نیمه اول قرن حاضر رضائیه نام گرفت و اخیراً همان ارومیه معمول شده و صحیح آن ارمیه است.

۳ - عباس اقبال، تاریخ مغول چاپ دوم: ص ۱۲۱.

یا به احتمال بیشتر در دومین هجوم مغول به ایران و شکست جلال‌الدین خوارزمشاه و فرار و قتل او که وحشت و هراس سراسر غرب ایران را فرا گرفته بود^۱ او هم ارمیه را ترک کرده و مدتی در موصل و مدتی در دمشق مانده و بعدها به روم رفته است. وجود تألیفات متعدد او به زبان عربی می‌رساند که سالیان درازی در مناطق عربی زبان زیسته است. سرانجام به روم رسیده و در دوره کیخسرو دوم [۶۳۶ - ۶۴۴] او را در روم می‌بینیم که منصب قضای قونیه را دارد^۲.

ارموی تا پایان عمر خود، نزدیک به چهل سال در روم (و بیشتر در قونیه) زیست و در سایه مقام والای علمی و دینی و شخصیت ممتازی که داشت از عزت و احترام بسیار برخوردار بود. نمونه صلابت شخصیت او در سنی بالای هشتاد این است که به نوشته ابن بی بی در سال ۶۷۶ که تر کمانان قرامان دومین بار به قونیه حمله کردند: «ساکنان شهر را بردفع و قمع ایشان تحریض فرمود، و در آن باب فتوی داد، و خویشان بر باره رفت و در روی ایشان تیر کشید... و چون اعیان و اخوان (یعنی جوانمردان) قونیه حالت بر آن جملت مشاهده کردند، از جنگ و منع و مخاصمت و محاصرت هیچ باقی نگذاشتند. خوارج... عاقبه الامر چون از محاصرت اهل قونیه و ادراک مطلوب عاجز شدند، خایب و خاسر به ولایت ارمنستان باز گشتند»^۳.

چون این خبر به اباقا ایلخان رسید، فرمان قاضی القضااتی ممالک روم را به نام سراج‌الدین ارموی صادر کرد.

ایام اقامت ارموی در قونیه، مقارن با سالهای کمال ارشاد مولوی بود. اگر چه ارموی حکیم بود و مولوی آنچنانکه از شعرش برمی آید با چون و چرای حکیمان میانه‌ای نداشت، اما آن دو بزرگمرد روشن بین قدر یکدیگر را می‌دانستند و روایتهای متعددی از دوستی آنها در مناقب العارفین آمده است.

ارموی تألیفات متعددی در اصول و فقه و خلاف و منطق و حکمت نوشته که

۱ - همانجا: ص ۱۴۲.

۲ - سامرة الاخبار: ص ۹.

۳ - ابن بی بی: ص ۷۰۰ - ۷۰۱.

معروف‌ترین آنها مطالع الانوار در منطق است. بر آن کتاب شرح‌های فراوان نوشته‌اند که معروف‌ترین آنها شرح قطب‌الدین رازی است و آن سالها جزء کتابهای درسی در مدارس قدیم بود. در مقدمه گلندام بردیوان حافظ آنجا که ذکری از «مطالعه مطالع و مفتاح» به وسیله حافظ دارد مراد از مطالع، همین مطالع الانوار ارموی است، و مفتاح کتاب معروف سکاکی.

منشآت بدرالدین یحیی

امیر بدرالدین یحیی از دبیران چیره‌دست قرن هفتم از معاصران پروانه و دیوانیان کیخسرو دوم بود و عنوان ترجمان داشت. خاندانش از گرگان به روم رفته بودند و نسبتش به فخری گرگانی سراینده ویس و رامین می‌رسید، اما خود در قونیه به دنیا آمده بود.

ابن بی بی در حوادث حدود سال ۶۴۴ دربار او می‌نویسد:

«بدرالدین یحیی ترجمان... از امثال افاضل روم بود و در وقت منظوم و جزالت منشور قس فصاحت و حسان بلاغت. اگرچه مولد و منشأ شهر قونیه داشت، اما به نژاد قدیم و تربیت اصلی به خطه جرجان منتسب شدی، و به فخری جرجانی ناظم قصه ویس و رامین انتما و اعتراف کردی؛ و به یمین و یسار، خط منسوب روان آبدار چون او شاهوار نوشتی. در جمله علوم حظی تمام و قسطی وافر، سیما در انشاء مکاتبات و مراسلات دیوانی ید بیضا و دم مسیحا و درجه علیا یافته بود...»^۱

بدرالدین از دوستان و معاصران مولوی بود و در مناقب العارفین روایات متعددی درباره او آمده از جمله می‌نویسد: در سماعی که پروانه دیلمی در ماتم مولوی ترتیب داده بود «ملك الادبا بدرالدین یحیی در سماع گرم شده بود، جامه‌ها بر خود چاک زده، این رباعی [حضرت خداوندگار] را می‌گفت:

کو دیده که در غم تو نمناک نشد یا جیب که در ماتم تو چاک نشد

سو گندبه روی تو که از پشت زمین
مانند تویی در شکم خاک نشد^۱
مجموعه منشآت بدرالدین بحیبی در دست است. تعدادی از نامه‌های او هم
در مجموعه نفیس منشآت کتابخانه حسین نخجوانی موجود است.^۲

روضه‌الکتاب

روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب (تألیف شده در ۶۷۷) مجموعه نامه‌های ابوبکر-
بن زکی قونیوی (در گذشته حدود ۶۹۴)، منشی و شاعر و پزشک بود که در انشا
شاگرد بدرالدین بحیبی، و در طب شاگرد اکمل‌الدین نخجوانی پزشک ایرانی از
مریدان و معاشران مولوی بود. ابوبکر شخصاً نامه‌های خود را جمع آوری و به این
نام نامیده است.^۳

ابوبکر بن زکی نثری ساده و روان و شیرین دارد. شعر هم می‌گفت و صدر
تخلص می‌کرد. ضمن نامه‌ها اشعاری از خود آورده، و نیز در پایان کتاب قطعاتی از
سروده‌های خود را درج کرده است. از آن جمله این ابیات را در رثای یکی از
دوستان خود سروده است:

کجا یابم تو را جانا که از چشم نهان گشتی

چو جان جان من بودی نهان چون جان از آن گشتی

تو پنداری زیان کردی که سود عمر گم کردی

درین عالم اگر مردی در آن عالم زیان گشتی

۱ - مناقب العارفين: ص ۵۹۵.

۲ - مرحوم محمد قزوينی منشآت را که در ضمیمه التوسل الی الترسل بنه‌الدین محمد -
بغدادی در نسخه مورخ ۶۸۴ کتابخانه ملی پاریس موجود است. منشآت بدرالدین رومی
موسوم بد الترسل الی التوسل تصور کرده است (مقدمه التوسل الی الترسل چاپ احمد -
بهمنیار صفحه کب). ظاهراً مرحوم نفیسی هم از همانجا کتابی بدین نام را بدردالدین
نخشب رومی نسبت داده است. تاریخ نظم و نثر در ایران: ص ۱۵۱. عثمان توران هم
در مقدمه خود بر تقاریر المناصب همین اشتباه را تکرار کرده است. اما بدتحقیق علی سویم
آن کتاب روضه‌الکتاب است. مقدمه سویم بر روضه‌الکتاب ص ۹ - ۱۲.

۳ - چاپ علی سویم. بر اساس دستنویس مؤلف. آنکارا ۱۹۷۲. این کتاب پیش از آن هم
بدتصحیح یونس ودودی در ۱۳۲۹ در تبریز چاپ شده است.

ملك بودی به جان پاك و نفس روشن و عالی
 از آن از خاك بپریدی مقیم آسمان گشتی
 چو این گلخن خلق دیدی به خالق روی بنهادی
 ز جن و انس بگذشتی خریدار جنان گشتی
 توان من توان دانست گرچه روی اندك شد
 که من جای دگر بودم تو بی من ناتوان گشتی
 چرا گریبان کنی هر دم به جای آنکه خندانی
 نه اول همچو گل بودی نه آخر زعفران گشتی^۱
 این ابیات را در اول نامه‌ای نوشته است:

گرد خود هر نفسی اولو و مرجان بینم	پر تو خط شریف چو برین چاکر تافت
زیر هر نکته غرا اثر جان بینم	چو بگیرم به کف و بوسم و دروی نگرم
که درون ورقی چشمه حیوان بینم	در تعجب شوم و جای تعجب هم هست
این زمان از اثر دست تو درمان بینم ^۲	گرچه دیدم زفراق توبسی درد و عنا

تقاریر المناصب

مجموعه ۸۱ نامه و فرمان از دوره استیلاي ایلخانان که آخرین آنها تاریخ ۷۱۷
 را دارد و خود مجموعه در ۷۲۰ تدوین شده است.
 این کتاب برای تحقیق در وضع اجتماعی و اداری روم در آن سالها اهمیت
 بسیار دارد.^۳

آثار نصیرالدین سجستانی

نصیرالدین محمد بن ابراهیم سجستانی سیواسی در ریاضیات و علوم غریبه

۱ - روضة الكتاب، چاپ علی سویم، ص ۲۷۴

۲ - همانجا: ص ۲۷۰.

۳ - چاپ عثمان توران، آنکارا ۱۹۵۸ از نسخه ۳۱۷۳ ماربورگ.

مهارت داشت و شعر هم می گفت. از آثار او:

- ۱ - دقایق الحقایق در علوم خفیه که آنرا در ۶۷۰ در آق سرا به پایان رسانیده است.
- ۲ - منظومه مونس العوارف در معراج و معجزات و غرایب که در سال ۶۷۱ در قیصریه به نام غیاث الدین کیخسرو دوم [۶۶۶ - ۶۸۲] به اتمام رسیده است.^۱

نوادرات التبادر لتحفة البهادر

این کتاب را محمد بن امین الدین ابوالمکارم ایوب بن ابراهیم دنیسری به نام یکی از امیران گمنام محلی تألیف کرده است. دنیسر (به ضم اول) شهری در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی ماردین (میان دیار بکر و مرز عراق) بوده است. نوادرات التبادر دائرة المعارف سبک مایه ایست در ۱۲ فن (انواع علوم: ریاضی، نجوم، نگاه داشتن تندرستی، زهرها و دفع آنها، تناسل، علم جواهر، فراست، عجایب زمان، خواص و منافع، فلاحت، قواعد علمی و عملی). این کتاب به زبان ساده نوشته شده و از نظر اشتمال بر برخی تعبیرات از جمله نامهای انواع میوه‌ها، سبزیها، نانها، غذاها و غیره سودمند است.^۲

آثار طرسوسی

چهار کتاب داستان به نثر از ابوطاهر بن حسن بن علی بن موسی طرسوسی در دست است: داراب نامه، اسکندر نامه، قهرمان نامه، قران حبشی. از این چهار کتاب تنها نخستین آنها چاپ شده است.^۳

از زندگی مؤلف هیچ گونه اطلاعی نداریم حتی عصرش و محل تولد و اقامتش روشن نیست. مرحوم نفیسی ابتدا او را طرسوسی و ظاهراً از نویسندگان

۱ - سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران س ۱۵۱ - ۱۵۲.
 ۲ - نوادرات التبادر، چاپ دانش پژوه - ایرج افشار، ۱۳۵۰، بنیاد فرهنگ ایران.
 ۳ - داراب نامه طرسوسی، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، ۲ جلد، ۱۳۳۴ و ۱۳۴۶.

خاک عثمانی در قرن نهم شمرده^۱ بعداً این نتیجه را گرفته که اوطوسی بوده و او را بغلط طرسوسی نوشته‌اند و در نیمه دوم قرن پنجم می‌زیسته است.^۲ من به دلیل زبان داراب‌نامه آن را از اواخر قرن ششم می‌دانم. از طرف دیگر وجود محیط ایرانی‌اندیشی در سراسر داستان و آمیختگی آن با فرهنگ یونانی می‌رساند که مؤلف باید در دوره قدرت پادشاهان سلجوقی روم و در نواحی زیر تسلط آنان زیسته باشد. اما این هم معلوم نیست که اگر مؤلف اهل طرسوس بوده، کتاب خود را در دیار روم نوشته یا اینکه او یا پدرانش در دست‌به‌دست‌گشتهای طرسوس، به ایران باز آمده‌اند، و کتاب در نقطه‌ای از ایران نوشته شده است. این تردیدها شاید وقتی تا اندازه‌ای رفع شود که سه کتاب دیگر مؤلف هم انتشار یابد و با بررسی مجموع آثار او بتوان نتیجه‌های بهتری گرفت.

یکی از قرائنی که احتمال طرسوسی بودن مؤلف را بیشتر می‌کند، این است که این شهر در طول قرن‌ها یکی از مراکز مهم فرهنگی منطقه بوده، و نیز فرهنگ ایرانی در آنجا سابقه داشته است.

طرسوس در دوره هخامنشیان جزو ایران بود، تا در سال ۳۳۳ پیش از میلاد اسکندر آن را گرفت. در اواخر دوره ساسانیان هم این شهر از متصرفات ایران بود و هم اینک در کنار آن شهر گورستان کهنی به نام گورستان پارسیها هست. طرسوس از نخستین شهرهایی است که به دست مسلمانان افتاد (۲۵ هجری) و از آن به بعد ثغر روم به شمار می‌آمد. امروز این شهر با دریای مدیترانه فاصله دارد ولی در آن سده‌ها رودخانه‌ای از میان شهر می‌گذشت که کشتیها از آن راه به طرسوس می‌آمدند و این شهر مرکز بزرگ بازار گانی میان شهرهای مرکزی آسیای صغیر (قونیه، قیصریه...) با کشورهای کرانه مدیترانه بود.

ساکنان طرسوس ارمنیان و رومیان و اقوام مسلمان بودند و طبعاً عده‌ای از ایرانیان برای بازار گانی یا به علت فرار از حوادث ناهنجار در آنجا ساکن شده بوده‌اند و خانواده طرسوسی ممکن است از این ایرانیان باشند.

۱ - تاریخ نظم و نشر، ج ۱: ص ۲۵۶.

۲ - همانجا: ص ۷۱.

داراب نامه از گزارش مولانا محمد بیغمی نیز که نسخه موجود آن در ۸۸۷ در تبریز به دست محمود دفترخوان کتابت شده وضعی شبیه به آثار طرسوسی دارد و اینهمه در کنار هم باید بررسی شود^۱.

۱ - داراب نامه، چاپ دکتر صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ جلد، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱ آقای دکتر صفا بحق معتقدند که آن کتاب باید فیروزنامه یا داستان فیروزشاه نامیده شود.

از انقراض سلجوقیان تا فتح استانبول

مقارن با پایان سلطنت سلجوقیان در روم، در ایران هم بعد از اولجایتو حکومت ایلخانان رو به ضعف نهاد و مرکزیت حکومت آن سلسله و نفوذ آنان در آسیای صغیر به تدریج از میان رفت.

از طرف دیگر، جمعیت ترکمانان چادر نشین در روم به سرعت رو به فزونی می‌نهاد. عده‌ای از آنان در هجوم تاتار از خان و مان خود رانده شده به آن سرزمین رسیده بودند. دسته‌های جدیدی نیز همراه مغول بدان دیار رفته بودند. با انقراض سلجوقیان این قبایل در گوشه و کنار روم حکومت‌های محلی تشکیل دادند و تعداد این امیرنشینها به دوازده رسید. از آن جمله قبیله قایی بود که در دوره سلجوقی رؤسای آن منصب مرزداری آن دولت در برابر بیزانس را داشتند و بعدها در ۷۲۶ با فتح بورسا به دست اورخان پسر عثمان، مقدمات تشکیل دولت عثمانی را فراهم آوردند. زبان فارسی آنچنان در روم ریشه دوانیده بود که در این دوره فترت نیز همچنان به صورت زبان رسمی مکاتبه و تدریس و تألیف باقی ماند. جز اینکه شعر و ادب تنزل یافت و دیگر شاعرانی چون دختر سالار و شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر وجود نداشتند. پادشاهانی چون کیکاوس اول و کيقباد اول نبودند که قدر شاعران بزرگ را بدانند و آنان را به دربار خود فراخوانند و از آنان حمایت کنند.

با این تحولات شعرو ادب فارسی از محافل طبقات بالای اجتماع به میان مردم و خانقاههای صوفیان راه یافت و زبان اهل ذوق و شور و حال قرار گرفت. بالاترین جلوه این تحول را در ادبیات مولویه دیدیم، در میان گروههای حروفیان (پیروان فضل الله استرابادی) نیز رواج زبان فارسی آشکار است.

حروفیان

مذهب حروفی با اینکه بر پایه تأویلات غیر منطقی حروف و اعداد استوار بود، با شور و هیجان هوادارانش در نواحی وسیعی رواج یافت. روش بیرحمانه فقیهان و امیران در کشتار آن جماعت، آتش تعصب آنان را دامن زد و گسترش طریقت آنان را سرعت بخشید.

نخستین رهبران و رهروان این جماعت از ایرانیان بودند و چون در وطن خود تحت تعقیب و آزار قرار می گرفتند، مثل گروههایی که در قرون گذشته به روم مهاجرت کرده بودند اینها هم در آن دیار فضایی آزادیتر برای اندیشهها و زندگی خود می یافتند و چون ایرانی بودند طبعاً زبان تألیف و تبلیغ آنان فارسی بود. عمادالدین نسیمی شیرازی بزرگترین شاعر حروفی است که به آسیای صغیر رفته و علاوه بر دیوان فارسی اشعاری هم به ترکی سروده است.

حروفیان در آغاز کار، هواداران فراوانی در روم یافتند. حتی در دربار عثمانی نفوذ کردند و مورد حمایت سلطان محمد دوم معروف به فاتح قرار گرفتند. اما علاقه سلطان به آنان برخی از فقیهان را به وحشت انداخت. به تکفیر و تعذیب آنها برخاستند. در آن سرزمین هم عرصه بر آنان تنگ شد.

سرگذشت حروفیان به صورت داستان رازناکی است. در بررسی سرگذشت آنها این نکته به صورت معمای ناگشوده ای به نظر می آید که خارج از آن بازی بی معنی با حروف و اعداد که در آثار موجودشان می بینیم، چه جاذبه ای در روش و تعلیمات نهانی آنها در کار بوده که افراد آن گروه بی باکانه مرگ را استقبال می کردند؟ آیا گذشته از زرنگی رهبران و شیوه های تبلیغ آنان که پیروان را مسحور می کرد

مسائل اجتماعی عصر تاجه اندازه در برانگیختن شور و هیجان آن جماعت تأثیر داشته است؟ این سؤالی است که در باره گروههایی پیش از آنها چون مزدکیان و خرم-دینان و صباحیان و برخی گروههای متأخر نیز مطرح است.

بنای تعذیب و کشتار حروفیان در روم را یک فقیه ایرانی به نام فخرالدین عجمی (متوفی ۸۶۵) نهاد.

اول بنا نبود که سوزند عاشقان آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد این هم نمونه‌ای برای مقایسه آزاداندیشی دیرینه در دیار روم با تعصبات یادگار خلافت عباسی در ایران است. در آنجا سلطان عثمانی از حروفیان حمایت می‌کرد و این ایرانی نخستین بار فتوای قتل آن جماعت و سوزاندن اجساد آنها را داد.

فخرالدین از شاگردان سید شریف جرجانی بود. بعدها به روم رفت و در ۸۳۴ مفتی و شیخ الاسلام عثمانی (بزرگترین مقام روحانی آن کشور) شد و ۳۱ سال این سمت را داشت. فخرالدین فتوای قتل و سوزاندن عده‌ای از پیروان فضل حروفی را داد. معروف است وقتی برای سوزاندن اجساد آتش را فوت می‌کرد ریش خودش هم آتش گرفت. آیا با وجود اسلحه بحث و منطق و استدلال که می‌شد با آن، گمراهان و فریفتگان را هدایت کرد چه نیازی به شعله‌های آتش بود؟

می‌گویند جانشین فضل الله که علی الاعلی نامیده می‌شد وارد خانقاه بکتاشیها شد و چنین وانمود کرد که مذهب حروفی همان تعلیمات حاجی بکتاش خراسانی است که به وسیله فضل الله بیان شده است. به این ترتیب طریقت حروفی در میان بکتاشیها به حیات خود ادامه داد و رساله‌های حروفی هم در آن بکتاشیها باقی مانده و به دست ما رسیده است.

در ایران هم این طریقت در دوره صفویه به وسیله نقطویان یا پسیخانیان (پیروان محمود پسیخانی گیلانی) خودی نشان داد اما با سختگیری و کشتارهای بیرحمانه صفویه از میان رفت.

۱- قاموس الاعلام، ج ۵ ص ۳۳۲۷، الشقایق النعمانیة، چاپ مصر، حاشیه و فیات الاعیان: ص ۶۳ (به نقل براون).

بزم و رزم

در دوره فترت بعد از سلجوقیها تا ظهور عثمانیها، هر جا امیر و حاکم درس خوانده‌ای حکومت می‌کرد، زبان فارسی مورد عنایت و توجه بود. از آن جمله قاضی برهان‌الدین که به مدت ۱۸ سال از ۷۸۳ تا ۸۰۰ فرمانروای سیواس و اطراف آن بود از زبان فارسی حمایت می‌کرد. او در ۱۴ سالگی در شام به دیدار قطب‌الدین رازی رسیده و یک سال و نیم نزد او درس خوانده بود. قطب رازی «سلطان [برهان‌الدین] را به مباحثه حواشی کشف و شرح مطالع از مصنفات خود مشغول گردانید»^۱. در دوره این امیر رساله فاذن (فیدون) افلاطون درباره سقراط به فارسی ترجمه شده و نسخه آن موجود است.^۲

این امیر با اینکه در نواحی عربی زبان درس خوانده بود، علاقه‌اش به زبان فارسی بیشتر بود. و این، ادامه نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی را در محیط سیواس می‌رساند. برهان‌الدین وقتی از عزیز استرآبادی خواست که کتابی در باره شرح حال و حوادث زمان او تألیف نماید، با اینکه مؤلف به منظور هنرنمایی و فضل فروشی میل داشت که کتاب خود را به عربی بنویسد، آن امیر فارسی را ترجیح داد. در این باره در خاتمه بزم و رزم چنین می‌خوانیم:

«من بنده... در مبدأ حال که از حضرت سلطنت... به تصدیق این مآثر و تحریر این مناقب و مفاخر مشار و مأمور شدم، خواستم که مضمون کتاب به زبان تازی تقریر کنم... و این داعیه بر رای بزرگوار خدایگانی سلطانی... مقبول و پسندیده افتاد... اما چون جمهور اهالی ممالک روم به زبان پارسی مایل و راغب بودند، و اغلب سُکَّان و قُطَّان آن بلاد به لغت دری قائل و ناطق و جمیع امثله و مناشیر و مکاتبات و محاسبات و دفاتر و احکام و غیر آن بدین لغت مستعمل و متداول، و دواعی خواطر همگنان به نظم و نثر پارسی مصروف و مشغول، مبنی بر این مصلحت فرمان مطاع

۱- عزیز استرآبادی، بزم و رزم، چاپ فؤاد کوپرولو، ۱۹۲۸ استانبول، ص ۶۷.

۲- نسخه کتابخانه حسین چلبی در بورسا، به شماره ۵۰۴/۲.

لازم الاتباع... بر آن جمله بارز شد که این کتاب به زبان پارسی مسطور گردد، و این دری طری در سلك عبارت دری انتظام پذیرد، تا فوائد آن میان خاص و عام شایع و مستفیض شود، و منافع و مستودعات آن، جمله را مفهوم و استفاد گردد»^۱.

نوشته مؤلف سند استوار رسمی بودن زبان فارسی در آن دوره و نیز میل و رغبت «جمهور اهالی ممالک روم به زبان پارسی» است.

عزیزبن اردشیر استرابادی، خود ایرانی بود و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشت. در استراباد به دنیا آمده و مدتی در آذربایجان زیسته، و مدتی نیز در بغداد ندیم سلطان احمد جلایری بوده است. در ۷۹۶ به سیواس رفته، به دستگاه قاضی برهان الدین پیوسته و بزم و رزم را به درخواست او نوشته است. عزیز بعد از کشته شدن برهان الدین در سال ۸۰۰ به مصر رفت و در آنجا در گذشت.

کتاب بزم و رزم او معروف به تاریخ قاضی برهان الدین سیواسی اگر چه به نثری منشیانه و دشوار نوشته شده، از نظر حوادث آن دوره و شناخت وضع دیار روم ارزش خاصی دارد.^۲

عزیز استرابادی شعر متوسطی هم می گفت و در این کتاب نزدیک به ۲۰۰ بیت از اشعار فارسی او هست، از آن جمله این دو بیت:

بند و چاه ارنصیب شد دو سه روز عز و جاهت دهد زمانه، چه غم
از عزیزی کنند و پیروزی سیم در چاه و لعل در خاتم

از امیران فرهنگ دوست آن دوره یکی هم عیسی بگگ [۷۴۹ - ۷۹۳] پسر زکریا بگگ از امرای ناحیه آیدین در غرب آسیای صغیر است که پیش از این گفتیم کتاب «کشف الاسرار علی لسان الطیور والازهار، به دستور او از تمازی به پارسی ترجمه شده است. نسخه نفیس شاهانه ای از مرصاد العباد هم در ۷۵۰ برای کتابخانه

۱- بزم و رزم: ص ۵۳۶-۵۳۷.

۲- مقدمه کوپرولو بر بزم و رزم، کشف الظنون، عجایب المقدور، تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی ص ۱۹۳.

او کتابت شده که اینک در کتابخانه فاتح در استانبول نگهداری می شود.^۱
ادامه رواج زبان فارسی را در کتاب دیگری به نام «اسئله و اجوبه» در تفسیر
و حدیث می بینیم.

جمال الدین محمد بن محمد آق سرایی (در گذشته ۷۷۰-۷۸۰)، مدرس مدرسه
سلسله یا سلسله در قرمان، بوده و نسبش به چهار واسطه به فخر رازی می رسد.
اسئله و اجوبه را به فارسی به درخواست شاد گلندی حاکم اماسیه (مقتول در ۷۸۳)
نوشته است. کتاب در دو باب است: باب اول، سؤال و جوابهایی در علم تفسیر،
باب دوم در علم حدیث.

در مقدمه آن می گوید که امیر از من خواست که «اسئله و اجوبه ای چند از
علم تفسیر و حدیث به زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی و عبارت حجازی
انفع، و استفهام دقایق را بر افهام خلائق اوقع است تحریر کنم...»^۲
آق سرایی تألیفات متعدد دیگری دارد که معروف ترین آنها حل المجاز است
که بارها در هند به چاپ رسیده است.^۳

مجموعه ای به نام انیس الخلوه و جلیس السلوه، از مؤلفی ناشناخته به نام
مسافر بن ناصر ملطوی در دست است^۴ که احمد آتش فهرست گویندگان آن را (۸۱
شاعر) در مقاله خود آورده، و از اینکه آخرین شاعران تا نیمه قرن هشتم می زیسته اند
استنباط کرده که این مجموعه در نیمه دوم قرن هشتم تا نیمه اول قرن نهم تألیف شده
است.

مؤلف به تعلیم فرزند امیر جلال عمر بگگ یکی از امرای ناحیه مرکزی آسیای
صغیر (حدود ملطیه و سیواس) اشتغال داشته، و این مجموعه را برای مطالعه فرزند
امیر جمع کرده است.

۱- نسخه شماره ۲۸۲۱ فاتح که عکسی از آن نزد من است و در تصحیح مرصاد به نشانه

«فا» از آن استفاده شده. مقدمه مرصاد: ص ۱۱۸.

۲- احمد آتش، مقاله پیش گفته: ص ۱۲۶.

۳- برگل، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه یحیی آردین پور و دیگران:
ص ۱۲۷.

۴- نسخه شماره ۱۶۷۰ ایاصوفیه، ۴۰۶ ورق.

این مجموعه علاوه بر اینکه آثار عده‌ای از شعرای گمنام ایران را حفظ کرده، از این نظر هم مهم است که می‌رساند در اواخر قرن هشتم، در آسیای صغیر برای تربیت امیرزادگان اشعار فارسی را به آنها می‌آموختند.^۱

در این مجموعه قصیده‌ای از سعید ابوطالب وزیر ارتنا حاکم سیواس از طرف ابو سعید ایلخان [۷۳۶-۷۵۳] هست که آن را در ۷۵۰ در راه مکه سروده است.

برخی آثار دیگر این دوره

دقایق الحقایق - تفسیری است عرفانی با توجه به مثنوی مولوی در ۸۰ فصل از مولانا احمد رومی از صوفیان طریقت مولویه که در سال ۷۲۰ تألیف شده است.^۲

الولد الشفیق - کتابی است با مطالب متنوع از قاضی احمد نیکده‌ای.^۳ مؤلف در ۲۸ رمضان ۷۳۰ در حیات بوده و در نیکده (شهری در مرکز آسیای صغیر نزدیک به قیصریه) با مولانا امیر حسن سیواسی مباحثه کرده است.

رسالة تاریخ آل سلجوق - رساله کوچکی است در ۹۵ صفحه که در آن تاریخ سلجوقیان روم را به‌ایجاز و اختصار تمام تا سال ۷۴۱ به‌نام شاهزاده‌ای که علاء الدین کیقباد چهارم نامیده شده نوشته‌اند. وفات آن شاهزاده در سال ۷۶۵ در صفحه آخر رساله به‌خطی دیگر افزوده شده است.

از اینکه حوادث قونیه در سالهای آخر با جزئیات ذکر شده می‌توان حدس زد که مؤلف از ساکنان آن شهر بوده است. او از ایرانیان یا ایرانی‌زادگان و احتمالاً از مولویه بوده، زبانش ساده و موجز و تا اندازه‌ای عامیانه است. تعبیرات خاصی دارد نظیر «ولایت بالا» در مورد ایران.^۴

۱- آتش، مقاله پیش‌گفته: ۱۲۸-۱۳۱.

۲- احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۲۸-۲۹.

۳- نسخه شماره ۲۵۱۹ کتابخانه فاتح استانبول.

۴- نسخه یگانه این رساله در کتابخانه ملی پاریس موجود است و فریدون نافذ اوزلوق آن را به‌صورت عکسی در ۱۹۵۲ در آنکارا چاپ کرده است.

کنزالتحف - کتابی است در موسیقی که آن را امیر بن خضر مالی قرمانی در سال ۷۵۶ در استانبول به پایان رسانیده است. مؤلف ظاهراً از مولویه بوده و در استانبول می زیسته است.^۱

سلك الجواهر - فرهنگ منظوم عربی به فارسی است نظیر نصاب الصبیان، که آن را حمید انگوری (عبد الحمید بن عبدالرحمن) از مردم آنکارا، در ۳۵ قطعه و ۵۵۰ بیت سروده است. تاریخ پایان منظومه ۷۵۷ است که در بیت زیر در پایان کتاب آمده است:

حمید این را به سال هفتصد و پنجاه و هفت اندر

به اتمامش رسانیدی به عون خالق یزدان^۲

عقود الجواهر - لغت منظومی است که احمد بن ابراهیم داعی آن را در ۸۱۶ به نام سلطان محمد اول سروده است. داعی دیوان شعر هم دارد.^۳

سیرت النبی - در سیرت پیامبر اکرم از محیی الدین عبدالعزیز معروف به محیی حصاری که آن را در ۸۲۱ تألیف کرده است.

کاتبیه - منظومه ایست در لغت در ۵۰۰ بیت که آن را محمد بن ولی بن رضی الدین معروف به کاتب انقروی در ۸۵۱ در مغنسیا به اشاره سلطان محمد بن مراد دوم به پایان رسانیده است.^۴

فلك نامه - مثنوی صوفیانه ایست از احمد گلشهری که در نیمه اول قرن هشتم می زیسته است.

از ایرانیانی که در دوره مراد دوم در روم می زیسته اند محمود بن محمد دلشاد شروانی است که کتابی به نام کمال نامه در ۸۴۱ به پایان رسانیده است.^۵

از فارسی گویان دیار روم در قرن هشتم نام و اشعاری هم از سید حسن اخلاطی صوفی در جنگها باقی مانده است.

۱- نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران: ص ۱۹۴.

2.- A. Ateş Istanbul Kütüphanelerinde Farsça menzum eserler s. 263.

۳- دیوان داعی چاپ ۱۹۵۲ استانبول.

۴- نفیسی، همانجا: ص ۳۳۹.

۵- همانجا: ص ۲۷۳.

این فصل را با ذکر بایزید اول معروف به «ایلدرم بایزید» [۷۹۲ - ۸۰۵] تمام می‌کنم که نخستین بار عنوان سلطان یافته است. او همان است که تیمور لنگ او را شکست داد و اسیر کرد و در قفس انداخت. بایزید شعر می‌گفت و این بیت در تذکره‌ها به نام او آمده است:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم
ابری شود و گریه کند بر سر خاکم^۱

۱- قاموس الاعلام سامی، ج ۲، ص ۱۲۳۱.

Handwritten text at the top left, possibly a header or title, which is mostly illegible due to fading and bleed-through.

Handwritten text in the upper middle section, appearing as a list or series of notes, also mostly illegible.

Handwritten text at the bottom left, possibly a signature or date, which is mostly illegible.

پس از فتح استانبول

به سال ۸۵۷ هجری / ۱۴۵۳ میلادی، با فتح استانبول به دست محمد دوم معروف به فاتح، عصر طلایی امپراطوری عثمانی آغاز گردید. پایتخت امپراطوری از ادرنه به استانبول انتقال یافت و این شهر بتدریج به صورت بزرگترین مرکز فرهنگی عصر درآمد، به نحوی که بعد از گذشت پنج قرن امروز هم اگر چه پایتخت سیاسی ترکیه آنکاراست اما گویی هنوز هم پایتخت فرهنگی آن کشور استانبول است. از فعالیتهای علمی و صنعتی و بازرگانی و توریستی و مطبوعاتی که بگذریم، آنچه با بحث ما ارتباط دارد سوابق فرهنگی و وجود کتابخانه‌های مهم استانبول با مجموعه‌های دستنویسهای کهن فارسی و بایگانی دیرسال اسناد پانصدساله آن است که این شهر را به صورت بهشت محققان ادب و فرهنگ ایرانی در آورده است.

به هنگام فتح استانبول، هنوز زبان فارسی زبان رسمی و زبان مکاتبه و تألیف و شعر و ادب بود. خود فاتح از دوستان زبان و فرهنگ ایرانی بود و اشعاری در تذکره‌های عثمانی به نام او آمده است.

در تاریخهای عثمانی نوشته‌اند که در همان روز فتح که سلطان محمد قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس نهاد این بیت فارسی را می‌خواند:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت^۱ عثمانیها بعد از استقرار در قسطنطنیه پایتخت بلند آوازه بیزانس، درباری پر جلال و شکوه به وجود آوردند که بر پایه آداب و رسوم دربار ساسانی بنیاد گرفته بود. این آداب از دوراه به آنان رسیده بود یکی با ادامه راه و روش سلجوقیان که خود در سایه دیوانیان ایرانی سنتهای کهن را از دربار سامانی به یادگار داشتند. دیگر از اینکه خود را وارث خلافت عباسیان می‌شمردند و عباسیان در پایتخت ساسانیان بسیاری از رسوم باستانی را حفظ کرده بودند^۲. از اینجا بود که در دربار استانبول بسیاری از رسوم کهن ایرانی و از آن جمله آیین نوروزی بر پا می‌شد. شاهنامه خوانی در دربار یکی از مراسم ایرانی بود.

شاهنامه خوانی و شاهنامه سرایی

پیش از این از رواج شاهنامه خوانی و شاهنامه سرایی در دستگاه سلجوقیان روم سخن گفته‌ایم. این سنت در دربار عثمانی هم برجای بود. از آن جمله عارف (فتح الله عجمی) در گذشته ۹۶۹ شاهنامه خوان سلیمان قانونی بود. علاء الدین منصور شیرازی در عصر سلیم دوم [۹۷۴-۹۸۲] این منصب را داشت و بعد از او سید لقمان بن سید حسین ارموی این وظیفه را یافت. به تشویق و به دستور پادشاهان عثمانی شاهنامه‌هایی درباره حوادث عصر و پیروزیهای آنان سروده شده است.

گویندگان برخی از این منظومه‌ها از لطف طبع و قدرت شاعری بی بهره بوده‌اند و فقط دور از ایران می‌توانستند لاف شاعری زنند و آثار آنها از نظر ادبی و هنری بسیار ضعیف است، اما از نظر محققان تاریخ به عنوان منابع تاریخی قابل بررسی است. در بحث ما هم به عنوان نمونه‌هایی از نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی در آن دیار قابل ذکر است.

۱- این بیت در بیان واقع عبدالکریم کشمیری، با تقدیم و تأخیر دو مصرع، به نام انوری ذکر شده اما در دیوان انوری نیامده است.

۲- این نکته را نخستین بار از استاد و محقق تاریخ ترك پروفور خلیل اپنالجق شنیدم و بر دلم نشست.

قدیم‌ترین آنها غزائنامهٔ روم است که شاعری به نام کاشفی آن را در تاریخ جنگ سلطان مراد دوم در وارنه (در شمال شرقی بلغارستان) با اروپاییها در سال ۸۴۸ به فرمان ابوالفضل احمد بن ولی‌الدین پاشا سروده است.

مثنوی خنکار نامه یا تواریخ آل عثمان را میرسید علی بن مظفر طوسی متخلص به معالی در شرح لشکر کشیها و پیروزیهای محمد فاتح [۸۴۸-۸۸۶] به نظم در آورده است.^۱

مثنوی وقایع سلطان بایزید مع سلیم خان را، دربارهٔ جنگهای بایزید دوم و برادر بزرگش شهزاده سلیم، شاعری به نام عارف سروده^۲ و این شاعر ظاهراً همان فتح‌الله عارف (در گذشته ۹۶۹) است.

سلیم‌نامهٔ ادایی شیرازی - از محمد یا بهاء‌الدین علی ادایی، از مردم شیراز مقیم استانبول در گذشته ۹۲۸ است. به نوشتهٔ مجالس النفاثس^۳ ادایی تاریخ سلطان سلیم را به بحر شاهنامه نیکو گفته و این بیت در تعریف جنگ از آن کتاب است:

اجل ساقی و خون دل باده بود بهر گوشه‌ای مستی افتاده بود

سلیم‌خان نامه - نسخهٔ مصوری از آن در کتابخانهٔ موزه بریتانیا موجود است که شاید همان سلیم‌نامهٔ ادایی شیرازی باشد.^۴

سلیم شاه‌نامه، به نظم و نثر در شرح فتوحات سلطان سلیم اول که مؤلف آن معلوم نیست.^۵

سلیم‌نامهٔ منشور، که وقایع عصر سلیم اول را سال به سال از جلوس تا وفات او [۹۱۸-۹۲۶] در هشت بخش نوشته‌اند.^۶

فتوحات سلیمانی، مثنوی نزدیک به ۲۵۰۰ بیت در شرح جنگهای سلیمان اول تا سال ۹۴۶ و مدح وزیران او و کاخهای او از شاعری ایرانی به نام اسماعیل، که

۱- دستویس مورخ ۹۷۲ توپقا‌پوسرای، فهرست کتابخانه ص ۵۹، شماره ۱۵۵.

۲- دستویس توپقا‌پوسرای شماره ۱۵۷ ص ۶۰ فهرست.

۳- مجالس النفاثس، چاپ زنده‌یاد علی‌اصغر حکمت: ص ۳۶۶-۳۶۴.

۴- دستویس مورخ ۱۰۹۹، نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، دفتر ۲ ص ۶۸۴.

۵- دستویس توپقا‌پوسرای ص ۵۹ شماره ۱۵۶ فهرست.

۶- فهرست توپقا‌پوسرای ص ۶۰ شماره ۱۵۸.

با این بیت آغاز می‌شود:

به نام حکیمی که جان آفرید بیان سخن در زبان آفرید^۱
فتوحات جمیله، مثنوی در حدود هزار بیت در باره لشکر کشی سلیمان اول
به مجارستان و فتوحات او در سال ۹۵۸ از گوینده‌ای ناشناس. آغازش این است:
یکی صبح آراسته چون عروس جهان گشته از گل چو چشم خروس^۲
شاهنامه عارف، یا سلیمان نامه، از فتح الله عارف (در گذشته ۹۶۹) است. این
مثنوی بیش از ۳۰/۰۰۰ بیت دارد و در آن جنگهای سلیمان قانونی [۹۲۶-۹۷۴] تا
سال ۹۶۵ بیان شده و آغازش این است:

خدایا خداوند هستی تویی نگهدار بالا و پستی تویی^۳
سراینده کتاب از ایرانیانی است که گویا پدرش در فرار القاص میرزا به روم
در سال ۹۵۴ همراه او به روم رفته بوده است.
غزای سلیمانی، در تاریخ فتوح سلیمان اول که به تشویق وزیر او ابراهیم پاشا
به سال ۹۳۳ به نظم در آمده است.^۴

شاهنامه، تاریخ سلطان سلیمان از عبدالله غباری است شامل در حدود پنج-
هزار بیت و بیتهای آغاز و انجام آن چنین است:

به نام خداوند عرش عظیم صفا بخش گلزار باغ نعیم ...
... از آن می که نبود به مذهب حرام به فردوس نوشند هر صبح و شام^۵
شاهنامه سلیم دوم، از لقمان بن سید حسین آشوری ارموی (در گذشته ۱۰۱۰).
شرح حوادث دوره سلیم دوم [۹۷۴-۹۸۲] است. گوینده شاهنامه خوان سلیم
دوم و مراد سوم بود. آثار دیگری از جمله هنرنامه و زبدة الطومار دارد. جلد دوم

۱- دستنویس H. ۱۴۲۲. توپقا پوسرای، شماره ۱۵۹، ص ۶۰ فهرست.

۲- دستنویس ممتاز H. ۱۵۱۷. توپقا پوسرای، شماره ۱۶۰، ص ۶۱ فهرست.

۳- دستنویس توپقا پوسرای H. ۱۵۱۷، شماره ۱۶۰، ص ۶۱ فهرست.

۴- حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا: ص ۳۷۲ به نقل از فهرست کتابخانه ملی

پاریس ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶.

۵- شماره ۱۳۴۶ مغنسیا، فهرست دکتر سپحانی ص ۱۰۸.

شهنشاهنامه مراد سوم را هم سروده که در ذیل ذکر خواهد شد.^۱ نسخه ناقصی هم به نام شهنامه سلیم دوم در کتابخانه مغنسیا موجود است که باید جزئی از همین کتاب باشد.^۲ شهنشاهنامه مراد سوم (جلد اول) شامل حوادث سالهای ۹۸۲ تا ۹۹۰ از علاءالدین منصور شیرازی شاهنامه خوان سلیم دوم و مراد سوم. نسخه آن در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود است.^۳

شهنشاهنامه مراد سوم (جلد دوم) از لقمان بن سید حسین آشوری ارموی (سراینده شهنامه سلیم دوم) شامل حوادث سالهای ۹۹۰ تا ۹۹۶ است. در ضمن آن مراسم هفت روزه ختنه سوران شهزاده محمد پسر مراد سوم که در تاریخ عثمانی به عنوان باشکوه ترین مراسم در نوع خود معروف است آمده است.^۴

شاهنامه بهشتی، در شرح جنگهای مراد سوم با محمد خدا بنده پادشاه صفوی، از مولانا بهشتی که آن را در ۹۸۵ به پایان برده است.^۵

فتوح العجم، در باب فتح تبریز به دست عثمان پاشا در ۹۹۳ از جمالی بن حسن شوشتری که در ۹۹۴ به نظم در آمده است.^۶

آخرین منظومه از این نوع، شهنشاهنامه یا مرآت عثمانی از کسی است به نام صدرالدین که تاریخ خاندان عثمانی را از آغاز کار تا دوره عبدالحمید دوم (که در ۱۲۹۳ جلوس کرده) در حدود سه هزار بیت سروده است.^۷

بحث در باره شاهنامه سرایی در دیار روم را با ذکر شاعری تمام می کنم که نام عجیب «فردوسی طویل» داشته، و شاهنامه ای به نام بایزید دوم سروده، و چون به میزان انتظارش صله نیافته و کتابش مورد توجه قرار نگرفته و به دستور پادشاه قسمتی

۱- دو نسخه در توپقا پوسرای، فهرست کتابخانه ص ۲۷۳.

۲- فهرست نسخه های خطی مغنسیا از دکتر سبحانی ص ۳۱۲.

۳- فهرست کتابخانه توپقا پوسرای به نقل از کتاب دستنویسهای مصور کتابخانه دانشگاه استانبول.

۴- فهرست توپقا پوسرای، ص ۲۷۵، ش ۷۹۲.

۵- دکتر صفا، حماسه سرایی در ایران: ص ۳۷۲ به نقل از فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۳۵۴.

۶- همانجا ص ۳۷۲ به نقل از فهرست ریو، ج ۲ ص ۶۶۵، و فهرست پاریس ج ۳ ص ۳۵۵.

۷- همانجا به نقل از مقاله حسین نخجوانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۳ شماره ۸.

از آن سوزانیده شده، سلطان بایزید را هجو کرده و از استانبول به خراسان گریخته و در آنجا (پس از سال ۹۱۴) در گذشته است.^۱

دوست فقید من ابراهیم اولگون از فضیلتی ترکیه درباره نام این شاعر گفت: «... شیفتگی او به استاد بزرگ طوس، به درجه‌ای بود که نام خود را تغییر داد. و فردوسی تخلص کرد... این نکته مهم باید گفته شود که تذکره نویسان معروف آن عصر مثل لطیفی و حسن چلبی و مورخ معروف عالی مؤلف کنه‌الخبار، فردوسی طویل را شدیداً مورد ملامت و انتقاد قرار داده‌اند که چرا خود را به استاد بزرگی مثل فردوسی تشبیه کرده و نام او را بر خود نهاده است...»^۲

۱- قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۳۸۸.

۲- شاهنامه شناسی، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، در استان هرمزگان، ابان ۱۳۵۶، از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۴۷.

شعر فارسی در عصر محمد فاتح

سلطان محمد فاتح از نظر علاقه به شعر و شاعران نظیر محمود غزنوی و سنجر سلجوقی بود. وقتی خبر مسافرت جامی را به مکه (در سال ۸۷۷) شنید به نوشته رشحات عین الحیات، خواجه عطاءالله کرمانی را با پنج هزار اشرفی به حلب فرستاد تا شاعر بزرگ را به استانبول دعوت نماید. ولی جامی که ظاهراً مایل به قبول این دعوت نبود، در حرکت به ایران شتاب ورزید و فرستادگان سلطان موفق به دیدار او نشدند.^۱ مرحوم علی اصغر حکمت يك قطعه مثنوی در مدح سلطان محمد از دیوان جامی نقل کرده است.^۲

دربار محمد دوم مجمع شاعران و نویسندگان ایرانی بود. در این دوره گویندگان بسیاری را می بینیم که از ایران به استانبول رفته بودند ولی شعر آنها متوسط است. معلوم می شود هر که از ایران به روم می رسید توقع شاعری از او داشتند و کسانی شعر می گفتند که قدرتی در این فن نداشتند و اگر در ایران می ماندند نمی توانستند ادعای شاعری کنند. از طرف دیگر شاعر بودن و ایرانی بودن آنچنان مفهوم واحدی یافته بود که شاعرانی از مردم روم هم خود را به ایران نسبت می دادند. يك محقق ترک

۱- رشحات عین الحیات، از فخرالدین علی، چاپ دکتر علی اصغر معینیان، تهران ۲۵۳۶، ج ۱ ص ۲۶۲.

۲- جامی، از علی اصغر حکمت، چاپ ۱۳۲۰ ص ۴۸.

می نویسد: «شاعری متخلص به لثالی از مردم توقات ترکیه، برای اینکه منزلت بالاتری به دست آورد ادعای ایرانی بودن می کرد»^۱.
 درباره کثرت شاعران ایرانی که به روم رفته بودند یکی از آنان، قبولی گفته است:

تجار نظم از عجم آمد به سوی روم لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل^۲
 معروف ترین شاعرانی که در آن دوره به روم رفته و در آن دیار ساکن شده اند و دیوان آنها در دست است حامدی اصفهانی و قبولی هستند که در اینجا آنها را می شناسانیم و برگزیده ای از اشعار هر یک را به عنوان نمونه های شعر فارسی در آن عصر می آوریم:

حامدی اصفهانی

حامدی از شاعرانی است که به مدت بیست سال مداح و ندیم سلطان محمد فاتح بود. او به طوری که در زندگینامه منظوم خود می گوید در اصفهان به دنیا آمده، در جوانی شهر خود را ترک کرده، پس از سی سال گشت و گذار در شهرهای مختلف در سال ۸۶۵ در بوسرا به حضور محمد دوم رسیده است. و این مقارن با همان روزهایی بود که حروفیها را دسته دسته دستگیر می کردند و زنده زنده در آتش می سوزاندند. حامدی بعد از بیست سال ستایشگری و مصاحبت سلطان، به سبب سخنی که به سلطان گفته و حمل بر گستاخی شده بود، در ۸۸۱ مغضوب و به عنوان متولی تربت مراد اول مجبور به اقامت در بوسرا گردید.

دیوان حامدی نزدیک به هفت هزار بیت شعر دارد و خود او آن را تدوین و به خط خود استنساخ و به محمد فاتح تقدیم کرده است^۳. علاوه بر دیوان، فالنامه ای به نام جام سخنگوی از دو اثر مشابه عربی اقتباس و به نام محمد فاتح به فارسی تنظیم کرده است. این شاعر، خط خوشی داشت و کتابهایی را برای کتابخانه محمد دوم کتابت

۱- مقدمه پروفیسور ارتیلان، بر دیوان قبولی، چاپ استانبول ۱۹۴۸، ص ۲۵.

۲- دیوان قبولی، همان چاپ، ص ۱۰۱.

۳- دیوان حامدی، به خط خود شاعر، چاپ عکسی ۱۹۴۹، استانبول، ۵۳۰ صفحه متن، با مقدمه اسماعیل حکمت ارتیلان.

می کرد که برخی از آنها در دست است.

خانواده حامدی بعد از مرگ او همچنان در بورس اقامت داشتند و یکی از پسران او از شاعران معروف عصر خود در شعر ترکی بود و ترجمه شاهنامه را به نام سلیم سروده است. او علاوه بر دیوان اشعار خود به نام گل صدر برگ، خمسة منثوری به نام پنج گنج و مثنویهایی به نامهای خسرو و شیرین و لیلی و مجنون دارد.

با اینکه دیوان حامدی به چاپ رسیده، ولی چون نسخ آن در ایران در دسترس همگان نیست، چند نمونه از غزلهای او را در اینجا می آوریم. شعر حامدی متوسط است اما در آن وجود تعبیرات فارسی معمول در آسیای صغیر نظیر: روح افزا (نوعی ساز)، انگیز (تحریک و توطئه)، روان (فوری) شایان بررسی است.

گلها

کرد روشن فلک از آتش آن مشعلها
خیزد از خاک به سودای تو با سلسلهها
می فرستم به تو هر شب ز دعا قافلهها
که کمینگاه حوادث بود این مرحلهها
که به دشمن نتوان گفتن ازین سان گلها

آه من رفت که با ماه بگوید گلها
هر که در قید دوزلف تو بمیرد، در حشر
از سر کوی تو زان روز که دور افتادم
در ره عشق مشو غافل از انگیزا رقیب
حامدی شکوه زدوری نتوان جز بادوست

درد می باید

بهره عاشقی جانا دلی پر درد می باید
به خون دل، سرشکی سرخ و روی زرد می باید
طیبیا درد سر زینجا بیر، خود را مکن رنجه
که خواهد هر کسی درمان و مارا درد می باید
چه حاجت لاف سربازی زدن در کوی او ای دل
اگر داری سری، گوی است و میدان، مردمی باید

۱- انگیز: ریشه فعل است در معنی اسم. با افزودن (ه) بدان اسم آلت « انگیزه » ساخته شده است. در لغت نامه، در معنی انگیز، انگیزه را ذکر کرده اند که صحیح نیست.

به کویش صوفیا زرق وریا بگذار و یکدل شو
 که مرد عشقباز از هر دو عالم فرد می باید
 به خواری ای رقیب از پیش روی او مران مارا
 که تو در چشم ما خاری و ما را ورد می باید
 به سان حامدی دارم ز غم چشمی رمد دیده
 برای چشمم از خاک ره او گرد می باید

بزم عید

آن گل که قدش طعنه‌ها بر سر و سرکش می زند
 چون می سوی لب می برد در جانم آتش می زند
 عید است و ایام فرح پر می دهد ساقی قدح
 نایب ترنم می کند مطرب رهی خوش می زند
 چنگ و دف و عود و نی و قانون و روح افزا^۱ بهم
 از بهر عیش آن ماهر و در بزم هر شش می زند
 گر نیست قصدش تا مرا تیری زند بر دل چرا
 هر گه که می بیند مرا دستی به ترکش می زند
 ای حامدی از زلف او گرمی نذر دد باد بو
 خود را چرا هر دم بر آن زلف مشوش می زند

شعر در تبریز

کشید از غمزه آن مه تیغ خونریز
 به زلف از لب چه افسون خواندی ای مه
 چه پایی پیش عشق ای عقل خود رای
 تو مجروحی رقیب و غمزه اش تیغ
 ندانم تا چه خواهد کرد انگیز
 که دل بردی ز یاران بلکه جان نیز
 عسس آمد، روان ای دزد بگریز
 زند همچون نمک بر ریش تو تیز

۱- روح افزا: نوعی ساز کهن معمول در آسیای صغیر.

نگفتم بد سخنها نیک گفتمی
 که خواهد خواند شعر حامدی را
 به دعوی گفته‌ای خود را بیاویز
 به پیش بلبلان شهر تبریز

به برگ گل

به برگ گل نوشت از مشک نقاش
 چه دانی رمز خط و خالش ای دل
 ز اشک و روی زرد خویش هر دم
 کشم چون سرمه در چشم جهان بین
 از آن جانباز و بیباکیم در عشق
 که نتوان کرد سر آن دهن فاش
 به حال خویش و فکر خویشتن باش
 به خاک پاش سیم افشان و زر پاش
 به دستم گرفتند خاک کف پاش
 که همچون حامدی رندیم و قلاش

این نیز خوش، آن نیز خوش!

ای از لب و زلف توام دل نیز خوش جان نیز خوش
 حسن رخ و لطف دهن پیدا و پنهان نیز خوش
 با زخم تیغ غمزات هر چند بیم جان بود
 تنها نه این لرزان دلم، بل جان ترسان نیز خوش
 بوی تو از باد صبا گه گه شنیدن خوش بود
 گه گه به کویت آمدن ترسان و لرزان نیز خوش
 گفتمی به شمشیرت کشم یا خود به تیغ غمزات
 گردن نهادم هر دورا، این نیز خوش، آن نیز خوش!
 خواهد که بوسه حامدی گاهی لب گاهی رخت
 گلبرگ خندان خوش بود لعل بدخشان نیز خوش

ملال روزه

ساقیا دارم ازین روزه سی روزه ملال
 طالب نقش هلالیم بظاهر هر شام
 کی اشارت به سوی جام کند ماه هلال
 لیک جز ابروی شوخ تو نبندیم خیال

تاکی ای خواجه غم شام و سحر باید خورد
 رمضان دور و دراز است خدایا تا کی
 بعد ازین ما و تو و جام و می مالا مال
 مجلس آراسته یتیم به ماه شوال
 حامدی سرخوش و می بر کف و یاران خوشحال
 دلبری در نظر ما و صراحی پر می

ماه قناد

من از شکر لبان شهر شیرین یار کی دارم
 سیه چشمی کمان ابروی گل رخسار کی دارم
 ندارم هیچ کاری غیر وصف آن دهان و لب
 ز خوبان چون مه قناد شیرین کار کی دارم
 ز دستش چون ترازو سنگ بردل می زنم زانرو
 که با سودای زلف و خال او بازار کی دارم
 ز عکس قامت و چشم و رخ و زلف و دهان او
 درون دیده پر آب خوش گلزار کی دارم
 دلم را گرچه زلفش روز و شب در بند غم دارد
 من غمگین بدان شادم که خوش دلدار کی دارم
 کمند تابدار از زلف و خنجر دارد از مژگان
 ز بهر بردن دل همچو او عیار کی دارم
 ز شعر حامدی در وصف آن لب، قند می بارد
 چه شیرین دلبری شوخی شکر گفتار کی دارم

نترسیم

ما بر سر کوی تو ز شمشیر نترسیم
 ما سینه سپر ساخته، از تیر نترسیم
 آن بیر بیانیم که از شیر نترسیم

با شکر لعلت ز نی تیر نترسیم
 تیر مژه هر چند ز سندان گذرانی
 در گردش این دایره چرخ پلنگی

ز آویختن و بستن زنجیر نترسیم
چون حامدی از شکنجه و از میر نترسیم

در سلسله زلف تو دیوانه عشقیم
از میکده سر مست به بازار در آییم

برای تو بمیرم

گر رای تو این است برای تو بمیرم
آن به که به زیر کف پای تو بمیرم
وان دم که بمیرم به هوای تو بمیرم
در سایه دیوار سرای تو بمیرم
در آرزوی ماه لقای تو بمیرم
در راه بود، بنده به جای تو بمیرم
خواهم که درین ره به وفای تو بمیرم

خواهی کشی ام تا به جفای تو بمیرم
از دست اجل چون نتوانم که برم جان
تا زنده ام از مهر هوادار تو ام من
خورشید صفت نورشوم گرم مردن
زین سان که من از مهر رخت زنده ام آخر
یارب تو نهیری و اگر نیز بلایی
چون حامدی از جور و جفای تو بمیرم

دل دیوانه شد

دل دیوانه شد بندش ز زلف خویش محکم کن
به مهر خویش ماه من مرا رسوای عالم کن
به تنهایی دل خون می خورد هان ای کمان ابرو
ز شست خویش تیری با دل مجروح همدم کن
به کویش آب چشم ما روان بسیار خواهد شد
رقیبا گرچه می رنجی تو هم آزار ما کم کن
به نام هر کسی از مهر تعیین کرده ای دردی
ز لطف خویش تشریف غمی بر نام ما هم کن
به یاد روز وصل او نمی استد ز چشمم خون
مشو ای حامدی موقوف فردا، فکر این دم کن

از نعرهٔ روبه فرود شیر زبیشه

چشمی است مرا بی می لعل تو چو شیشه
هر کس طلبد کام دل از دوست به نوعی
بیکاری و می خوردن و رندی طلب ای دل
با موعظهٔ عقل نرفت از سر ما عشق
تن شیشه شد ای حامدی و روح می صاف

کز خون جگر پر بود این شیشه همیشه
مجنون به سخندانی و فرهاد به تیشه
خوش باش که عاشق نکشد منت پیشه
از نعرهٔ روبه فرود شیر زبیشه
ای کاش که پر می بود این شیشه همیشه

قبولی

این شاعر بیست سالی پس از حامدی اصفهانی به دربار عثمانی پیوسته است. محققان ترك در منابع ایرانی و عثمانی ذکرى از او نیافته‌اند. و معلوم نیست از کدام شهر ایران به آسیای صغیر رفته است. از بررسی دیوانش معلوم می‌شود که مدتی در شروان بوده، و فرخ‌یسار [۸۶۷-۹۰۶] از حکام شروان را مدح کرده، و پیش از ۸۷۷ به روم رسیده، و در آن سال به مناسبت ورود علی قوشجی از سمرقند به روم قصیده‌ای سروده است.^۱ قبولی ابتدا در اماسیه در دستگاه شاهزاده بایزید ولیعهد می‌زیست و قصایدی در مدح او می‌سرود. آنگاه به استانبول رفت و به دربار محمد فاتح پیوست. کلیات دیوان قبولی در حدود شش هزار بیت دارد و آن را در سال ۸۸۰ در ۳۹ سالگی تدوین و به خط غیاث‌الدین خوشنویس و مجلد اصفهانی به سلطان محمد تقدیم کرده است.^۲ سرانجام بعد از شش هفت سال اقامت در روم در سال ۸۸۳ در گذشت. و این از ماده تاریخی به دست می‌آید که حامدی ساخته است. شعر قبولی هم متوسط است ولی مطبوع‌تر از شعر حامدی است. در اینجا چند نمونه از غزل‌های او را می‌آوریم:

۱- دیوان قبولی چاپ عکسی ۱۹۴۸ استانبول، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۲- نسخه موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه، چاپ عکسی پیش گفته.

رندی و میخوارگی

ز نیستی سوی هستی شدن تبه دانست
کسی که رندی و میخوارگی گنه دانست
سرود میکرده را ذکر خانقه دانست
کسی که نامه میخانه را سیه دانست
کسی که روی تو را ماه چارده دانست
که لطف طبع تو در شهر پادشه دانست

درین طریق به رندی کسی که ره دانست
چرا ز طاعت زرق و ریا نشد تائب
ز خانقه سوی میخانه رفت صوفی شهر
نخوانده بود خط سبز ساقی از لب لعل
نبود واقف اسرار حسن روز افزون
ز قهر دهر قبولی مباش رنجه دگر

دست شست از خود و سر بر سر پیمانان نهاد
سنگ برداشت و رو بر من دیوانه نهاد
برد خوابش چو دمی گوش به افسانه نهاد
آتشی تابش آن در دل پروانه نهاد
چون قبولی قدم اندر ره میخانه نهاد

هر که رندانه قدم بر در میخانه نهاد
ماه لیلی و شمن چون که مرا مجنون دید
دوش افسانه دل با مه خود می گفتم
شمع رخساره جانان چو بر افروخته شد
پشت پا بر سر عالم زد و دستی افشاند

در کوی یار

دل خوش وقت گردد چون لب جان پروری بیند
بلی میخواره را شادی رسد چون ساغری بیند
چو بیند روی او را ماه پنهان می شود آری
نمی خواهد که در خوبی ز خود نیکوتری بیند
چو سنگی دیدم از کوبش به دست خود، شدم شادان
چو درویشی که ناگه بر کف خود گوهری بیند
مزن آتش به من ای ماه در کوبش که می ترسم
به جای استخوان من سگش خاکستری بیند
ز روی فقر تاج سر بود در هر کجا باشد
کسی کو چون قبولی خویش را خاک دری بیند

چون گل روی تو از خوی به سمن ژاله زند
سینه سوراخ و رخس زرد و تنش خشک بود
گیسوی او ز قفا زد ره عشاق بلی
ای قبولی سخت سحر حلال است چه غم
در چمن آتش سودا به دل لاله زند
هر که چون نی ز هوای قودم از ناله زند
بیشتر قافله را دزد ز دنباله زند
مدعی گر ز حسد بانگ چو گو ساله زند

ماه را از مهر عالم تاب او تابی نماند
کاگل مشکین او تا از صبا در تاب رفت
دل ز تاب سنبل پرتاب او بر تاب شد
سبزه را از سنبل سیراب او آبی نماند
رشته جان مرا از تاب او تابی نماند
دیده را بی نر گس بی خواب او خوابی نماند

دمی کش سنبل سیراب بر بر گسمن پیچد
ز تاب سنبل او یاسمین بر خویشتن پیچد
لبت را چون به یاد آرم دهانم پر شکر گردد
چو گویم و صف زلفت را ز بانم در دهن پیچد
اگر سوی چمن آید روان سرو چمان من
ز رشک قامت او آب بر گرد چمن پیچد
به جز بر خویش پیچیدن دلم طرفی نمی بندد
کمر چون بر میان آن مه نازک بدن پیچد
بنفشه هر دمی بر خویش پیچد در چمن زانرو
که می خواهد چو خطیار بر وجه حسن پیچد

سحر چو ماه من از خانه مست خواب بر آید
گمان مبر که به حسن وی آفتاب بر آید
خبر ز سوز دلم دود آه می دهد آری
خبر ز سوز دهد دود کز کباب بر آید
ز خون چشمه چشم چنان گرفت زمین نم
که بعد ازین ز زمین خون به جای آب بر آید

خودی حجاب بود در رهش ز خود گذرای دل

که مرد راه همان به که از حجاب بر آید
طلوع مهر تو شد از دل خراب قبولی
مثال گنج که ناگاه از خراب بر آید

شبی نبود که مه را دل ز آه من نمی سوزد

ولی بر من دل آن ماه سیمین تن نمی سوزد
دلی کش مهر افزون است باشد سوز او روشن

چراغی را که روغن کم بود روشن نمی سوزد
چنین کز روی گندم گوناو آهم به گردون شد

عجب گرم ماه را از آه من خرمن نمی سوزد
من بیدل چنین کز تاب مهر دوست می سوزم

عجب دارم اگر بر من دل دشمن نمی سوزد
قبولی سوخت جان من ز مهر ماه رخساران

ولی آن قوم را یک روز دل بر من نمی سوزد

آمد به یاد

می گذشتم در چمن روی توام آمد به یاد	لااله را دیدم به خون آغشته با داغ جگر
از شهیدان گل روی توام آمد به یاد	باد مشکین بوی می آمد ز طرف بوستان
نکته زلف سمن بوی توام آمد به یاد	سرو را دلجوی دیدم بر لب آب روان
جلوه های قد دلجوی توام آمد به یاد	ای قبولی وصف آن رخ گفتم و می خواست دل
گفته های طبع نیکوی توام آمد به یاد	

شاعر غریب

تا خلق ندانند، نپرسم ز کسی راه
گوید که ندانم عجمی، آه از آن ماه!

خود راه ندانم به در خانه آن ماه
با آه بدان ماه چو گویم سخن خویش

لیکن همه بودند سپاه و مه من شاه
جان می دهم اکنون ز پی دیدن یک راه
از لطف فراموش مکن پرسش گهگاه

دیروز به میدان زبتان بود صفی چند
یک ره به رهش دیدم و دل رفت زدستم
گاهی که قبولی سوی تو راه نیابد

برخی از تألیفات عصر محمد فاتح

نهضت علمی و فرهنگی که در عصر محمد فاتح آغاز گردید منحصر به شعر نبود. در نثر هم در همه زمینه‌ها از تاریخ و علوم و فنون مختلف کتابها و رساله‌هایی به زبان فارسی تألیف یا ترجمه شد. تنظیم فهرستی جامع از آثاری که در آن سالها در روم پدید آمده مستلزم بررسی دقیق فهرستهای دستنویسهای کتابخانه‌هاست. در اینجا به آنچه در دسترس بوده است اشاره می‌کنیم:

شکرالله بن شهاب الدین احمد اماسیه‌ای معروف به احمد رومی (در گذشته ۱۸۹۴) در سال ۸۶۱ تاریخ عمومی عالم را به اختصار تا جلوس محمد دوم به نام بهجة التواریخ تألیف کرده است.^۱

همین مؤلف منهج الرشاد^۲ را هم در هشت فصل در عقاید و عرفان به نام محمد دوم نوشته است. و نیز انیس العارفين از آثار اوست. شکرالله رومی از مقربان دربار عثمانی بود و از طرف مراد دوم (پدر محمد فاتح) به سفارت به دربار جهان‌نشا قراقویونلو آمد.

علی بن ملوک منشی، کتاب ظفرنامه را در تاریخ فتوحات محمد دوم نوشته است. محمد امین بن خلیل قونیوی، تاریخ آل عثمان را به دستور محمد دوم (با شروع از تاریخ سلاجقه) تألیف کرده است.

ملاعلی قوشجی ریاضی‌دان معروف ایرانی که ابتدا از مقربان تیموریان در سمرقند بوده، و بعد به دستگاه اوزون‌حسن آق‌قویونلو در تبریز پیوسته بود از طرف آن پادشاه به سفارت به دربار محمد دوم رفته و در آنجا رساله‌ی هیئت خود را تألیف

۱- ترجمه ادبیات فارسی استوری با تکمیل بر گل، چاپ ۱۳۶۲ تهران، ص ۵۱۹-۵۲۰.

۲- همانجا، دستنویس لیدن.

کرده و در ۸۷۹ در همانجا در گذشته است^۱.

خیرالدین خلیل بن ابراهیم مفتاح الکنوز، یا مفتاح کنوز ارباب قلم و مصباح رموز اصحاب رقم را در حساب در دوره محمد دوم تألیف کرده است^۲.

حسن بن محمد شاه فناری (در گذشته ۸۸۶) «المطالب العلیه» را در روایت و کلام نوشته است. او چون از پیروان طریقت مولویه در استانبول بوده به حسن چلبی معروف شده است.

محمود بن پیر کرد بن امیر شروانی، منظومه کیمیاء القلوب را در ۸۹۲ به پایان رسانیده است.

مسعود بن حکیم الدین طیب الحسنی، دستور العامل فی وجع المفاصل را به نام محمد دوم تألیف کرده است^۳.

شیخ ابراهیم بن حسین تنوری سیواسی (در گذشته ۸۸۷) از صوفیان آن عصر گلزار نامه را نوشته است^۴.

امیر جعفر طغرابی نیز از صوفیان روم است که انیس العارفین را به فارسی نوشته و بعداً آنرا به نام علی پاشا از وزیران عثمانی به ترکی ترجمه کرده است^۵.

عبدالعزیز بن کمال الدین عبدالقادر، نوه عبدالقادر مراغی، نقاوت الادوار را در موسیقی به نام محمد فاتح نوشته است^۶.

بایزید و جم فرزندان سلطان محمد فاتح نیز مثل خود او اهل علم و ادب، و شعر دوست و شاعر نواز به بار آمده بودند، سلطان بایزید مروج شعر و ادب بود و شاهزاده بایزید خود دیوان فارسی دارد.

۱- سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۶۹.

۲- احمد منزوی، فهرست نسخه های خطی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳- فهرست نسخ فارسی توپقا پوسرای، فهمی ادهم قراطای. چاپ ۱۹۶۱ استانبول، ص ۱۰۴.

۴- سعید نفیسی، کتاب پیش گفته، ص ۲۶۳.

۵- همانجا، ص ۲۶۲.

۶- فهرست توپقا پوسرای، ص ۱۰۶. سعید نفیسی می گوید این کتاب به نام سلطان سلیمان است (ص ۸۱۲) و صحیح نیست.

بایزید دوم و فارسی در عصر او

سلطان بایزید دوم جانشین محمد دوم که در ۸۶۶ بر تخت نشست از بهترین پادشاهان عثمانی، و مردی نیک نفس و درویش نهاد بود. از جنگ و خونریزی پرهیز داشت و عمر را به کتاب خواندن و معاشرت با اهل علم و ادب می گذراند. همین نرم خوئی او سبب شد که پسرش سلیم توانست او را در ۹۱۸ بر کنار نماید. بایزید از دوستان شعر و ادب فارسی و حامیان شعرا بود. از دیوان قبولی که پیش از این درباره او سخن گفتیم برمی آید که آن شاعر پیش از پیوستن به دربار محمد دوم پادشاه وقت، در اماسیه نزد شاهزاده بایزید به سر می برد و قصایدی در مدح او سروده است. میان آنها قصیده هایی هست که شاعر به اشارت شاهزاده در جواب قصاید مجیر بیلقانی و کاتبی نیشابوری و عصمت بخاری سروده، و این قرینه ای بر-
علاقه بایزید به دیوان این گویندگان است.

بایزید با جامی معروف ترین شاعر ایران در آن عصر مکاتبه داشت و صلوات گران برای او می فرستاد. جامی دفتر سوم مثنوی سلسله الذهب خود را به نام بایزید کرده و در پایان آن از دوهزار «فلوری» طلا که سلطان برای او فرستاده بوده تشکر

کرده است. در دیوان سوم جامی «خاتمه الحیات» چند قصیده در مدح بایزید هست. از جمله قصیده‌ای که در جواب مکتوب منشور سلطان سروده است.^۱

در منشآت فریدون بیگک^۲ دو نامه از بایزید خطاب به جامی، و جوابهای جامی به آن نامه‌ها باقی مانده است. دومین نامه را بایزید وقتی نوشته است که جامی کلیات دیوان خود را برای او فرستاده بود.

برای اینکه نمونه‌ای از نامه‌های متکلف درباری عثمانی را به دست داده باشیم قسمت آخر آن را می‌آوریم. در اینجا سلطان پس از ستایش از مقامات معنوی جامی، نامه را با اعلام وصول دیوان و ارسال صلّه پایان می‌دهد:

«... در این ایام فرح انجام که از روایح انقاس متبر که و نتایج ابرار افکار مبار که، کلیات جامع الکمالات که ایات آن در احکام به مثابه قواعد بیت السعمور، و زواهر جواهر عقود منظومه آن، به مرتبه نظم قلائد حور بی قصور، و درر غرر معانی در آن کالو لؤلؤ المنثور، به تأیید ملهم توفیق از عالم غیبت و نزاهت به ترجمانی زبان بلاغت، به واسطه خامه عنبرین عمامه به خط آمده، مصراع: بارک الله خامه دربار او. بیت:

به رویش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته

روانه پایه خلافت مصیر ساخته، رسید. و به یمن مطالعه شریف مخصوص شده، نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود به سمع رضا شنید. بسی مفید و مستحسن بود. بیت:

چنان داد سخن داده ست جامی کزان شد تازه ارواح نظامی

موجب مزید اعتقاد گشت. از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یک هزار «فلوری» که نقد تمامی عیار و سکه اعتبار از نام نامی ما یافته، به رسم انعام فرستاده شد. تا کمال عواطف خسروانی درباره خود مشاهده نماید، و به دعای دوام دولت جاودانی افزایش. والسلام.

۱- جامی، علی اصغر حکمت، ص ۴۳-۵۰.

۲- منشآت السلاطین، چاپ ۱۲۷۲ استانبول ج ۱ ص ۳۶۳۱.

نامه‌ای که جامی در جواب بایزید نوشته، ساده و روان و لطیف است و ضمن آن این ابیات را درج کرده است:

جامی کجا، عطای شه روم از کجا
هر چند بود سخت گریزان دلش ز نقد
در زهد جو فروشی او کاست، لاجرم
کاین لطف غیب می‌رسدش از ره عموم
نرمش نمود کیسه زر مهر شه چو موم
گندم‌نمای گشت به آفاق از این رسوم...

روابط جامی با سلطان محمد و سلطان بایزید مقدمهٔ اشتهار عظیم او در سرزمین عثمانی گردید. شهرت او به تعصب در سنی بودن نیز بر رواج نظم و نثر او در آن دیار افزود تا آنجا که آثار هیچ شاعر و نویسندهٔ ایرانی به قدر آثار او ترجمه و استنساخ نشده و امروز دستنویسهای فراوانی از آثار او در کتابخانه‌های استانبول موجود است.

سلطان جم

یکی از شناختنی‌ترین پارسی‌گویان قلمرو عثمانی سلطان جم [متولد ۸۶۴- متوفی ۹۰۰ هـ] است. او پسر سلطان محمد دوم (فاتح) بود. پس از مرگ محمد فاتح در ۸۸۶، میان دو پسر او جم و بایزید اختلاف بر سر جانشینی موجب جنگها و حوادث پیچیده‌ای گردید. بایزید در استانبول بر تخت نشست و جم در بورسا خود را سلطان خواند و بعد از ۱۸ روز سلطنت از سپاهیان برادر شکست خورد و با جنگ و گریز خود را به مصر رسانید.

میانجیگری ملک‌الاشرف فرمانروای مصر به جایی نرسید. جم خواستار تقسیم کشور بود و می‌خواست آسیای صغیر در اختیار او، و متصرفات اروپایی عثمانی در اختیار بایزید باشد. در مقابل، بایزید پیشنهاد می‌کرد که جم مقرری سالیانهٔ کافی بگیرد و در خارج از قلمرو عثمانی زندگی مرفهی داشته باشد.

در ۸۸۷ جم برای آخرین بار بخت خود را آزمود. به آسیای صغیر لشکر کشید

۱- اگرچه خود او از نزاع سنی و شیعه ملاش گرفته بود و رباعی معروف خود را سروده است: ای ساقی ایام بده جام می‌ام...

و شکست خورد و به شوالیه‌های جزیره رودس پناه برد و ۳۳ روز در آنجا بظاهر به صورت مهمان و در معنی به عنوان اسیر ماند. رئیس شوالیه‌های رودس او را به فرانسه برد و به مدت هفت سال در قلعه‌های مختلف در فرانسه و بعد از آن شش سال در ایتالیا محترماً زندانی بود.

سرنوشت جم در این ۱۳ سال مهم‌ترین مسئله سیاسی بین المللی آن روز بود. مدام سفیرانی میان استانبول و اروپا در رفت و آمد بودند و مذاکرات و نامه‌نویسیها هرگز قطع نمی‌شد. از این طرف بایزید پادشاه عثمانی، به دولتهای مسیحی و شوالیه‌هایی که جم را در اختیار داشتند پیشنهاد می‌کرد که در ازای دریافت مبالغی گزاف وجه نقد و امتیازات سیاسی و ارضی، یا جم را به دولت عثمانی تحویل دهند یا او را بکشند و خیال پادشاه عثمانی را آسوده سازند.

در آن طرف دولتهای مسیحی که هنوز تلخی سقوط قسطنطنیه را درسی چهل سال پیش از آن (در ۸۵۷/۰۵ ۱۴۵۳ م) فراموش نکرده بودند، مذاکرات پیچیده‌ای در میان خود داشتند که با بهره‌گیری از وجود این اسیر گرانبها امپراطوری عثمانی را در هم شکنند و انتقام سقوط قسطنطنیه را بکشند و آن شهر را بازپس گیرند.

مرگ ناگهانی شاهزاده نگونبخت (در ۲۹ جمادی الاول ۹۰۰/۲۵ فوریه ۱۴۹۵) در نتیجه بیماری یا مسمومیت به این ماجرا پایان داد.

دیوان فارسی شاهزاده‌ای که سرگذشتی چنین پر حادثه و غم‌انگیز و افسانه‌ای داشته، و پنج قرن ونیم پیش در قلعه‌ها و برجهای اروپا شعر فارسی سروده، برای ما ایرانیان خواندنی و بررسی کردنی است.

دیوان جم، از چند قصیده و قطعه و مفردات که بگذریم، بیشتر غزل است. او در این نوع شعر مثل همه گویندگان دیار خویش مقلد شاعران ایرانی مخصوصاً حافظ است. اما تأثرات خاص او از زندگی سراسر حادثه و ماجرا و اسارت افسانه‌ای در سرزمینهای ناشناخته، لحظات لبریز از درد و رنج و هراس و بیم و امید، رنگ

۱- دیوان فارسی جم، به تعداد ۲۴۱ بیت به عنوان پایان‌نامه دکتری آقای عبدالرحمان ناجی طوقماق از دانشکده ادبیات تهران، در خرداد ۱۳۵۵ تصحیح شده، و مقدمه مفصلی دارد که در تحریر این سطور مورد استفاده بوده است.

خاصی به سخن او داده، و گاهی مضمونهای تازه‌ای پدید آورده است: حال جم، مادر ایام چو بشنید بگفت وای بر حال هر آن کس که برادر دارد! شعر جم، در بررسی با معیارهایی که در سنجش شعر فارسی مورد نظر است در سطحی پذیرفتنی و ستودنی نیست و ناهمواریهایی دارد. شاید علتش این باشد که اگر چه او هنگام تحصیل در حیات پدرش که دوره اوج فرهنگ ایرانی در امپراطوری عثمانی بود، با زبان و ادب فارسی آشنایی کافی یافته بود و از کودکی شعر فارسی می‌گفت و ادیبان و شاعران فارسی‌دان فارسی گوی دور و بر او را گرفته بودند، اما از ۲۲ سالگی از چنین محیطی دور افتاد و بقیه ۱۳ سال عمر کوتاه خود را در انزوای مطلق گذرانید. در انزوایی که جز چند تن خدمتگاران بیسواد در کنارش نبودند و احتمالاً هیچ یک از آنان هم فارسی نمی‌دانستند و شعر فارسی نمی‌فهمیدند. ناچار شعر جم اندکی از دایره زبان فارسی دور افتاده و گاهی نقصهای عروضی و دستوری در آن دیده می‌شود و تعبیراتی در آن هست که خاص فارسی‌گویان آسیای صغیر بوده و در سخن فصیح فارسی مستعمل نبوده و نیست.

اینک اگر پاره‌ای از ابیات او، برای کسانی که شعر را به قصد لذت بردن می‌خوانند دلنشین نباشد، اما برای محققانی که بخواهند در زمینه پیشینه نفوذ فارسی در زبان محاورات امروزی آن دیار تحقیق کنند منبع ارزنده‌ایست.

در اینجا به عنوان نمونه یک غزل از دیوان جم را می‌آوریم:

غبارت تاج بخش تاجداران	رخت رونق فزای گله‌داران
لبت تریاک، اما گشته فاروق	دو زلفت مار، لیکن شاهماران
نهادم پا به منزلگاه عشقت	طلبکار دعایم ز یاران
مکش عشاق را کان بلبلانند	منه بر گردنت خون هزاران
ز سر بر نه سر رفتن که امروز	ز آه و اشک جم باداست و باران

چند تن از فارسی‌نویسان عصر بایزید دوم

نعمه‌الله بن محمود نخجوانی معروف به بابا نعمه‌الله، از صوفیان اواخر قرن نهم است که در اواخر عمر به خاک عثمانی رفت و در آق‌شهر ساکن شد و در ۹۰۲ در همانجا در گذشت. اشعار صوفیانه‌ای از او در مجموعه‌ها باقی مانده و نیز تألیفات

متعدد از جمله شرحی بر گلشن راز دارد^۱.

قوام الدین یوسف بن حسن حسینی رومی معروف به قاضی زاده (در گذشته بعد از ۹۰۰) کتابی به نام احکام السلاطین نوشته است.
حسین خطابی پزشک و ریاضی دان تحفة الحساب را در ۸۹۵ به نام بایزید به پایان رسانیده است.

غیاث الدین بن محمد پزشک اصفهانی، مقیم عثمانی مرآت الصحه را در ۸۹۶ به نام بایزید تألیف کرده است.

محمد بن سلیمان برسوی معروف به آقا زاده، شرح بیست باب خواجه نصیر را به نام همان پادشاه نوشته است.

ملا محمود بن محمد، قاضی زاده رومی معروف به مریم چلبی (در گذشته ۹۳۲) ابتدا در رصدخانه سمرقند کار می کرده و بعد به استانبول رفته و در آنجا مقیم شده است. او تألیفات متعددی دارد. از آن جمله شرح زیج السخ بیگک را به نام بایزید نوشته است.

۱- نفیسی، تاریخ نظم و نشر در ایران ص ۱۶۹، ۲۸۲.

سلیم اول و معاصرانش

سلطان سلیم ملقب به یاوز (= خشن، سختگیر، بیرحم، سنگدل) در ۶۱۸ پدرش بایزید را برکنار کرد و خود بر تخت نشست و تا ۹۲۶ سلطنت کرد. او به مناسبت جنگ با شاه اسماعیل در چالدران بیش از همه پادشاهان عثمانی در ایران شهرت دارد.

از نظر بحث ما هم شخصیت سلیم سنگدل و شعر و ادب در دوره او به دو علت اهمیت دارد. یکی اینکه او خود در زبان فارسی شاعر توانایی بود و دیوان شعر دارد. دیگر اینکه در دوره او گروه کثیری از شاعران و دانشمندان ایران به علت سختگیریهای شاه اسماعیل به روم گریختند و وجود آنها زبان و ادب فارسی را در آن سرزمین جان تازه ای بخشید.

شاه اسماعیل که به یاری قزلباشهای از روم آمده به قدرت رسید، با اهل سنت و جماعت سختگیری می کرد و دانشمندان و شاعران سنی اگر از معتقدات خود دست بر نمی داشتند یا کشته می شدند یا بناچار به خارج از ایران فرار می کردند. عده ای به هند رفتند، عده ای به ازبکان فرار و پناه بردند، عده ای هم راه دیار روم را در پیش گرفتند. و این چهارمین مهاجرت دسته جمعی از کشور ما بود.

در مقابل، سلیم از آنجا که قدر اهل دانش و ادب را می دانست، و هم به ملاحظات

سیاسی و مذهبی، با پناهندگان حسن معامله می کرد. بعد از جنگ چاندران هم که در ۹۲۰ وارد تبریز شد، در بازگشت عده‌ای از شاعران و نویسندگان را تشویق کرد که با او به روم بروند، یا آنها را با زور با خود برد. بعد از آن هم بسیاری از ایرانیان که دل خوشی از سیاست صفویه نداشتند به عنوان سفر حج به مکه می رفتند و بعد از انجام فرایض به جای بازگشت به وطن راه خود را به سوی استانبول کج می کردند. در سطور آینده با عده‌ای از این رفتگان آشنا خواهیم شد.

محققان تاریخ صفویه، به تأثیر مثبت سیاست آن خاندان در پایه گذاری وحدت ملی در ایران زیاد تکیه کرده‌اند. اما از این نکته غافل بوده‌اند که تشکیل سلسله صفویه، و دامن زدن آن دولت به آتش اختلافات مذهبی و کینه‌ورزی و سختگیری با فرقه‌های مختلف مذهبی، علاوه بر اینکه ایران را از وجود گروه کثیری از فرزندان اندیشه‌ور و دانشمند خویش محروم ساخت که با ازدست رفتن آنها فرهنگ ایران تا چند نسل عقیم گردید، مقدمات تجزیه نواحی شرقی آسیای صغیر و کردستان و بغداد و افغانستان و فرارود و اران و شروان را از ایران فراهم کرد.

از این گذشته، صفویه به زبان و ادب و فرهنگ ایرانی توجه کمتری داشتند و اگر توجهی بود فقط به ادبیات مذهبی بود. همین هم از یک طرف موجب انحطاط علوم و ادبیات در ایران شد و از طرف دیگر موج مهاجرت فرهیختگان و اهل قلم و اندیشه را به سرزمینهای بیگانه تشدید کرد.

سلطان سلیم شاعر

این پادشاه، از یک طرف در جنگ و سیاست «یاوز» یعنی سنگدل بود و با قزلباشهای روم همان رفتار را داشت که شاه اسماعیل با سنیان ایران داشت، از طرف دیگر از تشویق شاعران فارسی گوی در بیخ نمی ورزید. خود او هم به فارسی شعر می گفت و سلیم یا سلیمی تخلص می کرد. دیوانی شامل دوهزار بیت شعر فارسی دارد و

۱- دیوان سلطان سلیم، چاپ ۱۳۰۶ استانبول. چاپ نفیس ۱۹۰۴ برلن به تصحیح پاول هورن به دستور ویلهلم امپراتور آلمان.

شعرش فصیح و قابل خواندن است و گویا فقط يك بيت شعرترکی از او مانده است. در اینجا يك غزل عاشقانه و يك قطعه مفاخره شاهانه و دو بیت معروف او را می آوریم:

عقل حیران ز نرگس سیهت	ای دو عالم فدای يك نگهت
ماه تابد ز گوشه کلهت	مهر بارد ز زلف شبرنگت
که سپارند جان به خاک رخت	اهل دل را جز این مرادی نیست
گل گل افروخته رخ چو مهت	بهر سوز دل سلیمی زار

تاج صوفی غرقه خون ملامت ساختم	تا ز استنبول لشکر سوی ایران تاختم
تا لوای یوسفی در ملک مصر افراختم	شد غلام همتم از جان و دل والی مصر
چنگک نصرت را چو در بزم ظفر بنواختم	کرد از ملک عراق آن پرده آهنگ حجاز
چشم دشمن را ز کحل اصفهان پرداختم	ماوراءالنهر از تیغم شده غرقاب خون

شد عرق ریز از تب غم چون نظر انداختم	آب آمو از سر هر مو روان شد خصم را
بر بساط ملک چون شطرنج دولت باختم	شاه هند از لشکر فرزانه ام شد پیل مات
تا چو زر در بوته مهر و وفا بگداختم	ای سلیمی شد به نامم سکه ملک جهان

بهر جمعیت دهاست پریشانی ما	این سفر کردن و این بی سروسامانی ما
عاشق دیوانه بی اعتبار من تویی ^۱	چون سلیمی سلطنت دارم که دی گفنی به لطف

شاعران معاصر سلیم

ذکر عده ای از شاعران معاصر سلیم و نمونه اشعار آنان در ترجمه مجالس النفائس برای ما مانده است. حکیم شاه محمد قزوینی (طیب)، ترجمه مجالس النفائس امیر علی شیر نوایی را از ترکی جغتایی به فارسی در سال ۹۲۷ در استانبول به نام سلطان سلیم

۱- تذکره مجالس النفائس، میر نظام الدین علیشیر نوایی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت تجدید چاپ ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۵۹-۳۶۴.

آغاز کرده و بعد از مرگ او در ۹۲۹ به پایان رسانیده است. او ابتدا در شیراز می زیست و از شاگردان ملا جلال دوانی بود. بعد از سفر مکه به استانبول رفته، و از ندیمان سلیم و سلیمان بوده و در ۹۶۶ در گذشته است. حکیم شاه محمد، یک فصل به نام بهشت هشتم، مشتمل بر دو روضه بر ترجمه خود افزوده، و روضه دوم آن که خاتمه کتاب است مشتمل بر زندگی و اشعار سلطان سلیم و شاعران معاصر اوست.

اینکه یک متن ترکی، اگرچه به ترکی شرقی بوده و با ترکی غربی معمول در عثمانی فرق داشته، در استانبول به فارسی ترجمه شده می رساند که در آن دوره زبان فارسی تا چه اندازه در آن دیار مورد رغبت و توجه بوده است.

در فصل افزوده مترجم، علاوه بر سلطان سلیم نام و نمونه اشعار ۷۱ شاعر از معاصران او آمده که بیشتر آنها مقیم پایتخت عثمانی بوده اند. تعدادی از این شاعران و دانشمندان، ایرانیانی هستند که از سختگیریهای صفویه گریخته اند. بعضی هم از مردم فرارود (ماوراءالنهر) اند که به علت بسته بودن مرزهای ایران و عثمانی، بعد از سفر مکه، یا از راه دشت قبیچاق یعنی شمال بحر خزر، به روم رفته و در آنجا ساکن شده اند. اینک ذکر شاعران و دانشمندان فارسی گوی و فارسی نویس ساکن روم را از مجالس النفاثس و منابع دیگر می آوریم:

لطیفی اردبیلی - کبیر بن اویس، معروف به قاضی زاده، پسر قاضی شیخ کبیر است که آن پدر، طبیب و شاعر بود و مدت پنجاه سال منصب قضای اردبیل را داشت. لطیفی پسر او، ابتدا ساکن تبریز بود در ۹۲۰ هنگام اشغال تبریز سلیم او را به استانبول برد. در آنجا و فیات الاعیان ابن خلکان را ترجمه کرد و جلد اول آن را در ۹۲۶ و جلد دوم را در ۹۲۸ به پایان رسانید. غزوات سلطان سلیم در لشکر کشی آن پادشاه به مصر نیز از تألیفات اوست. قاضی زاده در ۹۳۰ در مصر همراه احمد پاشا سردار عثمانی کشته شد.^۲

۱- جلد اول در کتابخانه توپقاپوسرای موجود است. فهرست: ص ۳۲۵.

۲- مرحوم نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران قاضی زاده اردبیلی را دو نفر پنداشته و دو بار در صفحات ۲۵۴ و ۳۸۲ جدا جدا شرح حال آن دو نفر را نوشته و ترجمه ابن خلکان را

در ترجمه مجالس النفائس در مورد رفتن او به دیار روم آمده است: لطیفی را سلطان سلیم در روز جنگ و انهزام شاه اسماعیل اسیر کرد و با اینکه حکم به کشتن همه اسیران داده بود، او را بخشید و آزاد کرد و جزو مقربان خود گردانید. نمونه اشعار او و پدرش در مجالس النفائس آمده است.^۱

پسر قاضی زاده، شمس الدین محمد لطیفی هم شاعر بود و در نوجوانی در استانبول در گذشت. این بیت از اشعار اوست:

نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس مارا به درویشی سرافرازیم این اقبال بس مارا
فتح الله کاتب - شاعر و خوشنویس و منشی شاه اسماعیل بود و انواع خط را خوب می نوشت. سلیم او را به استانبول برد و منشی خود کرد. شعر خوب می گفت و اشعار زیادی به یاد داشت. این بیت از اوست:

چه شد ای بیوفا کز ما نکردی یاد، بگذشتی

چراغ عیش ما کشتی، روان چون باد بگذشتی^۲

ناجی کرمانی - غزل خوب می گفت و در موسیقی دست داشت. لشکریان عثمانی او را از تبریز با خود به خاک عثمانی برده اند.^۳

شمس الدین بردعی - از احفاد مولانا محمد بردعی است و در روم به ملازده و بردعی زاده معروف بود. او از شاعران و دانشمندان است که در ۹۱۷ از خراسان به روم رفت و از مقربان سلیم و استاد غلامان خاصه اوست.

شمس الدین در شعر حمدی تخلص می کرد. يك قصیده مصنوع ۷۸ بیتی از او در مدح سلیم در ترجمه مجالس النفائس آمده به این مطلع:

به هردو نسبت داده و معلوم است که هردو يك نفرند. این اشتباه از آنجا پیش آمده که عبارات مجالس النفائس درباره کبیر بن اویس مترجم و فیات ابن خلکان. و پدرش که قاضی اردبیل بوده، و پسر جوان مرده اش که شاعر بوده نارسا و درهم است و محل شماره گذاری ترجمه ها در هنگام چاپ هم اشتباه انگیز است.

۱- مجالس النفائس: ص ۳۹۵-۳۹۷.

۲- همانجا: ص ۳۹۳.

۳- نفیسی، تاریخ نظم و نثر: ص ۶۱۴. این بند در هیچ منبعی دیگری نیامده و احتمال اشتباه هست.

ای تاج و تخت و ملک به ذات تو پایدار سرهای دشمنان تو بادا به پای دار
در این قصیده، پنجاه صنعت بدیعی به کار رفته است. سلطان سلیم سیصد اشرفی
به صله آن به شاعر داد با يك پوستین سمور و هشتاد آقچه عثمانی مقرری هر روزه^۱.
فرخی، از شاعران مقیم استانبول هم قصیده‌ای در مدح سلطان سلیمان سرود
به این مطلع:

این نظم خوش که می‌دهد از آب خضر یاد تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد
در هر يك از ابیات این قصیده، مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان (۹۲۶)، و
مصراع دوم تاریخ فتح قلعه بلغراد (ص ۹۲۷) است^۲.
امینی سمرقندی هم که در بازگشت از سفر مکه به استانبول آمده بود،
قصیده‌ای در مدح سلیمان قانونی سرود و سه هزار آقچه صله یافت. مطلع قصیده‌اش
این است:

بداده زمان ملک کامرانی به کاووس عهد و سلیمان ثانی^۳

عبدالله شبستری از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است.
در ۹۲۶ از جانب سمرقند به دیار روم رفت. مثنوی شمع و پروانه را به نام سلطان سلیم
سرود و رساله‌ای در قواعد معما تألیف نمود که از همه مثالهای رساله نام سلیم
در می‌آید.

اینهمه توجه به فن معما در قرن نهم و دهم، که در شعر بسیاری از گویندگان دیار
روم دیده می‌شود، درست مقارن با سالهایی است که در ایران هم معما سازی و معما
پردازی رواج داشته و این می‌رساند که شاعران آنجا تا چه اندازه چشم به سوی ایران
داشته‌اند.

عبدالله شبستری، ترکیب‌بندی هم در مدح سلطان سلیمان سروده که در هر
بیت، از مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان و از مصراع دوم تاریخ فتح جزیره

۱- مجالس النفائس: ص ۳۷۰-۳۷۷.

۲- همانجا: ص ۴۰۴.

۳- همانجا: ص ۴۰۶-۴۰۷.

رودس * درمی آید.

این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
 نه بی او می توان بودن نه با او می توان رفتن
 گذشت او تند و من برخاک ره جان می کنم بی او
 نه صبر اینچنین بودن نه تاب آنچه آن رفتن
 ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
 دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
 مکن نسبت به قد خوشخرام یار طوبی را
 کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن
 مگو عزم سفر دارد نیازی از سرکوش
 که نتواند ز گلشن بلبل بی خان و مان رفتن^۲

گلشنی بردعی عارف بسیار معروف [۸۳۰-۹۴۰] ابراهیم بن محمد بن حاجی ابراهیم بن شهاب الدین، ابتدا مقیم تبریز بود. پس از تأسیس دولت صفوی چون سنی متعصبی بود به قاهره رفت و در مصر مریدان بسیاری یافت. در ۹۲۲ که سلیم به مصر رفت احترام بسیار به او کرد و زمینی را برای ساختن خانقاه به او بخشید که خانقاه بزرگی در آنجا ساخته شده است. سلیمان او را به استانبول فراخواند و در ۹۴۰ در آنجا درگذشت. دیوان فارسی دارد و منظومه‌های به نام معنوی در چهل هزار بیت در مقابل مثنوی مولوی سروده است که نسخه نفیسی از آن در کتابخانه توپقاپوسرای موجود است.^۳

بعد از مرگ او شیخ احمد گلشنی زاده خیالی بردعی جانشین او شده و در ۹۷۷

* برای تبریک فتح رودس، شاه اسماعیل سفیری از ایران همراه ۶۰۰ سوار به استانبول فرستاد که در آنجا با سردی استقبال شدند. رک: سفارتنامه‌های ایران: ص ۲۶.

۱- همانجا: ص ۳۶۶ و ۴۰۵.

۲- همانجا: ص ۳۶۸.

۳- فهرست توپقاپوسرای: ص ۲۶۹.

در گذشته است بعد از او پسر کهنتر گلشنی سید علی صفوتی بردعی جانشین شده و در ۱۰۰۵ در گذشته است.^۱

ادریس بدلیسی - مورخ معروف قرن نهم ابتدا از منشیان دربار سلطان یعقوب آق قویونلو بود. در قیام صفویه به استانبول رفت و در دربار بایزید و سلیم مناصبی داشت تا در ۹۲۶ در گذشت.

ادریس بدلیسی تألیفات متعددی به فارسی و عربی دارد: معروف ترین آنها هشت بهشت در تاریخ هشت تن نخستین پادشاهان عثمانی تا سال ۹۰۸ است. حیات الحیوان دمیری را نیز به نام خواص الحیوان ترجمه کرده است.

حبیبی برکشادی - نخست در دربار سلطان یعقوب می زیست. شاه اسماعیل او را ملك الشعرای خود کرد و بطنزلقب گرزالدین بیگک به او داد. در زمان بایزید به خاک عثمانی رفت و در زمان سلیم در گذشت.^۲ از اوست:

مرا تو دیده و از دیده هم عزیزتری چه دیده‌ای که بر احوال من نمی‌نگری
علی اکبر خطایی - از مردم روم بود که به تجارت به چین رفت و مدتی در پکن ساکن بود. در بازگشت به استانبول کتاب خطایی نامه را درباره چین در سالهای ۹۲۲-۹۲۶ نوشته است.^۳

شیخ فتح الله - فرزند مظفرالدین علی، و از جانب مادر نوه جلال دوانی است. در ۹۲۰ در بوسا در گذشت. از اوست:

چندان به در می‌کده آرام گرفتیم^۴ کآخر ز کف پیر مغان جام گرفتیم^۴
ادایی شیرازی - پیش از این در ذکر شاهنامه سرایان به سلیم نامه او اشاره کردیم. محمد یا بهاءالدین علی شاعر و خوشنویس بود. سفرهای زیاد کرده و سرانجام به روم افتاده و در استانبول مقیم شده و در طاعون ۹۲۸ در آن شهر در گذشته است. دیوان اشعار او در دست است. از اوست:

۱- ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۰۲.

۲- تحفة سامی، چاپ همایون فرخ ص ۳۵۷، دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۲ و ۱۱۲.

۳- چاپ آقای ایرج افشار.

۴- مجالس النفاث: ص ۳۸۹.

صورت آینه را با خود به گفتار آورد
تا صبا پیغام آن گل کی به گلزار آورد
می کنم جانش فدا گر مژده یار آورد

ماه من آینه هر گه پیش رخسار آورد
دیده برره گوش بردرنگس و گل منتظر
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب

ناوك دلدوز شوخی رخنه درجانم کند
بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند
باشد از آلودگیها پاك دامانم کند

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند
توبه از می گر کنم شبها، ز تشویش خمار
حاصل از شوق تودارم گریه شام و سحر

غلطان چو قرعاهام شب درد از خیال او تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او^۱
عیانی شیرازی - سیدی پوستین دوز و ساکن محله یهودیان استانبول و تا
سال ۹۲۹ زنده بود و شیوه قلندری داشت.^۲

سدید طبیب قزوینی - پزشک مخصوص دربار عثمانی بوده، این بیت از
اوست:

دهان نداری و صد نکته در دهان داری میان نداری و صد فتنه در میان داری^۳
بصیری خراسانی - شاعری مشهور و مردی آزاده و گوشه گیر بود. نام او در
تذکره های عثمانی بصیری چلبی و در ترجمه مجالس بصیری عجمی ذکر شده است.
در اوایل قرن دهم با سفارشنامه های جامی و امیرعلیشیرنوایی به استانبول به دربار
بایزید دوم رفت و مقیم استانبول بود تا در ۹۴۰ در گذشت. یک مثنوی کوچک به نام
مناظره الجواهر لمسرة الخواطر از آثار او در کتابخانه توپقاپوسرای هست. این مطلع
از اوست:

نمی گویم که در اقبال ما را سر بلندی ده خدایا دردمندانیم ما را دردمندی ده^۴
فخر خلخالی - از فرزندان پیران خلخال و مقیم روم بود. از اوست:

۱- همانجا: ص ۳۶۴-۳۶۶ و کشف الظنون.

۲- همانجا: ص ۳۹۲.

۳- همانجا: ص ۳۸۱.

۴- همانجا: ص ۲-۳۸۱ و فهرست توپقاپوسرای: ص ۲۶۹.

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
 تا کی ای غنچه بشکفته بهر غم من زار همچو گل خنده زنان هم نفس خار شوی^۱
 شمس الدین جهرمی - «رسالة سیاسیة برای سلطان سلیم» را در اخلاق و
 سیاست در سال ۹۱۹ به نام سلیم اول نوشته، دستنویسی از آن که ظاهراً نسخه اصل
 مؤلف است در کتابخانه توپقاپوسرای موجود است.^۲
 شاه محمود تهرانی - این فصل را با ذکر این شاعر شوخ طبع به پایان می-
 رسانیم که پسر ابوبکر تهرانی مؤلف تاریخ دیار بکریه بوده، وقتی به عنوان سفیر به
 گیلان رفته بود و این بیت را برای فرمانروای گیلان فرستاده است:
 به زرم نان نفروشد و مروت نکنند مگر از نام شریف پدرم آگاه اند
 حاکم گیلان خندیده و چیزی به او بخشیده است. این مطلع هم از اوست:
 برخاستم ز عالم، افتادگی همین است گشتم غلام سروی، آزادگی همین است^۳

۱- مجالس: ص ۳۹۲.

۲- فهرست توپقاپوسرای: ص ۸۲.

۳- مجالس النفاثس. ص ۳۹۱.

پس از جنگ چالدران

هجوم سلطان سلیم به ایران، و جنگ چالدران در ۲ رجب ۹۲۰، نقطه عطفی در تحول روابط میان ایران و عثمانی بود که تأثیر آن در تحولات فرهنگی سرزمینهای عثمانی بتدریج و تا یک قرن بعد پدیدار گردید.

بعد از این جنگ دشمنی دیرپایی بر جای دوستیها نشست. به مدت دوسه قرن مرزهای میان دو کشور بسته ماند. رفت و آمد آزادکاروانها گسسته گردید. راه نزدیک روم به روی ایرانیان بسته شد و بازار گانی ایران از راههای دورتر دریایی از خلیج فارس از بندر عباس، یا از راه روسیه انجام می گرفت. اگر بندرت مسافرانی از یک کشور به کشور دیگر می رفتند مورد بدگمانی و آزار بودند و دیگر مثل گذشتهها از مهمان-نوازی برخوردار نمی شدند.

رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران، و مشکلی که دولت عثمانی در داخل کشور خود با اتباع علوی (= قزلباش) هوادار ایران داشت، مانع مهمی در راه ارتباطهای فرهنگی بود. اگرچه بعدها بتدریج با جا افتادن دولت صفوی در ایران خشونت و سختگیری و کشتارهای بی دلیل تخفیف یافت و ایرانیان از هر مذهب با سیاست جدید خو گرفتند، دشمنی میان دو دولت بر جای ماند و ریشه دار تر شد.

در سرزمینهای عثمانی، از یک طرف ساکنان غیر ترک آسیای صغیر اندک اندک مسلمان شدند و زبان و فرهنگ خود را از دست دادند و زبان ترکی توسعه و رواج

بیشتری یافت. از طرف دیگر بالحق سرزمینهای عربی از مصر و عربستان و عراق و شام و یمن به امپراطوری عثمانی، رفت و آمد میان عربها و ترکها افزایش یافت و زبان عربی که از پشته‌وانه مذهبی هم برخوردار بود به رقابت بانفوذ فارسی برخاست.

رواج شعروادب در دوره سلیم که در فصل پیشین بیان کردیم، و دوره سلیمان که به دنبال این سطور خواهد آمد، همچون آخرین شعله چراغی بود که در حال خاموش شدن باشد.

اگر شعروادب در عصر سلیم را پیش از جنگ چالدران آوردیم، برای این است که در سلطنت کوتاه او و دوره بالنسبه طولانی جانشینش سلیمان، شاعران و نویسندگان پرورده نسلهای قبلی بودند و حوادث سیاسی و نظامی نمی‌توانست در بود و نبود آنها اثری داشته باشد. زیرا تحولات فرهنگی در یک جامعه، برعکس آنچه در سایر زمینه‌ها پدیدار می‌شود، ناگهانی به وجود نمی‌آید و یکی دو نسل زمان می‌خواهد. خود سلیم گفته‌ایم که عاشق زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود و به همین سبب در بازگشت به سوی روم گروهی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان ایرانی را به استانبول فرستاد.

شادروان نصرالله فلسفی در این باره می‌نویسد:

«گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی‌باف و صحاف و امثال ایشان - که عده آنها را به اختلاف از چهل تا هزارتن نوشته‌اند - برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر که بیش از هزار خانوار بودند، همراه دسته‌ای از سربازان ترک معروف به عزب در روز بیست و دوم ماه رجب به استانبول روانه کرد»^۱.

فریدون بیگ در منشآت السلاطین که گزارش لشکرکشی سلیم و مدت اقامت سپاه او را در تبریز، روز به روز ذکر کرده می‌گوید:

«روز چهارشنبه ۲۲ رجب، ارباب حرف و هنرمندان مشهور خراسان را که در تبریز بودند، با بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا پادشاه خراسان، و استادان بنام تبریز به همراه عده‌ای از غلامان در گاه خود

۱ - نصرالله فلسفی، جنگ چالدران. مجله دانشکده ادبیات، سال اول شماره ۲ ص ۱۱۵.

روانه استانبول کرد^۱.

تاراج این مغزها و دستهای هنر آفرین، از یک طرف نشانه این است که سلیم قدر هنر و فرهنگ را می دانست، از طرف دیگر این کوچ گروهی هنرمندان، به اضافه فرار اهل دانش و شعر و اندیشه از ایران به روم، علت رواج زبان و ادب و فرهنگ ایرانی را در قلمرو عثمانی، و فقر فرهنگی را در دوره صفویه روشن می کند.

سلطان سلیمان و معاصران او

سلطان سلیمان اول متولد ۹۰۰ که به مدت نیم قرن [۹۲۶ - ۹۷۴] سلطنت کرد، بزرگترین پادشاه عثمانی بود که ترکها او را سلیمان قانونی و اروپاییان سلیمان محترم^۲ می نامند. او در دوره پادشاهی دیرباز خود، در گسترش متصرفات عثمانی کوشید از جمله سه بار به ایران لشکر کشید.

با اینهمه از دوستان شعر و ادب فارسی بود و از تشویق شاعران و نویسندگان دریغ نمی ورزید. قصاید فراوانی در مدح او و شاهنامه های متعددی در شرح حوادث عصر او و جنگهای او سروده شده و کتابهای بسیاری به تشویق او و به نام او تألیف شده است.

سلیمان خود به فارسی شعر می گفت و محبی تخلص می کرد. علاوه بر دیوان ترکی یک دیوان فارسی در حدود ۷۰۰ بیت از او در دست است.
آغاز غزلهای دیوان:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا
کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا
چشم بر هم زنم و روی تو بینم به خیال
در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا

۱ - منشآت السلاطین، فریدون بیگ، چاپ استانبول ج ۱ ص ۴۰۵.

2 - Soliman le Magnifique.

آغاز قطعات:

ز چشم فتنه جویت دل خراب است جگر در آتش عشقت کباب است
 شاهزاده بایزید - بایزید پسر سلطان سلیمان هم شاعر فارسی گوی بود و شاهی
 تخلص می کرد. او هم مثل سلطان جم زندگی پر ماجرای داشت.^۲ در ۹۶۷ باده هزار
 تن سپاهیانش به ایران پناهنده شد. هیتهایی از طرف سلطان سلیمان برای استرداد او
 به ایران آمدند و رفتند.

مدتی بعد به اتهام اینکه می خواسته شاه طهماسب را با حلوای زهر آلود بکشد
 و از این راه عفو و محبت پدر را به دست آورد دستگیر و زندانی گردید. در ۹۶۹
 پس از دو سال و نیم تحمل زندان تحویل فرستادگان عثمانی شد که او را با چهار پسرش
 در خارج قزوین کشتند و جسد آنان را به استانبول بردند.^۳

سرانجام غم انگیز بایزید، از برگهای سیاه تاریخ ما و به قول فردوسی «یکی
 داستان است پر آب چشم». اگر چه راست یا دروغ، توپئه قتل شاه طهماسب عنوان
 شد، و اگر چه پای مصلحت عمومی و هدف جلوگیری از حمله عثمانیها به ایران به میان
 آمد، ولی در هر صورت تحویل پناهندهای نگونبخت دور از اصول مهمان نوازی
 و جوانمردی بود.

از بایزید غزلهای لطیف و سوزناکی به فارسی باقی مانده که در ایام بازداشت
 در ایران سروده است.

در تاریخهای عثمانی هم این قطعه به نام او آمده است که بیانگر روحیه دشمنی
 میان عثمانی و ایران است:

اگر تیغ جهانداری میسر می شود ما را
 به تیغ قهرمانی برگشایم روی دنیا را
 سر طهماسب را از تن به ضرب تیغ بردارم
 به زیر حکم خویش آرم سمرقند و بخارا را

۱ - فهرست کتب فارسی موزه توپقاپوسرای از فهمی ادهم قراطای ص ۲۷۱.

۲ - سفارتنامه های ایران از نگارنده، ص ۲۹.

3 - S. Turan Şehzade: Bayezid Vak'asi, Ankara 1961.

اگر بختم دهد یاری به آیین سلیمانی
 ز انس و جن به فرمان آورم از قاف عنقا را
 محب چاریار و آل و اصحاب محمد شو
 بیا ای رافضی بر جان خود کن آن تبرا را
 امیدم هست ای شاهی خدایم گرمعین باشد
 به شمشیر جهانگیری گشایم ارض غبرا را^۱

میرزا مخدوم شریفی شیرازی - از سادات سیفی حسینی قزوینی بود و نسبش به میر سید شریف گرگانی دانشمند معروف می‌رسید. در سلطنت کوتاه شاه اسماعیل دوم که متمایل به مذهب اهل سنت بود وزیر شد. پاره‌ای کارهای آن پادشاه، از جمله اینکه فرمان جلو گیری از کار «تبرایان» در کوچه و بازار را داده بود، موجب شورش فقها و قزلباشها شد و آنهمه را از چشم میرزا مخدوم می‌دیدند. شاه اسماعیل ناچار در ۱۷ جمادی الاول ۹۸۵ میرزا مخدوم را بر کنار و زندانی کرد. میرزا مخدوم بعد از مرگ شاه اسماعیل و جلوس محمد خدا بنده از زندان گریخت و خود را به بغداد رسانید.

او در آن دیار به سبب شهرت علمی خود مورد احترام قرار گرفت. مدت‌ها در شهرهای دیاربکر و طرابلس شام منصب قضا داشت. سپس در ۹۸۹ به استانبول رفت و بعد بترتیب قاضی بغداد، قاضی مکه و نقیب الاشراف شد و مدتی قاضی عسکر آناتولی و بعد قاضی عسکر روم ایلی (بخش اروپایی عثمانی) بود و در ۹۹۵ در مکه درگذشت.^۲

میرزا مخدوم غزل را خوب می‌گفت و اشرف تخلص می‌کرد. این غزل از اوست:

گذشتم از همه اندیشه تا قضا چه کند؟
 به قسامت من مجنون قبا نمی‌زید
 گذاشتم به خدا کار تا خدا چه کند؟
 کسی که چاک کند پیرهن، قبا چه کند؟

۱ - تاریخ سولاقزاده، چاپ استانبول، ۱۲۹۷.

۲ - خلاصه التواریخ چاپ دکتر احسان اشراقی ص ۶۴۹، عالم آرای عباسی چاپ ایرج افشار ص ۲۲۰، تاریخ نظم و نثر در ایران (سعید نفیسی) ص ۴۲۸، ۴۹۷ - ۴۹۸.

به دست خمر و به دل شرک و بر میان زنار
 بدین طریق کسی روز ماجرا چه کند؟
 بکن به اشرف بیچاره آنچه می خواهی
 تو پادشاهی و او کمترین گدا چه کند؟
 محمدرضا پاشای تبریزی - در نیمه اول قرن یازدهم می زیست. در اوایل
 جوانی همراه پدر خود به روم رفت و به حسب قابلیت و قسمت، ابتدا پاشا (= والی)
 مصر و بعد پاشای حبشه شد. در پایان عمر مقیم مکه بود و در همانجا در گذشت.
 هرگز لب من چاشنی خنده ندانست
 چون غنچه آفت زده نشکتم و رفتم
 کدام عید به عالم نشاط بخشی کرد
 که ناخنی نزد از ماه نو به داغ دلم؟
 واقف خلخالی - ملا نصرالله پسر محمد عمر خلخالی از دانشمندان و شاعران
 نیمه اول قرن دهم بود. چون شافعی و سنی متعصبی بود از بیم جان به روم گریخت
 و در مدرسه های حلب تدریس می کرد تا در ۹۶۱ در گذشت. تألیفات متعددی دارد
 و دیوان بزرگی از او مانده است. از اشعار اوست:

بوی خون از نفس باد صبا می آید
 کف خاک می مگر از بادیه ما برداشت؟
 آب اگر نیست بسازیم به خون جگری
 نتوان کاسه به در یوزه دریا برداشت!

لعل تو خنده بر شکر ناب می زند
 آتش به خرمن گل سیراب می زند
 يك صبح دم به صحن گلستان گذشته ای
 شبم هنوز بر رخ گل آب می زند

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو
 بالید آنقدر که به يك شب تمام شد

کی کند آتش اجل خاکم
 زنده دارد محبت پاکم
 پای کم ناورم زدشمن و دوست
 سنگ را سنگ و خاک را خاکم

محبی الدین محمد عبدی تبریزی - در يك خانواده قزوینی در تبریز
 به دنیا آمد. پدرش قاضی حنفیان آذربایجان بود. از تبریز به استانبول رفت و به دربار

۱ - مجمع الخواص ترجمه خیام پور ص ۴۲.

۲ - تذکره نصرآبادی چاپ ارمغان، ص ۶۹.

۳ - تذکره نصرآبادی ص ۲۵۷ - ۲۵۸، دانشمندان آذربایجان توپیت ص ۳۹۱ - ۳۹۳.

نفسی، تاریخ نظم و نثر ص ۷۰۶.

سلطان بایزید راه یافت و در شهرهای مختلف قاضی بود و تدریس می کرد. تألیفات متعددی به عربی و فارسی دارد. در ۹۶۶ در گذشت.^۱

شرف‌الدین بدلیسی - امیر شرف‌الدین خان بن شمس‌الدین بدلیسی از مقربان شاه طهماسب بود. در دوره شاه اسماعیل دوم از صفویه روی گردانید و به دربار سلطان مراد سوم رفت و در ۹۸۶ به حکمرانی بدلیس رسید و در ۱۰۰۵ کتاب شرفنامه را نوشت. قسمت اول آن کتاب تاریخ طوایف کرد است و قسمت دوم تاریخ زمان اوست از آغاز جلوس صفویه تا روز تألیف کتاب.

مصلح‌الدین لاری - از دانشمندان معروف و پرکار قرن دهم است. چون سنی شافعی بود در ۹۶۳ به روم رفته و مدتی در استانبول گذرانید. آنگاه به دیار بکر رفت و در آن شهر به تدریس و تألیف پرداخت و در ۹۷۹ در همانجا در گذشت.

این دانشمند بزرگ تألیفات بسیاری به پارسی و تازی دارد که معروف‌ترین آنها مرآت‌الادوار در تاریخ عمومی است که آن را به سال ۹۷۴ به نام سلطان سلیم دوم تألیف کرده است.

غازی‌گرای تاتار - غازی‌گرای دوم (متولد ۹۶۲ - در گذشته ۱۰۱۶) معروف‌ترین خان تاتارهای کریمه بود که پایتخت آنها در باغچه‌سرای قرار داشت. او علاوه بر اینکه جنگاور بیباکی بود در شعر و ادب و موسیقی هم دست داشت. دیوانی مرکب از شعرهای فارسی، عربی، ترکی عثمانی و بعضی قطعات به ترکی تاتاری و يك مثنوی به نام گل و بلبل دارد. منظومه‌ای هم در مناظره قهوه و شراب نظیر بنگ و باده فضولی داشته که گویا از میان رفته است.

غازی‌گرای در ۹۸۶ در جنگهای عثمانیها با ایران در شروان و اران شرکت داشت. در همان جنگها اسیر شد و مدت هفت سال در قلعه معروف قهقهه (در قلعه کوهی در بخش هورانند اهر) زندانی بود. در ۹۹۳ به تبریز آورده شد و با استفاده از آزادی در لباس درویشی از تبریز گریخت و خود را به استانبول رسانید و با کمک عثمانیها بر تخت‌خانی کریمه نشست و در جنگهای ۱۳ ساله عثمانی و مجارستان شرکت داشت.^۲

۱ - تاریخ نظم و نشر ص ۳۹۱.

۲ - دائرة المعارف اسلام، چاپ استانبول.

رباعی زیر در مجمع الخواص^۱ به نام او آمده، و ظاهراً آن را وقتی سروده که به شرط همکاری با ایران وعده آزادی به او می داده اند:

تا بوده غم و شادی و حرمان بوده زین گونه گذشته تا که دوران بوده
ما تجربه کردیم که در ملک شما راحت همه در قلعه و زندان بوده

محمد بن میرعلی برکلی حنفی - از دانشمندان معروف عثمانی در قرن دهم و از ایرانیانی است که به علت سنی بودن به آن سرزمین رفته، و در ۹۸۱ یا ۹۸۲ در آنجا در گذشته است. آثار متعددی به فارسی و عربی تألیف کرده که از آن جمله است صحاح عجمیه در لغت فارسی.^۲

فضولی بغدادی

محمد بن سلیمان بغدادی اصلاً کرد بوده و در بغداد می زیسته و در ۹۶۳ از بیماری طاعون در گذشته است.

فضولی مذهب شیعه دوازده امامی داشت. با اینهمه در ۹۴۶ که ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی بغداد را از ایرانیان گرفت، قصیده‌ای در مدح او ساخت و این کار شاعر با آیین درویشی و آزادگی و بیکرنگی سازگار نبوده، و تنها بدین صورت قابل توجیه است که تصور کنیم خطر جانی برای او و کسانش متصور بوده است.

دیوان فارسی فضولی مرکب از انواع شعرشش هزار بیت دارد^۳ و تمایل او بیشتر به غزل سرایی است. این دیوان را بخود شاعر تدوین کرده و مقدمه فصیحی بر آن نوشته است. علاوه بر دیوان یک مثنوی به نام بنگ و بادیه (در حدود ۵۰۰ بیت) دارد که آن را در جوانی به نام شاه اسماعیل سروده، ساقی نامه‌ای هم به نام هفت جام دارد که جزو دیوان او چاپ شده است. از دیگر آثار فارسی او رساله‌ای به نام رند و زاهد، و رساله دیگری به نام حسن و عشق باصحت و مرض است.

فضولی یک دیوان ترکی هم دارد که بارها در ترکیه به چاپ رسیده و محققان

۱ - مجمع الخواص ص ۲۰.

۲ - نفیسی، تاریخ نظم و نثر: ص ۳۹۵.

۳ - دیوان فضولی، به کوشش حسیه مازی اوغلو، آنکارا، ۱۹۶۲، ص ۱ - ۲.

ترك او را نخستین شاعر بزرگ ترك می شناسند. حتی شعر ترکی فضولی را برتر و لطیف تر از شعر فارسی او شمرده اند^۱. من چون برای خود صلاحیت داوری در بدونیک شعر ترکی قائل نیستم، به همین دلیل آن نظر را نهرد می کنم و نه می پذیرم. و آن را به این عبارت باز می گویم که چون شعر ترکی تا عصر فضولی و پیش از آن ترقی شایانی نکرده بود، شعر ترکی او برتر از سایر شعرهای ترکی است. اما درباره شعر فارسی باید گفت که چون پیشینه هفتصدساله ای داشت و پیش از آن به اوج کمال خود رسیده و شاهکارهای دلاویزی در آن پدید آمده بود، طبعاً سخن فضولی در برابر آنها شعر متوسطی است.

فضلی پسر فضولی هم به سه زبان شعر می گفت و مخصوصاً در معما و ماده تاریخ سازی دستی داشت. در ۹۸۸ عثمانیها از راه عناد با قزلباشها دستور دادند که یهودیها کلاه سرخ بر سر بگذارند. فضلی قطعه ای به ترکی سروده به این مضمون که «حالا معلوم می شود قزلباشها یهودی هستند». شانی تکلو جوابی به او داده که به علت رکاکت از نقل آنها خودداری می شود^۲.

فضولی پرورده سالهایی است که هنوز بغداد تابع ایران بوده و فرهنگ ایرانی در آنجا نفوذ فراوان داشته است. به همین سبب غزلهای او (که بیشتر آنها به استقبال غزلهای حافظ) بامضامین عاشقانه و صوفیانه سروده شده، زبان ساده و روان شاعران قرن نهم و دهم ایران را دارد و در مطالعه آنها کمتر احساس می شود که این اشعار در خارج از ایران سروده شده باشد. اینک گزیده ای از غزلهای او:

ز ضعف تاب تردد دگر نماند مرا

خوشم که ضعف ز سر گشتگی رهاند مرا

فغان که آرزوی وصل آن دو چشم سیاه

چو میل سرمه به خاک سیه نشاند مرا

تنم ز آتش دل می گداخت گرشب غم

سروشك، آب بر آتش نمی فشاند مرا

۱ - فؤاد کوپرولو، دایرة المعارف اسلام، چاپ استانبول.

۲ - تربیت، دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۹.

جهانی از پی نظاره بر سرم شده جمع
نگه کنید که سودا کجا رساند مرا

شنیدم صبحدم از جور گل افغان بلبل را
به دندان پاره پاره ساخته شبم تن گل را
صبا را جویبار از موج در زنجیر می دارد
به جرم آنکه بازلفت برابر گفت سنبل را
لباس عاریت را اعتباری نیست ای منعم
ز گلبن کم نه ای برباد ده رخت تجمل را
چه جویم التفات از گلرخی کز غایت شوخی
ز اسباب کمال حسن می داند تغافل را
نه ای عاشق اگر فکر نجات از قید غم داری
چه نسبت با اسیر عشق تدبیر و تأمل را

بهار آمد صدایی بر نمی آید ز بلبلها
مگر امسال رنگ دلربایی نیست در گلهها
گل آمد نیست میل سیر گلشن نازنینان را
پویشان کرد گلهای چمن را این تغافلها
چو رغبت نیست در عاشق چه سود از آنکه محبوبان
برافروزند عارضها، بسرافشانند کاکلهها
چو غنچه صد گره دارد دل از غم وین غم دیگر
که دوران در گشاد هر گره دارد تعللها
از آن بگرفت در بر آب را گلشن به صد عزت
که پیدا کرد از اقبال او چندین تجملها

ای آنکه آفت دل و جان و تنی مرا من دوستم تو را تو چرا دشمنی مرا

شمع من آتشی تو ز تو دوریم مباد
مانند شمع سوخته حسرت توام
من لاله بهار غم شبنم تویی
زیرا حیات بخش دل روشنی مرا
با آنکه صبح و ش سبب مردنی مرا
ای گوهر سرشک که در دامنی مرا

نیست تا صبح بجز فکر تو کارم همه شب
کارم این است جز این کار ندارم همه شب
همه روزم شده شب اختر آن شبها اشک
آه از این درد چه سان اشک ندارم همه شب
لطف کن یک شب و در کلبه من گیر قرار
تا بدانی که چرا نیست قرارم همه شب

بتی که شیوه خوبی به از تو داند نیست
پری و شی که ز دست توام رهاند نیست
هزار نامه نوشتم به یار لیک چه سود
کسی که لطف نماید به او رساند نیست
به لوح دهر حدیث گذشتگان یک یک
نوشته اند ولی عارفی که خواند نیست
همه اسیر غم عالمیم راه روی
که رخس همت از این تنگنا جهاند نیست
به می چه میل کنم آزموده ام آن هم
چنانکه سوز غم عشق را نشاند نیست

عاشقی رونق ز اطوار من حیران گرفت
عشق از فرهاد صورت یافت وز من جان گرفت
تا در آرد نقش شیرین را به مهمانی در او
خانه ای در بیستون فرهاد سرگردان گرفت

گر سر دعوی ندارد بهر خون کوهکن
 بیستون را صورت شیرین چرا دایمان گرفت؟
 نیست لاله، کوهکن انداخت سوی بیستون
 سینه‌ای پر خون که از داغ دل سوزان گرفت
 گرچه مشکل بود برفره‌ها کار بیستون
 جان شیرین داد و بر خود کار را آسان گرفت

با تو و صلح شب نوروز میسر شده بود
 شبم از وصل تو با روز برابر شده بود
 همه شب تا به سحر خنده تومی کردی و شمع
 سوختن بر من و پروانه مقرر شده بود
 می‌گشودم گره از زلف تو وین بود سبب
 که هوا مشک فشان، خاک معنبر شده بود
 داشت خلوتگهم از روشنی شمع فراغ
 کز فروغ مه روی تو منور شده بود
 عود در آتش رشک طرب من می‌سوخت
 که دماغم به هوای تو معطر شده بود
 بود بزم طربم دوش فضول‌بی چمتی
 که مرا هم‌نفس آن سرو سمبر شده بود

چه عجب گر به دل از تیغ تو بیداد رسد
 شیشه را حال چه باشد چو به فولاد رسد
 هر دم از هجر تو بر چرخ رسانم فریاد
 به امیددی که مگر چرخ به فریاد رسد
 مکن از آه من اکراه که شمع رخ تو
 نه چراغی است که او را ضرر از باد رسد

اثر بخت بد و نیک نگر کز شیرین
 کام خسرو برد آزار به فرهاد رسد
 تا رسیده‌ست ز مژگان تو تیری بر من
 دارم آن ذوق که از صید به صیاد رسد
 ز تو ای شمع منور نه چنان شد بغداد
 که کند یاد وطن هر که به بغداد رسد

چو بهر زینت آن گلچهره در آینه می‌بیند
 ز مژگان صدخندنگ آینه را در سینه می‌بیند
 نشاطی یافت دل تا درد عشقت یافت در سینه
 چو درویشی که در ویرانه‌ای گنجینه می‌بیند
 اسیر عشق را از موی ژولیده‌ست ذوق دل
 اگر صوفی صفا در خرقه پشمینه می‌بیند
 چه باشد گر شود دل با غمت خرسند در عالم
 درین ویرانه جز نقد غمت گنجی نمی‌بیند
 از آن روزی که جمعی زاهدان را دید در مسجد
 دلم خواب پریشان هر شب آدینه می‌بیند
 فضولی پاک کن از کینه اغیار لوح دل
 که ذوق از مهر مهرویان دل بی کینه می‌بیند

در دل به اختلاط کسانم هوس نماند
 یا بهر اختلاط درین دور کس نماند
 بیداد بین کزین شکرستان دلفریب
 طوطی رمید و گردِ شکر جز مگس نماند
 برباد رفت نرگس و نسرين این چمن
 در عرصه مشاهده جز خار و خس نماند

چون نی درون سینه گره بست درد دل
 پیش که دل کنیم تهی همنفس نماند
 از بزم ما کشید قدم شاهد مراد
 بر آرزوی دیده و دل دسترس نماند
 دل را به جان رساند غم تنگنای دهر
 این مرغ را تحمل قید قفس نماند

طعنه اغیار بهر یار می باید کشید
 یار باید طعنه اغیار می باید کشید
 هیچ یاری بی جفای طعنه اغیار نیست
 بهر یک گل محنت صد خار می باید کشید

آمد صبا وز آن گل نورس خبر نداد
 تسکین آتش دل و سوز جگر نداد
 بنمود رخ ولی نظری سوی من نکرد
 فریاد از آن نهال که گل کرد و بر نداد
 امید داشتم که ز وصل تو برخوردارم
 نخل امید غیر ندامت ثمر نداد

بهرندان از جهنم می دهد دایم خبر واعظ
 مگر هرگز ندیده در جهان جای دگر واعظ
 گریبان چاک ازین غم می کند محراب در مسجد
 که آبروی منبر برد با دامان تر واعظ
 فضولی نیست میل صحبت واعظ مرا زان رو
 که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ

گر نه در دل مهر آن زوی چو مه دارد چراغ
 چیست این سوزی که شبهای سیه دارد چراغ
 رشته جان سوزدم هر شب ز غیرت کز چه رو
 من چنین محروم و در بزم تو ره دارد چراغ
 تا خبر از وصل آن خورشید یابد جان دهد
 چشم بر راه نسیم صبحگاه دارد چراغ
 زاهدان میخانه هم از آتش می روشن است
 نی همین خلوتسرای خنانقه دارد چراغ
 در رخت آن به که دل بر قول ناصح کم نهم
 راهرو از باد می باید نگه دارد چراغ

به طرف طره دستار زیبی بست یار از گل
 چه سروست این که دارد برگ از سرین و بار از گل
 کشیدم سرمه‌ای در چشم از خاک کف پایش
 عجب آینه‌ای دارم که می گیرد غبار از گل
 زد آن ابرو کمان صد تیر بر من وه چه بخت است این
 کسان از خار گل چینند و ماچیدیم خار از گل

به دل مهر تو کردم نقش و چشم از غیر بر بستم
 در آوردم درون خانه شمعی را و در بستم
 ربودی باز خواب از چشم من ای اشک آه از تو
 گشادی رخنه‌ای کان را به صد خون جگر بستم
 به امید که مقبول خیال عارضت گردم
 ز اشک لاله‌گون پیرایه‌ها بر چشم تر بستم
 تو ای فرهاد بنشین گوشه‌ای چون نقش خود زین پس
 که بهر کندن کوه ملامت من کمر بستم

به يك جام لبالب آنچنان کن ساقیا مستم
 که در شرعم نفرمایند حد شرب تا هستم
 فراغت داد از قرب نمازم غایت مستی
 بحمدالله به یمن باده از تکلیف وارستم
 مرا هر گز نشد توبه میسر از می گلگون
 به عمر خود نه توبه کردم و نه توبه بشکستم

گهی که بر گل روی تو چشم تر بگشایم
 هزار سیل ز خونابه جگر بگشایم
 گهی که رخ بگشایی سزد که بهر تماشا
 به هر سرمژه من دیده دگر بگشایم
 هزار درد گره بسته در دل و نتوانم
 کز آن یکی بر آن سرو سیمبر بگشایم
 ز بیم خوی تو بستم ره نظر ز جمالت
 بیند راه جفا تاره نظر بگشایم
 چو خانه تیره ز بخت است زان چه سود که آن را
 به آه روزن و با موج اشک در بگشایم
 به شمع وصل چو پروانه میل سوختنم هست
 اگر فراق گذارد که بال و پر بگشایم

نمی دانم چه بد کردم چرا رنجید یار از من
 که افکند از نظر، برداشت چشم اعتبار از من
 مگر از خاکساریهای من کردند آگاهش
 که بنشسته ست بر آینه طبعش غبار از من
 نسودم بر کف پای لطیفش خار مژگان را
 چه باشد موجب رنجیدن آن گلگذار از من

زنم سر بر زمین هر جا روم چون آب زین غصه

که دامن می کشد آن سرو می گیرد کنار از من

بستر راحت دلهاست درو خار منه	شانه‌ای گل به خم طره طرار منه
خار زیر قدمم از پی آزار منه	پایمالم مکن ای قامت خم مژگان را
پای تقلید درین وادی خونخوار منه	سیر صحرای بلا شیوه سر بازان است
نقطه جز مردمک چشم من زار منه	ای قضا بر خط رخسار بتان گاه رقم
بهر تقوی قدح از دست بیکبار منه	می رسد کار بتدریج فضولی به کمال

گر خدنگ غمزه را زین سان دمام می زنی

کشته گردد عالمی تا چشم بر هم می زنی

این که داری در غمش ای دل صدای گریه نیست

خنده‌ای بر غفلت دلهای بی غم می زنی

ای که در سر ذوق جام وصل داری نیست دور

گر ز مستی سنگ رد بر ساغر جم می زنی

شمع شام فرقتم بگذار تا سوزم رفیق

می کشم خود را اگر از منع من دم می زنی

شهزاده به منت و گدازاده به ناز

صد پیرهن حریر پوشیده پیاز

فریاد ز دست فلک سفله نواز

نرگس ز برهنگی سرافکنده به پیش

چون برگ گل است روی نیکوی تو خوش

چون سنبل تر سلسله موی تو خوش

چون خلق فرشته و پری خوی تو خوش

ای خوی تو خوش موی تو خوش روی تو خوش

کمال پاشا زاده

شمس الدین احمد معروف به ابن کمال یا کمال پاشا زاده، دانشمند معروف عثمانی است که در ۸۷۳ به دنیا آمده و در ۹۳۲ در عصر سلطان سلیمان به مقام شیخ الاسلامی بالاترین منصب روحانی در امپراطوری عثمانی رسیده و در ۹۴۰ در گذشته است. می گویند پدران او از ایرانیان بوده اند. از آن جمله، محیی الدین (در گذشته ۸۷۴) پدر مادرش از ایران به روم رفته و در شهر توقات ساکن شده بوده است. کمال پاشا زاده ابتدا منصبی در سپاه عثمانی داشت اما بامشاهده عزت و احترام یکی از فقها خدمت نظامی را رها کرد و به تحصیل پرداخت و در سایه استعداد و کوشش خود در این زمینه توفیق یافت.

پیش از حمله سلیم به ایران که فقها موظف شدند برای تحریک افکار عمومی بر ضد ایرانیان و فراهم کردن مقدمات حمله به ایران رسالاتی بنویسند، کمال پاشا زاده هم رساله ای در تکفیر شیعیان نوشت و همین رساله موجب شهرت او و تقریبش در نزد سلیم و ترقیات بعدی او شد. نامه هایی هم که سلطان سلیمان پیش از لشکر کشی به ایران به شاه طهماسب نوشته به قلم او است.

کمال پاشا زاده به زبانهای ترکی و فارسی و عربی تألیفات و اشعاری دارد. تعداد کتابها و رسالات او را بیش از ۳۰۰ نوشته اند. از آن جمله آثار زیر به فارسی است:

- ۱ - نگارستان، به تقلید گلستان (تألیف در ۹۳۹).
- ۲ - دقایق الحقایق در لغات مترادف و مشابه فارسی.
- ۳ - رساله در وجود خدا (چاپ ۱۳۱۶ قمری، استانبول).
- ۴ - رساله در منطق.
- ۵ - شرح رباعی منسوب به ابو سعید ابو الخیر «حورا به نظاره نگارم صف زد...»
- ۶ - شرح یک بیت حافظ «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت...»
- ۷ - رساله در خوبی و زشتی.
- ۸ - محیط اللغة فرهنگ تازی به پارسی، بامقدمه پارسی تألیف در ۹۲۶.

برخی از دیگر شاعران و نویسندگان

آثار تألیف شده به زبان فارسی در قلمرو عثمانی بیش از آن است که در این فرصت و در این مختصر بگنجد. دو علت مانع تحقیق جامع و کامل است نخست اینکه بعد از جنگ چالدران با گسستن رشته‌های دوستی میان دو کشور، یک نوع بیخبری در ایران نسبت به فعالیت‌های فرهنگی در آن سوی به وجود آمد، و آثار فارسی - گویان و فارسی نویسان آن دیار به ایران نمی‌رسید یا بندرت می‌رسید. این بیخبری را تغییر الفبا در آن کشور به لاتین تشدید کرد. با رسمی شدن الفبای لاتین، چاپ متون به خط فارسی (جز به وسیله دانشگاهها) ممنوع گردید و آگاهی از چند و چون آثار فارسی پدید آمده در قلمرو عثمانی دشوارتر گردید.

تحقیق کامل در این زمینه می‌ماند به وقتی که فهرستهای دستنویسهای کتابخانه‌های ترکیه به چاپ رسیده باشد و با بهره‌جویی از آنها و فهرستهای سایر کتابخانه‌های جهان نتایج مطلوب به دست آید.

اینک فهرستوار به ذکر اسامی عده‌ای از شاعران و نویسندگان و آثار آنها اکتفا می‌کنیم.

شیخ مکی خاکی، ابو الفتح محمد (در گذشته ۹۲۶) فرزند مظفرالدین محمد در ۹۲۴ بجانب الغربی فی حل مشکلات محیی‌الدین ابن عربی را به نام سلطان سلیم نوشته است.

عبدالله بن حسین طالبی زنجانی، در خاک عثمانی می‌زیسته، و در ۹۵۵ مثنوی بحر المعاد فی ارشاد العباد را به وزن لیلی و مجنون نظامی به نام سلطان سلیم سروده است.^۱

محمد پاشا، پسر اسکندر پاشا روملی لوند شعر فارسی می‌گفت و در ۹۳۰ به حکومت یمن انتخاب شده است.^۲

عبداللطیف افلاطون بن شیخ درویش محمد شیروانی، مثنوی «حکایت

۱ - نفیسی، همانجا ص ۷۰۷.

۲ - همانجا ص ۲۹۶.

آمدن سیل به استانبول» را در ۹۷۱ به نام سلطان سلیمان سروده است.^۱
 سروری، مصلح‌الدین مصطفی متخلص به سروری (متوفی ۹۶۹) به فارسی
 شهر می‌گفت و شرح‌هایی بر مثنوی و بوستان و دیوان حافظ و کتابهای دیگر فارسی دارد.
 مصطفی چلبی، قوجه نشانجی مصطفی چلبی، طبقات الممالک فی درجات
 المسالك را در ۹۶۴ به فارسی تألیف کرده است.^۲
 حلیمی شروانی، از سخنوران قرن دهم است که در شام می‌زیسته و دیوانش
 در دست است.^۳

ابوالفضل منشی شیرازی، از ادبای ساکن عثمانی بوده، کتاب دستور -
 السلطنه را در اخلاق به سال ۹۷۴ به نام سلطان سلیمان نوشته است.^۴
 ابراهیم بن محمود، آداب‌الخلافة را به نام سلیمان قانونی نوشته است.^۵
 محیی‌الدین بن روح‌الله قزوینی، مرآت شمس‌المنیر را در اخلاق به نام
 جهانگیر (در گذشته ۹۶۰) پسر سلیمان قانونی نوشته است.^۶
 سید مرشد یسوی، کتاب تسلی القلوب را در شرح سه بیت اول مثنوی به نام
 شروان‌گرای امیر کریمه [۹۸۵ - ۹۹۲] نوشته و مثنوی حجة‌الابرار را در مقامات
 مشایخ طریقت یسوی در ۹۹۶ به نام مراد سوم سروده است.^۷
 مصطفی بن احمد گلیبولی لی، (در گذشته ۱۰۰۸) راحة النفوس را در ۹۹۸
 به نام محمدخان امیر مغنسیا تألیف کرده است.^۸
 قاضی زاده مفتی، شمس‌الدین یابدرالدین (در گذشته ۹۸۸ تا ۹۹۸) کتابهای
 بسیار به فارسی و عربی دارد.^۹

۱ - فهرست کتابخانه توپقاپوسرای ص ۲۷۱.

۲ - دستویس شماره ۴۴۲۳ کتابخانه فاتح در استانبول.

۳ - تربیت ص ۱۲۳، نفیسی، ص ۶۹۷.

۴ - نفیسی، ص ۳۹۸.

۵ - فهرست توپقاپوسرای، ص ۳۸.

۶ - همانجا ص ۸۳.

۷ - نفیسی ص ۴۰۷.

۸ - دکتر سبحانی، فهرست کتابخانه مغنسیا ص ۸۱.

۹ - نفیسی ص ۳۸۸.

زبدة الاشعار، از خواجه سعدالدین (در گذشته ۱۰۰۸) مجموعه اشعاری است که سعدالدین در سال ۹۹۰ در آیین ختنه سوران شاهزاده محمد پسر مراد سوم سروده است.^۱

درویش پاشا، از دیوانیان بلند مرتبه عثمانی (مقتول در ۱۰۱۲) بوده و اشعار فارسی از او در دست است.

احمد حاتم افندی، (در گذشته ۱۱۶۸) پسر عثمان شهدی که از مردم «لاریسا» یونان بود. به سه زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می گفت و قصیده‌ای از او در مجموعه‌ای در توپقاپوسرای موجود است.^۲

ندایی کاشغری، عبدالله کاشغری متخلص به ندایی (در گذشته ۱۱۷۴) از مشایخ طریقت نقشبندی بود. مجموعه‌ای از اشعار صوفیانه، و رساله‌ای در آداب طریقت دارد که آن را در ۱۱۶۵ در خانقاه کاشغری در استانبول به پایان رسانیده است. و نیز رساله‌ای دارد به نام شیرین شمایل درباره طریقت نقشبندی به نظم و نثر.^۳

فوزی موستاری، شیخ محمد فوزی (در گذشته ۱۱۶۰) از مردم موستار شهری در بوسنه یوگوسلاوی بوده و بلبستان را به تقلید گلستان نوشته است.^۴

معاصران سلیم سوم

سلطان سلیم سوم [۱۲۰۳ - ۱۲۲۲] پادشاه معروف اصلاح طلب عثمانی است که نظام جدید را در آن کشور برقرار کرد و سرانجام در سال ۱۲۲۲ به گناه ایجاد تجدد، از طرف کهنه پرستان برکنار و سال بعد کشته شد. پادشاهی دانش دوست و حامی زبان فارسی بود. مجموعه کتابهای کتابخانه اختصاصی او اینک در موزه توپقاپوسرای موجود است و از آن میان آثار زیر به نام او به فارسی سروده و نوشته شده است:

۱ - فهرست توپقاپوسرای ص ۲۷۵.

۲ - همانجا ص ۲۶۴.

۳ - همانجا ص ۲۹۵.

۴ - بلبستان چاپ ۱۳۱۲ قمری، استانبول.

مجموعه قصاید فارسی، که در شهر تیرانا در آلبانی به وسیله کسی به نام شیخ -
عبدالسلام مجرم سروده شده و باین بیت آغاز می شود: *بیت: من به جان پذیرم*
به دل ز هاتف معنی رسید پیک بشیر که ای تمام وفا، پند من به جان پذیرم
قصیده ایست در مدح سلیم از شاعری به نام کرمانی باین مطلع: *زهی ز روی تو پیدا قران آتش و آب*

حیات داده جهان را به سان آتش و آب^۱

قصیده بهارنامه ایست از صدرالدین شیخزاده فرزند محمدرضی عارف فرزند
عثمان قادری درگزینی (از احفاد عبدالقادر گیلانی) که در ۱۲۰۴ به نام سلیم سوم
ساخته است:

هر آن روزی که بلبل را قرین گلستان بینی

سرشک دیده بلبل به روی گل روان بینی^۲

درگزین که اینک دهی به نام درجزین از بخش رزن همدان یادگار آن است،
تا دوسه قرن پیش قصبه مهمی بود. چون مردم آن در دوره صفویه مذهب سنی خود را
حفظ کرده بودند، در شورش افغانها به علاقه هم مذهبی به آنان پیوستند و بعد از
شکست و فرار اشرف مورد انتقام جویی قرار گرفتند و درگزین ویران شد. ظاهراً
خانواده صدرالدین درگزینی در آن حوادث به خاک عثمانی پناه برده است.

داستان حیرت افزای فرنگی، رساله ایست درباره انقلاب کبیر فرانسه
(۱۷۸۹ م) که در دوره سلیم سوم نوشته شده و این ظاهراً قدیم ترین نوشته به زبان
فارسی درباره آن انقلاب است. در پایان رساله قصیده‌ای در باب استرداد مصر از
فرانسویان در سال ۱۲۱۷ و ماده تاریخ آن آمده است.^۳

۱ - فهرست توپقا پوسرای، ص ۲۹۷.

۲ - همانجا: ص ۲۹۷.

۳ - همانجا: ص ۲۹۶.

۴ - همانجا: ص ۶۲.

اشعار فارسی شاعران ترکی گوی

پیش از این گفته‌ایم که زبان ترکی به تدریج پخته‌تر و ورزیده‌تر شد و رواج و رونق یافت و با روی کار آمدن عثمانیها در آسیای صغیر به صورت زبان رسمی آن دیار در آمد و شاعران بزرگی به این زبان شعر سرودند و آثار آنها مورد علاقه و رغبت هموطنان شان قرار گرفت.

در اینجا این نکته را باید اضافه کنیم که بیشتر شاعرانی که دیوان ترکی دارند، به زبان فارسی هم اشعاری سروده‌اند. در قاموس الاعلام در ذکر بسیاری از علما و شعرا نمونه‌هایی از ابیات فارسی آنها نقل شده است.^۱ در اینجا به ذکر دو تن از آنان اکتفا می‌کنیم:

شیخی، (در گذشته ۸۳۵) بزرگترین و نامدارترین شاعر ادبیات کهن عثمانی اشعار فارسی دارد. او در جوانی به ایران آمده، و در حکمت و تصوف و پزشکی تحصیل کرده و همدرس سید شریف جرجانی بوده است. در بازگشت به آسیای صغیر جزو مریدان حاجی بکتاش ولی در آمد، و نیز عنوان «طیب خاص» سلطان محمد اول را یافت. بعدها به امر مراد دوم خسرو و شیرین نظامی را به ترکی ترجمه کرد و یک مثنوی خوابنامه سرود که از فارسی ترجمه شده است، و نیز یک مثنوی طنز آمیز به نام «خرنامه» ساخت که آن را از حکایتی از زادالمسافرین امیر حسینی هروی گرفته است.

شیخی در اشعار ترکی خود نیز تحت تأثیر حافظ و سلمان ساوه‌ای و عده‌ای از شاعران درجه دوم ایران است.^۲

نفعی، در ۹۸۰ در حسن قلعه از حوالی ارزروم به دنیا آمده، و در ۱۰۴۴ به دستور مراد چهارم کشته شده است. او منتسب به طریقت مولویه بود. علاوه بر دیوان ترکی، یک دیوان فارسی در حدود دوهزار بیت مرکب از قصیده و غزل و ترجیع‌بند و رباعی و یک ساقی‌نامه دارد. دیوان او با این بیت آغاز می‌شود:

۱ - آقای دکتر رضا خسروشاهی آنهمه را در کتاب خود به نام «شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری» از انتشارات دانشرای عالی ۱۳۵۰، نقل کرده‌اند.
۲ - دائرة المعارف اسلام، چاپ استانبول.

درفتنه، اجازت دهم ار پای قلم را برفرق فریدون شکند ماه علم را
نفعی قصیده معروفی دارد که آن را «تحفة العشاق» نامیده در جواب این قصیده
خاقانی:

مرادل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشرو سر زانو دبستانش
مطلع نفعی این است:
دلیم سرمست جام عشق و عقل کل زبان دانش
نگوید نشنود هر دو جز از توحید یزدانش^۱

بحث در باب شعر و ادب فارسی در عصر عثمانی را با این نکته به پایان می‌برم
که اگرچه در این دوره آثار اصیلی همطراز آنچه از عصر سلجوقیان روم چون اشعار
مولوی و دختر سالاریا متون منشوری مثل تاریخ ابن بی بی و روضة العقول باقی مانده،
سروده و نوشته نشده که بتواند در سایه لطف و فصاحت خود مورد قبول فارسی زبانان
باشد و در ردیف آثار درجه اول زبان و ادب فارسی به شمار آید، اما کتابهایی به عربی
یا ترکی تألیف گردیده که از نظر تحقیق در ادب و فرهنگ ایران مورد استفاده محققان
می‌تواند باشد.

از آن جمله است برخی فرهنگها یا شرحهایی بر متون فارسی که در صفحات
بعد از آنها نام خواهیم برد. از همه مهم تر کشف الظنون حاجی خلیفه (متولد حدود
۱۰۰۰- در گذشته، ۱۰۶۷) است. این اثر عظیم کتابشناسی، حاصل دانش وسیع مؤلف
و تسلط او بر سه زبان فارسی و عربی و ترکی، و دسترسی او به مجموعه‌های نفیس کتاب
در استانبول آن روزی است که توانسته است حدود ۱۵/۰۰۰ عنوان کتاب را معرفی
نماید^۲ و کسانی که درباره ادب و فرهنگ گذشته ایران تحقیق می‌کنند از مراجعه به
این کتاب بی‌نیاز نیستند.

- ۱ - گاپنارلی، فهرست دستنویسهای موزه قونیه، ج ۲ چاپ ۱۹۷۱ ص ۳۲۸ - ۳۲۷ ج
۳ چاپ ۱۹۷۲ ص ۲۲.
۲ - چاپ فلوگل ۱۸۳۵-۱۸۵۸ در هفت جلد با فهرستها، چاپ ترکیه ۱۳۶۰-۱۳۶۲ قمری
(از خط مؤلف).

فارسی زبان رسمی نامه نویسی

پیش از این گفته ایم که در دوره سلجوقیان روم مکاتبات به زبان فارسی انجام می گرفت. بعد از انقراض سلجوقیان در دوره امرای محلی نیز با اینکه زبان ترکی پیشرفتهایی کرده بود، باز هم نامه های رسمی میان امرا و پادشاهان به فارسی نوشته می شد. بعد از تشکیل دولت عثمانی نیز همین ترتیب ادامه یافت.

علاوه بر مقدار کثیری از نامه هایی که در بایگانی دولت ترکیه و در جنگ های خطی باقی مانده، و بعضی از آنها در مجله ها و کتابهای تحقیقی نقل و منتشر گردیده، مجموعه های متعددی از منشآت موجود است که از آن میان دو مجموعه تا کنون به صورت مستقل چاپ شده است: مجموعه منشآت متعلق به دوره سلطان محمد فاتح، و منشآت تاجی زاده سعدی چلبی^۱.

از آنها مهم تر کتاب عظیم و نفیس «منشآت السلاطین»^۲ از فریدون بیگ^۳ (در گذشته ۹۹۱) از منشیان و خوشنویسان و عالمان و ادیبان معروف دولت عثمانی است که وضع زبان رسمی و دیوانی دربار عثمانی را در مدتی نزدیک به دو قرن نشان می دهد.

۱- هر دو کتاب جدا جدا به اهتمام نجاتی لوغال و عدنان ارزی چاپ شده، استانبول ۱۹۵۶.

۲- چاپ اول ۱۲۵۶ استانبول، چاپ دوم ۱۲۷۴ استانبول، ۲ جلد قطع رحلی بزرگ ۶۰۰+۶۲۶ صفحه.

۳- قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۰۶.

در این کتاب بعد از ذکر القاب و عنوانهای پادشاهان کشور های مختلف و امیران و وزیران و دیوانیان عثمانی، چند نامه از پیامبر اکرم و خلفا آمده، آنگاه فرمانها و نامه های پادشاهان عثمانی و جوابهایی که به آنها داده شده به ترتیب تاریخی گردآوری شده است.

بررسی این نامه ها و تأمل در سیر تحول آنها نشان می دهد که در سده های هشتم و نهم همه نامه هایی که به پادشاهان ایران و هند و فرارود (ماوراءالنهر) نوشته می شده، و فتحنامه ها و فرمانهای عمومی که برای حکام و امرای داخل قلمرو عثمانی فرستاده می شده و جنبه رسمی داشته به فارسی بوده، جز نوشته های کوتاه و غالباً خصوصی و محرمانه خطاب به زبردستان و دیوانیان فرو پایه که به ترکی نوشته شده است.

نامه های خطاب به فرمانروایان مصر و شریف مکه، تا وقتی که جزو دولت عثمانی نشده بودند به عربی بوده، و از دوره سلیم اول که تابع دولت عثمانی شدند، مکاتبه با آنان هم به ترکی جریان یافت. نامه هایی که از هند می رسید تا استیلای انگلیسیها همچنان به فارسی بود.

نامه های ترکی ساده و کوتاه بود، و در موارد فوری و در خطاب به زبردستان، یا به علامت بی اعتنایی نوشته می شد. برای نوشتن آنها نیازی به منشیان مجرب نبود، فرستنده نامه مطالب را خود به کاتب املا می کرد. از چهار نامه ای که سلطان سلیم در آستانه جنگ چالدران به شاه اسماعیل نوشته، و درباره آنها بازم بحث خواهیم کرد، نامه های سوم و چهارم که به ترکی و با عبارات ساده و کوتاه اما کوبنده و توأم با خشم و دشنام تحریر شده از این نوع است.

گاهی محرمانه بودن مطلب چنان بود که صاحب نامه نمی خواست منشی و خوشنویس و دیگران از مفاد آن آگاه شوند. این بود که نامه را یا خود می نوشت یا آن را به کاتب مورد اعتمادی املا می کرد.

چنین می نماید که زبان فارسی جنبه رسمی و اشرافی داشته، آنجا که ابراز محبت و احترام به مخاطب منظور نظر بوده نامه را به فارسی می نوشتند و هر جا که مراد ابراز خشم و عتاب و خوارداشت مخاطب بوده نامه به ترکی نوشته می شد، و

دربار عثمانی که پای بند اجرای تشریفات بوده این نکته را همیشه رعایت می کرده است. مثلاً سلطان مراد اول نامه خود را به علی بیگ قرامان که طغیان کرده بود به ترکی نوشته، و او جواب را به فارسی داده است.^۱ اوزون حسن آق قویونلو نامه ای به فارسی به محمد دوم (فاتح) نوشته و جواب عتاب آمیز محمد به ترکی است.^۲ شاهزاده جم پسر محمد فاتح که بر سر جانشینی پدر با سلطان بایزید دوم در کشاکش بوده نامه ای به فارسی به سلطان می نویسد و سلطان جواب او را به ترکی می دهد.^۳

رعایت دقیق این ملاحظات تشریفاتی، و تحولی که در زبان دربار عثمانی در آستانه جنگ چالدران پدید آمده، در چهار نامه سلطان سلیم به شاه اسماعیل پدیدار است. با اینکه نامه های بایزید دوم و خود سلیم اول به پادشاهان آق قویونلو و شاه اسماعیل همه فارسی بوده، از نیمه راه چالدران فارسی را کنار گذاشته و نامه نویسی را به ترکی آغاز کرده و این نقطه عطفی در تشریفات دیوانی امپراطوری عثمانی به شمار می رود.

سلیم بعد از ترك استانبول، ابتدا دو نامه از آنکامید و سیواس به فارسی به شاه اسماعیل فرستاده است.^۴ آنگاه وقتی به مرزهای ایران نزدیک شده و از اینکه شاه اسماعیل خیال جنگ ندارد و حاضر به رویارویی با او نیست به خشم آمده، سومین نامه را از یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) به ترکی و لبریز از عتاب و تهدید و دشنام نوشته^۵، و همراه خرقة و عصا و مسواک و تسبیح و کَشکول برای او فرستاده است. به این معنی که: تو پادشاه نیستی، برو به کار صوفیگری و درویشی خود پرداز! این نامه به جای عناوین و القاب متداول با خطاب «اسماعیل بهادر اصلح الله شأنه» آغاز شده است.

۱- منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲- همانجا، ج ۱ ص ۲۷۸.

۳- همانجا، ج ۱ ص ۲۹۱-۲۹۲.

۴- نامه اول در منشآت فریدون بیگ ص ۳۷۹-۲۸۱ آمده، فلسفی در رساله جنگ چالدران ص ۷۵-۷۷ آن را نقل کرده است. نامه دوم در همانجا ص ۳۸۲-۳۸۳ آمده و فلسفی آن را در ص ۸۱-۸۲ نقل کرده است.

۵- منشآت ج ۱ ص ۳۸۳، ترجمه فارسی آن، فلسفی: ص ۸۴-۸۵.

وقتی به مرزهای ایران رسیده، چهارمین نامه خود را بازم به ترکی و این بار بالحنی شدیدتر نوشته، همراه مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم آرایش فرستاده، به این معنی که: تو مرد نیستی، برو به آرایشهای زنانه پرداز!^۱

از این تاریخ به بعد، و بعد از جنگ چالدران نامه های عثمانیها به ایران منحصرأ به زبان ترکی نوشته شده است. در مقابل نامههایی که بعدها به پادشاهان هند نوشته می شد، و نامههایی که از امیران بخارا می آمد، باز هم به فارسی بود. چنین می نماید که زبان فارسی زبان بین المللی دولتهای مسلمان منطقه بوده است.

حالا با توجه به آنچه گذشت، ویژگیهای نامه نویسی به فارسی و ترکی و موارد و چگونگی کاربرد آن دو زبان را باز می گوئیم.

نامه های فارسی که میان پادشاهان مبادله می شد و متکی به ستهای دیرپایی بود، سبک فنی دشواری داشت و آراسته به صنایع گونه گون ادبی و آیات و احادیث و امثال و اشعار پارسی و تازی بود. در مقدمه نامه عناوین و القاب فرستنده و گیرنده با طمطراق تمام و توأم با سجع و موازنه می آمد. عناوین و القاب خاص هر کس و هر طبقه در کتابهای انشا ضبط شده است.

در این نامهها يك منظور زیرکانه در پس پرده اطناپ و عبارت پردازی نهفته بود و آن اینکه فرستنده نامه می خواست از بیان هر گونه مطلب صریحی خودداری کند. این نامهها جنبه رسمی و تشریفاتی داشت و در خطاب به بزرگان و به نیت ابراز احترام تحریر می شد.

فارسی نویسی آنچنان نشانه محبت و احترام بود که حتی نامه هایی که سلیم در اوج دشمنی با ایران به سران قبایل مرزی به منظور دلجویی از آنها و تحریک آنان به دشمنی با شاه اسماعیل می نوشت باز هم به فارسی بود. از آن جمله نامه ایست که به «اکابر و اعیان بلده تبریز، سیما... شمس الدین قاضی احمد دامت فضائل» نوشته است.^۲ و می دانیم که مردم تبریز در آن روزها و حتی تا يك قرن بعد از آن، هنوز

۱- منشآت ج ۱ ص ۳۸۵-۳۸۶، ترجمه فارسی آن فلسفی: ص ۸۸.

۲- منشآت ج ۱ ص ۳۹۰.

زبان کهن ایرانی خود را داشته‌اند^۱. و این خود قرینه دیگری بر تأیید آن حقیقت است. نوشتن نامه‌ای از پادشاهی به پادشاهی با آن شرایط آراستگی که گفتیم هنری بود که طبعاً از هر کسی ساخته نبود. منشی چیره دست کار آزموده‌ای می‌خواست که تسلط کافی بر ادب پارسی و تازی داشته باشد، و در فرصت کافی و با صرف وقت و دقت کار خود را انجام دهد. در مجموعه‌های منشآت، نام نویسنده هر یک از چنین نامه‌هایی قید شده، مثلاً^۲ به تصریح فریدون بیگ نخستین نامه سلطان سلیم به شاه اسماعیل به قلم تاجی زاده جعفر چلبی^۳، و دومین نامه به قلم مولانا مرشد عجم^۴ تحریر شده است.

نامه هفتاد ذرعی

عجیب‌ترین و درازترین نامه‌های تاریخی، نامه‌ایست که شاه طهماسب در ۹۷۵ در تسلیت مرگ سلیمان اول و تبریک جلوس سلیم دوم به وسیله سفیر خود شاهقلی سلطان استاجلو حاکم چخور سعد (ایروان) به دربار عثمانی فرستاده است. این نامه هفتاد ذرعی در موزه توپقاپوسرای استانبول موجود است و رونوشت آن در خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی چاپ شده است^۵.

درباره نحوه تهیه و تنظیم آن، قاضی احمد چنین نوشته است:

«... و مدت هشت ماه تمام، شاه خجسته فرجام اوقات صرف کتابت آن نموده، کتابت مذکور را موافق سلیقه خود به اتمام رسانیدند. و تمام تاجیکان (یعنی فارسی‌زبانان نه ترک‌های قزلباش) از عمال و مقربان و فضلا و شعرا مسودات نظم و نثر را به سمع اشرف می‌رسانیدند، و هر چه از آن نوشته‌ها خوش می‌فرمودند، بیرون می‌نوشتند... و آن مکتوب

۱- رجوع شود به زبان کهن آذربایجان، از نگارنده در نامواره دکتر محمود افشار ج ۴ ص ۱۹۰۱-۱۹۴۶.

۲- منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۳۷۹.

۳- همانجا ص ۳۸۲.

۴- خلاصه التواریخ، چاپ دکتر احسان اشرافی ج ۱ ص ۲۷۷-۵۲۵.

صداقت اسلوب در طول هفتاد ذرع بود... واصل آن را... قاضی کوچک مشرف که از شاگردان استادى مولانا مالك دیلمی بود، کتابت نمود^۱. حالا خیال می کنید محتویات این نامه هفتاد ذرعى، که هشت ماه تمام وقت «شاه خجسته فرجام» و «تمام تاجیکان از عمال و مقربان و فضلا و شعرا» صرف نگارش آن شده بود چه بود؟ و چه نتیجه‌ای برای ایران داشت؟ اینهمه روده‌درازی و یاوه‌پردازی، مدرك گویایی از ضعف شخصیت کسی است که ۵۴ سال سرنوشت ایران دردستهای لرزان او بود و بیشتر بدعتهای ناپسند یادگار اوست. سراسر این هفتاد ذرع، تملق‌گویی از عثمانیهاست؛ و مدح سلطان متوفی (که آنهمه بلا بر سر ایران و ایرانیان آورده بود) و شاه جدید و سفیر او و وزیر او، و وصف خنک و بیمزه از پیروزیهای عثمانیها در مجارستان که از سفیر عثمانی شنیده بوده‌اند. از آن جمله چهار ذرع از نامه تغزلهایی است به نظم و نثر در وصف فرنگی-زادگانی که اسیر شده و به‌عنوان غلام و کنیز در اختیار سپاهیان فاتح قرار گرفته بودند! این نامه حتی در همان زمانها هم موجب خشم و نفرت و استهزای ایرانیان بوده و کاتب یکی از نسخه‌های خطی کتاب^۲، آن را حذف کرده و به جای آن چنین نوشته است:

«چون این نامه در نسخه ثبت شده بود، و گوش و هوش مستمعان را جز کدورت و الم چیزی نمی‌افزود، فی الحقیقه کتابتی که هفتاد ذرع طول او باشد، و تخمیناً پنج هزار بیت باشد، و دريك مجلس خوانده نشود، مستمعان را از شنیدن او چه حظ و خوانندگان را از خواندن آن چه فیض؟ هر عبارت هزار جا مکرر شده، تعزیت غیر مذهب را شنیدن سوای ملال چیزی نیست. به آن جهت نوشته نشد.»

از نامه عجیب شاه طهماسب بگذریم و به نمونه‌ای از نامه‌هایی که از دربار عثمانی به ایران آمده برسیم.

۱- همانجا: ص ۴۷۷-۴۷۸.

۲- نسخه مورخ ۱۰۶۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۵۷۰.

فاتح استانبول آب دفع ملخ می خواهد!

در قرامان، از نواحی مرکزی آسیای صغیر ملخ آمده بوده، مردم و حکومت از دفع آن عاجز مانده بوده‌اند. شنیده بوده‌اند که در ایران در لرستان چشمه آبی هست که اگر کوزه‌ای از آن را به ناحیه ملخ زده ببرند سارهای ملخ خوار به بوی آن خود را به محل می‌رسانند و ملخها را از میان می‌برند! حاکم مستقل قرامان دو مرد محترم را مأمور می‌کند که به ایران بیایند و آب سحر آمیز را به قرامان ببرند. از سلطان محمد فاتح [۸۵۵ - ۸۸۶] هم استدعا می‌کند که برای تسهیل در انجام مأموریت فرستادگان توصیه نامه‌ای بنویسد.

سلطان محمد، نامه‌ای خطاب به پادشاهین و امرا و وزرا و بزرگان شهرهای ایران نوشته به دست فرستادگان قرامانی می‌دهد. این نامه و جواب ایرانیان را از منشآت فریدون بیگ نقل می‌کنیم.^۱ نامه سلطان عثمانی از یک طرف ساده و روان و شیرین است از طرف دیگر ساده دلی و خرافات پرستی فاتح بلند آوازه استانبول را می‌رساند. در نامه فرستادگان آب، این نکته مهم است که هیچ تأکیدی بر اثربخش بودن آن نکرده‌اند.

اینک نامه محمد فاتح (با حذف عناوین و القاب و ادعیه آن).

«سلاطین کامگار و خواقین نامدار و پادشاهان روزگار و شهنشاهان عالی‌مقدار و ملوک شریعت‌شمار و حکام معدلت‌مدار و امرای نصف دثار و وزرای مکرم آثار... خصوصاً اماجد ذوی الالباب و اکرام عالی‌انساب و قضات عظام و سادات کرام، و عموماً ساکنان ممالک اسلام... بعد از تبلیغ سلامی که روایح فوایح آن دماغ خسروان را معطر کند، و تمهید پیامی که قلوب اهل جهان را منجذب نماید، اعلام رای عالیشان آنکه: ولایت یونان که در السنة ناس مشهور به فرمان است و بنا بر ملاصقت آن به ممالک محروسه رعایت خواطر سکنش بر ذمت شهریاری واجب و لازم، و چون استماع نمودیم که در این مدت از تقدیر الهی

۱- منشآت فریدون بیگ، ج ۱ ص ۲۵۷-۲۵۸.

صورت اختلال و تباهی به واسطه ظهور ملخ به غلات و حبوب بلاد و نواحی اش روی نموده و به هیچ وجه دفع و منع آن ممکن نشده، و از اهل تجارت محقق و معین گشته که در ملک لورستان عین نایع موجود است که از آن آب به قدر کفایت، چون به اطراف و اکناف نقل می کنند، به تعاقب آن ماء زلال، طیور دافعه متعدده می آیند، و جرّاد منتشر را هلاک می کنند، و به فرمان خدای عزوجل کدورتی که از آن آفت سماوی به رخساره زمین سر بر زمین رسیده، به اظفار قهر و منقار خشم در می زدایند.

از آن سبب حاکم آن دیار جناب... ابراهیم بگگ... با جمهور و ضیع و شریف از صغار و کبار آن دیار متفق گشته، عمدتاً السادات العظام... سید شمس الدین و سید نظام الدین... را که هر یک از سالکان راه شریعت و رهروان نهج حقیقت اند با تضرع و نیاز ارضا کرده، به جهت آوردن آن آب که سبب صلاح عالم و نظام حال نوع بنی آدم است، بدان اطراف فرستاده و ضراعت نامه‌ای از جانب خودشان نوشته، منبعث نموده‌اند. از برای تأکید رعایت و تمهید حصول مقصود ایشان، از این جانب دیگر حسب الاستدعا این کتاب مستطاب مرقوم گشته، سمت اصدار یافت. باید که شهر به شهر و ناحیه به ناحیه، از هر دیار و بلاد و قلاع و بقاع و اماکن و رباط برسند، رعایت جانب و تقویت ایشان از عمده نصرت اسلام شمرده، در سرعت امداد ذهاب و ایاب ایشان التفات و معاونت دریغ ندارند.

و توقع از مکارم اخلاق و مسلمانی و اشفاق همگنان آنکه: مقدم عزیزشان معزز و مکرم و موقر و محترم دارند، و در مواضع مخوفه معاونت و تقویت ایشان را از ثنوبات اخرویه معدود داشته، اجتهاد دریغ نفرمایند. و به تربیت [و] ترتیب مهمات و حل مشکلات اهل اسلام مساعی جمیله به ظهور آورند که بتوفیق الله از حسن معاونت آن عزیزان مقضی المرام

۱- ظاهراً تاج الدین ابراهیم که از ۸۲۷ تا ۸۶۸ حکومت می کرده، بنا بر این، این حادثه و تاریخ تحریر نامه در فاصله سالهای ۸۵۵ (جلوس محمد دوم) تا ۸۶۸ بوده است.

عودت فرمایند. و ادعیه فایض البرکات منتظران این دیار را ذخیره اعمال حسنه دانند. و در آنکه عندالله والناس مشکور و مأجور مشوبات آن نزدیک و دور بر جراید اعمال و صحایف آمال همگنان واصل و مندرج خواهد گشت، شبهه نیست... زیاده بسطت نرفت که سعادات مساعد، و روزگار معاضد باد.

جواب

عرضه داشت درویشان خالك نشین و دعا گویان کمترین... بررای عالم آرای گماشتگان عتبه عالیة سلاطین عدالت آیین و پادشاهان صاحب تخت و نگین خطه روم... آنکه حال اقدوتی السادات و الاعاظم، سید شمس-الدین و سید نظام الدین... به این بقعه شریفه در رسیدند، و حسب الاستدعا به قدر کفایت از این آب زلال که بدرقه طیور دافعه جرّاد است، به ایشان تسلیم نموده، و ظرف آن را مهر نموده، بامر الله و توفیقه اصدار نموده شد. امید که به خیر واصل کرده، از تعلیم بردنش تغافل نکنند، و چون حکمت خفیه به ظهور آید، شکر الهی ادا نمایند. والسلام.

بعد از منشآت السلاطین، مهم ترین مجموعه نامه های سیاسی، دستورالانشا یا توقیعات سلاطین عثمانیه (تألیف شده در ۱۰۵۳) از صاری عبد الله افندی رئیس الکتاب (در گذشته ۱۰۷۱) است شامل ۱۷۰ نامه از نامه هایی که میان بایزید دوم و سلطان حسین بایقرا و دیگر پادشاهان عثمانی با پادشاهان ایران، هند، فرارود (ماوراءالنهر) مبادله شده و قسمتی از آنها به قلم خود اوست.

تقویمهای پادشاهی

در کتابخانه موزه کاخ توپقاپوسرای در استانبول، که وارث کتابخانه سلطنتی پادشاهان عثمانی است، ۱۸ جلد تقویم و جدول احکام سالهای مختلف به فارسی موجود

است به این ترتیب^۱:

طالع ولادت سلطان محمد بن مراد (= محمد فاتح) از خطایی جیلانی.
 تقویم پادشاهی سال ۸۹۴ از خطابی الحسینی منجم به نام بایزید دوم.
 تقویم واحکام سالهای ۹۰۰ تا ۹۱۰، جداجدا از عبدالکریم بن مولانا سنان
 متخلص به حیاتی، نورالدین حمزه بن عبدالکریم، سلمان منجم باشی همه به نام بایزید
 دوم.

صحایف تقویم، جدول استخراجات سال ۹۱۶، از یوسف بن عمر ساعاتی
 به نام بایزید دوم.

رسالة اختلاجات برای سال ۹۳۰ از یوسف بن عمر ساعاتی منجم باشی به نام
 سلیم اول.

این تقویمها، کاربرد زبان فارسی را در این زمینه نشان می دهد. و چون تقویمهای
 ایرانی آن سالها ظاهراً باقی نمانده یا کمتر مانده، بررسی آنها بی فایده نخواهد بود.

۱- رك: فهرست نسخ فارسی توپقاپوسرای از فهمی ادهم قراطای.

فرهنگ‌نویسی و شرح و ترجمه‌متون فارسی

با پیشرفتهای زبان ترکی و رواج آن در قلمرو عثمانی، زبان فارسی در آن سرزمین رو به ضعف گذاشت. اندک اندک شعر سرودن و کتاب‌نوشتن به فارسی کاستی گرفت. اما شوق و علاقه اهل ذوق و دانش به خواندن نظم و نثر فارسی هرگز کاهش نیافت و شاهکارهای ادب فارسی به‌عنوان عالی‌ترین نمونه‌های ذوق و اندیشه بشری، جای خود را در دل‌های فرهیختگان آن دیار حفظ کرد. جز اینکه برخورداری از این شاهکارها و درک دقایق و ظرایف آنها از نسلی به نسلی دشوارتر می‌گردید. از اینجا بود که نیاز به فرهنگهای فارسی و کتب شرح و تفسیر متون احساس گردید و آثاری در این زمینه‌ها تألیف گردید. اینک ابتدا به فرهنگها و بعد از آن به شرحهای متون نگاهی می‌افکنیم.

فرهنگ‌نویسی در دیار عثمانی

بیشتر فرهنگهای فارسی، تا پیش از قرن اخیر در هند یا روم نوشته شده است. آنچه در هند تألیف شده چون فارسی به فارسی بوده، در ایران نیز معروف و همیشه مورد استفاده بوده است اما فرهنگهایی که در آسیای صغیر تدوین گردیده بیشتر فارسی به ترکی بوده و بدین سبب در ایران کمتر شهرت یافته‌اند. در اینجا به تعدادی

از آنها اشاره می‌کنیم.

لسان‌العجم شعوری - بزرگترین و مشهورترین فرهنگ فارسی به‌ترکی، لسان‌العجم معروف به فرهنگ شعوری، از حسن حلبی (در گذشته ۱۱۰۵) است^۱ که در دو جلد ضخیم دو هزار صفحه‌ای در ۱۱۵۵ در استانبول به چاپ رسیده است. نام این کتاب را نوال الفضلاهم نوشته‌اند.

به تحقیق لغت‌شناس بزرگ عصر ما علامه دهخدا شمار کثیری لغات ساختگی و بی‌بن‌وریشه در این کتاب آمده، و از آنجا به فرهنگهای اروپایی و ایرانی راه یافته است^۲.

صاح العجمیه - فرهنگ فارسی به‌ترکی از محمدبن میرعلی برکلی (ببر کلی؟) [۹۲۶-۹۸۱]، مؤلف آن از ایرانیانی است که به علت ناخشنودی از سیاست صفویه به خاک عثمانی رفته و غیر از این کتاب تألیفات متعدد دیگری دارد^۳.

لغت حلیمی - بحر الغرایب، معروف به لغت حلیمی از لطف‌الله بن یوسف حلیمی (در گذشته ۹۲۲) از ایرانیانی است که به استانبول رفته و در آنجا می‌زیسته و در لشکر کشی سلطان سلیم به ایران از همراهان او بوده است^۴. بحر الغرایب دو قسمت است، قسمت اول لغت فارسی به‌ترکی و قسمت دوم آن عروض و قافیه و بدیع است^۵. حلیمی کتاب دیگری به نام قائمه در توضیح بحر الغرایب تألیف کرده است^۶. يك فرهنگ عربی به فارسی هم به نام مصرحة الاسما از این مؤلف در دست است^۷.

وسيلة المقاصد - لغت فارسی به‌ترکی (تألیف شده در ۹۰۳) از خطیب رستم مولوی. مؤلف از درویشان طریقت مولویه و مقیم قونیه بوده است.

۱- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲- علی اکبر دهخدا: مجلة ينما، سال ۴، ص ۱۸-۲۵.

۳- نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۹۵. منزوی، فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۱۹۹۸.

۴- قاموس الاعلام، ج ۳ ص ۱۹۲۰.

۵- منزوی، فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳ ص ۱۹۲۰، ۲۰۱۲۹.

۶- همانجا ص ۲۰۳۶.

۷- علینقی منزوی، فرهنگهای عربی به فارسی، مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۳۲۸.

لغت نعمة الله - از نعمة الله بن احمد بن مبارك روشنی زاده رومی (در گذشته ۹۶۹) فرهنگ فارسی به ترکی است با دستور زبان^۱.

تحفة شاهدی - فرهنگ منظوم فارسی به ترکی^۲ در روزهای مختلف (تألیف در ۹۲۱) از ابراهیم دده شاهدی قونیوی (در گذشته ۹۵۷). برای کتاب شرحهای متعددی نوشته شده از آن جمله است: شرحی از احمد بن عثمان متخلص به خاتم (در گذشته ۱۱۶۸)، شرح ملاعلی گرجی بکتاشی، شرح سید محمد پیرپاشا، شرح مصطفی بن یوسف بن مراد ایوبی موستاری از مردم یوگوسلاوی.

شاهدی از پیروان طریقت مولویه بود. مثنوی گلشن توحید را در ۹۳۷ در سه هزار بیت در شرح ششصد بیت از مثنوی سروده، و نیز مثنوی گلشن اسرار، مهم ترین اثر خود را در شرح حال خود و مولویه آن عصر در ۹۵۱ سروده است.

تحفة وهبی - از محمد وهبی سنبل زاده^۳ شاعر معروف ترك (در گذشته ۱۲۲۴) فرهنگ منظوم تازی به پارسی (تألیف در ۱۱۹۷) که بارها در استانبول به چاپ رسیده، و چاپ اول آن در ۱۱۹۷ بوده است. فحبة اللغه از همین شاعر، فرهنگ منظوم فارسی به ترکی است.

مرقات الادب، فرهنگ تازی به پارسی از احمدی گرمیانی (در گذشته ۸۱۵) او فرهنگ منظومی هم دارد به نام عقود الجواهر که گفته اند بر اساس «حمد و ثناء» رشید و طواط است.

مرقات الکلام العرب والعجم، الفاظ ترکی و فارسی از ابراهیم مسکین (تألیف پیش از ۸۳۵).

فرهنگ ضیاء یا گنجینه گفتار از ضیا شگون، بار نخست در یک جلد در ۱۳۲۵ قمری در استانبول به چاپ رسیده، و بعدها از طرف وزارت فرهنگ ترکیه چاپ دوم آن در ۳ جلد در سالهای ۱۹۴۴-۱۹۵۱، و چاپ سوم آن در ۹ جزء در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۸ منتشر شده است.

۱- احمد منزوی، فهرست نسخه‌ها ج ۳ ص ۲۰۲۰.

۲- چاپ استانبول، ۵۲۷۵ قمری.

۳- سفارتنامه‌های ایران، ص. ۲۲۵-۲۵۲.

فرهنگ فارسی به ترکی، از ابراهیم اولگون و جمشید درخشان، چاپ ۱۹۶۷
آنکارا، و فرهنگ ترکی به فارسی از همان مؤلفان چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران
۱۳۴۸.

شرح نویسی بر متون فارسی

به دنبال تألیف لغت نامه‌ها، شرح نویسی بر متون فارسی نیز آغاز گردید. این هم
دنباله‌روی از جریان تألیف و تصنیف در ایران بود.

می‌دانیم که از قرن هشتم و نهم آفرینش ادبی در ایران سستی گرفته بود، اهل
قلم به جای ابداع آثار بدیع، به پرداختن شرح و حاشیه و تعلیقه بر متون گذشته روی
آورده بودند. در دیار روم نیز به همان سان که معماپردازی و ماده تاریخ‌سازی به تقلید
شاعران ایران رواج گرفته بود، شرح نویسی بر متون معروف هم معمول گردید.

از میان متون فارسی بیش از همه مثنوی مولوی در آن دیار مورد شرح و تفسیر
قرار گرفته است. در اینجا شرح‌های آن کتاب را به ترتیب تاریخ تألیف نام می‌بریم:
گلشن توحید، از شاهدی قونیوی (در گذشته ۹۵۷) که پیش از این به مناسبت
تحفه شاهدی از او نام بردیم.

شرح مثنوی از سروری، مصلح‌الدین مصطفی (در گذشته ۹۶۹) که شرح‌هایی
بر بوستان و دیوان حافظ هم دارد.

کاشف الاسرار و مطلع الانوار، شرح برخی از بیت‌های دفتر اول مثنوی، از
حسن ظریفی چلبی (در گذشته ۹۷۷).

شرح مثنوی از سودی (در گذشته ۱۰۰۵) از مردم بوسنه یوگوسلاوی، این
کتاب برعکس شرح مؤلف بردیوان حافظ شهرتی نیافته است.

شرح مثنوی از اسماعیل انقروی (متوفی ۱۰۴۱) معروف‌ترین شرح‌های آن
کتاب است. اما به تحقیق گلپنارلی خطاهای فراوانی در آن هست. از جمله اینکه او
به سایر آثار مولوی توجهی نکرده و نیز نسخه مغلوطی را اساس کار خود قرار داده، و
دفتر معمول هفتم مثنوی را هم (که از مولوی نیست) شرح کرده، و این خطای مؤلف

مورد خشم و اعتراض درویشان مولویه بوده است.

شرح مثنوی از عبدالمجید سیواسی (در گذشته ۱۰۴۹) که بخشی از دفتر اول را شامل است.

جواهر بواهر مثنوی، شرح دفتر اول مثنوی از صاری عبدالله (در گذشته ۱۰۷۱) است. این شرح در پنج جلد در ۸۸-۱۲۸۷ قمری در استانبول به چاپ رسیده است. روح المثنوی، شرح ۱۸ بیت آغاز مثنوی از اسماعیل حقی بروسوی (در گذشته ۱۱۳۸).

شرح مثنوی، از شیخ مراد بخاری (در گذشته ۱۲۶۵) در ۱۲۵۵ آغاز شده و بعد از ۱۲۶۱ پایان یافته است. به عقیده گلپنارلی این شرح با همه ایجازی که دارد شرح کاملی است.

آخرین شرح مثنوی از شادروان عبدالباقی گلپنارلی است به زبان ترکی جدید و به خط لاتین که در شش جلد به چاپ رسیده و امروز مورد علاقه و استفاده ترکهاست. بعد از مثنوی، دیوان حافظ بیش از هر کتاب فارسی مورد توجه بوده و کهن ترین شرحهای آن از این قرار است:

شرح سروری، شرحی است صوفیانه که در ۹۶۶ به پایان رسیده است. شرح شمعی، از نظر ادبی و خارج از دید صوفیانه تحریر، و در ۱۰۰۵ پایان یافته است.

شرح زاهد بن علی، تلفیق شرحهای سروری و شمعی است.

شرح سودی بوسنه‌ای که در ۱۰۰۷ به پایان رسیده، معروفترین شرحهاست و به فارسی هم ترجمه شده است.

شرحهایی بر گلستان از سروری و سودی و شمعی و لامعی بروسوی در دست است که آخری فقط شرح دیباچه گلستان است.

شرحهای بوستان نیز از سروری و سودی و شمعی موجود است.

از مولوی و سعدی و حافظ که بگذریم، آثار جامی بیش از همه آثار فارسی مورد توجه بوده و شرحهایی بر بعضی از آنها نوشته شده است:

۱- گلپنارلی، مولویه بعد از ولانا، ترجمه دکتر سبحانی.

شرح تحفة الاحرار از شمعی که در ۱۰۰۶ به پایان رسیده است.
 شرح سبحة الابرار از همو که در ۱۰۰۹ پایان گرفته.
 شرح بهارستان از خضر بن مصلح الدین مصطفی ارزنجانی از ادیبان قرن دهم
 مقیم ارزنجان.

آنچه گذشت تنها نمونه‌های اندکی بود از آنچه در سرزمین عثمانی در شرح
 و تفسیر متون فارسی تألیف شده است. همت این مردان ادب دوست که عمر خود را
 در راه شناساندن ادب و فرهنگ ایرانی به هموطنان و همزبانان خود صرف کرده‌اند
 همواره مورد قدرشناسی ایرانیان خواهد بود روان‌شان شاد و یادشان گرامی باد.
 در پرتو همین کوششهاست که سنت علاقه به زبان و فرهنگ ایرانی در آن
 سرزمین پایدار مانده است. با اینهمه این نکته را نباید ناگفته گذاشت که امروز این
 شرحها برای ایرانیان فائده زیادی ندارد. و این به دو سبب است: یکی اینکه شارحان
 غالباً نسخه‌های کم اعتبار را اساس کار خود قرار داده‌اند دیگر اینکه شرحها برای
 کسانی نوشته شده که زبان فارسی را بسیار کم می‌دانسته‌اند و ناچار ساده‌ترین و
 پیش پا افتاده‌ترین الفاظ نیز به ترکی ترجمه شده است. درباره یکی از این شرحها که
 به فارسی ترجمه شده، به نظر رسید که کاش مترجم فقط به نقل برگزیده‌های شامل
 نکته‌های مهم اکتفا می‌کرد.

ترجمه‌های شاهکارهای ادب فارسی

زبان و ادبیات ترکی، مثل هر زبانی در مسیر تکامل خود پیش می‌رفت و آهسته
 آهسته جا می‌افتاد و به صورت زبان رسمی امپراطوری عثمانی درمی‌آمد، و نیز
 آمادگی آن را می‌یافت که آثار از زبانهای دیگر بدان ترجمه شود. پیش از این
 دیدیم که در دوره سلجوقیان و تا اوایل عثمانیها ترجمه‌ها از تازی به پارسی بود. حتی
 دیدیم که مجالس النفائس در استانبول به دستور سلیم از ترکی به فارسی ترجمه شد.
 اما اینک جامعه احساس می‌کرد که باید کتابهایی به زبانی که بدان گفتگو می‌شود در
 دسترس داشته باشد.

این نیاز طبیعی زبان بود. به همان سان که زبان عربی هم با ترجمه آثاری از پهلوی و یونانی و سریانی در سده‌های دوم و سوم جان تازه‌ای یافت. یا در زبان فارسی ترجمه کتابهایی از زبانهای اروپایی به تشویق عباس میرزا آغاز شد و با تأسیس دارالترجمه همایونی در دوره ناصرالدین شاه نهضت ترجمه قوت گرفت و موجبات تحول فکری و ادبی فراهم آمد. و اثر این ترجمه‌ها چنان بود که حتی بعضی انواع ادبی چون رمان نویسی و نمایشنامه نویسی که در ایران سابقه نداشت با رواج ترجمه‌های آثار اروپایی در ادبیات ایران به وجود آمد.

دوره شرح متون فارسی در قلمرو عثمانی، دوره‌ای بود که در آن طبقه ممتاز و اهل کتاب کم و بیش فارسی می‌دانستند و تنها نیازمند این بودند که به کمک شرحها ظرایف و دقائق متون را بهتر بفهمند. اما رفته رفته که آشنایی با زبان فارسی کاستی می‌گرفت، فهم متون با کمک شرحها هم میسر نبود. این بود که نیاز به ترجمه متون بیشتر شد. ترجمه متون فارسی از قرن دهم، پس از جنگ چالدران رواج یافت و به تدریج بیشتر شاهکارهای زبان فارسی به ترکی درآمد.

معروف‌ترین مترجم این آثار، شاعر و نویسنده معروف لامعی بروسوی [متولد ۸۷۷- متوفی ۹۳۹] است که بسیاری از کتابهای فارسی از جمله اکثر آثار جامی را به ترکی ترجمه کرده لقب «جامی روم» یافته است. لامعی در زبان فارسی تسلط کافی داشت و پرورده پدری بود که سالهایی از عمر را در سرزمینهای فارسی زبان گذرانیده بود. از طرف دیگر شاعر توانایی بود. اشعار فارسی فراوانی هم در دیوان او هست. به این سبب ترجمه‌های او ارزش بسیاری دارد و در عصر او و بعدها همیشه مورد رغبت و توجه بوده است. از او که بگذریم بسیاری از شاعران و دانشمندان ترک آثاری از زبان فارسی ترجمه کرده‌اند.

تنظیم فهرست کاملی از متنهای ترجمه شده از فارسی به ترکی و نامهای مترجمان کوشش و فرصت بیشتری می‌خواهد و خارج از توانایی من است، برای خواننده ایرانی هم مفید نیست. این قدر هست که کمتر متن فارسی ترجمه نشده مانده است و شاهکارهای مهمی چون دیوان حافظ و گلستان سعدی و مثنوی مولوی و رباعیهای خیام نه یک بار که بارها ترجمه شده است. نام و مشخصات برخی از ترجمه‌های چاپ

شده را در «کتابشناسی ترکیه درباره ایران»^۱ می‌توان دید.^۲
در ترکیه جدید، بعد از رسمیت یافتن خط لاتینی و نوسازی زبان ترکی، کار ترجمه در برنامه‌ریزی دولتی جای گرفت و در مجموعه «ترجمه‌هایی از ادبیات جهان، سلسله آثار کهن اسلامی شرق» از انتشارات وزارت فرهنگ ترکیه بسیاری از شاهکارهای ادبیات ایران ترجمه و چاپ شد که از آن جمله است ترجمه شاهنامه از پروفیسور نجاتی لوغال.

آنچه در طی پانصدسال گذشته از فارسی به ترکی ترجمه شده است، تأثیر عظیمی در شناساندن فرهنگ ایرانی داشته، و ایرانیان هیچگاه نباید خدمت ارزنده مترجمان این آثار را فراموش کنند. مخصوصاً ترجمه‌های کهن این فائده‌راهم برای ما دارد که گاهی می‌بینیم متن اصلی کتابی از میان رفته و تنها ترجمه ترکی آن موجود است یا نسخه مغلوط منحصر به فردی از کتابی را داریم که ترجمه کهن ترکی آن می‌تواند ابزار کار محققان در تصحیح متن باشد.

مثلاً از داستان معروف سمک عیار، متن فارسی جلد سوم آن از میان رفته است و فقط ترجمه آن جلد، و ترجمه جلد چهارم در دست است که در دوره مراد سوم [۹۸۲-۱۰۰۳] ترجمه شده و دستنویس آن در کتابخانه موزه بریتانیا به نام «داستان فرخ‌روز» موجود است^۳ قسمت اول دستنویس ترکی مجدداً به فارسی ترجمه شده

1- Türkiye'de basılmış Farsca eserler ve... Bilbiyografyası' Milli Kutuphane, Ankara 1971.

۲- به‌عنوان نمونه نامهای مترجمان رباعیهای خیام (به خط لاتین) و سال چاپ آنها را که از همان کتاب استخراج شده ذکر می‌کنم:

عبدالله جودت ۱۹۱۴، (چاپ دوم) ۱۹۲۶؛ حسین دانش و رضا توفیق، ۱۹۲۲ چاپ دوم ۱۹۲۷؛ حسین رفعت ۱۹۲۶، چاپ دوم ۱۹۴۳؛ فیض‌الله ساجد ۱۹۲۹، احمد خیاط ۱۹۳۱، عبدالباقی گلپنارلی ۱۹۵۳ و اصف‌ماهر قوجا ترک ۱۹۵۴، چاپ دوم، ۱۹۵۵، چاپ چهارم ۱۹۶۹؛ رشدی شارداغ چاپ دوم ۱۹۶۰، استانبول ۱۹۶۶؛ صباح‌الدین ابوب‌اوغلو ۱۹۶۱، ۱۹۶۹؛ محمد نوری گنج عثمان ۱۹۶۳؛ عبدالقادر ۱۹۶۴، چاپ دوم ۱۹۶۹؛ احسان حمامی زاده ۱۹۶۶

۳- این ترجمه را استاد دکتر عباس زریاب کشف کردند و عکس آن به ایران آورده شد.

و به نام جلد سوم سمک عیار به چاپ رسیده است^۱ قسمت دوم آن هم برای تصحیح مجدد جلد چهارم سمک عیار حتماً باید مورد استفاده قرار گیرد.

همچنین است داراب نامه بیغمی^۲ (داستان فیروز شاه پسر داراب) که نسخه منحصربه فرد آن ناقص است، و به نوشته حاجی خلیفه در کشف الظنون این کتاب به دست صالح بن جلال برای سلطان سلیم به نام «قصه فیروز شاه» ترجمه شده است. جستجو و کشف نسخه‌ای از آن ترجمه برای تکمیل متن فارسی سودمند خواهد بود. چنانکه می‌دانیم در زبان فارسی داستانهای معروف و مطلوبی مثل خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، وامق و عذرا و جز اینها بارها به نظم در آمده، اما حوادث داستان در هر منظومه‌ای به گونه‌ای دیگر است. بنابراین در مورد داستانهای منظوم ایرانی در ادبیات ترک قبل از تطبیق و بررسی دقیق نمی‌توان به سادگی اظهار نظر کرد که این منظومه ترکی ترجمه فلان منظومه فارسی است. مرحوم نفیسی در ذکر آثار لامعی گفته است^۳ که «ترجمه وامق و عذرای عنصری که اصل آن از میان رفته است اهمیت بسیار دارد». من وامق و عذرای لامعی را با ابیات بازمانده از منظومه عنصری که مجموعاً ۵۱۵ بیت است^۴ به دقت سنجیدم و به این نتیجه رسیدم که شاعر ترک مثنوی عنصری را در دست نداشته، همانطور که سایر مثنویهای فارسی در این موضوع هم شباهتی به داستان عنصری ندارند.

دستنویسهای فارسی در دیار روم

گویاترین نشانه‌های گسترش و رواج زبان و فرهنگ ایرانی در دیار روم، کثرت دستنویسهای فارسی است که در گوشه و کنار آن سرزمین در هر شهر و روستا در طی قرن‌ها کتابت شده، و مخصوصاً آنچه از آثار فارسی پیش از مغول، در قرن‌های

۱- سمک عیار، جلد سوم، ترجمه از ترکی، ۱۳۴۸، بنیاد فرهنگ ایران.

۲- داراب نامه، چاپ دکتر ذبیح الله صفا، ۲ جلد، ۱۳۴۱، ذکر ترجمه ترکی منقول از کشف الظنون در یادداشت‌های مصحح بر جلد دوم ص ۷۶۸ آمده است.

۳- سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران: ص ۳۹۰.

۴- وامق و عذرا، گرد آورده محمد شفیع، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۶.

ششم تا دهم در آن دیار بازنویسی شده اهمیت خاصی دارد. اگر آثار پنج قرن اخیر ما در خارج از کشور در کتابخانه‌های هند و پاکستان به فراوانی به دست می‌آید، متون کهن‌تر پیش از آن را در کتابخانه‌های قلمرو عثمانی، و آنچه از آن میان به کتابخانه‌های اروپا و آمریکا راه یافته، باید جست. نه تنها کهن‌ترین نسخ نوشته‌ها و سروده‌های آن دیار، مثل آثار مولوی، فقط در آنجا باقی مانده، از آنچه هم که در سرزمین خودمان تألیف و تصنیف شده قدیم‌ترین نسخ موجود آنها، و گاهی نسخه منحصربه‌فرد موجود، در آنجا بازنویسی شده است. و اگر همت آن کاتبان نبود، ما امروز از بسیاری از موارد فرهنگی خود محروم بودیم. خواننده گرامی، با نگاهی به مشخصات دستنویسهای اساس چاپهای انتقادی متون کهن فارسی، این معنی را روشن تر خواهد دید.

اگر روزی فهرست جامعی از دستنویسهای فارسی موجود در کتابخانه‌های جهان (در تکمیل کاری که استوری وبر گل انجام داده‌اند) با ذکر نام کاتب و محل استنساخ هر کتاب تهیه و تنظیم شود، معلوم خواهد شد که ساکنان آن دیار با رونویسی و حفظ آثار مکتوب زبان فارسی، چه حق عظیمی برگردن ایرانیان و فرهنگ ایرانی دارند.

يك لحظه در عالم خیال، آن عاشقان فرهنگ ایرانی را مجسم کنید که در طی هشت قرن در درون قلمرو عثمانی از کرانه‌های دریای سیاه تا سواحل مدیترانه، و از اخلاط و بدلیس تا شهرهای بالکان در کنار دانوب، شبهای سرد دراز زمستان را بیدار می‌ماندند و در نور لرزان شمع چشم به کتاب و کاغذ می‌دوختند و زادگان طبع و اندیشه فرزندان این مرز و بوم را بازنویسی می‌کردند و دست به دست می‌گرداندند،

۱- اجرای چنین برنامه‌ای لازم‌ترین و واجب‌ترین کار برای فرهنگ ایرانی، و مقدمه هر کار اساسی در زمینه زبان و ادب فارسی و زیربنای تحقیقات ایرانی است. سالها پیش طرحی برای این منظور تهیه کردم، و مؤسسه‌ای به نام «مرکز پژوهش آثار فارسی و کتابشناسی ایران» از اسفند ۱۳۵۴ در فرهنگستان ادب و هنر آغاز به کار کرد (رک: کارنامه تحقیقات ایرانی در سال ۲۵۳۴، ص ۲۷). با تغییر محل خدمت من و حوادث دیگر این آرزو نقش بر آب شد. چه خوب گفته است بهار:

اگر یکی ز ره راست رفت، از پی او کسی نیامد کان شغل را دوام دهد

که امروز تعدادی از آنها از گزند حوادث و فتن باز رسته و تا روزگار ما باقی مانده و هر يك شاهدی بر رواج فارسی در زمانی خاص و مکانی خاص است. در خود ایران، توجه به برخی از کتابها با تحولات مذهبی و تبدل حکام در هر قرن کاستی گرفته، و بسیاری از کتابها و کتابخانهها در حوادث و انقلابات از میان رفته است. در اینجا يك روز محمود غزنوی خروارها کتب شیعه و اسماعیلیه و فلاسفه را آتش می زد و روزی دیگر شاه اسماعیل آثار اهل سنت را به کام شعله های آتش می سپرد، یا مردم بی پناه از بیم آنکه با پیدا شدن کتابهایی که به مذاق حاکمان متعصب وقت خوش نمی آمد در خانه آنها، دچار زجر و شکنجه شوند، آنهمه را دور از چشمان نامحرم می شستند و می سوزانیدند، يك روز هم محمود افغان کتابهای نفیس کتابخانه های اصفهان را به باد غارت می داد. تا بوده چنین بوده است.

در مقابل در آنجا، رونویسی کتابهایی که ایرانیان با خود برده بودند، چه به وسیله کاتبان ایرانی و چه به دست فارسی دانان محل ادامه می یافت. بعدها کتابهای دیگری به وسیله بازرگانان برای فروش به آنجا برده شد، و مجموعه هایی از کتابخانه های ایران در لشکر کشیهای عثمانیها به عنوان غنایم جنگی به روم منتقل گردید. حاصل کار اینکه امروز گنجینه های گرانقدری از نسخ خطی در کتابخانه های ترکیه در استانبول، آنکارا، قونیه، بورسا، قسطنطنیه، از میر، ادرنه، قیصریه، دیاربکر، مغنسیا، بوردور و شهرهای دیگر وجود دارد. تعداد این کتابها به اضافه آنچه در نزد اشخاص و مجموعه های خصوصی هست به سیصد هزار می رسد. ربع تا ثلثی از آنها فارسی و شمار قابل ملاحظه ای از آنها از یادگارهای پیش از بلای خانمانسوز مغول است و آنهمه همواره مورد توجه و عنایت محققان و عاشقان زبان و ادب و فرهنگ ایرانی خواهد بود.



عمق تأثیر ادب فارسی

در

زبان و ادب ترکی

با نیرو گرفتن و رسمیت یافتن زبان ترکی، زبان فارسی اندک اندک از صورت زبان رسمی به صورت زبان دوم، خاص طبقه اشراف و متعینان در آمد. چنین می نماید که یک نوع عناد با زبان فارسی و مقاومت در برابر آن، مخصوصاً از طرف فقها دامن زده می شد. و یک مثل عامیانه که هنوز گاهی به شوخی شنیده می شود یادگار چنین مقاومتی می تواند به حساب آید: «هر کسی فارسی بخواند نصف دینش از دست می رود!»*. با اینهمه از آنجا که زبان و ادب فارسی طی چندین صدسال در سرزمین روم رواج داشت تأثیر عمیق خود را در زبان و ادبیات ترکی بخشیده بود. محققان ترک ادبیات گذشته دوره عثمانی را که «ادبیات دیوانی» می نامند، از همه حیث تقلیدی از ادب ایران می دانند:

«وجود شاعران و نثرنویسان ایرانی در دوره محمد فاتح سبب شد که زبان فارسی در ترقی زبان ترکی تأثیر بسیاری کرد. تا جایی که گفته اند: احمد پاشا بزرگترین شاعر قرن نهم ترکیه (در گذشته ۱۴۹۷/۹۰۳) که از

* «کیم او قورسه فارسی، گیدردینک یاریسی».

سخن، دوشهبال از پارسی و تازی می‌خواهد تا بتواند بلند پروازی کند»^۱. بسیاری از متنهای منشور ترکی به تک بیتهایی از شعرای ایران آراسته است. برای نمونه از تبریزیه تعلیقی زاده و سفارتنامه رحمی کریمه‌ای نام می‌برم که ترجمه دومی به فارسی منتشر شده است^۲. در بسیاری از کتابها عنوان هر فصل و باب به فارسی آمده است. در سفارتنامه رحمی کریمه‌ای می‌بینید که عنوان هر مطلبی يك مصراع فارسی است که خود نویسنده سروده است.

در اشعار ترکی هم گاهی يك مصراع یا يك چند بیت عیناً فارسی بوده و شعر به صورت ملمع در آمده است. در آرامگاه مولوی درقونیه، بر سردر حرم آن، يك قطعه ۳۲ بیتی از شاعری به نام مانی، در مدح محمد پاشا از امرای عثمانی (در سال ۱۰۰۶) بر صفحه‌ای نقره‌ای کنده شده که بیشتر مصرعهای آن فارسی است. برای نمونه چهار بیت آغازین آن را می‌آوریم:

داور تخت اقالیم جهان آرای	شاه جمشید چشم خسرو جمشید علم
تاج خواهنده هر مملکت ترسایی	تاج بخشنده هر شاه دیار اسلام
مشعل افروز سراپرده ملك آرای	رایت افراز میادین ممالک گیری
بنده ایتدی نیجه اسکندرایله دارایی	آسمان مرتبه سلطان محمد خان کیم

آنچه هم که به زبان ادبی آن روز نوشته یا سروده می‌شد، عباراتی سرشار از لغات و ترکیبات فارسی بود که افعال و حروف رابطه ترکی در کنار آنها جای می‌گرفت. در بیتهای ترکی زیر، کلمات ترکی را (در متن) میان علامت « » و برابر فارسی آنها را (در ترجمه) میان علامت [] نشان می‌دهیم.

چوب زرین « ایله، ایلر » هر سحر اظهار شوق

« اولمغه » دربان درگاه « ی » شه خاورستان

نفعی^۳

ترجمه: [با] چوب زرین [می‌کند] هر سحر اظهار شوق

۱- فارسی دن عربی دن ایکی شهبال ایستر تا که پرواز بلند ایلیه عنقای سخن

از « تورک تجدد ادبیاتی » ص ۶۸.

۲- سفارتنامه‌های ایران ص ۱۹۵-۲۴۲.

۳- از بوپوک تورک لفتی، ماده خاورستان.

[برای شدن] دربان در گاه [اش] شه خاورستان

تاریخ تماشا گاه ارباب نظر «(د)»

مهر زرین افسر خاورستان معدلت شاه قدسی پیکر تخت کرم بهمن کلاه

حقی اسکداری^۱

طبیعی است که خوانندگان چنین اشعاری بتدریج از این راه رفته رفته با تعبیرات فارسی آشنا می شدند و واژه های فارسی جای الفاظ ترکی را می گرفت و زبان و فرهنگ ایرانی در عمق وجود ساکنان ممالک قلمرو عثمانی نفوذ می کرد. به همان صورتی که در سده های آغازین اسلام کلمات تازی وارد زبان فارسی شده بود، البته به مقیاسی بسیار وسیع تر الفاظ فارسی وارد زبان ترکی شد.

فراموش نکنیم که در قرون گذشته با مهاجرتهای وسیع ایرانیان به آسیای صغیر و رسمیت داشتن زبان فارسی در قرون متمادی در آن دیار، فارسی جای خود را باز کرده بود و خود گویندگان چنین اشعاری تحت تأثیر گذشته ها بودند. شعر آنها هم باعث ریشه دار تر شدن کلمات فارسی می شد.

اولیا چلبی در سفرنامه خود که آنرا در نیمه سده یازدهم به ترکی نوشته است، وقتی طبقات و اصناف مردم استانبول را می شمارد، می بینیم که همه الفاظ فارسی است: خوانندگان و سازندگان، نی زنان، قدوم زنان (= طبالان)، شش تاریان، نکته شناسان، شعبده بازان، تیر اندازان، جانبازان، پهلوانان، صنعتکاران، مهتران، قلمکاران، سرمه - کشان، آهن کشان، زردوزان، سکه زنان، مهر کثان، کشتی بانان، خواجهگان، مرده - شوران، بیلداران، تبرداران^۲....

اگر نامه نویسی به فارسی در دربار عثمانی کاهش یافته بود، اما از طرف دیگر می بینیم که الفاظ و ترکیبات فارسی چه در زبان کتابت، و چه در زبان محاورات عامه به کثرت وارد شده بود. درست نظیر اینکه در زندگی امروز ما وسائل و مصنوعات جدید از اتومبیل و رادیو و تلویزیون و غیره نام خارجی دارند، در آنجا هم وسائل

۱- همانجا.

۲- رک: سیاحت نامه اولیا چلبی، چاپ استانبول ۱۳۱۴ قمری، فهرست جلد اول (صفحه آخر کتاب).

روزانه زندگی مردم نامهای فارسی داشت.

میراث يك ترك از قرن دهم

درست در همان سالها که جنگ و خونریزی در مرزهای دو کشور جریان داشت، فرهنگ ایرانی در ژرفای جامعه عثمانی به نفوذ و ریشه افکنی ادامه می داد. و این نفوذ منحصر به داخله قلمرو عثمانی نبود، بلکه نیروهای امپراطوری زبان و فرهنگ ایرانی را در دورترین مرزهای پهنه متصرفات خود گسترش می دادند.

يك دفتر پانزده برگی به نام «دفتر مخلفات مرحوم علی چلبی عن زعماء المتوفی در بودین، الواقع فی ۱۵ صفر سنه ۹۹۶» در کتابخانه ملی وین موجود است^۱ که مؤید این معنی است. یکی از محققان مجار به نام فکت^۲ تحقیق خواندنی پرنکته ای در تجزیه و تحلیل محتویات این دفتر دارد که اشیاء موجود در خانه يك مأمور ترك در او احرسده دهم را پیش چشم می گذارد.

در امپراطوری عثمانی رسم چنان بود که هنگام وفات اتباع آن، به ملاحظه منافع دولت و وراثت دور افتاده «دفتر ماترك» تنظیم می شد. علی چلبی از مردم استانبول از مأموران نظامی و مالیاتی دولت در بودین (قسمت شرقی بوداپست) در مجارستان بود و آن شهر از ۶۰ سال پیش از مرگ او به تصرف نیروهای عثمانی درآمده بود و تا صد سال بعد از آن هم جزو قلمرو امپراطوری قرار داشت.

در بررسی «دفتر مخلفات» او از ۵۸۴ قلم اشیاء ثبت شده، بیشتر آنها نام فارسی دارند. از ۱۱۹ جلد کتاب خطی تعداد قابل ملاحظه ای کتابهای فارسی است: شاهنامه، دیوان حافظ (۲ نسخه)، خلاصه خمسة نظامی (۲ نسخه)، یوسف وزلیخا (۲ نسخه)، دیوان سودایی، تیمورنامه، حسن و دل، نصایح الملوك (ظ: نصیحة الملوك غزالی)، غزلیات سلاطین ماضیه، ۸ جلد مجموعه غزل، ۱۲ جلد غزلهای دیگر....

۱- G. Flugel No. 1401

۲- Fekete تحقیق خود را در ۱۸ مه ۱۹۵۹ در بخش علوم ادبی و زبان در فرهنگستان مجارستان ایراد کرده و ترجمه ۲۴ صفحه ای آن در نشریه بنیاد تاریخ منتشر شده است:

Bulleten XXIX. No: 116. s. 615-638. Ankara, 1965.

مهم اینکه تعدادی از دیوانهای شاعران همان سالها به مجارستان رسیده، و در کتابخانه علی چلبی جای گرفته بوده است: دیوان جامی (متوفی ۸۹۸)، سلسله الذهب جامی (۳ نسخه)، شاه و درویش هلالی، مجموعه دیوانهای امیرشاهی و آصفی و شاه و درویش هلالی، دیوان فضولی.

ده جلد از این کتابها با قید «جلد عجم» آمده است. هنر جلدسازی صحافان ایران در عثمانی جلوه و درخشش خاصی داشت. پیش از این به نقل از منشآت فریدون بیگگ گفتیم که سلیم در ۹۲۰ عده ای از هنرمندان جلدساز را از تبریز به استانبول برد. امروز هم در فهرستهای دستنویسهای کتابخانه های ترکیه که به وسیله محققان آن کشور به چاپ رسیده، جای جای به اینکه کدام کتابها جلد ایرانی دارند به دقت اشاره شده است. در آنجا بیشتر وسائل مورد نیاز روزانه، نام فارسی دارند که فقط نمونه هایی را از گفتار محقق مجار نقل می کنم:

از لباسها: بارانی، پیراهن زره سرخ، نیمتنه، میان بند، کمر، سرپوش (= کلاه، دستار)، کفش، پاپوش...

از منسوجات: آستر تافته سرخ، کرباس، اطلس، بافته...

از وسائل حمام: دستمال، پشتمال (= حوله حمام)، کیسه حمام، «آینه بلور سرخ»، شانه، «شانه آبنوس سیاه»، «استره عجم» (= تیغ سلمانی) آب بخور، آب گل، آب نیسان...

از نوشت افزار: قلم تراش، قلم چدول، پرگار عن آهن، کاغذ افشانی...

از وسائل خانه: قالیچه، بالین (= متکا)، دولاب کوچک، سبد، جاروب، شمعدان، سفره، کاسه طبق بزرگ، کاسه طبق بزرگ فغفوری، فنجان فغفوری...

از وسائل سواری: اسب، بارگیر، زین، پالان، لگام، رکاب، حمایل اسب، سینه بند (برای اسب)، بازوبند.

از سلاحها: کباده، کمان با زهگیر، تیر کش مصر، تبرهای سیمین، خنجر، گرز، جواهرات دسته سلاحها... وسکه های جلال الدین خوارزمشاه، وسکه های «شاهی» ایران، و انواع شربت ها و مرباها و عطرها.

از کاربرد مفردات واژه های فارسی مهم تر، نفوذ قواعد دستور زبان فارسی

است. به این معنی که بیشتر اشیاء را با ترکیب اضافی فارسی ذکر کرده‌اند، و این نفوذ در قرون بعد هم در زبان نوشتاری ادامه یافته و اینک هم در محاورات مردم به گوش می‌رسد.

فارسی در متصرفات عثمانی

امپراطوری عثمانی در دوره اوج گسترش خود در سده‌های دهم و یازدهم سالیان درازی بخش‌هایی از شبه جزیره بالکان و نواحی جنوب شرقی اروپا (کشورهای آلبانی، یوگوسلاوی، یونان، بلغارستان، رومانی، مجارستان) را تا دروازه‌های وین در تصرف داشت. در این سرزمینها زبان فارسی میان ترکانی که به آن نواحی مهاجرت کرده بودند یا بومیانی که اسلام را پذیرفته و در سازمانهای دولتی قبول خدمت کرده بودند رواج داشت.

عثمانیها به محض تسخیر هر ناحیه مسیحی نشین کودکانی را از آنجا به استانبول می‌بردند و موجبات تعلیم و تربیت آنها و آشنا کردنشان را با زبان ترکی و زبانهای فارسی و عربی که اساس زبان ترکی بود فراهم می‌ساختند. به نحوی که کار گزاران شایسته و وفادار به سلطان بار آیند. بیشتر وزرا و سرداران بزرگ عثمانی پرورده همین رسم بودند که «دوشیرمه» (یعنی گرد آوری) نامیده می‌شد.

وجود همین رجال نومسلمان از سرزمینها و ملیتهای مختلف سبب شده بود که اولاً هموطنانشان با ملاحظه ترقیات آنان به تمدن عثمانی علاقه مند شوند، و خانوادها فرزندان خود را برای اخذ این تمدن به استانبول بفرستند. از طرف دیگر این وزیران و والیان و سرداران برای پیشرفت فرهنگی زادگاه خود اقدام به تأسیس مدارس و کتابخانهها و خانقاهها در آن نواحی می‌کردند. از این راه بود که زبان فارسی در سرزمینهای بالکان نفوذ یافت و آثار این نفوذ را در لغات فارسی که در زبانهای آنها هست و وجود دستنویسهای فارسی در کتابخانههای آن کشورها می‌توان دید.

در سطور قبلی نمونه نفوذ فرهنگ ایرانی را در میراث يك ترك ساكن مجارستان در قرن دهم دیدیم. و نیز در ذکر مؤلفان عثمانی از کسانی نام بردیم که تبار بالکانی و

اروپایی داشتند. از آن جمله بود سودی مؤلف شرح معروف دیوان حافظ از مردم آلبانی و شاهی صاحب تحفه شاهی از مردم موستار در بوسنه یوگوسلاوی. اما بزرگترین و نامدارترین دانشمند عثمانی که از مردم سرزمینهای اروپایی بود شمس الدین سامی است که در دهکده فراشر یا فراشار واقع در شهرستان یانیه آلبانی به دنیا آمده است.^۱

آلبانی کوچکترین و عقب مانده ترین کشور اروپایی است که کمتر از دو میلیون نفر جمعیت دارد و سه چهارم آنها مسلمان، و اکثر مسلمانان شیعه بکتاشی هستند، حتی در ۱۹۶۵ پیر و رئیس روحانی بکتاشیها رئیس پارلمان کمونیستها بود. اگرچه بخشهایی از آلبانی از همان آغاز پیشروی عثمانیها در بالکان به دست آنها افتاده بود، اما فقط پس از مرگ اسکندر بیگ قهرمان ملی آلبانی در ۸۷۱ و پایان پایداری او این منطقه زیر تسلط کامل دولت عثمانی قرار گرفت.

شمس الدین سامی [۱۲۶۶-۱۳۲۲ ه. ق.] متولد آلبانی بود. او مؤلف قاموس-الاعلام دائرة المعارف اعلام تاریخی و جغرافیایی، و چندین فرهنگ مهم و آثار مختلف دیگر است. سامی بی تردید از نوابغ عصر خویش بود و علاوه بر زبانهای ترکی و فارسی و عربی، به زبانهای یونانی و فرانسه هم تسلط داشت و آثار او نشان دهنده وسعت دانش و دقت علمی اوست.

سامی، کار نویسندگی را با روزنامه نگاری آغاز کرد. آنگاه به نوشتن نمایشنامه ورمان پرداخت و تراژدی «سهراب یا فرزند کش» را نوشت که گویا چاپ نشده است. نمایشنامه «کاه» او در داستان قیام ایرانیان بر ضد ضحاک تازی (چاپ ۱۲۹۳ قمری) با اقبال عمومی روبرو شد و به این گناه او را به طرابلس غرب تبعید کردند.

سالهای روزنامه نویسی سامی همزمان با جوش و خروش ملیت گرایی در بالکان و از آن جمله در آلبانی گردید. سامی و برادران بزرگترش عبدالله حسنو (عبدل بیگ) و نعیم از رهبران میهن پرستان آلبانی بودند و در ۱۲۹۵ قمری / ۱۸۷۸ م. اتحادیه ای برای تأمین استقلال آلبانی تشکیل دادند. از آن به بعد سامی از نظر علمی و فرهنگی در پایه ریزی استقلال آلبانی می کوشید. الفبایی برای زبان آلبانی ترتیب داد و دستور آن

۱- قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۳۵۲: فراشر.

زبان را تحقیق و تألیف کرد.

محمد نعیم فراشری

محمد نعیم [متولد ۱۲۶۲- در گذشته ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ قمری] نخستین شاعر بزرگ آلبانی، برادر شهسالدین سامی است او مقیم استانبول بود و ظاهراً به تدریس زبان فارسی در مدارس اشتغال داشت. یک جلد کتاب دستور زبان فارسی به نام «قواعد فارسیه به طرز نوین» نوشته که در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۳۰۳ چاپ شده است.^۱ مجموعهای اشعار او به زبان آلبانی در رومانی چاپ می شد زیرا در استانبول اجازه انتشار به آنها نمی دادند.

نعیم به زبان فارسی هم شعر می گفت. آقای دکتر عبدالکریم گلشنی ۲۶ قطعه مثنوی (مجموعاً ۴۵۶ بیت) از اشعار فارسی نعیم چاپ کرده است. این اشعار همه در وزن مثنوی مولوی است و در فاصله سالهای ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۹ قمری سروده شده است.^۲

در اینجا چند بیت از یک قطعه نعیم را که عنوان «وطن» دارد می آوریم:

ای وطن همواره ما را دلبری	مادری و خواهری و دادری
برترینی از همه سوی زمین	بهترینی از همه روی زمین
مادرم همواره رویت دیده است	عاقبت خاکت تنش پوشیده است
هر شکوفت چشم او بشمرده است	در بر تو زاده است و مرده است
مادرم مرده ست و تویی مادرم	مادر بی مرگ نیکو پیکرم
این وطن را ایزدا آباد کن	جمله خلاقش بر مراد و شاد کن
دشمنش بادا همیشه خاکسار	صاحبش همواره بادا کامکار
خرم و آباد بادا حال او	پسر سعادت باد استقبال او

آگاهی از اینکه شاعری از مردم آلبانی در یکصد سال پیش در استانبول اشعاری به این روانی به فارسی سروده، برای هر ایرانی مایه لذت و هیجان است.

۱- کتابشناسی ترکیه درباره ایران، ص ۳۹.

۲- دکتر عبدالکریم گلشنی، فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، اشعار فارسی نعیم فراشری، شیراز ۱۳۵۲.

در بررسی اشعار نعیم دو نکته گفتنی است: نخست اینکه او از بکتاشیهای آلبانی بوده، و در اواخر قرن نوزدهم که اندیشه ناسیونالیسم در اروپا اوج گرفته بوده، و اقوام ساکن متصرفات عثمانی در بالکان در جوش و خروش کسب استقلال ملی خود بودند، جوانان و روشنفکران بکتاشی در آلبانی واقعه کربلا را الهامبخش مبارزات ملی خود می دانستند، و با بیان ستمگریهای بنی امیه، به بیدادگریهای بیگانگان ترک عثمانی نظر داشتند. چنین تشبیه و مقایسه ای ریشه های کهن در احساسات علویهای آسیای صغیر دارد^۱.

دوم اینکه شعر نعیم در عین حال که تحت تأثیر شعر عرفانی فارسی مخصوصاً مثنوی مولوی است، تخیلات شاعرانه او از یک طرف از فرهنگ بومی آلبانی نشانه هایی دارد، و از طرف دیگر از ادبیات زبانهای اروپایی تأثیر پذیرفته است. در سخن او اگر زبان ناهمواریهایی دارد اما معانی لطیف و نو آیین است و تکرار مضامین سنتی شعر فارسی نیست.

سادگی و روانی زبان او، اشعار ایرج میرزا و غنی زاده و نخستین شعرهای دهخدا را در سخن شعرای ایران به یاد می آورد. و باید تحقیق کرد و دید او که مقیم استانبول بوده، با ایرانیان مقیم استانبول در آن سالها چون میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی و روحی کرمانی و دیگران و نویسندگان روزنامه فارسی اختر تا چه اندازه روابطی داشته و از آنها تأثیر پذیرفته است.

بوگدانوویچ از ایران شناسان معاصریو گوسلاوی، که چندسالی هم در دانشگاه تهران به تحصیل زبان و ادب فارسی اشتغال داشت، ضمن مقاله ای در مجله راهنمای کتاب^۲ مطالب محققانه ای درباره نفوذ پانصد ساله زبان و فرهنگ ایرانی در استانهای یوگوسلاوی: «بوسنی و هرزه گوین»، «مقدونیه»، «قره داغ» و «صربستان» که اکثر مردم آنها مسلمان اند منتشر کرده و ۱۶ شاعر و نویسنده از مردم آن نواحی را که آثاری به فارسی دارند شناسانیده است.

۱- سفارتنامه های ایران، ص ۳۲-۳۴

۲- راهنمای کتاب، سال پنجم ص ۹۸۳-۹۹۰.

به نوشته او، در لهجه‌های محلی این نواحی ۳/۰۰۰ کلمه شرقی هست که يك چهارم آنها فارسی است که از طریق ترکی عثمانی به آنجا رفته است. البته این لغات دخیل غیر از واژه‌های کهن مشترك هند و اروپایی همچون: obrva = ابرو، usi = گوش، mozga = مغز است که به‌طور موازی با زبانهای ایرانی از تطور زبان هند و اروپایی به‌وجود آمده‌اند.

بو گدانوویچ می‌نویسد: فتوحات عثمانی در شبه جزیره بالکان و اروپا، زبان و فرهنگ ایرانی را در آن سرزمینها منتشر کرد. او انتشار اسلام در یوگوسلاوی را هم نتیجه این می‌داند که «میان قرنهای ۱۱-۱۵ میلادی تحت تأثیر غیر مستقیم مانویت ایرانی، فرقه مسیحی بوگومیل‌ها در بوسنی و هرزه‌گووین نفوذ کرد و سپس رواج بسیار یافت تا آنجا که در اواخر قرن ۱۴ به نام مذهب رسمی حکومت بوسنی شناخته شد. و چون کلیساهای ارتودوکس و کاتولیک باستیز مداوم با بوگومیل‌ها سرانجام در نیمه اول قرن ۱۵ بکلی آنها را برانداختند، بوگومیل‌های ساکن بوسنی و هرزه‌گووین در اولین اشغال ترکان عثمانی در نیمه دوم قرن ۱۵ به دین اسلام گرویدند و پیرو آداب و رسوم و تمدن عثمانیان شدند».

فرهنگ ایرانی هم مثل آیین اسلام به همراه سپاهیان عثمانی وارد یوگوسلاوی شد، و طی پنج قرن تسلط عثمانیها بر آن کشور به عنوان زبان ادبی و عرفانی در مدرسه‌ها خوانده می‌شد، همچنانکه عربی به عنوان زبان دینی، و ترکی به عنوان زبان اداری تدریس می‌شد. و این بیشتر در استانهای مسلمان‌نشین بوسنی و هرزه‌گووین و مقدونیه و قره‌داغ و صربستان کنونی بود.

خانقاهها و مدرسه‌های بسیاری در یوگوسلاوی تأسیس شد که معروف‌ترین آنها مدرسه غازی خسرو بیگ در شهر سرايوواست که در سال ۸۹۳۷ ه. گشوده شد و کتابخانه معروف آن هنوز برجای است که ۴۵۰۰ نسخه خطی کهن دارد. حتی بعد از آنکه در ۱۹۲۵ میلادی به فرمان آتاترک درهای خانقاهها در ترکیه بسته شد، در یوگوسلاوی تا بعد از جنگ دوم جهانی و استیلای کمونیستها هنوز خانقاهها دایر بود. از آن جمله ۸۷ خانقاه در مقدونیه و قسمتی از صربستان و ۱۱ خانقاه در بوسنی وجود داشت.

بو گدانوویچ شرحی خواندنی دارد که نمونه‌ای از رواج زبان فارسی است:

در قرن گذشته مردی به نام عارف صدقی ارزرومی در سراپوو در یک مدرسه نظامی تدریس می کرد. یک «انجمن ایرانی» در آنجا تشکیل داد که در آن نه فقط فارسی تدریس می شد بلکه تمام حضار موظف بودند بین خود به زبان فارسی حرف بزنند. و اگر کسی خلاف این دستور رفتار می کرد، جریمه اش می کردند و بعداً با این پول اعضای انجمن را به گردش در نقاط سرسبز و خرم اطراف شهر می بردند. گاهی عده اعضای انجمن به پنجاه تن می رسید.

بوگدانوویچ در مقاله دیگری در مجله وحید^۱ شرح حال ۱۶ تن از شاعران و نویسندگان از مردم یوگوسلاوی را می آورد که به فارسی کتاب نوشته اند یا شعر سروده اند. از آن جمله اند:

محمود پاشا (در گذشته ۱۷۹) صدراعظم عثمانی (یکی از ۲۱ صدراعظم عثمانی که از مردم یوگوسلاوی بوده اند)، در صربستان یا کرواسی به دنیا آمده، وقتی کودک بوده ترکها در یکی از حمله های خود او را ربوده به ادرنه (پایتخت آن روزی خود) برده اند و در آنجا تربیت عثمانی یافته است.

اوحامی اهل شعر و ادب و ممدوح حامدی اصفهانی بوده و خود به فارسی شعر می گفته و این بیت از اوست:

رخت ز آه دلم گر نهان کنی چه عجب

کسی چگونه نهد شمع در دریچه باد^۲

درویش پاشا، از صدراعظم های عثمانی در شهر موستار در هرزه گوین به دنیا آمده و در ۱۰۱۲ در جنگی در نزدیکی بوداپست کشته شده است. او دیوان فارسی داشته است. دورمهر او این بیت فارسی حک شده بود:

یارب کرم تو بحر مواج درویش و غنی به توست محتاج

در آخرین لحظات زندگی که در محاصره دشمن بوده، این بیت سعدی را

خوانده است:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه ز روی شکر و شکایت بر آید از دهنی

۱- مجله وحید ج ۱ ش ۸ ص ۶۰-۶۷، ش ۹: ص ۲۶-۳۴.

۲- مقاله بوگدانوویچ، وحید ج ۱ ص ۶۲-۶۴.

از شاعری به نام نرگسی^۱ (در گذشته ۱۰۴۲) ابیات لطیف زیر را نقل کرده است:

مکتوب جانفزای تو آمد به سوی من	چون خوانده گشت بر دل سوزان نهادمش
از ترس آنکه [سوز] دل من بسوزدش	فی الحال بر دو دیده گریان نهادمش
از خوف آنکه آب دو چشمم بشویدش	از دیده برگرفتم و بر جان نهادمش ^۲
فوزی موستاری (در گذشته ۱۱۶۰) از مردم هرزه گووین یو گوسلاوی بلباستان	
را به تقلید گلستان نوشته است.	

۱- در قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۷۳، ذکر محمد نرگسی افندی از منشیان عثمانی هست که
خمسه ای داشته و در ۱۰۴۴ در استانبول در گذشته است.

۲- راهنمای کتاب، سال ۵ ص ۹۹۰.

زبان فارسی و تجدد ادبی در عثمانی

کشور عثمانی وارث دولت بیزانس بود. در استانبول هنوز گروه کثیری از رومیان می زیستند. بودن پایتخت در کنار تنگهٔ بسفر پررفت و آمدترین راههای دریایی آن روز، رفت و آمد هیئتهای سیاسی و بازرگانان و جهانگردان، موجب آشنایی عثمانیها با تمدن جدید اروپا شده بود. علوم و صنایع و افکار جدید اندک اندک در آن کشور راه می یافت. از جمله نخستین چاپخانه در ۱۱۴۱ قمری در استانبول تأسیس شد و برای رفع مخالفت فقیهان با این مصنوع فکر و دست فرنگان قرار شد کتابهای دینی در آن چاپ نشود. تأسیس چاپخانه در استانبول تقریباً صدسال پیش از تأسیس نخستین چاپخانه در ایران بود.

از طرف دیگر، شکستهای پی در پی ارتش عثمانی، و از دست رفتن بسیاری از متصرفات اروپایی آن، این فکر را پیش آورد و قوت بخشید که باید تمدن و صنعت و علوم فرنگیها را به صورت جدی تر و سریع تر گرفت و تحولی در سازمان امپراطوری به وجود آورد. درست، به همان سان که در ایران هم بعد از شکست در جنگهای ایران و روس، عباس میرزا نایب السلطنه و اطرافیانش به فکر اخذ تمدن جدید افتادند و نخستین گامها را در این راه برداشتند.

سلیم سوم، پادشاه با اراده و روشن بین، اصلاحات را از ارتش آغاز کرد، و با صدور فرمانهایی در ۱۲۰۸ قمری پایهٔ «نظام جدید» را نهاد. اما کهنه پرستان با او

در افتادند و در ۱۲۲۲ او را خلع کردند و مصطفی چهارم پادشاه سست رای کهنه پرست را بر جای او نشانزدند. چهارده ماه و نیم بعد سپاهیان به هواداری از سلیم مبتکر نظام جدید برخاستند. برای اینکه امید شورشیان بکلی قطع گردد، به دستور مصطفی سلیم کشته شد. با اینهمه کهنه پرستان تاب مقاومت نیاوردند، مصطفی خلع گردید و محمود دوم به سلطنت رسید. در دوره او بهسازی سازمانهای دولتی و اصلاحات فرهنگی آغاز گردید. از آن جمله نخستین روزنامه رسمی در ۱۲۴۷ و نخستین روزنامه غیر رسمی در ۱۲۵۶ قمری انتشار یافت.

آغاز اصلاحات اساسی در عثمانی و سرفصل مهم تاریخ آن کشور سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ م. است که سلطان عبدالمجید به محض جلوس به تشویق صدراعظم هوشمند بیباک اصلاح طلب خود، رشید پاشا فرمانی به نام «تنظیمات خیریه» صادر کرد. این فرمان چون در کاخ گلخانه به وسیله رشید پاشا در حضور عموم قرائت گردید، به «خط شریف گلخانه» معروف است.

فرمان تنظیمات که با کسب الهام از شعارها و هدفهای انقلاب کبیر فرانسه تنظیم شده بود، در واقع نخستین منشور حقوق عثمانی است که منشأ تحولات مهمی در آن کشور شد.

در دوره تنظیمات با استفاده از آزادی نسبی بتدریج روزنامه‌هایی پای در دایره انتشار نهادند. رواج روزنامه نویسی ایجاب می کرد که زبان ساده تر و همه فهم تر گردد و برای بیان مفهومیهای جدید که ارمغان تمدن جدید بود تعبیرات تازه ای یافته شود. در اینجا بود که گنجینه عظیم لغات فارسی به کمک زبان عثمانی طلبیده شد.

انس والفت ذوق عامه با ترکیبات فارسی در طی قرون، این نتیجه را بخشیده بود که زبان عثمانی با این نوع ترکیبات در آمیخته، وقواعد ترکیب فارسی وارد آن شده بود. وقتی با آشنایی به تمدن جدید، احساس نیاز به الفاظ جدید پیش آمد، ترکیبات فارسی جدیدی ساختند و به کار بردند که در زبان و ادب فارسی سابقه نداشت. مثلاً از واژه «خانه» ترکیبات زیر را ساختند و معمول کردند: خسته خانه (بیمارستان)، اجزاخانه (داروخانه)، ساحلخانه (ویلای ساحلی)، دفترخانه، توپخانه، باروتخانه، درسخانه (کلاس درس)، دولتخانه (دولت منزل)، بنده خانه، فقیرخانه (بنده منزل)،

قرائتخانه (قمارخانه)، کارخانه (روسبی خانه)، باسمه خانه (چاپخانه).

ترکیبات نو ساخته فارسی در زبان عثمانی محدود به حد معینی نیست. به این چند نمونه هم توجه فرمایید: کار آشنا (کارشناس)، لسان آشنا (زبان‌دان و مطلع به زبانهای خارجی)، کار آزما (کار آزموده)، آرزو کش (مشتاق)، جهان آشوب (برهم زن جهان)، آشوبگاه (محل بروز اغتشاش).

در میان این ترکیبات که در زبان فارسی سابقه نداشته به نمونه‌های نغز و دلاویزی هم برمی‌خوریم که جای آنها در زبان فارسی خالی است. بررسی در این زمینه از نظر زبان‌شناسی و جمع آوری شواهد جدیدی برای اثبات قدرت و ترکیب‌پذیری زبان فارسی ضرورت بسیار دارد.

در این تصرفات مالکانه بسیاری از تعبیرات راهم در معنایی غیر از آنچه در فارسی معمول است به کار برده‌اند. مثلاً:

آفتاب را، به معنی زیباروی و ماهروی

آسایش را، به معنی امنیت عمومی و صلح و رفاه عمومی

آبدان را، به معنی آبپاش باغبانی

گشاد کردن را، به معنی محاصره کردن

مکافات را، به معنی جایزه و پاداش

یا از کلمه تراش و تراشیدن، به قیاس اسم مفعول عربی، کلمه «مطروش» را ساخته‌اند.

تنظیمات پیش می‌رفت و سازمانها و نهادهای نوین برپا می‌شد. در برخورد با مفاهیم جدید اداری و سیاسی و قضایی بازم لغاتی از فارسی برمی‌گزیدند یا می‌ساختند و این اصطلاحات در روزنامه‌ها و کتابها جای می‌گرفت. بعدها، چون پیشروان تجدد در ایران مثل میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) در ایجاد تجدد چشم به عثمانی داشتند، همان اصطلاحات دوباره به زبان فارسی بازگشت. نظیر: دارالفنون، مشروطه، جمهوری، قانون اساسی، مجلس ملی، مجلس مبعوثان، مجلس مؤسسان، صدراعظم، عدلیه، نظمی، دیوان تمیز، دیوان محاسبات، محاکم جنحه و جزا و تمیز، علم حقوق، انتخابات، اصلاحات، ادبیات،

مطبوعات، هیئت رئیسه، انجمن نظارت، سفیر کبیر، مستشار، اکثریت، اقلیت، نزاکت سیاسی و صدها کلمه دیگر.
در ایران، با سیر پیشرفت طبیعی زبان فارسی، برخی واژه‌های نغزتر و فصیح‌تر جانشین پاره‌ای از این اصطلاحات گردیده، و برخی از آنها نیز جزو زبان فارسی امروز درآمده و بر سر زبانها و قلمهاست.

تدریس فارسی در مدارس

تدریس فارسی در مدرسه‌ها و مکتبخانه‌های عثمانی همیشه معمول بوده است. از نیمه‌های قرن سیزدهم هجری که مدارس به طرز جدید دایر شد، تدریس فارسی هم در آنها ادامه یافت. با صدور فرمان تنظیمات، مدارس جدید به طرز مدارس اروپایی تأسیس شد و درس فارسی جزو برنامه‌های رسمی قرار گرفت و تا سال ۱۳۰۷ شمسی که الفبای لاتین معمول شد ادامه یافت. برای این مدارس علاوه بر تدریس پاره‌ای از متون، کتابهای درسی خاصی هم تألیف و چاپ شده است.
یک جلد کتابشناسی ترکیه در باره ایران^۱ به سال ۱۳۵۰ از طرف کتابخانه ملی آنکارا به همت بانوی دانشمند مؤرگان جمهور رئیس آن روزی کتابخانه منتشر شده است که حاوی مشخصات ۱۳۲۲ کتاب و مقاله است که به زبان فارسی یا ترجمه از متون فارسی یا در موضوعات مربوط به ایران در ترکیه چاپ شده است و نسخه آن در کتابخانه ملی موجود است.^۲
با اینکه کتابخانه ملی آنکارا هم مثل کتابخانه ملی خودمان ناقص است و همه کتابهای منتشر شده مخصوصاً کتابهای سالهای قدیم‌تر را در اختیار ندارد، با این همه

۱- کتابشناسی ترکیه درباره ایران

Milli Kütüphane Yayınları: Türkiye'de basılmış Farsça eserler çeviriler ve İran' la ilgili yayınlar Bibliyografyası, Ankara, 1971.

۲- مقاله‌ای تحت عنوان «کتابهای آموزش فارسی در عثمانی» به قلم علی گنج‌لی از فضلی ترک در نامواره دکتر محمود افشار (جلد اول ص ۵۸۹-۶۰۴) چاپ شده است که با اینکه نویسنده ادعا می‌کند که خود تک‌تک کتابها را دیده است ولی مسلم است که بیشتر آنها برگرفته از همان نشریه کتابخانه ملی است بدون ذکر نام آن.

آن کتاب منبعی سودمند و حاوی اطلاعات جالبی است. من این کتاب را به منظور کسب اطلاع از کتابهای درسی فارسی در صد و پنجاه سال گذشته بررسی کردم و نتایج زیر به دست آمد.

از چاپهای مکرر و متعدد چنین بر می آید که پیش از آنکه تألیف کتابهای خاص درسی آغاز شود این متنها تدریس می شده است:

پندنامه [منسوب به] عطار دست کم ۲۳ بار چاپ شده که نخستین آن در ۱۲۵۱ و آخرین آن در ۱۳۱۸ قمری بوده است. این رقم مربوط به چاپهایی است که نسخی از آنها در کتابخانه ملی موجود است و قطعاً چاپهای متعدد دیگری هم بوده که نسخی از آنها در این مجموعه نیست. بعضی از این چاپها ترجمه یا شرحی نیز همراه دارد. از گلستان سعدی ۱۵ چاپ در کتابخانه ملی در آنکارا موجود است که نخستین آنها تاریخ ۱۲۵۵ و آخرین آنها تاریخ ۱۳۰۳ قمری را دارد.

از بوستان سعدی ۵ چاپ موجود است، نخستین از سال ۱۲۸۸ و آخرین آنها از ۱۳۰۸.

از بهارستان جامی ۵ چاپ، نخستین آنها از ۱۲۷۵ و پنجمین آنها از ۱۳۱۱ در دست است.

برای آموختن دستور زبان فارسی، کتابی به نام قواعد فارسیه از سید محمد مراد بن خلیل متداول بوده که ۱۸ چاپ آن موجود است، نخستین از سال ۱۲۴۹ و آخرین از ۱۳۱۴ قمری و این ظاهراً ترجمه از کتابی به نام مفاتیح الدریه بوده است. شرحی بر قواعد فارسیه از محمد توفیق [همدانی] چندبار چاپ شده است.

بعد از صدور فرمان تنظیمات، آموزشگاههای جدید به طرز اروپایی و با دوره‌های معین ابتدایی (دبستان)، رشدیه (راهنمایی)، اعدادیه (دبیرستان)، دارالشفقه (پرورشگاه)، دارالفنون (دانشگاه) تأسیس یافته؛ و زبان فارسی در برنامه همه این مدارس جای داشته است. این بار کتابهای فراوانی را به طرز نوین مرکب از منتخبات با تمرینات و سؤال و جوابها و نیز قواعد زبان تألیف و چاپ کرده‌اند. و در هر کتابی

قید شده که با تأیید وزارت معارف برای تدریس در سال معینی از یک دوره معین تحصیلی اختصاص دارد.

ذکر نامهای همه مؤلفان کتابهای درسی، برای خوانندگان ایرانی جالب نخواهد بود. علاقه‌مندان به منبع ذکر شده (صفحات ۳۳-۴۲) مراجعه خواهند نمود. در اینجا فقط اسامی کتابها را به ترتیب نخستین چاپ آنها می‌آوریم. سالها هجری قمری است، محل چاپ تنها در صورتی که خارج از ایستانبول باشد ذکر می‌شود.

فریده‌الدربه فی قواعد الفارسیه (۱۲۵۷)، تکلم فارسی (۱۲۶۲)، نتیجه القواعد، قواعد فارسیه (۱۲۶۹)، قواعد فرسیه و نظام الکلام (۱۲۶۹)، تعلیم فارسی (۱۲۶۵) تعلیم الفارسی، تحفة السعداء الویسی (۱۲۷۱)، نصایح الفارسیه (اخلاق) چاپ پنجم (۱۲۷۳)، تفسرۃ فارسی (۱۲۸۱)، منتخبات شاهنامه (۱۲۸۱)، تعلیم فارسی (۱۲۸۳)، درة القواعد الفارسی، تعلیم الفارسی (۱۲۸۶)، گوهر فارسی (چاپ قونیه، ۱۲۸۸)، گزیده قواعد فارسی (۱۲۸۹) نصایح حکما برای مکاتب رشديه (چاپ نهم ۱۲۹۰)، قواعد لسان فارسی (۱۲۹۱)، گوهر سنجیده (۱۲۹۵)، تعلیم فارسی برای مدارس رشديه (۱۲۹۷)، گنجینه قواعد فارسیه (برای مکاتب ابتدائیه و سلطانیه ۱۲۹۹) نصایح حکما (از لقمان و عطار و دیگران ۱۳۰۰)، صرف فارسی (۱۳۰۵)، مشرق قواعد فارسی (۱۳۰۶)، رهبر قواعد فارسی (۱۳۱۰)، منتخبات شاهنامه فردوسی (۱۳۰۶)، زبده فارسی (۱۳۰۷)، قواعد مفید فارسی (۱۳۰۷)، مدار مکالمه عربی و فارسی و ترکی (۱۳۰۶)، منتخبات فارسیه (۱۳۱۳)، انتخاب گلستان (۱۳۰۴)، نوباوه قواعد فارسی (۱۳۰۷)، قواعد فارسی (چاپ شام ۱۳۰۹)، غرر القواعد الفارسیه (۱۳۱۰)، تدریسات فارسیه (۱۳۱۰)، رساله مفردات عربی و فارسی برای املا (۱۳۱۰)، ترتیب جدید تعلیم فارسی (۱۳۱۰)، قواعد فارسیه با سؤال و جواب (۱۳۱۱)، غنچه قواعد فارسی (۱۳۱۲)، معیار قواعد فارسی (۱۳۱۸)، اصول و منتخبات زبان فارسی (۱۳۱۳)، نصیحت الحکما، منتخبات حکمیه (چاپ نهم ۱۳۱۴)، رهبر قواعد فارسی (۱۳۱۴)، گلشن ادب (۱۳۱۷)، گلشن فارسی، نصایح حکما (۱۳۱۸) زبده القواعد (چاپ سوم ۱۳۱۲)، قواعد مفصل فارسی (چاپ قسطنطنیه ۱۳۲۰) طرز نوین تعلیم فارسی (۱۳۲۲)،

۱- تفسره، ظاهراً از بر ساخته‌های عثمانی است به جای افسره.

آموزگار پارسی (۱۳۲۴)، دستاویز فارسی خوانان (۱۳۲۵)، سنبلستان یا قرائت فارسی (۱۳۲۵)، آغاز فارسی (۱۳۲۶)، لسان فارسی (۱۳۲۷)، از ولد چلبی ایز بوداق آخرین پیر طریقت مولویه)، سؤال و جواب فذلکة قواعد فارسی (۱۳۲۴)، محیط اصول فارسی (۱۳۲۷)، لسان فارسی (۱۳۲۷)، مبدأ تحصیل فارسی (۱۳۲۸) دستور زبان فارسی (۱۳۲۸)، قواعد فرسیه و نظام الکلام (۱۳۲۸)، صرف و نحو فارسی (۱۳۲۹) نتیجه قواعد فرسیه (۱۳۲۹)، مرآت لسان فارسی یا برهان ترقی فارسی، معلم قواعد فارسی (سال؟) زبان آموز برلیج تعلیم فارسی با اصول برلیج (۱۳۳۲) قرائت برای صنف دوم و سوم ابتدائی (۱۳۳۵)، قرائت برای صنف چهارم (چاپ چهاردهم ۱۹۲۳ م.) تحفه رمزی (۱۹۲۶)، ناصف المألوف، فوائد الشریقه، قواعد فارسی و عربی و ترکی (چاپ از میر ۱۸۵۴ م.)

ذکر چهارتن از میان مؤلفان کتابهای درسی فارسی را جداگانه، هر یک به مناسبتی، لازم می‌شماریم:

نخست میرزا حبیب اصفهانی نویسنده و مترجم چیره دست و شاعر طنز پرداز بزرگ ایرانی است. او که از بد حادثه به استانبول پناه برده بود، سی سال آخر زندگانی خود را در آن شهر به تألیف و نشر کتابهای مفید گذرانید و ضمناً معلم فارسی مدارس و مدتی هم عضو انجمن معارف عثمانی بود. کتابهای درسی زیر از تألیفات او منتشر شده است:

برگ سبز ۱۳۰۴، چاپ دوم برگ سبز مخصوص نوآموزان فارسی ۱۳۱۲، دبستان فارسی ۱۳۰۸، منتخبات گلستان ۱۳۰۹، رهنمای فارسی ۱۳۱۲، خلاصه رهنمای فارسی ۱۳۰۹، چاپ دوم ۱۳۱۶، رهبر فارسی ۱۳۱۰، ۱۳۱۴.

۴۰م ترین و معروف ترین کتاب او که آن را به تشویق امیر نظام گروسی (سفیر آن روزی ایران در عثمانی) تألیف کرده، دستور سخن است که چاپ اول آن در ۱۲۸۹ (در ۱۸۶ صفحه) منتشر شده، و خلاصه آن به نام دستورچه در ۱۲۹۳ و چاپ سوم آن در ۱۳۰۳ به چاپ رسیده است.

حبیب را باید پیشرو دستور نویسی در زبان فارسی شناخت. استاد عزیز ما زنده یاد میرزا عبدالعظیم خان قریب آغازگر این فن در کشور ما در کار خود از کتاب میرزا حبیب بهره برده، حتی تصور می کنم نخستین بار میرزا حبیب کلمه دستور را (که قبلاً معنی مطلق قاعده و قانون را داشته) در مورد صرف و نحو زبان به کار برده و قریب از او گرفته است.

مؤلف بزرگ دیگر که معاصر حبیب اصفهانی بوده و در سالهای شگفتگی فرهنگ عثمانی تألیفات او از مطلوب ترین کتابهای درسی فارسی به شمار می رفته معلم احمد فیضی [تبریزی] است. معلم فیضی بعد از تأسیس مدرسه ایرانیان در استانبول در سال ۱۳۰۱ از معلمان آن مدرسه بوده، و از این کتابهای او اطلاع داریم: تعلیم سخن ۱۲۹۲، اصول فارسی (چاپ پنجم) ۱۳۰۷، (چاپ چهاردهم) ۱۹۲۳، قند پارسی ۱۳۱۰، مختصر اصول فارسی چاپ چهارم ۱۳۰۸، چاپ پنجم ۱۳۱۴، زبان فارسی ۱۳۲۵، چاپ دوم با اضافات ۱۳۲۶، چاپ سوم ۱۳۲۷، چاپ چهارم ۱۳۲۷، چاپ دوازدهم ۱۳۲۹.

میرزا حسین خان دانش [اصفهانی] که گویا بعدها نام خانوادگی یا مستعار پدرام اختیار کرده بود، از آخرین نویسندگان و شاعران ایرانی مقیم استانبول بود. از آثار او که جزو کتابهای درسی بوده سرآمدان سخن است که برای شعبه ادبیات و الهیات دارالفنون (= دانشگاه) عثمانی در ۱۳۲۷ به چاپ رسیده، تعلیم لسان فارسی در ۴ بخش چاپ ۱۳۳۱-۱۳۳۴، جنگلستان (حکایات منظوم فارسی برای تدریس) ۱۳۳۱، منتخبات دانش ۱۳۰۹.

حسین دانش یکی از معروف ترین و نفیس ترین چاپهای رباعیات خیام را (همراه ترجمه رضا توفیق فیلسوف ترك) در ۱۳۴۰ هـ / ۱۹۲۲ م. و چاپ دوم آن را در ۱۹۲۷ در استانبول منتشر کرده و نیز کتابهای زیر از او در استانبول چاپ شده است: نوای صریر ۱۳۱۵، خرابه های مداین ۱۹۱۲، کنجکاو در زرتشت ۱۹۱۸، کاروان عمر ۱۹۲۵.

آقا محمد طاهر تبریزی مدیر روزنامه اختر کتابهای درسی زیر را نوشته است:
آموزگار پارسی دو جلد ۱۳۲۴، دستاویز فارسی خوانان ۱۳۲۵.

از محمد نعیم فراشری شاعر آلبانیایی تبار که پیش از این دربارهٔ اوسخن گفتیم کتاب «قواعد فارسیه بر طرز نوین» در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۳۰۳ چاپ شده است. دربارهٔ نود سالی که زبان فارسی جزو برنامهٔ رسمی مدارس عثمانی بوده و کتابهای درسی آن در دست است و فهرست نامهای آنها را آوردیم دو نکته گفتنی است. یکی اینکه در پنجاه سال نخستین، مؤلفان از اتباع عثمانی بوده‌اند و در چهل سال آخری ایرانیانی نظیر حبیب اصفهانی و فیضی تبریزی نیز به تدریس فارسی در مدارس و تألیف کتابهای درسی آغاز کرده‌اند. دیگر اینکه نخستین تألیفات نامهایی از ترکیبات عربی دارند در حالی که در سالهای بعدناهمای سادهٔ فصیح فارسی معمول شده است و این پیش از آنکه حاصل ذوق مؤلفان ایرانی باشد، اثر تجدد ادبی در عثمانی است که در شعر شاعران آن دوره و در نامهای آثار آنها دیده می‌شود و در سطور بعدی بدان اشاره خواهیم کرد.

تأثیر فارسی در شعر دورهٔ تنظیمات

در تجدیدی که به دنبال صدور فرمان تنظیمات در زمینه‌های مختلف زندگی و فرهنگ عثمانی پدیدار شد، شعر ترکی هم تحول یافت، نظیر همان تجدیدی که بعد از انقلاب مشروطیت در ادبیات فارسی به وجود آمد. این تحول و تجدد تحت تأثیر ادبیات فرانسه آغاز شد و شاعران و نویسندگان در ابتدا به ادبیات کلاسیک فرانسه توجه داشتند و سپس تر شیوه‌های تازه‌تر ادبی فرانسه هم مورد تقلید قرار گرفت. پیش از آن، شعر ترکی که شعر دیوانی نامیده می‌شد، موضوعش نظر به دین و دربار داشت و بیانش مغلط و مصنوع بود. ادبیات جدید به سوی مردم گرایش یافت. حال دیگر شاعر یا نویسنده می‌خواست و می‌کوشید که به زبان مردم بسراید و بنویسد. در ابتدای تجدد هدف این بود که فکر و موضوع جدید باشد و بیان بر پایهٔ ادب گذشته اما ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر و همه فهم‌تر باشد.

در چنین فضایی، شاعران ترک سادگی شعر خود را در روی آوردن به تعبیرات زبان فارسی یافتند. در اینجا نمونه‌هایی از اشعار معروف‌ترین گویندگان دورهٔ تنظیمات

را می آوریم. (کلمات فارسی و ترکی با حروف متمایز چاپ می شود).

غالب لسقوفچه لی (در گذشته ۱۲۸۴).

باغ عشرت طور سینا دد شب مهتاب ده

جام می برق تجلا دد شب مهتاب ده

جلوه گاه ایلب لب دریا بی هر حوری جمال

سرو سیمین نخل طوبا دد شب مهتاب ده

ضیاء پاشا (در گذشته ۱۲۹۵) از دولتمردان و ادیبان بزرگ عثمانی و مؤلف

جنگ معروف «خرابات» در یک مثنوی مدحیه بیشتر کلمات را فارسی آورده است:

ماه رخشان حضرت عبدالعزیز

شاه دوران حضرت عبدالعزیز

تاجدار تاجداران زمان

شهریار شهریاران جهان

کامل یکتا خداوند فطین^۱

عاقل و دانا خداوند زمین

منتهای رتبه عقل و سداد^۲...

مبتدای خطبه فضل و رشاد

در ادبیات تنظیمات سه تن در رخشان ترین چهره های تجدد ادبی شناخته شده اند

نامق کمال، اکرم رجایی زاده، عبدالحق حامد. اینک نمونه هایی از تأثیر فارسی را

در سخن آنان می بینیم:

نامق کمال (در گذشته ۱۳۰۶ قمری):

عروس ملک، ترتیبات حشمت جوهر جان دد

اولود خوناب مردان وطن پیرایه دولت

اکرم رجایی زاده (در گذشته ۱۳۲۹)

حیاض باغ، برگ ریز

سر درخت، مشت زن

شکوفه لوله پرستیز

غصون ایچنده پر غریو

یم چمن ده موج خیز

نهال گل ده تب نما

زمان زمان سما گریز

چمن چمن زمین گذر

نسیم بیقرار ی گود

هدا پرست و پر هوس

۱- فطین: به معنی زیرک. در فارسی فقط به صورت فطن به کار می رود.

۲- اسماعیل حبیب: تورك تجدد ادبیاتی تاریخی، چاپ استانبول ۱۳۴۰: ص ۱۳۲. شواهد

دیگر نیز از همان کتاب نقل شده است.

ای گفت و شنید هوس، ای الفت شائق

ای برف و تگرگ و مطر، ای برق صواعق

نامهای تعدادی از کتابهای اکرم رجایی زاده فارسی است. از آن جمله: نغمه سحر، یادگار شباب، ناچیز، پژمرده، زمزمه، نفرین.

وقتی ارزش این نوگرایی و فارسی گزینی در نام کتابها روشن تر می شود که سنت نامگذاری کتابها را در زبان فارسی و در آثار ترکی به یاد آوریم که نام کتاب همیشه ترکیبات عربی بود: الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه (ابن بی بی)، راحة الصدور و آية السرور (راوندی)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (عوفی) کشف الاسرار و عدة الابرار (میبدی)، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (محمود بن عثمان) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (کاشانی).

عبدالحق حامد (در گذشته ۱۹۳۷) آخرین شاعر بزرگ ادبیات تنظیمات و از دوستان ایران بود. پدرش خیرالله افندی از ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴ سفیر عثمانی در ایران بود. او در تهران به دنیا آمد و بعدها تحصیلات خود را در فرانسه تکمیل کرد. عبدالحق حامد هم برای نوآوری در شعر خود از زبان فارسی کمک گرفته و نامهای فارسی برای تعدادی از کتابهای خود برگزیده است: ماجرای عشق، دختر هندو، جنون عشق، نسترن، الهام وطن، یادگار حریت. در لابلای اشعار ترکی هم گاهی ناخود آگاه مصرعها و بیتهای فارسی سروده است، چون این بیت:

حزن و شادی برادر توأم یأس و امید نامزد درهم

کاروان تجدد پیش می رفت، اشعارنو به بازار می آمد، ادبیات تنظیمات هم دیگر کهنه و دل آزار می نمود. عده ای از شاعران و نویسندگان جوان مجله ای به نام «ثروت فنون» تأسیس کردند و در شعر و رمان و نمایشنامه از سبک رئالیسم فرانسه پیروی کردند. سبک ادبای «ثروت فنون» مثل بازپسین نویسندگان و شاعران تنظیمات در ادبیات جدید ایران بی تأثیر نبود. در این باره در گفتار بعد سخن خواهیم گفت. آخرین نمونه را از شعرهای توفیق فکرت یکی از نامداران گروه ثروت فنون می آوریم که مجموعه اشعارش «رباب شکسته» نام دارد.

نموده هر گوشه سندن عکوس گوناگون	ظلال رنگارنگ
هوای رایحه‌دار نده لرزه بخش درون	رمیده بر آهنگ
بو جامه خواب ربیعی ده بر تن شیرین	تن حیات آرا
برهنه سینه و ساعد، برهنه ساق و سرین	برهنه سر تا پا

تأثیرپذیری ادبیات جدید ترك از ادب فارسی، منحصر به استفاده شاعران از الفاظ نغز و شاعرانه فارسی نبود. نویسندگان رمان و نمایشنامه هم داستانها و حوادث تاریخی ایران باستان را زمینه مناسبی برای کار خود می‌یافتند. پیش از این به نمایشنامه «کاو» داستان قیام ایرانیان بر ضد ضحاک مار دوش تازی اثر شمس‌الدین سامی معروف و «سهراب یا فرزند کش» او اشاره کردم. در اینجا از چند نمونه معروف دیگر که چاپ شده است نام می‌برم:

تراژدی سیاوش، نمایشنامه چهار پرده‌ای از احمد مدحت، چاپ ۱۳۰۱ استانبول
 تراژدی سرگذشت اشک دوم، از علی‌حیدر، چاپ ۱۲۸۲ استانبول
 سرگذشت پرویز، از علی‌حیدر، چاپ ۱۲۸۲ استانبول
 رستم زال، رمان بزرگ تاریخی، از راسم اوزگن ۱۹۶۲
 شاه اسماعیل از فریدون فاضل توالبندی چاپهای ۱۹۵۲، ۱۹۵۶
 پاره‌ای از آثار خارجی هم (بیشتر از زبان فرانسه) به وسیله ادیبان ترك یا ایرانیان مقیم استانبول به فارسی ترجمه و چاپ شده است. از آن جمله است:
 پاك‌نهاد و پاكدامن، اقتباس از فرانسه، احمد فیضی [تبریزی] ۱۳۰۱ استانبول
 گزارش مردم گریز، ترجمه فارسی Misanthrope مولیر، ۱۲۸۲ استانبول
 (ظاهراً از حبیب اصفهانی).

تعدادی داستانهای مورد توجه عامه هم هست که بعضی از آنها بارها و به وسیله چند مترجم به ترکی ترجمه و چاپ شده است: رستم زال، فرهاد و شیرین، شاه اسماعیل، خورشید و ماه مهر (؟)، حکایت شاه ماران، بهرام گور، بهمن شاه، دریگتا، رازنهان و ماه فیروز، طوطی نامه، چهار درویش، رستم و سیاوش.

تأثیر ادب عثمانی در ادبیات جدید فارسی

تا اینجا نفوذ و تأثیر زبان و ادب فارسی را در زبان و ادبیات سرزمین همسایه، قدم به قدم در طی شش قرن بیان کردیم. جای آن است که تأثیر متقابل آفریدگان ذهنی و ذوقی همسایه را در ادب خود ناگفته نگذاریم.

پیش از این گفتیم که لغات و اصطلاحات مربوط به تمدن جدید، از عصر ناصر-الدین شاه تا بعد از مشروطیت از راه زبان عثمانی وارد زبان فارسی شد. اینک به تأثیر ادبیات عثمانی در ادبیات فارسی اشاره‌ای می‌کنیم.

نخست باید توجه کرد از دوره نادرشاه که راه بازرگانی ایران و اروپا از راه عثمانی بعد از دو قرن ونیم بسته بودن گشوده شد، عده‌ای از بازرگانان ایرانی در استانبول اقامت گزیدند و رفته رفته با افزایش تعداد آنها نهادهای جدید ایرانی در آن دیار به وجود آمد. در ۱۳۰۱ قمری دبستان ایرانیان و در ۱۳۰۴ بیمارستان ایرانیان تأسیس گردید.

در دوره ناصرالدین شاه، کسانی از اهل اندیشه و قلم هم از فشار ظلم و استبداد ترك وطن کرده خود را به استانبول رسانیدند. از آن جمله میرزا حبیب اصفهانی شاعر بزرگ طنزپرداز و مترجم شیرین قلم حاجی بابای اصفهانی در ۱۲۸۳ به استانبول رفت

و تا پایان عمر خود (۱۳۱۱) در آن شهر به تألیف و چاپ کتاب اشتغال داشت و خانه او مرکز اجتماع اهل ادب از ایرانیان و دوستان ایران بود. حبیب محقق هوشمند و شاعری توانا و نویسنده‌ای چیره دست و لطیف طبع بود و به علت دور افتادگی از ایران و بی پروایی در هزلیات شهرتی را که در خور مقام اوست نیافته است.^۱

میرزا آقاخان کرمانی متفکر و شاعر و نویسنده شهید در اواخر سال ۱۳۰۳ به استانبول رسید و به میرزا حبیب پیوست و تا وقتی که گرفتار شد و جان بر سر اندیشه‌های خود نهاد در آن شهر به تألیف و ترجمه گذرانید.^۲

از عده‌ای دیگر: از سید محمد توفیق همدانی، احمد فیضی تبریزی و حسین دانش اصفهانی هم پیش از این نام بردیم که در مدارس عثمانی درس می‌دادند و کتابهای درسی برای مدارس عثمانی نوشته‌اند و از قرائنی بر می‌آید که شاید برخی از آنان تابعیت عثمانی را پذیرفته بوده‌اند.

در آن سالها، سلطان عبدالحمید که هوای خلافت اسلامی بر سرش زده بود، انجمنی به نام اتحاد اسلام تشکیل داده بود و عده‌ای از ایرانیان هم در آن شرکت داشتند. عبدالحمید ناصرالدین شاه را تنها مانع رسیدن به آرزوی خود می‌دانست و موجبات نابودی او را فراهم کرد.

مقارن با انقلاب مشروطیت، انجمنی به نام انجمن سعادت ایرانیان در استانبول تشکیل یافت که واسطه رساندن خبرهای ایران و فجایع محمدعلی میرزا به گوش جهانیان بود. عده‌ای از آزادیخواهان از جمله حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و ابوالحسن خان معاضد السلطنه (پیرنیا) و محمد علی تربیت در آنجا مشغول فعالیت بودند. سید حسن تقی‌زاده هم بعد از ترك مجلس دوم سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۹ را در استانبول گذرانید.

در ۱۳۳۰ بعد از کشتار روسها در تبریز عده‌ای از وطن پرستان از جمله محمدعلی

۱- درباره میرزا حبیب اصفهانی رجوع شود به: خان‌ملک ساسانی مجله ارمغان سال ۱۰ اردی بهشت و خرداد ۱۳۰۸ ص ۱۱۰-۱۲۰ و ۲۶۸-۲۷۲؛ سفرنامه حاجی پیرزاده، چاپ حافظ فرمانفرمائیان ج ۲ ص ۹۴-۹۶، ایرج افشار مجله یفما سال ۱۳ ص ۴۹۱-۴۹۷.

۲- رجوع شود به: اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ دوم تهران ص ۱۵۷.

تربیت، رضازاده شفق، محمود غنی زاده، اسماعیل امیرخیزی خود را به استانبول رسانیدند.

در جنگ جهانی اول وقتی که دولتهای روس و انگلیس با وجود اعلام بیطرفی ایران از دوسوی وطن ما را اشغال کردند، عده‌ای از ملیون دولتی به ریاست نظام السلطنه مافی در کرمانشاه تشکیل دادند. اما سرانجام در اواخر جنگ بعد از اشغال کرمانشاه به دست روسها و تصرف بغداد به دست انگلیسها سران ملیون به استانبول مهاجرت کردند.

در میان مهاجران، شاعران جوانی چون عارف قزوینی، لاهوتی کرمانشاهی، عشقی همدانی بودند که به سایر آزادیخواهان و متفکران ایرانی مقیم استانبول پیوستند. این گروه در محیط سراپا جنب و جوش فکری استانبول، با اندیشه‌ها و سبکهای جدید در آثار متفکران و شاعران و نویسندگان عثمانی آشنا شدند و از آنها تأثیر پذیرفتند که در سطور زیر به این تأثیرپذیریها اشاره خواهیم کرد.

وجود آن عده از اهل اندیشه و قلم که پیش از آن در حوادث مختلف به استانبول رفته و در آنجا مقیم شده بودند، یک محیط مناسب برای بحثهای ذوقی و علمی و ادبی در مجامع ایرانیان آنجا فراهم کرده بود. این را می‌دانیم که نخستین روزنامه فارسی چاپ خارج به نام اختر در ۱۲۹۲ قمری به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی و سردبیری نجفعلی خان خویی در استانبول تأسیس شد و تا ۱۳۰۸ انتشار می‌یافت. از ۱۳۲۶ هم روزنامه شمس به مدیریت سید حسن شمس قزوینی به مدت ۱۴ سال تا پایان جنگ جهانی اول و انقراض امپراطوری عثمانی منتشر می‌شد. علی اکبر زده خدا بعد از تعطیل صور اسرافیل در ایران، چند شماره روزنامه سروش را به کمک انجمن سعادت در استانبول منتشر کرد. ابوالقاسم لاهوتی و حسن مقدم (علی نوروز) نویسنده نماینده «جعفرخان از فرنگ آمده»، شماره مجله پارس را به فارسی و فرانسه در ۱۳۰۰ شمسی در آنجا منتشر کردند.

سنت حمایت از زبان فارسی هم تا دوره آخرین پادشاهان عثمانی ادامه داشت. مثلاً وقتی روزنامه فارسی اختر در ۱۲۹۳ قمری تعطیل شده بود، سلطان عبدالحمید دوم سفیر ایران را به تجدید انتشار آن تشویق می‌کرد. محسن خان معین -

الملك (مشیرالدوله بعدی) سفیر ایران در طی دو گزارش به وزارت امور خارجه چنین نوشته است:

«عید قربان به ملاقات سلطان رفتم، و از بسته شدن روزنامه اختر اظهار تکدر فرموده، گفتند: حیف است در اسلامبول به زبان فارسی که اساس زبان ترکی است و اعذب السنه است روزنامه‌ای نباشد. و خیلی اظهار تمایل به انتشار روزنامه فارسی نمودند».

«۲۸ محرم ۱۲۹۴ نظر به تشویق سلطان روزنامه اختر دوباره دایر شد. نسخه اولش را به حضور فرستادم، ۵۵ نسخه آبونه شدند و پولش را فرستادند. بیست نسخه به وزارت خارجه و بیست نسخه به معارف و ده نسخه به دربار و پنج نسخه به شاهزادگان قسمت فرمودند. يك نسخه هم علیحده برای خودشان خواستند. گویا خیال دارند يك عطیه مستمراً برای آقا محمد طاهر [مدیر روزنامه] بفرستند»^۱.

تردیدی نیست که هدف اصلی پادشاه بلندپرواز توپطه گری مثل عبدالحمید، در کمک به انتشار روزنامه فارسی در استانبول این بود که در فرصتهای مناسب برای پیشبرد سیاست خود از وجود آن استفاده کند. اما این راهم نباید فراموش کرد که این پادشاهان در جوانی فارسی خوانده بودند و به زبان و ادب فارسی علاقه داشتند و مشوق تألیف و ترجمه به این زبان بودند. شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا قاجار متخلص به حیرت (در گذشته ۱۳۳۶ قمری) که در ۱۳۲۷ هنگام جلوس سلطان محمد پنجم در استانبول بوده قصیده‌ای در تبریک جلوس او ساخته است^۲.

عبدالمجید شیروانی از ایرانیان آن سوی ارس هم که مقیم استانبول بوده، رساله «محاسن اخلاق محمدیه» را به نام ماسر همان پادشاه نوشته است^۳. از همین نویسندگان کتابهای «گنجینه قواعد فارسیه» چاپ ۱۲۹۹ استانبول و «نتیجه قواعد فارسیه» برای

۱- خان ملك ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، ۱۳۴۵، تهران، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۲- فهرست توپقا پوسرای، ص ۲۹۸.

۳- همانجا: ص ۸۵.

مکاتب ابتدایی و سلطانی چاپ ۱۳۲۹ در دست است.

* * *

تجدد فکری و ادبی در ایران، البته تحت تأثیر آثار متفکران اروپایی مخصوصاً فرانسویان به وجود آمده است. اما آشنایی با تجربه ادیبان ترك که پیش از ما این راه را رفته بودند بی اثر نبود.

اصول تجددخواهی مطلوب در هر دو کشور در این زمینه‌ها بود: از نظر فکری توجه به ملیت‌خواهی و خردگرایی، در زمینه زبان ساده‌تر کردن آن و کاربرد تعبیرات نغز ساده به جای لغات مغلق خارجی، در شعر و گردانی از تقلید گذشتگان و ایجاد سبک‌های جدید در خور بیان مفاهیم زندگی جدید، و نیز ایجاد انواع جدید ادبی از رمان و نمایشنامه و اپرا.

ترک‌ها پیش از ما در این راه قدم برداشته بودند و تجاربی اندوخته بودند. اما تجربه آموختن از آنان برای ایجاد تجدد مطلوب، به نحوی که با سرشت زبان و فرهنگ ملی سازگار باشد و بیگانه ننماید، آسان نبود. ذوق و سواد و استعداد و ابتکار می‌خواست و تأمل و تفکر کافی.

در آن روزها عده‌ای بیسواد بیدوق آسانگیر به تفنن سطحی، تعبیرات عثمانی را می‌گرفتند و در نظم و نثر خود به کار می‌بردند که چیز مضحك و بیمزه‌ای از آب در می‌آمد. مجله کاوه که به مدیریت سید حسن تقی‌زاده در برلن چاپ می‌شد، در دوره دوم انتشار خود که سیاست را کنار نهاده و به بحث‌های ادبی و اجتماعی می‌پرداخت، ستونی به نام «فارسی خان‌والده»^۱ باز کرد و در آن این نوع نوشته‌ها را مورد نقد و استهزا قرار داد. و این کاری ثمربخش بود.

از آن تقلیدهای سطحی لفظی که بگذریم، می‌رسیم به آثار جوانان با ذوق مستعدی که در آن سالها ایامی را در استانبول گذرانیده و با شیوه‌های جدید ادبیات عثمانی آشنایی یافته، و به فکر ایجاد تجدد ادبی در ایران افتاده‌اند، و در آنجا یا بعد از

۱- خان به معنی کاروانسرا، «خان‌والده» یعنی کاروانسرای مادر سلطان، محل کار بازرگانان و پیشه‌وران ایرانی در استانبول بود و مسافران ایرانی در حجره‌های آن منزل می‌کردند و محوطه‌اش محل اجتماع ایرانیان بود.

باز گشت به ایران آثاری پدید آورده اند، که اگر چه هیچ يك آثار اصیل مانند گارنبوده، اما به هر صورت در آن سالها نخستین نمونه های ادبیات جدید ایران شناخته شده و مورد توجه و رغبت خوانندگان قرار گرفته و مقدمات تجدید ادبی در ایران را فراهم آورده است.

پیش از ذکر نمونه ها، این نکته بدیهی را هم نباید از نظر دور بداریم که میزان تأثیر پذیری اهل قلم با مدت اقامت هر يك در محیط عثمانی، و سن و سال شاعر و نویسنده در آن سالها ارتباط داشته است. مثلاً شیخ الرئیس با اینکه چندین سفر به استانبول رفته، اما چون مدت اقامتش کوتاه بوده، و در سن کمال مسافرت کرده بوده، در شعر او تأثیر محسوس دیده نمی شود. برعکس، عشقی که در جوانی چند سال در استانبول گذرانیده پیش از هر شاعر و نویسنده ایرانی تحت تأثیر قرار گرفته است و در باره او به موقع سخن خواهیم گفت.

اینک از نخستین و بزرگترین مسافران شروع می کنیم، از حبیب اصفهانی. تحول در آثار این مرد بزرگ به دو سبب چشمگیر نیست. نخست اینکه او هم در سن کمال به استانبول رسیده بوده، دوم اینکه در آن سالها ادب عثمانی هنوز در آغاز راه تجدید بود. با اینهمه آزاداندیشیهای او، و روانی و سادگی و شیرینی زبان او در ترجمه حاجی بابای اصفهانی دور از کهنگی معمول در نوشته های آنروز ایران است. در ترجمه منظوم او از نمایشنامه مولیر به نام «گزارش مردم گریز» هم تعبیرات عثمانی وارد شده است.^۱ کارهای تحقیقی او «دستور سخن» در دستور زبان فارسی و نیز متنهای بالنسبه ارزنده دیوان اطعمه بسحق و دیوان البسه نظام قاری که تصحیح و چاپ کرده و فهرست لغات که بر آنها افزوده، حاصل ارتباط او با اروپاییانی که نزد او فارسی می خواندند، و نیز نشانه تجدیدی است که در محیط آنروز عثمانی وجود داشته است.

می رسیم به شاعر و نویسنده و متفکر بزرگ سیاسی و اجتماعی مان، میرزا آقاخان کرمانی که در مدت ده سال اقامت در استانبول ضمن آشنایی با تجدید طلبی عثمانیها

۱- بحیب آریز پور، از صبا تا نیما، ج ۱ ص ۳۳۷-۳۳۸.

و تحقیق در آثار متفکران غربی، پیشرو آزاداندیشی و خردورزی و ملیت‌گرایی^۱ و بیگانه‌ستیزی در تاریخ تحولات فکری ملت ما گردید. سادگی و روانی نوشته‌های او هم تازگی دارد.

اگر میرزا آقاخان در ایران مانده بود، ادیب صوفی فاضلی می‌شد یا دیوانی آزاده‌ای، و به‌مقامی که رسید نمی‌رسید. درست‌نظیر آنچه از مولوی نقل کردیم که در فیه مافیه گفته است: «ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم... مثل درس گفتن و تصنیف کتب کردن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر و زینت».

* * *

تأثیر‌پذیری اصلی را در کار گویندگان و نویسندگان جوانی می‌بینیم که مقارن با پایان جنگ اول جهانی در استانبول بوده‌اند. در آن سالها جریانات تجدیدطلبی در ادب عثمانی به‌اوج خود رسیده بود. بحثهای داغی در مطبوعات در جریان بود و جوانان پرشور ایرانی که به آن محیط افتاده بودند از تأثیر آن بحثها بر کنار نماندند. محمود غنی‌زاده (در گذشته ۱۳۱۳ شمسی) که پس از اشغال تبریز به وسیله سپاهیان روس به استانبول رفته بود، در مثنوی معروف «هذیان» خود از سبکهای جدید شعر عثمانی الهام گرفته، و شعر بسیار لطیفی ساخته^۲، اما چند بیتش به‌علت کاربرد تعبیرات عثمانی از لطف و تأثیر افتاده است.

ابوالقاسم لاهوتی، در مسمط نوروزنامه خود تجدیدی دارد و اندیشه‌های ایرانی را با مضامین تازه‌ای بیان کرده است^۳ این مسمط در دیوان چاپ شده او در روسیه

۱- در سالهای اخیر در این مورد «ملی‌گرایی» به‌معنی ناسیونالیسم معمول شده و آن غلط است. همان‌طور که به‌جای حقیقت‌جویی و حقیقت‌پرستی نمی‌توان گفت: حقیقت‌جویی و حقیقت‌پرستی. با ترکیب اسم و اسم فاعل مرخم، صفت فاعلی ساخته می‌شود، و با افزودن «ی» بدان اسم مصدر یا حاصل مصدر به‌وجود می‌آید. نظیر: داد، داد‌گستر، داد‌گستری. حق، حق‌پرست، حق‌پرستی.

۲- بهار گفته است: «در عمرم شعری به این شیوایی و گیرایی نشنیده بودم و هیچ شعری در من چنین اثر نکرده بود». از صبا تا نیما ج ۲ ص ۳۲۹.

۳- یادبودهای سفارت استانبول ص ۱۴۴-۱۵۵.

نیست.

لاہوتی ابتدا در ژاندارمری کہ زیر نظر افسران سوئدی تشکیل شدہ بود خدمت می کرد. ژاندارمری یک نیروی ملی مورد علاقہ مردم بود، همانطور کہ نیروی قزاق تحت نظر افسران روسی مورد بغض و نفرت عمومی بود. لاہوتی محکوم بہ اعدام شدہ بہ استانبول گریختہ بود و گفتیم کہ در آنجا چند شمارہ مجلہ ادبی پارس را منتشر کرد.

بعد از پایان جنگ و ہنگام بازگشت مهاجران ایرانی او ہم بہ تبریز آمد و بہ مخبر السلطنہ ہدایت والی آذربایجان متوسل شد. نامہای نوشت و ضمن آن شعری فرستاد کہ چون در دیوانش چاپ شدہ آن را در اینجا می آوریم:

«۱۰ صفر ۱۳۴۰»

بہ نام مقدس بندگان حضرت اشرف حقیقت وطن پرستی آقای
حاج مخبر السلطنہ دامت شوکتہ، در نتیجہ مسافرت از اسلامبول عرض شد:
سراندر کف برای خدمت یار آدمم اینجا
کنم تا شکوہ از بیداد اغیار آدمم اینجا
گسستم از جہان دل را و با مهر تو پیوستم
نوازش کن مرا چون من بہ زہار آدمم اینجا
ستم کردہ ست بامن چرخ دون ای دادگر داور
دہی تا کیفر چرخ ستمکار آدمم اینجا
فلک بشکستہ پا و کندہ بال و بستہ منقارم
کنی تا چارہ این درد بسیار آدمم اینجا
شنیدم عزم خونخواہی ز بدخواہ وطن داری
کنم تا خون خود در راہت ایثار آدمم اینجا
زکید دشمنان دربارہ ایران خبر گشتم
کنم تا بندگان را خبردار آدمم اینجا
در این خدمت خطرہا بود در راہم ولیکن من
نترسیدم ز بند و محبس و دار آدمم اینجا

مرا در سینه گوهرهاست از گنجینه دانش
 تو را دیدم به گنج خود خریدار، آدمم اینجا
 برای خدمتت پیمان محکم با خدا بستم
 بگیری ای نامور دستم که پا دار آدمم اینجا
 مرا از ذات تو جز ذات تو نبود تمنایی
 نه از بهر جلال و منصب و کار آدمم اینجا
 به لاهوتی محقق شد که اول مرد ایرانی

نه از روی هوی، باهوش و بیدار آدمم اینجا^۱
 لاهوتی با این شعر، به دستور والی مجدداً وارد ژاندارمری شد. چهارماه بعد
 کودتا کرد و والی را که «دادگر داور... اول مرد ایران»ش نامیده و گفته بود که
 «برای خدمتت پیمان محکم با خدا بستم» بازداشت کرد. اما چهارروز بعد، از نیرو-
 های وفادار به دولت شکست خورد و به روسیه گریخت و بعدها در همانجا درگذشت.
 عارف قزوینی، اگرچه خود مدعی تجدیدی نیست و شیوه سنتی غزلسرایی
 را ادامه داده است، اما توجه به مضامین وطنی و جوابهایی که به روزنامه نویسان
 متعصب عثمانی داده، و تصنیفهایی که در کنسرت‌های خود خوانده، نشان از تأثیرات
 مهاجرت در او دارد.

تأثیر تجدید ادبی عثمانی را بیش از همه در آثار عشقی می‌توان دید. او جوانی
 ۲۳ ساله بود که به استانبول رسید. ترکی عثمانی را آموخت و تحت تأثیر شعر جدید
 عثمانی و اپراهای عثمانی قرار گرفت. نام «میرزاده» را هم به تقلید عرف معمول در
 آن محیط بر خود نهاد. حتی تقدم «میرزاده» بر «عشقی» در نام او، مغایر با روح زبان
 فارسی و تحت تأثیر دستور زبان عثمانی است که مثلاً می‌گفتند: کوپربلی زاده محمد
 فؤاد.

عشقی، اگرچه تحصیلات عمیق در زبان و ادب فارسی و انس لازم را با شعر
 کهن نداشت اما از ذوق و قریحه و ابتکار و پشتکاری بهره نبود. نوروزی‌نامه و «اپرای
 رستاخیز شهریاران ایران» را در همانجا نوشت و کفن سیاه و «ابدآل، یا سه تابلوی

۱- خاطرات و خطرات، ص ۳۲۵.

مریم» را بعد از بازگشت به ایران سرود. از جوانانی که از ادبیات عثمانی تأثیر پذیرفته بودند، یکی هم تقی رفعت بود. او در مدارس طرابوزان درس خوانده بود و به تدریس در مدرسه ایرانیان در آن شهر اشتغال داشت. در ۱۲۹۵ شمسی به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه متوسطه تبریز پرداخت. وقتی هم که عثمانیها تبریز را اشغال کردند، یک روزنامه ترکی به نام آذربایجان دایر کرد: بعد از رفتن عثمانیها مجدداً به خیابانی پیوست و بعد از مرگ خیابانی او هم در ۳۳ سالگی خودکشی کرد.

جعفر خامنه‌ای هم در ترکیب بندهای دوبیتی خود از نظر صورت و معنی و لفظ شدیداً تحت تأثیر تجددگرایان آن دیار است حتی از آوردن تعبیرات خان والدهای «آبده» به معنی بنای یادگاری و «انقاض» به جای آوار ابا ندارد.

عشقی در نوشته‌های خود، و پیش از او تقی رفعت در روزنامه تجدد تعبیردهن-پرکن «انقلاب ادبی» را برای نوآوریهای خود به کار برده‌اند. این تعبیر هم برگرفته از زبان عثمانی است. در آن زبان انقلاب به معنی «تحول» است. آنچه در فارسی انقلاب به معنی «شورش عمومی توأم با خونریزی برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو» به کار می‌رود در ترکی «اختلال» نامیده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «اختلال کبیر فرانسه».

در ایران ادیبانی که خود را حافظ ادبیات سنتی می‌دانستند و با تجدد مخالف بودند، همین تعبیر نامناسب را مقدمه حمله به تجدد ادبی قرار می‌دادند. مثلاً وحید دستگردی در مجله ارمغان خود ضمن مقاله «انقلاب ادبی، ادیب انقلابی» (اردی-بهشت ۱۲۹۹) با بحث در معنی لغوی انقلاب آن را در مورد ادبیات بی معنی دانست. و مجدداً در مقالات دیگری در زمستان ۱۳۰۳^۲ به انقلاب ادبی تاخت.

۱- مجله ارمغان، سال دوم، شماره ۴.

۲- همانجا، سال پنجم شماره‌های ۹-۱۲.

این ابیات هم در این باره از ایرج میرزا است :

انقلاب ادبی محکم شد فارسی با عربی توأم شد
در تجدید و تجدد و اشد ادبیات شلم شوربا شد
تا شد از شعر برون وزن و روی یافت کاخ ادبیات نوی
این جوانان که تجدد طلبند راستی دشمن علم و ادبند

این تأثیرات سطحی و زود گذر بود، اثر عمیقی بر جای نگذاشت. نمونه‌هایی پدید آمد که ده پانزده سالی مورد علاقه جوانان بود. اینقدر هست که تجربه‌ای بود که نشان داد می‌توان جز تقلید گذشتگان کارهای تازه‌ای هم انجام داد. آفرینش آثار اصیل تازه زمان می‌خواست و مقدماتی می‌خواست. با گذشت زمان مقدماتی فراهم شد. با پیشرفتهای فرهنگی از یک سو آشنایی با زبانهای خارجی بیشتر شد و ترجمه‌های آثار خارجی رواج گرفت، و جوانان تازه جوی از یک سو با شیوه‌های ادبی جهان آشنا شدند و از دگر سو با شاهکارهای ادب کهن فارسی انس یافتند. چنین بود که زبان و ادب فارسی راه صحیح خود را یافت.

اما آیندگان نباید فراموش کنند که پدران‌شان از این دریچه با ادب جهانی آشنا شدند و از این راه به سرچشمه‌های اصلی رسیدند و بسا این مقدمات بود که پایه‌های تجدد ادبی در ایران ریخته شد.

فارسی و زبان ترکی امروز ترکیه

با اعلام انقراض امپراطوری عثمانی و تشکیل جمهوریت ترکیه در سال ۱۳۰۲ شمسی، تحول اساسی در فرهنگ آن کشور آغاز گردید. هدف دولت جدید این شد که ترکیه را ماداً و معنأ به صورت يك کشور نوآیین اروپایی درآورد. این بود که رشته‌های پیوند با فرهنگ شرقی، اندك اندك گسسته شد یا سستی گرفت. برنامه‌های فرهنگی بر اساس ناسیونالیسم پیشنهادی ضیا گو کالپ^۱ تحول یافت.

در سال ۱۳۰۷ شمسی، الفبای لاتینی جای الفبای فارسی را گرفت و چاپ و خرید و فروش کتاب به خط قبلی ممنوع یا محدود گردید. تدریس زبان فارسی از برنامه‌های دبستانها و دبیرستانها حذف شد.

در ۱۳۱۱ مؤسسه‌ای به نام «انجمن زبان» تشکیل شد و بعداً «بنیاد زبان»^۲ نامیده شد که به تعبیر ما فرهنگستان زبان ترکی است. این بنیاد زدودن واژه‌های فارسی و عربی را از زبان ترکی هدف و برنامه خود قرار داد. در این کار واژه‌های نویافته یا نوساخته‌ای از ریشه ترکی یا اروپایی به جای واژه‌های موجود گذاشته می‌شود. تغییر الفبایم راه را برای آرایش و پیرایش زبان ترکی گشوده است.

زبان عثمانی در قرون گذشته، واقعاً زبان دشوار و ناهنجاری بود. علاوه

۱ - Ziya Gökalp [۱۸۷۶-۱۹۲۴] مرد سیاست و اندیشه ترك.

2 - Dil Kurumu.

بر لغات و ترکیبات کثیر عربی و فارسی قواعد دستوری آن دوزبان هم در زبان عثمانی ریشه دوانیده بود. امروز فهم متون کهن عثمانی حتی برای بسیاری از محققان ترك هم دشوار است. البته آثار متأخر ساده‌تر بود، و نمونه‌ای از آنها قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی است که وجوه اشتراك آن بازبان فارسی به درجه ایست که هر فارسی-زبانی کم و بیش آن را می‌فهمد یا تصور می‌کند که می‌فهمد^۱، در حالی که علاوه بر اینکه مفهوم کلمات در فارسی و ترکی باهم فرق دارد، تلفظ حروف هم متفاوت است. مثلاً در ترکی «خ» می‌نوشتند و «ه» یا «ک» تلفظ می‌کردند: خلق (حالك)، خلیفه (کالفا). «ق» تلفظ «ک» داشت: انقره (آنکارا)، قاضی (کادی). «غ» «گ» تلفظ می‌شد: غازی (گازی).

لزوم نوسازی زبان عثمانی حقیقتی بود که همه ترکها بدان اعتقاد داشتند. اما هر کسی وصول به این هدف را از راهی دیگر می‌خواست. اینک بعضیها معتقدند که در اجرای این برنامه تندروها و شتابکارها موجب لغزشهایی شده است. به هر حال با کوششهای مستمر بنیادزبان مغربان ترکی به سرعت تحول یافت و به صورت زبان جدیدی درآمد که منحصر آن را «زبان ترکی» می‌نامند و زبان پیش از تحول «زبان عثمانی» نامیده می‌شود. حساب این دوبکلی از هم جداست و برای هر يك لغت‌نامه‌های جداگانه‌ای تنظیم و چاپ کرده‌اند.

به موجب قانون‌نویسندگان، کاربرد واژه‌های مصوب جدید در رسانه‌های جمعی و کتابهای درسی الزامی است و این، سیردگرگشت زبان را سرعت می‌بخشد. در نیم قرن اخیر علاوه بر اینکه با این کوششها زبان ترکی ساده‌تر و خالص‌تر شده،

۱ - علامه دهخدا به آن کتاب علاقه و اعتقاد داشت و آن را جزو منابع لغت‌نامه برای اعلام و اماکن عثمانی قرارداد بود. بعد از وفات آن زنده‌یاد، تنظیم‌کنندگان لغت‌نامه در مراجعه بدان راه افراط پیموده‌اند. برخیها بدون اندک‌آشنایی بازبان آن مطالبی از آن نقل کرده‌اند. از آن جمله است ماده «بصره کورفزی» در جلد «ب». عثمانیها خلیج فارس را که نام آن در همه زبانها ترجمه‌ای از خلیج فارس یا دریای پارس است «بصره کورفزی» یعنی خلیج بصره می‌نامیدند نظیر اینکه بحر خزر در برخی کتب مسالك و ممالك و جغرافیاهاي قدیم، در نسبت به شهرهای نزدیک بدان «بحر قزوین»، «بحر جرجان»، «بحر آبسکون» هم نامیده شده است.

اصطلاحات لازم در علوم و فنون گونه گون فراهم گردیده است. بیشتر این اصطلاحات هم از زبانهای اروپایی گرفته شده است.

زبان ترکی جدید، اینک به صورت یک زبان کار آو غنی در آمده، رمان نویسی و نمایشنامه نویسی در آن پیشرفت مطلوبی یافته و آثار علمی و تحقیقی در رشته های مختلف و دائرة المعارفهای گونه گون تألیف و چاپ شده است. باتغییرالقبلا هم از یک سو آموزش همگانی گسترش یافته و از تعداد بیسوادان کاسته شده و کتابها و روزنامه ها به تیراژ زیادی منتشر می شود، از دگرسو رغبت خارجیها به فرا گرفتن زبان ترکی بیشتر شده است.

این نکته هم گفتنی است که در اجرای برنامه پا کسازی زبان، واژه های تازی زودتر از واژه های فارسی رانده شدند. زیرا صورت و ساختمان الفاظ عربی مخصوصاً مشتقات افعال مزید فیه و ترکیباتی از آن زبان که به کثرت در زبان عثمانی معمول بود، با روح و سرشت زبان ترکی به هیچ گونه سازگار نبود. در صورتی که واژه های ساده و زیبای فارسی از نظر ساخت و موسیقی در زبان ترکی بیگانه نمایی نداشت. نتیجه این شد که، بسیاری از کلمات فارسی اگر هم از زبان نوشتاری و اداری رانده شدند، در زبان گفتاری برجای ماندند.

در اینجا به عنوان نمونه بخشی از واژه های مستعمل در ترکی محاوره ای امروز را از آخرین فرهنگهای ترکی می آوریم^۱. اینها واژه هایی است که با حرف «پ» شروع می شود و از فرهنگ ترکی به پارسی الفون - درخشان نقل می شود. در این نمونه برداری فقط واژه های ساده اصلی را می آوریم و از ترکیبات و مشتقات صرف نظر می کنیم. از هر یک از این واژه ها مشتقاتی به کار می رود و نیز با هر یک از اینها با افزودن پسوند و پیشوند و فعل و اسم (ترکی) ترکیبات بسیاری ساخته اند که نقل آنها صفحات بسیاری را می گرفت و فایده ای هم نداشت.

واژه های فارسی، گاهی عیناً به همان معنی که در فارسی دارد به کار می رود، گاهی با تغییر در حروف و حرکات یاپس و پیش شدن حرفها. گاهی هم در معنی و مفهوم خاصی جدا از آنچه در فارسی هست.

۱ - فرهنگ ترکی به پارسی، ابراهیم اولفون - جمشید درخشان ۱۳۵۰ بنیاد فرهنگ ایران.

نمونه‌ها و واژه‌هایی که در ترکی هم عین همان معنی فارسی خود را دارد اینهاست.
 پاپوش (کفش)، پاچه، پادشاه، پارچه (تکه)، پاك، پالان، پایتخت، پایدار، پایه، پدر،
 پدرشاهی، پراکنده، پرچین، پرده، پروا، پروانه، پری (فرشته)، پریشان، پژمرده،
 پشیمان، پلاس، پناه، پنجره، پنجگاه (مقامی در موسیقی)، پنجه، پهلوان، پیاده، پیر،
 پیغمبر...

کلمات زیر با تغییر حروف و حرکات در محاورات ترکی وارد شده است:
 پاتلیجان (بادنجان)، پارام پارچا (پاره و پارچه، ریز ریز)، بازار (بازار)، بازی بنت
 (بازو بند)، پالوده (پالوده)، پاموک (پنبه)، پانزهیر (پادزهر)، پرشنبه (پنجشنبه) پردخ
 (پرداخت)، پرگل (پرگار)، پرواز (پروز، حاشیه جامه) پش تاختا (پیش تخته)، پش -
 پشه (پشت سرهم)، پشه کار (پیشه کار)، پشکش (پیشکش)، پلاسپار (پلاس پاره)،
 پنجی دو (پنج و دو در بازی نزد)، پنجی يك (پنج و يك)، پوت (بت)، پوتا (بوته)
 ذوب فلز، پولات (پولاد)، پاها (بها، ارزش)، پهریز (پرهیز)، پیرینج (برنج)، پیلاو
 (پلو) پستانه (پستخانه، ظاهراً این اصطلاح دوباره از زبان عثمانی به فارسی برگشته
 است).

کلمات زیر نمونه‌هایی از آنهاست که با تغییر معنی و مفهوم در ترکی متداول
 است: پارا (پاره، پول)، پرنده (معلق)، پس پایه (مأمور پست پایه)، پشت مال (به کسر
 اول، لنگ حمام، مقایسه شود با دستمال)، پشین (پیشین)، پشین پا را (بیعانه، پرداخت
 پیشگی)، پوست (مسند ارشاد)، پوست نشین (شیخ خانقاه)، پول (تمبر پست)، پیاز
 (نوعی غذا از لوبیا و پیاز)، پیشمانیه (پشمک)، پیشدار (رهبر، پیشوا).

اینها نمونه‌هایی است که از حرف «پ» يك فرهنگ نقل گردید. در گفتگوهای
 روزانه لحظه به لحظه کلمات زیر به گوش می‌رسد: برادر، چابك، چالاک، چاره، زیرا
 شاید، مگر، گویا، گرچه...

برای بسیاری از مفاهیم که اینک ما در زبان فارسی کلمات زمخت عربی یا
 اصطلاحات بیگانه روی اروپایی به کار می‌بریم، در آنجا واژه‌های نغز و نژاده فارسی
 از یادگارهای پیش از مغول بر سر زبانهاست. چون: استره (تیغ سلمانی، تیغ ژیلت)،
 آویز (لواستر)، بند (سد آب)، یگانه (منحصر به فرد)، شاهانه (عالی)، نادیده (عدیم -

النظیر)، در حال (فوراً، الان)، چشمه (سقاخانه)، گل (گل سرخ).
اصطلاح «شکر آویز» دریتی از قصاید حافظ جزو مشکلاتی بود که مرحوم علامه قزوینی هم در تحقیق معنی آن تردید کرده است، در این بیت:
تورا رسد شکر آویز خواجگی گه جود که آستین به کریمان عالم افشانی
اما این کلمه در زبان عامه مردم آن دیار هنوز زنده است و به معنی دنباله آویزان عمامه است که طول آن نشانه تشخیص صاحبش بوده است.
اصطلاحات موسیقی از سازها و مقامها هم فارسی است: سه گاه، چهار گاه، پنجگاه، نرروز، اصفهان، بیات اصفهان، خسروانی، نهاوند، ساقی نامه، پرده، مقام...
همچنین: ساز، چنگ، نی، نای، نی داوود، نای منصوری، شاه نای، بربط، عود، دف، سرنا. و نیز: گفته (تصنیف)، گفته کار (تصنیف ساز)، بسته (آهنگ)، بسته کار (آهنگ ساز).

وجود صدها کلمه فارسی مربوط به ساز و آواز می رساند که اولاً موسیقی ایرانی نیز ریشه های اصیلی در تصرفات عثمانی دارد. ثانیاً معلوم می شود که در سیصد سال اخیر به علت فترتی که در موسیقی ایران حاصل شده بسیاری از اصطلاحات در ایران فراموش شده است. اما چون در آنجا ظاهراً به دنباله سنتی که از دوره بیزانس مانده، موسیقی کمتر در تحت فشار و تضییق متعصبان بوده، اصطلاحات اصیل و کهن موسیقی ره آورد هنرمندان ایرانی برجای مانده است و در تدوین فرهنگ موسیقی ایرانی از این منبع غنی غافل نباید بود.

آنچه از حرف «پ» فرهنگ کوچک اولغون نقل کردیم، حداقل واژه های فارسی است که در ترکی امروز معادلی ندارد. بد نیست کلماتی را هم که در آن فرهنگ نیست از قاموس ترکی^۱ نقل کنیم (به جای این واژه ها بنیاد زبان معادل هایی برگزیده است):

پابند، پای بند (ترکیبات: پابرجای، پابرهنه، پابسته، برپا، پانهاده)، پاداش،

۱ - قاموس ترکی تألیف شمس الدین سامی، ۱۳۱۷ قمری - استانبول.

پادشاهانه، پادشاهی، پارسا، پارسال، پاره (نوعی پول عثمانی از اجزاء فروش)،
 بازوند (پاسبان)، پاسبان، پالاندوز، پالهننگ، پایان، پای انداز، پای زن (مجرم بند به پای)،
 پامال، پایمال، پاینده، پخته، پختی (مابیع غلیظ)، پدران، پدرود، پذیر (ختام پذیر،
 اصلاح پذیر، تربیه پذیر)، پذیرا، پر، پران، پرتاب، پرتاو، پرتو، پرتو افشان، پرتو -
 انداز، پرتوسوز، پرخاش، پرخاشجو، پرداخته، پرداز (مصلحت پرداز، اصطلاح -
 پرداز، کار پرداز)، پرست (خداپرست، آتش پرست، بت پرست، می پرست، اقبال -
 پرست)، پرستار، پرستش، پرستشکار، پرستشکارانه، پرستشکاری، پرسش، پرسنگ
 (= پارسنگ)، پرکار (= پرگار)، پرگاله (پاره پاره)، پرنده، پرنده باز، پرنیان،
 پرور (بند پرور، معارف پرور، مرحام پرور)، پروردگار، پرورده، پرورش، پرورش -
 یاب، پروین، پرهیز، پرهیزکار، پریشان حال، پس (= حالا)، پس (= عقب)، پست،
 پستان، پسر، پسمانده، پسند (خود پسند، مشکل پسند، عوام پسند)، پسندان (عوام -
 پسندان)، پسندیده، پشت، پشرو (= پشرو)، پیشگیر (= پیشگیر)، پشم، پشمینه،
 پشننگ (پیشاهنگ)، پشه، پشیز، پلاس، پلته (پالوده)، پلنگ، پلید، پناهگاه، پناهی،
 پنبه، پنبه زار، پنجه، پند، پندار، پندنامه، پنگان، پنهان، پنییر، بود، پورتقالی، پوزش،
 پوزینه، (= بوزینه) پوش، بوسه (بوس، بوسه) پوش (خرقه پوش، سیه پوش، سر -
 پوش، پاپوش، عیب پوش)، پوشش، پوشیده، پویان، پهپه (= به به) پهن، پهنا،
 پهنگیر، پی (= پای) پیایی، پیاله، پیام، پیچ، پیچاپیچ، پیچش، پیچیده، پیدا، پی -
 درپی، پیرا (بلاغت پیرا)، پیراسته، پیرامن، پیرانه، پیراهن، پیرایش، پیره زن، پیش،
 پیشانی، پیش تخته، پیشدار، پیشرو، پیشقدم، پیشکار، پیشگاه، پیشکش، پیشگیر،
 پیشوا، پیشه (شقاوت پیشه، پیشه کار)، پیشین، پیغام، پیغوله، پیک، پیکار، پیگیر، پیل،
 پیلتن، پیما (بادپیما) پیمان، پیمان، پیوست (دست کرم پیوست) پیوسته، پیوند.

نامهای خاص امروزی

به موجب قانونی نام خانوادگی هر يك از اتباع ترکیه منحصرأ باید از ریشه
 زبان ترکی باشد. در اجرای این قانون خانواده های کهنی که به نام یکی از پدران خود
 با پسوند «زاده» شهرت داشتند مجبور شدند آن پسوند را به «اوغلو» برگردانند.

نسبت «زاده» از همان آغاز دوره عثمانی به جای «ابن» عربی معمول شده بود و عده‌ای از رجال و دانشمندان را بدان عنوان می‌شناسیم و در این کتاب از عده‌ای چون قاضی زاده رومی و کمال پاشا زاده نام برده‌ایم. انتخاب این عنوان ابتدا از طرف خود خانواده‌ها و اشخاص نبود، بلکه مردم فرزندان دانشمندان و شخصیت‌های بزرگ يك شهر یا کشور را به نام آنها می‌خواندند. بعدها در اواخر دوره عثمانی کاربرد این نسبت رواج بیشتری یافت و نویسندگان در روزنامه‌ها نام و شهرت خود را بدان صورت آوردند.

مقارن با جنگ اول جهانی که عده‌ای از ایرانیان به استانبول مهاجرت کرده بودند آنها هم خود را بدان صورت معرفی کردند. چون: صادق رضازاده شفق، محمود غنی زاده سلماسی، میرزاده عشقی. هنگامی هم که با تصویب قانون سبج احوال در ایران هم هر کسی يك نام خانوادگی برای خود برمی‌گزید، کسانی نام پدر یا یکی از نیاکان خود را با افزودن «پور» به اول یا «زاده» به آخر آن نام خانوادگی خود قرار دادند.

گفتیم در ترکیه نام خانوادگی هر کسی باید ریشه ترکی داشته باشد، اما در مورد اسم کوچک چنین قید و بندی نیست. خانواده‌ها نام‌هایی را که در گذشته معمول بوده برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند. بیشتر این نامها هم فارسی است. در اینجا نمونه‌هایی از نامهای معمول برای زنان و دختران را می‌آوریم:

آزاده، آرزو، آفتاب، ارجمند، امید، بنفشه (منکشه)، بهار، نوبهار، جانان، خندان، دریا، زرین، ژاله، شادمان، شایسته، شیرین، غنچه، فروزان، کامران، گل، گلی، گلبن، گل‌بهار، گلرخ، گلرو، گلشن، گلگون، لاله، مژده، مژگان، مهتاب، نازان، ناهید، نرگس، نسرين، نهال، نیلگون، نیلوفر.

خوانندگان عزیز تا اینجا با پیشینه نهصدساله زبان و ادب فارسی در سرزمین‌هایی که يك روز دیار روم و بعداً امپراطوری عثمانی ناهیده می‌شد و امروز ترکیه نام دارد آشنا تر شدند. دیدیم که زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی و سپس تر زبان دوم آن دیار

بود و اینک هم آثار آن در زبان و فرهنگ عامه مردم باقی مانده، است، اما تقویت زبان ملی موجب محدودتر شدن دامنه آن شده و می شود.

طبیعی است که محدودتر شدن زبان فارسی به هیچ وجه نباید حمل بر بیهوشی به ایران و ایرانیان شود. تقویت زبان ملی وظیفه هر حکومت در هر کشوری است. همچنانکه در هر کشور اروپایی برای تقویت زبان ملی آن کشور، زبان لاتین پس زده شد. در ایران پیشرفت زبان فارسی زبان عربی را عقب راند در هند و پاکستان که در گذشته نزدیک زبان انگلیسی به صورت زبان رسمی در آمده بود امروز با تقویت زبانهای محلی و ملی دامنه آن بر چیده می شود. اما همان طور که در کشورهای اروپایی زبان لاتین در شعبی از مدارس تدریس می شود، و ما در دانشکده های ادبیات خود به تدریس و تحقیق زبان عربی نیازمندیم، محققان ترك هم از آشنایی با زبان فارسی گزیری ندارند.

گذشته تر کها با زبان فارسی در آمیخته است، و بدون آشنایی با زبان فارسی و منابعی که به این زبان موجود است تحقیق در زبان و تاریخ و فرهنگ آن ملت میسر نیست. از اینجاست که بعد از حذف فارسی از برنامه دبستانها و دبیرستانها، کرسیها و بخشهای تدریس زبان فارسی در دانشکده های ادبیات تأسیس گردید. و استادان دانشمندی به تحقیق در زبان و ادب فارسی و تدریس آن پرداختند.

به همت این استادان، در هفتاد سال اخیر کتابها و مقاله های ارزنده ای در زمینه های مرتبط با ایران تألیف و منتشر گردید و نیز تعداد قابل ملاحظه ای از متون تاریخی و ادبی فارسی به چاپ رسید که جای جای در متن بدانها اشاره شده و در فهرست منابع در پایان کتاب مشخصات آنها را می آوریم. در اینجا از يك کار عظیم و ارزنده باید نام ببرم و آن دائرة المعارف اسلام^۱ (ترجمه و تألیف و تکمیل و تعدیل) متن چاپ لیدن است که به سرپرستی دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول از ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۶ در ۱۳ جلد و بیش از ۱۱/۵۰۰ صفحه چاپ شده است. در مقالات مربوط به ایران در این اثر عظیم، از برخی خطاهای عمدی ناشی از تعصب در زمینه جغرافیا و تاریخ ایران که بگذریم، تحقیقات ارزنده ای موجود است.

1 - Islam Ansiklopedisi.

نخستین نسل استادان بزرگ در دانشگاههای استانبول و آنکارا، محمد فؤاد کوپرولو، اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، و نجاتی لوغال بودند. از دومین نسل این دانشمندان که تدریس و تحقیقشان بازبان فارسی و مسائل تاریخی مربوط به ایران ارتباط داشت، و من در طی پنج سال اقامت خود در ترکیه از فیض دیدارشان برخوردارها داشته‌ام در اینجا باذوق و لذت نام می‌برم و خاطرات خوش گذشته را تجدید می‌کنم: فریدون نافذاوزلوق، عثمان توران، احمد آتش، عبدالباقی گلپنارلی، عابدین اتیل، آیدین صاییلی، ملیحه انبارجی اوغلو، عدنان صادق ارزی، عبدالقادر قراخان، تحسین یازیجی، خلیل اینالجیق، محمد آلتای کویمن، نشأت چغتای، فاروق سومر، شرف‌الدین توران، محمد اوندور، ابراهیم اولگون، عصمت پارماق سزاوغلو، مژگان جمهور، رشدی شارداغ.

روز وصل دوستداران یادباد
 یاد باد آن روز گاران، یاد باد
 شاگردان این بزرگان استادان امروز هستند که برخی از آنان طبق برنامه دعوت از دانشجویان خارجی در دانشگاه تهران نیز مشغول تحصیل بوده‌اند. از آن جمله‌اند: علی‌الپ اصلان، عبدالرحمن ناجی توقماق، سعدالدین قوجا ترک.
 سخن را بانام ویاد آن عزیزان به پایان می‌برم و آرامش و شادی برای روانهای پاک رفتگان و طول عمر توأم با سعادت و توفیق برای استادان امروز آرزو می‌کنم.

برگزیده منابع

- آقرايي، محمود بن محمد: مسامرة الاخبار، با تصحيح و مقدمة عثمان توران، ۱۹۴۳، انقره.
- ابن بطوطه: سفرنامه، ترجمه دكتور محمد علي موحد، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۳۷ تهران.
- ابن بي بي، حسين بن محمد الجعفرى الرغدى: الاوامر العلائية فى الامور العلائيه، چاپ عكسى از دستنويس مورخ ۶۷۹ كتابخانه اياصوفيه، ۱۹۵۶، آنكارا.
- ابن بي بي: مختصر سلجوقنامه، چاپ هوتسما، ۱۹۰۲، ليدن. تجديد چاپ افست دكتور محمد جواد مشكور در، جموحه اخبار سلاجقه روم.
- ابوبكر بن زكى قونيوى: روضة الكتاب، با تصحيح و مقدمة على سويم، انجمن تاريخ ترك، آنكارا، ۱۹۷۲.
- ارهوى، سراج الدين محمود: لطائف الحكمه، به تصحيح دكتور غلامحسين يوسفى، ۱۳۵۱، بنياد فرهنگ ايران، تهران.
- استرآبادى، عزيزه: بزم و رزم، با تصحيح و مقدمة فؤاد كوپرولو، ۱۹۲۸، استانبول.
- اسكندر بيگ منشى: عالم آراى عباسى، چاپ امير كبير، ۲ جلد، با مقدمه و فهرستها از ابرج افشار، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵، تهران.
- افلاكى، شمس الدين احمد: مناقب العارفين، به كوشش تحسین يازيجى، انتشارات انجمن تاريخ ترك، ۲ جلد، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱، آنكارا.
- اقبال آشتيانى، عباس: تاريخ مغول، چاپ دوم، ۱۳۴۱.
- انصارى، خواجه تېدالله: رسائل، به تصحيح سلطان حسين تابنده گنابادى، ارمغان ۱۳۱۹.
- اولفون، ابراهيم و درخشان. جمشيد: فرهنگ تركى به پارسى. بنياد فرهنگ ايران، تهران، ۱۳۵۰.
- برگل: ادبيات فارسى بر مبنای تأليف استورى، ترجمه يحيى آرين پور و ديگران،

- ۲ جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- بلغمی، ابوعلی محمد: ترجمه تاریخ طبری. چاپ عکسی از دستنویس مورخ ۶۸۵ آستان قدس، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- بوگدانوویچ: «ادبیات فارسی در یوگوسلاوی»، راهنمای کتاب، سال پنجم، بهمن و اسفند ۱۳۴۱، ص ۹۸۲ - ۹۹۰.
- بوگدانوویچ، دکتر دیان: «نویسندگان و شعرای فارسی گوی یوگوسلاوی»، مجله وحید ج ۱، شماره ۸، مرداد ۱۳۴۳ ص ۶۰ - ۶۷. شماره ۹، شهریور ۱۳۴۳ ص ۲۶ - ۳۴.
- بهاء و لده معارف، بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات اداره کل انتظامات وزارت فرهنگ، ۲ جلد، ۱۳۳۳ و ۱۳۳۸.
- بیغمی، مولانا محمد: داراب نامه، به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا، ۲ جلد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱، تهران.
- تاجی زاده، سعدی جامی: منشآت، به اهتمام نجاتی لوغال و عدنان ارزی، استانبول، ۱۹۵۶.
- تاریخ آل سلجوق در آناتولی: چاپ عکسی از نسخه یگانه کتابخانه ملی پاریس، فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۵۲، آنکارا.
- کریبت، محمد علی: دانشمندان آذربایجان، ۱۳۱۴، تهران.
- تقاریر الامناصب: با تصحیح و مقدمه عثمان توران از نسخه یگانه شماره ۳۱۷۳ ماربورگ، ۱۹۵۸، آنکارا.
- جلال الدین محمد بلخی، مولوی: فیه مافید، با تصحیح و مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
- جم سلطان: دیوان، نسخه ماشین شده پایان نامه دکتر عبد الرحمان ناجی طوقماق، خرداد ۱۳۵۵.
- حاجی خلیفه، کاتب چلبی: کشف الظنون، چاپ فلوگل ۱۸۳۵ - ۱۸۵۸.
- حامدی اصفهانی: دیوان: چاپ عکسی، ۱۹۴۹، استانبول.
- حکمت، علی اصغر: جامی، ۱۳۲۰.
- حمد الله مستوفی: تاریخ گزیده، چاپ دکتر عبدالحسین نوایی، ۱۳۳۹، تهران.
- خان ملک ساسانی: یادبودهای سفر استانبول، ۱۳۴۵، تهران.
- خطیب شیرازی: مناقب جمال الدین ساوی، به تصحیح تحسین یازیجی. انقره، ۱۹۷۲.
- : قلندرنامه به تصحیح حمید زرین کوب، ۱۹۶۲، انتشارات توس، تهران.
- خویی، حسن بن عبدالمؤمن: رسوم الرسائل و نجوم الفضائل، (قسمتی از کتاب است) چاپ عدنان ارزی، آنکارا.
- خویی، حسن بن عبدالمؤمن: غنیة الکاتب و منیة الطالب، چاپ عدنان ارزی، ۱۹۶۳،

آنکارا .

دانش پژوه، محمد تقی: فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول ۱۳۴۸، جلد دوم ۱۳۵۳.

دنسری، شمس الدین محمد: نوادر التبادر لتحفة الجهاد، به کوشش دانش پژوه-افشار، ۱۳۵۰، بنیاد فرهنگ ایران.

راوندی، نجم الدین ابوبکر محمد بن علی: راحة الصدور، چاپ ۱۳۳۳ تهران، (افست از چاپ ۱۹۲۱ لیدن) به تصحیح محمد اقبال.

ریاحی، محمد امین: مقدمه بر مرصاد العباد نجم رازی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، تهران.

ریاحی، محمد امین: مقدمه بر برگزیده مرصاد، چاپ توس، ۱۳۶۱.

ریاحی، محمد امین: سفارتنامه های ایران، چاپ توس، ۱۳۶۸، تهران.

ریاحی، محمد امین: «تفلیسی، پیشاهنگ فارسی نویسان روم»، مجله آینده، سال هفتم، ۱۳۶۰.

سام میرزا: تحفة سامی، چاپ ارمغان ۱۳۱۴، و چاپ همایون فرخ.

سیف فرغانی: دیوان، با تصحیح و مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، چاپ دوم، ۱۳۶۴، تهران.

شاهنامه شناسی: مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، در استان

هرمزگان، آبان ۱۳۵۶، از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، ۱۳۵۷.

شروانی، جمال خلیل: نزهة المجالس، با تصحیح و مقدمه و حواشی و تحقیق زندگی

گویندگان، از دکتر محمد امین ریاحی، ۱۳۶۶، تهران.

شمس تبریزی: مقالات، چاپ احمد خوشنویس (عماد)، تهران ۱۳۴۹.

صادقی کتابدار: مجمع الخواص، ترجمه عبدالرسول خیام پور، ۱۳۲۷، تبریز.

صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳.

صفا، دکتر ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، ۱۳۳۳، تهران.

طرسوسی، ابوظاهر محمد: داراب نامه، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، ۲ جلد، ۱۳۳۹، ۱۳۴۶.

عارف چلبی: رباعیات، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹، استانبول.

عبید زاکانی: دیوان، به تصحیح عباس اقبال، چاپ ارمغان، ۱۳۲۱.

عراقی، فخر الدین: کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۳۵.

فخر الدین علی: رشحات عین الحیات، تصحیح علی اصغر معینیان، ۲۵۳۶، تهران.

فروزانفر، بدیع الزمان: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار... عطار، انجمن آثار ملی،

۱۳۳۹-۱۳۴۰، تهران.

فروزانفر، بدیع الزمان: مناقب اوحد الدین کرمانی (تصحیح) ۱۳۴۷، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب.

- فریدون بن احمد سپهسالار: رساله، تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۲۵، تهران.
- فریدون بیگ: منشآت السلاطین، ۲ جلد، چاپ ۱۲۷۴، استانبول.
- فضولی بغدادی، محمد سلیمان: دیوان، به کوشش حسیبه مازی اوغلو، ۱۹۶۲، آنکارا.
- فلسفی، نصر الله: «جنگ چالدران»، مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال اول ۱۳۳۲، شماره ۲.
- قاضی احمد قمی: خلاصه التواریخ، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۲ جلد، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۳.
- قانع طوسی: کلیله و دمنه منظوم، به تصحیح ماگالی تودوا، ۱۳۵۸، بنیاد فرهنگ ایران.
- قبولی: دیوان، چاپ عکسی، ۱۹۴۸، استانبول.
- قزوینی، حکیم شاه محمد: ترجمه مجالس النفاث، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۳، تهران.
- قزوینی، محمد: مقدمه بر التوسل الی التوسل، چاپ احمد بهمنیار، ۱۳۱۵، تهران.
- گاجین معانی، احمد: توضیحات بر فتوت نامه، فرهنگ ایران زمین، سال ۱۱.
- گلشنی، دکتر عبدالکریم: فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، شیراز، ۱۳۵۴.
- گلپنارلی، عبدالباقی: مولویه بعد از مولانا، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، ۱۳۶۶، از انتشارات کیهان.
- لامعی جرجانی: دیوان، گرد آورده سعید نفیسی، ۱۳۱۹.
- مجموعه منشآت: از قرن هفتم، جزء مجموعه کتابهای مرحوم حسین نخجوانی، (معرفی شده در فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲).
- منزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، موسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۶ جلد، جلد اول ۱۳۴۸.
- ناصر خسرو: سفرنامه، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۵، تهران.
- نجم رازی: مرموزات اسدی، به تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۵۲.
- نصر آبادی، میرزا محمد طاهر: تذکره نصر آبادی، چاپ ارمغان، ۱۳۱۷.
- نظامی گنجی: مخزن الاسرار، چاپ ارمغان، ۱۳۱۳.
- نفیسی، سعید: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ۲ جلد، ۱۳۴۴، تهران.
- نفیسی، سعید: فتوت نامه (تصحیح)، فرهنگ ایران زمین، سال ۱۰.

اهم منابع ترکی

Ateş, Ahmed. Hicri VI-VIII (XII. - XIV.) asırlarda Anadolu'da farsça eserler, türkiyat mecmuası, cilt VII - VIII, cüz 11, 1945.

Istanbul s.94 - 135.

Fuad Köprülü Armaani, Istanbul 1953.

Gölpınarlı, Abdalbâki : Islam ve Türk illerinde Futuvvet Teşkilâtı ve Kaynakları, İ. Ü. İktisat Fakültesi Mecmuası, 11 inci cilt, Ekim 1949 - Temmuz 1950, No. 1-4 s. 1-354.

Gölpınarlı, Abdalbâki : Mevlana Müzesi Yazmalar Kataloğu, Ankara, I. 1967, II. 1971. III. 1972.

İslâm Ansiklopedisi, Milli Eğitim Bakanlığının Kararı üzerine İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesinde kurulan bir heyet tarafından Leyden tab'i esas tutularak telif, tâdil, İkmal ve tercüme, sureti ile neşredilmiştir 1. cilt 1950, 13. cilt 1986, İstanbul.

Karatay, Fehmi Edhem : Topkapı sarayı Müzesi Kütüphanesi farsça yazmalar kataloğu, İstanbul, 1961.

Karatay, Fehmi Edhem ; İstanuul Üniversitesi kütüphanesi farsça basmalar kataloğu. 1949 İstanbul.

Turan, Osman; Selçuklular tarihi ve Türk-Islam medeniyeti, Ankara 1965.

Turan, Osman : Selçuk Türkiyesinde din tarihine dair bir kaynak. Fuad köprülü Armağanı, Istanbul 1953.

Turan, Şerafettin : Şehzade Bayezid Vak'ası, Ankara 1961.

Türk Arkeoloji Dergisi, No. XIV. 1-2 1965.

Türkiye'de basılmış farsça eserler Bibliografyası, Milli Kütüphane, Anakar, 1971.

اسماعیل حبیب : تورك تجدد ادبياتى تاريخى، استانبول، ۱۳۲۰ قمرى.

اوليا چلبى : سياحت نامه، (۱۰ جلد) ۱۳۱۲ قمرى، استانبول.

شمس الدين سامى : قاموس الاعلام (نامهاى تاريخى و جغرافيايى) ۶ جلد،

استانبول، جلد اول ۱۳۰۶، جلد ششم ۱۳۱۶ قمرى.

شمس الدين سامى : قاموس تركى، ۱۳۱۷ قمرى، استانبول.

**فہرست
نامہای گسان
وخاندانہا، تیرہہا، اقوام**

ابراہیم بن محمود ۱۹۸	آتاترک ۲۳۵
ابراہیم مسکین ۲۱۵	آتش، احمد ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۳،
ابراہیم پاشا وزیر ۱۸۶، ۱۴۶	۲۷۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۰۶، ۷۸، ۵۹
ابن اثیر ۳۳	آرین پور، یحییٰ ۱۳۸، ۲۵۶، ۲۷۳،
ابن الازرق ۴	آصف بن برخیا ۶۶
ابن بطوطہ ۱۳، ۷۶، ۲۷۳	آقسرای، جمال الدین محمد ۱۳۶، ۲۵
ابن بی بی ۹، ۱۱، ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸	آقسرای، کریم الدین محمود بن محمد ۹،
۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۵-	۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷-
۷۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۷،	۲۷۳، ۱۱۸
۱۲۵، ۱۲۶، ۲۴۹، ۲۷۳	آق قویونلو ۲۰۵
ابن خلکان ۱۷۲	آلان ۱۱۲
ابن عربی ۷، ۱۰، ۸، ۱۰، ۱۲۲	آل آیدین ۲۸
ابن فارض ۱۲۲	آل سلجوق ۵۹
ابوبکر بن زکی قونیوی ۸۸، ۸۹، ۱۲۷،	
۱۲۸، ۲۷۳	
ابوبکر تہرانی ۱۷۸	
ابوحنیفہ عبدالکریم بن ابوبکر ۲۲	
ابوسعید ایلخان ۱۳۹	
ابوطالب وزیر ارتنا ۱۳۹	
ابوالفتح ملکشاہ بن محمد سلدوقی ۳۶	
ابوالفضل منشی شیرازی ۱۹۸	
ابوالفضل احمد بن ولی الدین ۱۴۵	
	الف
	اباقا (ایلخان) ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۱۰۸، ۱۲۵،
	ابراہیم بگق قرامان، تاج الدین ۲۱۰
	شیخ ابراہیم بن حسین تنوری سیواسی
	۱۶۸
	ابراہیم بن حسین قرصی (قارصی) ۲۵

- اسکندر (مقدونی) ۲۲۷، ۱۳۰
 اسکندریبگ (قهرمان ملی آلبانی) ۲۳۲
 اسکندریبگ منشی ۲۷۳
 اسماعیل (گوینده فتوحات سلیمانی)
 ۱۴۵
 اسماعیل حبیب ۲۴۸، ۲۲۶
 اسماعیل حقی بروسوی ۲۱۷
 اشراقی، دکتر احسان ۲۷۶
 اشرف افغان ۲۰۰
 افراسیاب ۱۴۴
 افشاره ایرج ۱۲۹، ۱۸۳، ۲۵۲، ۲۷۳،
 ۲۷۵
 افغانها ۲۰۰
 افلاکی، شمس الدین احمد ۱۱، ۹
 ۱۷، ۶۷، ۷۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۲۷۳
 افلاطون ۱۳۶
 اقبال، محمد ۲۷۵
 اقبال آشتیانی، عباس ۱۵، ۷۷، ۷۸،
 ۱۲۴، ۲۷۳، ۲۷۵
 اکرم رجایی زاده ۲۴۸
 الب ارسلان سلجوقی ۴، ۵، ۳۲، ۳۳
 الب اصلان، علی ۲۷۱
 البی بن تیمورتاش بن ایلغازی ۳۵
 القون (اولگون)، ابراهیم ۱۴۸، ۲۱۶،
 ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳
 القاص میرزا ۱۴۶
 امیر بن خضر مالی قرمانی ۱۴۰
 امیر خیزی، اسماعیل ۲۵۳
 امیر نظام گروسی ۲۴۵
 امین احمد رازی ۷۲
 امین الدین میکائیل نایب السلطنه ۸۰
 امینی سمرقندی ۱۷۴
 انبارچی اوغلو، ملیحه ۲۷۱
- اتابکان فارس ۵۸
 اتیل، عابدین ۲۷۱
 احسان حمامی زاده ۲۲۰
 احمد بن ابراهیم ۱۱
 احمد پاشا ۲۲۵، ۱۷۲
 احمد حاتم افندی ۱۹۹
 احمد خوشنویس (عماد) ۲۷۵
 احمد خیاط ۲۲۰
 احمد رومی ۱۶۰، ۱۳۹
 احمد فیضی [تبریزی] ۲۴۶، ۲۴۷،
 ۲۵۰، ۲۵۲
 احمد گلشهری ۱۴۰
 احمد مدحت ۲۵۰
 احمد نیکده ای (قاضی...) ۱۳۹
 احمدی گرمیانی ۲۱۵
 اخی احمد ۱۸
 اخی ها ۱۲
 ادایی شیرازی ۱۴۵، ۱۷۶
 ادریس بدلیسی ۱۷۶
 ارتقیان ۳۳، ۳۵
 ارتنا ۱۳۹
 ارتیلان، اسماعیل حکمت ۱۵۰، ۲۲۶
 ارزنجانی، نظام الدین احمد ۱۱، ۶۵
 ارزی، عدنان ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۲۰۳، ۲۷۱، ۲۷۴
 ارغوان خاتون ۱۱۴
 ارمنیان ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۹، ۸۲، ۱۳۰،
 زبان ارمنی ۲۳
 ارموی، سراج الدین محمود ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۲۷۳
 ازبکان ۱۶۹
 استوری ۱۳۸، ۱۶۰، ۲۲۲
 اسحاق بن محمد بن عمر شروانی ۳۵

- انصاری، خواجه عبدالله ۲۷۳
 انقروی، اسماعیل ۲۱۶
 انوری ۱۴۴
 اوحدالدین کرمانی ۱۰۷، ۱۰۵
 اورخان ۱۳۳
 اوزون چار شیلی، اسماعیل حقی ۲۷۱
 اوزون حسن آق قویونلو ۲۰۵
 اوکتای قآن ۵۸
 اولتاریوس ۱۵
 اولجایتو ۱۳۳، ۱۰۰
 اولیاچلی ۲۲۷
 اوندرو، محمد ۲۷۱، ۳۸
 اهل قنوت ۱۲، ۲
 ایرانیان ۱۷، ۱۴، ۱۲، ۱۰، ۹، ۶
 ۱۷۹، ۱۳۹، ۱۳۴، ۳۲
 ایرج میرزا ۲۶۰، ۲۳۴
 ایلخانان ۸۷، ۸۶، ۷۷-۷۵، ۳۲، ۶
 ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۵، ۹۴، ۹۱
 اینالچق، خلیل ۲۷۱، ۱۴۴
- ب
- بابا طاهر همدانی ۱۴
 باطنیان ۱۱۹، ۱۲
 بایجو ۷۵
 بایزید اول (= ایلدرم) ۱۴۱
 بایزید دوم (سلطان...) ۱۴۵، ۱۰۳
 ۱۶۸-۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۴۸، ۱۴۷
 ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۷۷، ۱۷۶
 بایزید (شاهزاده...) ۱۸۴
 بدرالدین تبریزی معمار ۱۱
 بدرالدین یحیی [گرکانی] ۱۲۷، ۱۲۶
 بدرالدین نخشی رومی ۱۲۷
- بدیع الزمان میرزا ۱۸۰
 بدیع انگوریه ای ۴۴، ۴۳
 براون، ادوارد ۱۳۵
 بردعی زاده ۱۷۳
 برگل ۲۷۳، ۲۲۲، ۱۶۰، ۱۳۸
 برهان الدین (قاضی...) ۱۳۶
 برهان محقق ترمذی ۱۰۲، ۹۸، ۶۷
 بصیری خراسانی (= بصیری چلبی، بصیری
 عجمی) ۱۷۷
 بکتاشیان ۱۳۵، ۱۰۳، ۲
 بلعمی، ابوعلی محمد ۲۷۴
 بنی امیه ۲۳۴
 بواطنه ۳
 بوگدانوویچ، دیان ۲۷۴، ۲۳۵، ۲۳۴
 بوگومیلها ۲۳۵، ۱
 بهار، ملک الشعرا ۲۵۷، ۲۲۲
 بهاء الدین زکریا مولتانی ۱۰۷
 بهاء الدین محمد (ملک السواحل) ۸۰
 بهاء الدین محمد بغدادی ۱۲۷
 بهاء ولد (= بهاء الدین محمد بلخی) ۵۷،
 ۲۷۴، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۳، ۹۲
 بهرامشاه، فخرالدین ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۴
 بهمینیار، احمد ۲۷۶، ۱۲۷، ۷۲
 بیبرس (ملک ظاهر...) ۷۷
 بیغمی، مولانا محمد ۲۷۴، ۱۳۱
- پ
- پارسیها ۱
 پارماق سزاوغلو، عصمت ۲۷۱
 پاول هرن ۱۷۰
 پروانه روم = پروانه دیلمی (معین الدین
 سلیمان بن علی) ۷۶-۷۹، ۸۳، ۸۶

- تیموریان ۱۶۰
- ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۲-۱۰۸، ۱۰۵
پروانہ زادگان ۱۱۲، ۷۷
پسیخانیاں ۱۳۵
پلاس پوشان ۱۶ ← قلندران
- ج
- جامی ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۵-۱۷۷،
۲۱۹، ۲۱۷
جعفر خامنہ ای ۴۶۰
جعفر طغرائی (امیر...) ۱۶۱
جلال الدین خوارزمشاہ ۸۲، ۵۸، ۶
۲۳۰، ۱۲۵، ۱۱۷
جلال الدین قراطای ۲۸، ۲۴
جلال الدین ورکانی ۶۷-۶۹
جلال دوانی ۱۷۶، ۱۷۲
جلال عمر بگ ۱۳۸
جم ۱۹۵، ۴۶
جم سلطان ۱۶۱، ۱۶۵-۱۶۷،
۲۷۴، ۲۰۵، ۱۸۲
جمال الدین ساوجی قلندر ۱۶
جمالی بن حسن شوشتری ۱۴۷
جمری ۸۷، ۸۸-۸۹
جمشید ۲۲۷، ۵۱
جمہور، مرگان ۲۷۱، ۲۴۲
جرانمردان ۷۶، ۱۳، ۲
جولقیان (= قلندران) ۱۲، ۱۴،
۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۸، ۷۶، ۲۱، ۱۶
جہانشاہ قراقویونلو ۱۶۰
- چ
- چغتای، نشأت ۲۷۱
- ح
- حاجی بکتاش ولی خراسانی ۷۶،
۲۰۱، ۱۳۵
- ت
- تاتار ۱۳۳، ۸۲
تاتارهای کریمہ ۱۸۵
تاجی زادہ سعدی چلبی ۲۷۴، ۲۰۷
تاج الدین خلطی ۷۴، ۳
تاجیکان ۲۰۸، ۲۰۷، ۸۳
تازیان ۴، ۳، ۲
تبرایان ۱۸۳
تتار ۱۱۲
تربیت، محمد علی ۱۹۸، ۱۲۱، ۱۲۰،
۲۷۴، ۲۵۲
ترکمنہا، ترکمانان ۱۲۰، ۲۳، ۹، ۶،
۸۹، ۸۸-۸۷، ۱۳۳
ترکمانان ایوایی ۱۲۴
ترکمانان قرامان ۱۲۵
تشنر آلمانی ۱۰۶
تفلیسی، کمال الدین حبیش ۴۰-۳۹، ۲۷
تقی الدین کاشی ۶۹
تقی رفعت ۲۶۰
تقی زادہ، سید حسن ۲۵۵، ۲۵۲
تگین ۵
تودوا، ماگالی ۲۷۶، ۶۰
توران، شرف الدین ۲۷۱، ۱۸۲
توران، عثمان ۴، ۷، ۶، ۴، ۱۱۱، ۸۹،
۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۷۳، ۲۷۱،
۲۷۴
توفیق فکرت ۲۴۹
تیمورلنگ ۱۴۱

خانم (= احمد بن عثمان) ۲۱۵
 خاقانی ۲۰۲-۱۱۷-۱۰۹-۱۵
 خان ملک ساسانی ۲۵۴-۲۵۲-۹۶
 ۲۷۴
 خراسانیان ۸۷-۸۴
 خرم‌دینان ۱۳۵-۱۱۹-۱۶-۳-۲
 خرمشاه بن مجید اخلاطی ۱۱
 خسرو ۱۹۱
 خسرو شاهی. دکتر رضا ۲۰۱
 خضر بن مصلح الدین ارزنجانی ۲۱۸
 خطایی (خطایی) الحسینی جیلانی منجم
 ۲۱۲
 خطیب رستم مولوی ۲۱۴
 خطیب فارسی ۲۷۴-۱۶
 خلافت عباسی ۱۳۵-۱۱۹-۲۳-۲۱
 خوارزمشاهان ۶۰-۶
 خوارزمیه ۸۲
 خیابانی، شیخ محمد ۲۶۰
 خیالی بردعی، گلشنی زاده ۱۷۵
 خیام ۲۴۰-۲۱۹-۵۷
 خیام پور، عبدالرسول ۲۷۵
 خیرالله افندی ۲۴۹
 خیرالدین خلیل بن ابراهیم ۱۶۱

۵

دارا ۲۲۷، ۸۵
 داعی، احمد بن ابراهیم ۱۴۰
 دانش پژوه، محمد تقی ۱۲۹، ۷۸، ۴۹
 ۲۷۵
 دانشمندیان ۳۳
 داوود منگوجکی، علاء الدین ۱۰
 ۳۵، ۳۱، ۳۰
 دختر سالار ۲۰۲، ۱۳۳، ۶۱، ۵۶-۴۹

حاجی خلیفه، کاتب چلبی ۱۲۲
 ۲۷۴-۲۲۱-۲۰۲
 حافظ ۲۶۷-۲۰۱-۱۸۷-۱۵
 حامدی اصفهانی ۱۵۶-۱۵۰
 ۲۷۴-۲۳۶
 حبیبی برکشادی ۱۷۶
 حروفیان ۱۵۰، ۱۳۵-۱۳۴-۱۰۳
 حسام الدین چلبی ۱۰۲-۹۹-۹۴
 حسام الدین علی بن فضل الله سالار ۴۹
 حسن اخلاطی ۱۴۰
 حسن بن پیروز مراغهای ۱۱
 حسن بن عبدالؤمن خویی ۱۱۸
 ۲۷۴-۱۴۰
 حسن چلبی، حسن بن محمد شاه فساری
 ۱۶۱-۱۴۷
 امیر حسن سیواسی ۱۳۹
 حسن مقدم (علی نوروز) ۲۵۳
 حسین خطایی منجم ۱۶۸
 حسین دانش اصفهانی ۲۵۲-۲۴۶-۲۲۰
 حسین نخجوانی ۱۴۷-۱۲۷-۶۷-۹
 ۲۷۶
 حقی اسکداری ۲۲۷
 حکمت، علی اصغر ۱۴۹-۱۴۵
 ۲۷۶-۲۷۴-۱۷۱-۱۶۴
 حکیم شاه محمد قزوینی ۱۷۱-
 ۲۷۶-۱۷۴
 حلاج، حسین بن منصور ۷۰
 حلیمی شروانی ۱۹۸
 حمدالله مستوفی ۲۷۴-۱۰۸
 حمید انگوری ۱۴۰
 حمید مخلصی بخاری کاتب ۱۲۳

خ

- درخشان، جمشید ۲۷۳، ۲۶۵، ۲۱۶
 درویش پاشا ۲۳۶، ۱۹۹
 دنیسری، محمد بن امین الدین ۱۲۹، ۲۷۵
 دولت آبادی، حاجی میرزا یحیی ۲۵۲
 دیلمیان ۶۶
- ر
- رابعه عدویہ ۲۰، ۱۹
 راوندی، محمد بن علی ۲۴۹، ۴۷، ۲۷۵
 رستم بن سالار بن محمد بن سالار ۳۶
 رشید پاشا صدر اعظم ۲۴۰
 رشید و طواط ۲۱۵
 رضا توفیق ۲۴۶، ۲۲۰
 رضا زاده شفق ۲۶۹، ۲۵۳
 رکن الدین سلیمان دوم ۵۰، ۴۸، ۴۲، ۶۲
 رکن الدین قلیج ارسلان ۱۰۶
 رکن الدین مسعود دوم ۷۷
 روحی کرمانی ۲۳۴
 روسها ۲۵۷، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۳۹
 رومانوس دیوجانس ۴
 رومیان ۱۱۲، ۸۵-۸۲، ۹۵، ۴، ۱، ۲۳۹، ۱۳۰
- ز
- زامباور ۳۶
 زاهد بن علی ۲۱۷
 زردشتیان ۲
 زریاب خویی، دکتر عباس ۲۲۰
 زرین کوب، دکتر حمید ۱۶، ۱۲، ۲۷۲
- زلیخا ۲۰
- س
- سادات کوه سرخ ۱۱۷
 ساسانیان ۱۴۴، ۱۳۰، ۳۹، ۳۷، ۱۲، ۳
 سالار خراسان ۴
 سامانیان ۱۴۴، ۱۱۹، ۳۷
 سام میرزا ۲۷۵
 سبحانی، دکتر توفیق ۱۴۷، ۱۴۶
 سپهسالار، میرزا حسین خان (مشیرالدوله) ۲۴۱
 سدید طبیب قزوینی ۱۷۷
 سراج الدین ← ارموی
 سربداران ۱۲
 سروری، مصلح الدین مصطفی ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۱۶
 سعد الدین (خواجہ...) ۱۹۹
 سعد الدین ابی بکر مستوفی اردبیلی ۸۰
 سعد الدین مسعود ۱۱۹
 سعدی ۲۳۶، ۱۰۹، ۹۵، ۹۲، ۱۵
 سعید فرغانی، محمد بن احمد ۱۲۲، ۱۲۳
 سقراط ۱۳۶
 سلجوقیان ۲۹، ۲۳، ۶، ۴، ۳، ۱
 سلجوقیان روم ۲۶، ۲۳، ۱۳، ۹، ۶
 ۳۲، ۳۳، ۳۷-۳۹، ۴۷، ۵۰، ۶۰-۶۲
 ۷۰، ۷۵، ۸۳، ۸۹، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۹
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹
 ۲۰۲، ۱۴۴
 سلدوقیان ۳۶، ۳۳
 سلطان حسین بایقرا ۲۱۱، ۱۸۰
 سلطان ولد ۱۰۱، ۹۰۰-۹۹، ۹۳، ۱۰۲

- شاه محمود تهرانی ۱۷۸
شاهدی قونوی، ابراهیم دده ۲۱۵
۲۳۲، ۲۱۶
- شرف الدین خزانهدار ۲۰
شرف الدین بدلیسی ۱۸۵
شرف الدین علی بن طراد زینبی وزیر ۳۹
شرف الدین مسعود بن خطیر ۸۱
شرف الدین هارون جوینی ۷۸
شروای گرای ۱۹۸
شروانی، جمال خلیل ۲۷۵
شریف جرجانی (میرسید...) ۱۳۵
۲۰۱، ۱۸۳
- شریفی شیرازی، میرزا مخدوم ۱۸۳
شعوری (= حسن حلبی) ۲۱۴
شقیعی کدکنی، دکتر محمد رضا ۳۱، ۲۷۶
شکرالله رومی ۱۶۰
شمس الدین حلبی (= امیر عابد) ۱۰۲
شمس الدین بردعی ۱۷۳
شمس الدین جوینی، صاحب دیوان ۶۶
۱۱۰، ۸۹، ۷۸، ۷۲
- شمس الدین جهرمی ۱۷۸
شمس الدین حمزة طفرایی ۶۶
شمس الدین خاص اغز ۱۱، ۸۳
شمس الدین سامی ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۵۰
۲۶۷، ۲۶۴
- شمس الدین قاضی احمد ۲۰۶
شمس الدین محمد اصفهانی وزیر ۱۹، ۲۷
۱۳۳، ۷۲-۶۶
- شمس الدین محمد لطیفی ۱۷۳
شمس تبریزی ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۲۷۵
شمس طبسی ۶۳
شمس قزوینی، سید حسن ۲۵۳
شمس قیس رازی ۵۸
- سلطانی گردفرامری ۱۰۰
سلطان ساوهای ۲۰۱
سلطان منجم باشی ۲۱۲
سلیم اول (سلطان...) ۱۴۵، ۱۰۳
۱۵۱، ۱۶۹-۱۷۸، ۱۷۹-۱۸۱
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸
۲۲۱، ۲۳۰
سلیم دوم (سلطان...) ۱۴۶، ۱۴۴
۱۴۷، ۱۸۵، ۲۰۷
سلیم سوم (سلطان...) ۱۰۳، ۱۹۹
۲۰۰، ۲۳۹-۲۴۰
سلیم (شهبازده...) ۱۴۵
سلیمان اول (سلطان...) ۱۰۳، ۱۴۴-
۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۷
سلیمان سلجوقی ۳۳
سودی ۲۱۷، ۲۳۲
سومر، فاروق ۲۷۱
سویم، علی ۷۹، ۸۹، ۱۲۷، ۲۷۳
سهروردیه ۱۰۷
سیف فرغانی ۲۸، ۷۶، ۸۴، ۹۵، ۱۰۵
۱۰۹-۱۱۱، ۲۷۵
سیف الدین ابوالمظفر شاهنشاه ۱
- ش
- شادگلدی ۱۳۸
شارداغ، رشدی ۲۲۰، ۲۷۱
شانی تکلو ۱۸۷
شاه اسماعیل صفوی ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۳
شاه اسماعیل دوم ۱۸۳، ۱۸۶
شاه طهماسب ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۷
۲۰۸

- شمس الدین (سید...) ۲۱۱، ۲۱۰
 شمع ۲۱۸، ۲۱۷
 شہاب الدین عمر سہروردی ۹۲، ۵۹، ۳۰
 شہاب الدین یحییٰ سہروردی مقتول ۴۱، ۷۳
 شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا ۲۵۴، ۲۵۶
 شیخی ۲۰۱
 شیرین ۱۹۱-۱۸۹
- ظ
- ضحاك تازی ۲۳۲
 ظریفی چلبی، حسن ۲۱۶
 ظہیر الدین ایللی پروانہ ۴۹
 ظہیر فاریابی ۶۱، ۵۰، ۴۸
- ع
- عارف چلبی ۲۷۵، ۱۰۳، ۱۰۰، ۱۶
 عارف عتیق ۱۲۴
 عارف صدقی ارزرومی ۲۳۶
 عارف عجمی، فتح اللہ ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴
 عارف فزوینی ۲۵۹، ۲۵۳
 عالی (مورخ) ۱۴۸
 عباس میرزا نایب السلطنہ ۲۳۹، ۲۱۹
 عباسیان ۱۲۴، ۳۹، ۳
 عبدالحق حامد ۲۴۹، ۲۴۸
 عبد الحمید دوم (سلطان...) ۲۵۲، ۱۴۷-۲۵۴
 عبدالعزیز (سلطان...) ۲۴۸
 عبدالعزیز بن کمال الدین ۱۶۱
 عبدالقادر مراغی ۱۶۱
 عبدالقادر گیلانی ۲۰۰
 عبدالکریم بن سنان، حیاتی منجم ۲۱۲
 عبدالکریم کشمیری ۱۴۴
 عبداللطیف افلاطون شروانی ۱۹۷
- ص
- صائب تبریزی ۵۸
 صاحب بن عباد ۶۶
 صادقی کتابدار ۲۷۵
 صاری عبداللہ افندی ۲۱۷، ۲۱۱
 صالح بن جلال ۲۲۱
 صایلی، آیدین ۲۷۱
 صباح الدین ایوب اوغلو ۲۲۰
 صباحیان ۱۳۵
 صدرالدین ۱۴۷
 صدرالدین درگزینی ۲۰۰
 صدرالدین قونیوی ۱۲۴، ۱۰۸، ۴۵
 صفا، دکتر ذبیح اللہ ۱۲۹، ۱۰۹، ۱۰۸
 صفویہ ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۲۱، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۱
 صفوتی بردعی ۱۷۶
 صفویہ ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۳۵
 صلاح الدین فریدون زرکوب ۲۰۰، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۹
 ۱۰۲، ۹۴
- ض
- ضیاء الدین محمود بن خطیر ۸۱
 ضیاء پاشا ۲۴۸

علی چلبی ۲۳۰، ۲۲۹
 علی حیدر ۲۵۰
 علی قوشجی (ملا...) ۱۶۰
 علی گرجی بکتاشی ۲۱۵
 علی اکبر خطایی ۱۷۶
 ایشیر نوایی ۱۷۷، ۱۷۱
 علی الاعلی ۱۳۵
 عنصری ۲۲۱
 عوفی ۲۴۹، ۵۸
 عیاران ۱۲
 عیانی شیرازی ۱۷۷
 عبسی بیگ (حاکم آیدین) ۲۸، ۲۵

غ

غازان ۱۱۰، ۷۶
 غارچی گرای تاتار ۱۸۵
 غالب اسقوفچه‌لی ۲۴۸
 غزها ۱۰۹
 غزنویان ۳۷
 غنی زاده سلماسی، محمود ۲۳۴، ۲۵۷
 ۲۶۹
 غیاث‌الدین اصفهانی ۱۶۸، ۱۵۶
 غیاث‌الدین سیاوش ۸۷

ف

فتیان ۱۳
 فتح‌الله (شیخ...) ۱۷۶
 فتح‌الله کاتب ۱۷۳
 فخر خلخالی ۱۷۷
 فخر رازی ۱۳۸، ۲۵
 فخرالدین عجمی ۱۳۵

عبدالله جودت ۲۲۰
 عبدالله شبستری ۱۷۵-۱۷۳
 عبدالله طالبی زنجانی ۱۹۷
 عبدالله غباری ۱۴۶
 عبدالمجید (سلطان...) ۲۴۰
 عبدالمجید سیواسی ۲۱۷
 عبدالمجید شیروانی ۲۵۳
 عبدالوهاب همدانی ۱۰۲
 عبدالله حسنو (= عبدل بیگ) ۲۳۲
 عبدی تبریزی ۱۸۴
 عید زاکانی ۲۷۵، ۱۵، ۱۴
 عثمان (جد آل عثمان) ۱۳۳
 عثمان پاشا ۱۲۷

عجم

عراقی، فخرالدین ۱۰۵، ۷۶، ۲۸، ۱۵
 ۲۷۵، ۱۲۲، ۱۰۸، ۹۰۷
 عزیز استرابادی ۲۷۳، ۱۳۶
 عشقی همدانی ۲۶۰-۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۳
 ۲۶۹

عصمت بخاری ۱۶۳
 عطاءالله کرمانی (خواججه...) ۱۴۹
 عطار نیشابوری ۱۵، ۱۴
 عطاءملک جوینی ۱۱۶
 علاءالدین ثریانوس ۱۸
 علاءالدین منصور شیرازی ۱۴۷، ۱۴۴
 علم‌الدین قیصر ۱۸
 علویها ۲۳۴، ۲

علی اختیار خراسانی ۳۵
 علی بن احمد کاتب ۳۶
 علی بن شریف حسینی ۳۵
 علی بن ملوک منشی ۱۶۰
 علی بیگ قرامان ۲۰۵
 علی پاشا وزیر ۱۶۱

- قاضی زاده رومی ۲۶۹،۱۶۸
 قاضی زاده مفتی ۱۹۸
 قانعی طوسی ۲۷۶،۶۰،۲۸
 قایی ۱۳۳
 قبولی ۲۷۶،۱۶۰،۱۵۶،۱۵۰
 قراخان، عبدالقادر ۲۷۱
 قراطای، فهمی ادهم ۱۸۲
 قریب، میرزا عبدالعظیم خان ۲۴۶
 قزلباشهای روم ۱۷۹،۱۷۰،۱۶۹،۲
 قزوینی، محمد ۲۷۶،۲۶۷،۱۲۷،۷۲
 قطب الدین حیدر زاوه‌ای ۱۵
 قطب الدین رازی ۱۳۶،۱۲۶
 قطب الدین شیرازی ۱۲۱،۱۱۸،۲۵
 قطب الدین ملکشاه ۴۸،۴۰
 قلع ارسلان دوم، عزالدین ۴۰،۳۷،۳۳
 ۴۵،۴۱
 قلع ارسلان چهارم ۱۲۴
 قلندران ۱۴،۱۲-۱۰۳،۷۶،۲۱،۱۶
 ۱۰۸ ونیز ← جولقیان
 قوام الدین یوسف رومی ۱۶۸
 قوجا ترک، سعدالدین ۲۷۱
- ک
- کاتارها ۱
 کاتبی نیشابوری ۱۶۳
 کاشفی ۱۴۴
 کاووس ۱۷۴
 کردها ۱۸۶،۹،۳
 کرمانی شاعر ۲۰۰
 کریم خان زند ۲۲۶
 کسروی تبریزی ۲۶۰
 کمال الدین برغلوی ۲۶
 کمال الدین سمنانی ۱۱۷
- فخرالدین علی ۲۷۵،۱۴۹
 فخرالدین علی وزیر ۸۱
 فخری گرگانی ۱۲۶
 فرخی ۱۲۴
 فرخ یسار ۱۵۶
 فردوسی ۱۸۲،۱۴۸،۶۲،۳۴
 فردوسی طویل ۱۴۷
 فرمانفرمائی، حافظ ۲۵۲
 فروزانفر، بدیع الزمان ۲۱،۱۵،۱۴
 ۲۷۵،۲۷۴،۹۹،۹۱،۶۷،۵۹
 فرهاد ۱۹۳-۱۸۹
 فریدون ۲۰۲
 فریدون بن احمد سپهسالار ۲۷۶،۱۰۹
 فریدون بیگ ۲۷۶،۲۰۳،۱۸۱
 فریدون فاضل تولبندچی ۲۵۰
 فریدون نافذاوزلوق ۲۷۱،۱۳۹،۱۰۰
 ۲۷۴
 فریگیاییها ۴۲،۱۰
 فضل الله استرآبادی ۱۳۵،۱۳۴
 فضلی پسر فضولی ۱۸۷
 فضولی بغدادی ۱۹۵،۱۸۶،۱۸۵
 ۲۷۶،۲۲۶
 فضل الله بن ابراهیم خلاطی ۳
 فکت ۲۲۹
 فلسفی، نصرالله ۲۷۶،۲۰۶،۲۰۵،۱۸۰
 فلوگل ۲۷۴،۲۲۹،۲۰۲
 فوزی موستاری ۲۳۷،۱۹۹
 فیض الله ساجد ۲۲۰
- ق
- قاجار ۱۲۴
 قاضی احمدقی ۲۷۶
 قاضی زاده اردبیلی ۱۷۲

ل

لامعی بروسوی ۲۲۱،۲۱۹،۲۱۷
 لامعی جرجانی ۲۷۶، ۵
 لاهوتی کرمانشاهی ۲۵۹-۲۵۷، ۲۵۳
 لثالی ۱۵۰
 لطف الله بن یوسف حلیمی ۲۱۴
 لطیفی ۱۴۸
 لطیفی اردبیلی ۱۷۲
 لقمان بن حسین آشوری ارموی ۱۴۴،
 ۱۴۷، ۱۴۶
 لوغال، نجاتی ۲۷۱، ۲۲۰، ۲۰۳، ۱۱۶
 ۲۷۴
 لیلی ۱۵۷

م

مازنی اوغلو، حسیبه ۲۷۶، ۱۸۶
 مالک دیلمی ۲۰۸
 مانی شاعر ۲۲۷
 مانویان ۳، ۱
 مجدالدین ابی بکر ۶۵
 مجدالدین اسحاق قونیوی ۴۶، ۴۵
 ۱۲۲
 مجدالدین محمد ترجمان ۱۱۷
 مجرم، شیخ عبدالسلام ۲۰۰
 مجنون ۱۵۷
 مجیر بیلقانی ۱۶۳
 محبی (= سلیمان اول) ۱۸۱
 محسن خان معین الملک (مشیر الدوله)
 ۲۵۳
 محمد اول (سلطان...) ۲۰۱، ۱۲۰
 محمد دوم (سلطان...) (= فاتح) ۳۶
 ۱۶۳، ۱۶۰-۱۶۹، ۱۴۳، ۱۳۴، ۱۰۳

کمال پاشا زاده ۲۶۹، ۱۹۶

کمال کامیار ۷۲

کوپرولو، محمد فؤاد ۱۸۷، ۱۳۶، ۷۸
 ۲۷۳، ۲۷۱

کویمن، محمد آلتای ۲۷۱

کیخسرو اول سلجوقی، سلطان غیاث الدین
 ۱۰۲۲، ۱۰۷، ۶۲، ۴۸، ۴۷، ۳۵، ۳۸

کیخسرو دوم سلجوقی، سلطان غیاث الدین
 ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۵، ۷۷-۷۵، ۶۰

کیخسرو سوم سلجوقی، سلطان غیاث الدین
 ۱۱۶، ۹۴، ۸۸، ۷۷، ۹

کیقباد اول سلجوقی، سلطان علاء الدین
 ۴۹، ۳۸، ۳۵، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۶

۵۷-۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۲
 ۱۳۳، ۱۱۹، ۱۱۷، ۹۲، ۹۱

کیقباد دوم، سلطان علاء الدین ۷۶

کیقباد چهارم، علاء الدین ۱۳۹

کیکوس اول، سلطان عزالدین ۱۳
 ۴۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۱۱۲، ۱۱۹

۱۳۳

کیکوس دوم، سلطان عزالدین ۶۲، ۶۰

۱۲۴، ۱۰۵، ۸۷، ۶۷، ۶۶

ک

کرجی ۵، ۳

کلنارلسی ۱۰۶، ۱۰۰، ۹۱، ۱۳، ۱۲، ۲

۲۷۶، ۲۷۱، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۲

گلچین معانی، احمد ۲۶۷، ۱۰۶

گلشنی، دکتر عبدالکریم ۲۶۷، ۲۳۳

گلشنی بردعی ۱۷۵

گنج عثمان، محمد نوری ۲۲۰

گنجه لیلی، علی ۲۴۲

گیودانشمندی، تاج الدین ۸۱

- محمود بن مظفرالدین ۱۱۸
 محمود بن یولق ارسلان ۱۲۰
 محیوی انگوریه‌ای ۴۵۰۴۴
 محیی حصار ۱۴۰
 محیی‌الدین عبدالعزیز ۱۴۰
 محیی‌الدین قزوینی ۱۹۸
 محیی‌الدین مسعود شاه ۴۱-۴۲-۴۳-۴۴
 مخبر السلطنة هدايت ۲۵۸
 مراد اول (سلطان...) ۲۰۵-۱۵۰
 مراد دوم (سلطان...) ۲۰۱-۱۶۰-۱۴۵
 مراد سوم (سلطان...) ۱۸۵-۱۴۷-۱۴۶
 مراد چهارم (سلطان...) ۲۲۰-۱۹۹-۱۹۸
 مراد بخاری ۲۱۷
 مرزبان بن رستم (اسپهبد...) ۶۲
 مرشد عجم ۲۰۷
 مرشد یسوی ۱۹۸
 مروانیان ۴
 مریم چلبی ۱۶۸
 مزدا پرستان ۲
 مزدکیان ۱۳۵-۱۱۹-۱۶۰-۳
 مسافر بن ناصر ملطوی ۱۳۸
 مسعود بن حکیم‌الدین حسنی ۱۶۱
 مصطفی بن یوسف موستاری ۲۱۵
 مصطفی چلبی ۱۹۸
 مصطفی چهارم (سلطان...) ۲۴۰
 مصطفی گلیبولی لی ۱۹۸
 مصلح‌الدین لاری ۱۸۵
 مظفرالدین علی ۱۷۶
 مظفرالدین مسعود بن یولق ارسلان ۱۱۸
 معاضد السلطنة، ابوالحسن پیرنیا ۲۵۲
 ۲۲۵-۲۱۲-۲۰۹-۲۰۵-۱۶۵
 محمد پنجم (سلطان...) ۲۵۴
 محمد سوم (سلطان...) ۲۲۷
 محمد بن بدر جاجرمی ۴۳
 محمد بن سلیمان برسوی ۱۶۸
 محمد بن محمد بن محمود خطیب ۱۶
 ۱۱۹-۱۱۸
 محمد بن مراد (شاهزاده...) ۱۹۹-۱۴۷
 محمد بن میرعلی برکلی ۲۱۴-۱۸۶
 محمد بن ولی کاتب القروی ۱۴۰
 محمد خدا بنده صفوی ۱۸۳
 محمد یحیی (امام...) ۱۱۷
 محمد اصفهانی (استاد... معمار) ۱۲
 محمد بردعی ۱۷۳
 محمد پاشا ۲۲۷-۱۹۷
 محمد قرمان ۸۸-۸۷-۷۸
 محمد امین بن خلیل قونیوی ۱۶۰
 محمد پیر پاشا ۲۱۵
 محمد توفیق همدانی ۲۵۲
 محمد رضا پاشا تبریزی ۱۸۴
 محمد طاهر تبریزی ۲۵۴-۲۵۲-۲۴۶
 محمد علی میرزا ۲۵۲
 محمد نعیم فراشری ۲۴۷
 محمود دوم (سلطان...) ۲۴۰
 محمود افغان ۲۲۳
 محمود انگوریه‌ای (حکیم...) ۴۵
 محمود پسیخانی گیلانی ۱۳۵
 محمود شبستری ۱۷۴
 محمود غزنوی ۲۲۳-۳۴
 محمود پاشا صدر اعظم ۲۳۶
 محمود بن پیر کرد بن امیر شروانی ۱۶۱
 محمود بن محمد قاضی زاده رومی ۱۶۸
 محمود بن محمد دلشاد شروانی ۱۴۰

ن	معالی طوسی ۱۴۵
ناجی توقماق، عبدالرحمان ۲۷۱-۱۶۶	معزی ۱۵
ناجی کرمانی ۱۷۳	مغان ۱۴
نادرشاه ۲۵۱	مغول ۰۷۷-۷۵-۷۰-۶۰-۵۸-۳۰-۲۷-۰۶
ناصر خلیفه عباسی ۱۳	۰۱۱۹-۱۱۰۰-۱۰۹-۱۰۶-۹۲-۸۷-۰۷۹
ناصرالدین برکیارق ۴۱	۲۲۳-۲۲۱-۱۳۳-۱۲۵-۱۲۴
ناصرالدین حسین جعفری رغدی ۱۱۷	مکی خاکی ۱۹۷
ناصرالدین شاه ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۱۹	ملازاده ۱۷۳
ناصرالدین محدث ۱۲۲	ملا متیان ۱۴-۱۲
ناصر خسرو ۲۷۶-۰۲	ملطایوی، محمد بن غازی ۶۲-۲۹-۰۲۷
ناصری سیواسی ۱۰۶	ملکشاه سلجوقی ۳۳-۰۵
نامق کمال ۲۴۸	ممالیک مصر ۵۸-۰۶
نجفعلی خان خویی ۲۵۳	منزوی، احمد ۰۲۱۵، ۰۲۱۴، ۰۱۳۹-۰۱۲۱
نجم رازی (دایه) ۰۳۱-۳۰، ۰۲۹، ۰۲۸، ۰۱۰	۲۷۶
۰۲۷۶، ۰۲۷۵، ۰۹۲، ۰۸۷، ۰۶۰-۰۵۷-۰۳۵	منزوی، علینقی ۲۱۴
ندایی کاشغری ۱۹۹	منگو جکیان ۳۳
نرگسی، محمد ۲۳۷	موحد، دکتر، محمد علی ۰۲۷۳-۰۹۹-۰۱۳
نسیمی شیرازی، عمادالدین ۱۳۴	مولوی ۰۵۷-۰۲۹-۰۲۸-۰۲۱-۱۶-۱۱-۱۰
نصر آبادی، میرزا محمد طاهر ۲۷۶	۰۱۰۵-۰۹۵-۰۹۱-۰۸۷-۰۸۴-۰۷۸-۰۶۷-۰۶۰
نصیر طوسی (خواجده...) ۱۲۲	۰۲۱۶-۰۲۰۲-۰۱۲۶-۰۱۲۵-۰۱۲۲-۱۱۰
نصیرالدین سجستانی ۱۲۸	۲۷۴-۰۲۵۷-۰۲۲۷-۰۲۲۲
نظام الدین احمد ارزنجانی ۶۲	مولوید ۰۱۳۹-۰۱۳۴-۰۱۰۳-۰۹۱-۰۲
نظام الدین خورشید ۱۰۵	۰۲۴۵-۰۲۱۷-۰۲۱۵-۰۲۰۱-۰۱۶۱-۰۱۴۰
نظام السلطنه مافی ۲۵۳	مولیر ۲۵۰
نظام الملك (خواجده...) ۱۱۹	مهدوی، دکتر یحیی ۷۸
نظامی گنجه‌ای ۰۱۶۴، ۰۳۵-۰۳۴-۰۳۳	مهدب الدین علی دیلمی ۷۶
۲۷۶	مهدب قیصریدای ۸۶-۸۴-۱۱
نعمه الله بن محمود نخجوانی ۱۶۷	مهرپرستان ۲۰۱
نعمه الله بن احمد روشنی زاده ۲۱۵	۴۰-ستی گنجه‌ای ۴۳
نعیم فراشری ۲۳۳، ۲۳۲	میرزا آقاخان کرمانی ۲۵۶-۲۵۲-۰۲۳۴
نعمی ارز رومی ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۱	۲۵۷
نفیسی، سعید ۰۱۰۸، ۰۱۰۶، ۰۱۰۲، ۰۵	میرزا تقی خان امیر کبیر ۲۴۱
۰۱۷۳، ۰۱۷۲، ۰۱۶۸، ۰۱۴۰، ۰۱۲۹، ۰۱۲۷	میرزا حبیب اصفهانی ۰۲۴۵، ۰۲۳۴
	۲۵۶، ۲۵۲-۲۵۰، ۲۴۷-۰۲۴۶

یولق ارسلان ۱۲۱،۱۲۰،۲۵
یونانیها ۱۱۲،۴۲،۱۰
یونس ملك السواحل ۸۰

۲۷۶،۲۲۱،۲۱۴،۱۹۸،۱۸۶،۱۸۳
نقطویان ۱۳۵
نوابی، دکتر عبدالحسین ۲۷۲،۱۰۸
نورالدین حمزه منجم ۲۱۲

و

واقف خلخالی ۱۸۴
وحید دستگردی ۲۶۰
ودودی، یونس ۱۲۷
ولد چلبی ایزبوداق ۲۴۵
وهبی سنبل زاده ۲۲۶،۴۱۵
ویلهم امپراطور آلمان ۱۷۰

ه

هخامنشیان ۱۳۰،۱
همام تبریزی ۱۱۰،۱۰۹،۷۸
همایی، جلال ۱۰۰
هوتسما ۴۷
هیپی ها ۱۴
هیتی ها ۴۲،۱۰

ی

یازجی، تحسین ۲۷۱،۱۰۲،۱۶،۱۱
۲۷۲،۲۷۳
یعقوب آق قویونلو ۱۷۶
یعقوب لیث ۱۲
ینی چریهای بکناشی ۱۰۳
یوسف بن محمد نوری ۲۵
یوسف بن عمر ساعتی ۲۱۲
یوسف همدانی (خواجه...) ۱۰۷
یوسفی، دکتر غلامحسین ۲۷۳،۱۲۳
یوسفی ارزنجانی ۱۰۷

فهرست

نامهای کتابها

- | | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| الهام وطن ۲۴۹ | ۲ |
| انتخاب گلستان ۲۴۲ | |
| انتها نامه ۱۰۰ | آداب الخلافه ۱۹۸ |
| انجیل ۱۰ | آغاز فارسی ۲۴۵ |
| اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ۲۵۲ | آموزگار پارسی ۲۴۶، ۲۴۵ |
| انیس الخلوه و جلیس السلوه ۱۳۸، ۷۲ | |
| ۱۳۹ | الف |
| انیس العارفين ۱۶۰، ۱۶۱ | ابتدانا مه (= ولدنامه) ۱۰۰ |
| الاوامر العلائیه (= تاریخ ابن بی بی) | اپرای رستاخیز شهریاران ایران ۲۵۹ |
| ۱۰، ۳۱، ۳۸، ۶۲، ۷۷، ۹۲، ۱۱۶ | احکام السلاطین ۱۶۸ |
| ۲۴۹، ۲۷۳ | اخبار سلاجقه روم ۱۱۷ |
| ب | اختیارات شاهنامه ۳۶ |
| بحر المعاد فی ارشاد العباد ۱۹۷ | اختیارات مظفری ۱۲۱، ۱۱۸، ۲۵ |
| برگزیده مرصاد ۱۰، ۲۷۵ | ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری |
| برگ سبز ۲۴۵ | ۲۷۳، ۱۳۸ |
| برید السعاده ۶۲، ۲۷ | از صبا تا نیما ۲۵۷، ۲۵۶ |
| بزم و رزم ۲۷۳، ۱۳۶، ۹ | اسئله و اجوبه ۱۳۶، ۲۸، ۲۵ |
| بصائر (تفسیر) ۷۸ | اسکندرنامه ۱۲۹ |
| البصائر فی الوجوه والنظائر ۷۸ | اشراقات ۱۰۶ |
| بلبلستان ۱۹۹ | اصول الملاحم ۲۷ |
| بنگ و باده ۱۸۵، ۱۸۶ | اصول فارسی ۲۴۶ |
| | اصول و منتخبات زبان فارسی ۲۴۴ |

- بوستان سعدی ۲۴۳
 بهارستان جامی ۲۴۳
 بهجة التواریخ ۱۶۰
 بهرام گور ۲۵۰
 بهمن شاه ۲۵۰
 بیان التصریف ۴۰
 بیان النجوم ۲۷
- تحفة الحساب ۱۶۸
 تحفة السعدا ۲۴۴
 تحفة حسام ۱۲۱
 تحفة رمزی ۲۲۵
 تحفة سامی ۲۷۵، ۱۷۶
 تحفة شاهدی ۲۳۲، ۲۱۶، ۲۱۵
 تحفة وهبی ۲۱۵
 تدریسات فارسیه ۲۴۴
 تذكرة نصر آبادی ۲۷۶، ۱۸۶
 تراژدی سیاوش ۲۵۰
 ترتیب جدید تعلیم فارسی ۲۴۴
 ترجمان القوافی ۴۰
 ترجمه تاریخ طبری ۲۷۴، ۳۵
 ترجمه مقالات صدرالدین قونیوی ۱۲۲
 الترسل الی التوسل ۱۲۷
 تسلی القلوب ۱۹۸
 تعلیم سخن ۲۴۶
 تعلیم فارسی ۲۴۴
 تعلیم لسان فارسی ۲۴۶
 تفسره فارسی ۲۴۴
 تقارير المناصب ۱۲۸، ۱۲۰، ۱۱۱، ۲۷۴
 تقویم پادشاهی ۲۱۲
 تکلم فارسی ۲۴۴
 تواریخ آل عثمان ۱۴۵
 تورات ۱۰
 تورك تجدد ادبیاتی تاریخی ۲۲۶، ۲۴۸، ۲۲۷
 التوسل الی التوسل ۲۷۶، ۱۲۷، ۷۲
 توفیعات سلاطین عثمانیه (= دستورالانشا) ۲۱۱
 تیمورنامه ۲۲۹
- پاکنهاد و پاکدامن ۲۵۰
 پرتونامه ۴۱
 پژمرده ۲۴۹
 پندنامه [منسوب به] عطار ۲۴۳
- تاریخ آل سلجوق در آناتولی ۲۷۴، ۱۳۹
 تاریخ آل عثمان ۱۶۰
 تاریخ ابن بی بی (= الاوامر العلائیه) ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۵۰، ۷۳، ۲۰۲، ۱۱۸
 تاریخ ادبیات در ایران ۲۷۵، ۱۰۸
 تاریخ سولاق زاده ۱۸۳
 تاریخ گزیده ۲۷۴، ۱۰۸
 تاریخ مغول ۲۷۳، ۱۲۴
 تاریخ میافارقین ۴
 تاریخ نظم و نثر در ایران ۱۲۷، ۴۰
 ۱۸۳، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۳۰، ۱۲۹
 ۲۷۶، ۲۲۱، ۲۱۴، ۱۸۶-
 تاریخ هیجده ساله آذربایجان ۲۶۰
 تبریزیه تعلیقی زاده ۲۲۷
 تبصرة المبتدی و تذكرة المنتهی ۱۴۴

خ	ث
خاتمة الحیات ۱۶۳	ثواقب المناقب ۱۰۲
خاموش نامه یوسفی ۱۰۸، ۸۸	ج
خرابات ۲۲۸	الجانب الغربي ۱۹۷
خرابه های مداین ۲۴۶	جام سخنگوی ۱۵۰
خزنامه ۲۰۱	جعفرخان از فرنگ آمده ۲۵۳
خسرو و شیرین ۱۰۸، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۶	جنگستان ۲۴۶
خطایی نامه ۱۷۶	جنون عشق ۲۴۹
خلاصة الاشعار ۶۹	جوامع الحکایات ۲۴۹
خلاصة التواریخ ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۷۶	جوهر بواهر مثنوی ۲۱۷
خلاصة تاریخ ابن بی بی ۱۱۶، ۱۱۷	ج
خلاصة خمسة نظامی ۲۲۹	چنگ و شراب ۸۴
خنکارنامه ۱۴۵	چهار درویش ۲۵۰
خوابنامه ۲۰۱	ح
خواص الحيوان ۱۷۶	حاجی بابای اصفهانی ۲۵۱، ۲۵۶
خورشید و ماه و مهر ۲۵۰	حجة الابرار ۱۹۸
د	حدائق السیر ۱۱۸
دائرة المعارف اسلام ۷۸، ۴۰، ۱۱۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۷۰	حديقة سنایی ۱۰۰
داراب نامه بیغمی (= داستان فیروزشاه) ۱۳۱، ۲۲۱	حسن و دل ۲۲۹
داراب نامه طرسوسی ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۴، ۲۷۵	حسن و عشق ۱۸۶
داستان حیرت افزای فرنگ ۲۰۰	حشایش و الحيوان ۳۵
داستان فرخ روز ۲۲۰	حکایت آمدن سیل بدستان ببول ۱۹۸
داستان فیروزشاه سرداراب ۲۲۱	حکایت شاه ماران ۲۵۰
دانشمندان آذربایجان ۱۲۰، ۱۷۶	حل المجاز ۱۳۸
۱۸۴، ۱۸۷، ۲۷۴	حماسه سرایی در ایران ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۷۵
دبستان فارسی ۲۴۵	حواشی کشف ۱۳۶
دختر هندو ۲۴۹	حور و پریزاد (مثنوی...) ۴۱
	حیات الحيوان دمیری ۱۷۶

- درة التاج ۱۲۱
 درة القواعد فارسی ۲۴۴
 در یکتا ۲۵۰
 دستاویز فارسی خوانان ۲۴۶، ۲۴۵
 دستنویسهای مصور کتابخانه دانشگاه
 استانبول ۱۴۷
 دستور السلطنة ۱۹۸
 دستور العامل فی وجع المفاصل ۱۶۱
 دستور الانشا ۲۱۱
 دستورچه ۲۴۵
 دستور زبان فارسی ۲۴۵
 دستور سخن ۲۵۶، ۲۴۵
 دفتر مخلفات علی چلبی ۲۲۹
 دقایق الحقایق ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۹۶
 دیار بکریه ۱۷۸
 دیوان آصفی ۲۳۰
 دیوان ادایی شیرازی ۱۷۶
 دیوان اطعمه بسحق ۲۵۶
 دیوان البسة نظام قاری ۲۵۶
 دیوان امیرشاهی ۲۳۰
 دیوان انوری ۱۴۴
 دیوان جامی ۲۳۰، ۱۶۴
 دیوان جم سلطان ۲۷۴، ۱۶۶
 دیوان حافظ ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۱۷، ۱۲۶
 دیوان حامدی اصفهانی ۱۵۱، ۱۵۰
 دیوان حلیمی شروانی ۱۹۸
 دیوان داعی ۱۴۰
 دیوان درویش پاشا ۲۳۶
 دیوان سلطان بایزید ۱۶۱
 دیوان سلطان سلیم ۱۷۰
 دیوان سلطان سلیمان ۱۸۱
 دیوان سلطان ولد ۱۰۰
 دیوان سودایی ۲۲۹
- دیوان سیف فرغانی ۷۹، ۱۰۹،
 ۲۷۵
 دیوان عارف چلبی ۱۰۰
 دیوان عبید زاکانی ۱۵۰، ۲۷۵
 دیوان عراقی ۷۸، ۱۰۸، ۲۷۵
 دیوان غازی گرای تاتار ۱۸۵
 دیوان فضولی ۱۸۶، ۲۲۶، ۲۳۰
 ۲۷۶
 دیوان قبولی ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۳،
 ۲۷۶
 دیوان کبیر (= کلیات شمس) ۹۴
 دیوان گلشنی بردعی ۱۷۵
 دیوان لاهوتی ۲۵۷
 دیران نفعی ۲۰۱
 دیوان واقف خلخالی ۱۸۴
- ر
- راحة الصدور ۴۵، ۴۷، ۲۴۹،
 ۲۷۵
 راحة النفوس ۱۹۸
 راز نهران و ماه فیروز ۲۵۰
 رباب شکسته ۲۴۹
 رباب نامه ۱۰۰
 رباعیات خیام ۲۱۹
 رباعیات عارف چلبی ۱۰۰، ۲۷۵
 رتبة الحیات ۱۰۷
 رسائل خواجه عبدالله انصاری ۱۴
 رساله اختلاجات ۲۱۲
 رساله زندگی مولانا ۹۲، ۹۴
 رساله سیاسیة برای سلیم ۱۷۸
 رساله فریدون سپهسالار ۱۰۱، ۱۰۲
 رساله مفردات عربی و فارسی برای املا
 ۲۴۴

زمزمه ۲۴۹

س

- سرآمدان سخن ۲۴۶
 سرگذشت اشک دوم ۲۵۰
 سرگذشت پرویز ۲۵۰
 سفارتنامه رحمی ۲۲۷
 سفارتنامه‌های ایران ۱۷۵، ۱۸۲،
 ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۷۵
 سفرنامه ابن بطوطه ۱۳، ۲۷۳
 سفرنامه حاجی پیرزاده ۲۵۲
 سفرنامه ناصر خسرو ۲، ۲۷۶
 سلجوقنامه قانعی طوسی ۶۰
 سلسله الذهب ۱۶۳، ۲۳۰
 سلك الجواهر ۱۴۰
 سلیم خان نامه ۱۴۵
 سلیم شاه نامه ۱۴۵
 سلیم نامه ادایی شیرازی ۱۴۵، ۱۷۶
 سلیم نامه منشور ۱۴۵
 سمک عیار ۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱
 سنبلستان یا قرائت فارسی ۲۴۵
 سبندبادنامه ۲۷
 سؤال و جواب فذلکه قواعد فارسی ۲۴۵
 سوانح احمد غزالی ۱۰۸
 سهراب یا فرزندکش ۲۳۲، ۲۵۰
 سیاحت نامه اولیا چلبی ۲۲۷، ۲۲۸
 سیاست نامه ۱۱۹
 سیرت النبی ۱۴۰
 سیرت جمال الدین ساوجی ۱۶

ش

- شاه اسماعیل ۲۵۰
 شاهنامه فردوسی ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹

رساله‌های حروفی ۱۳۵

- رستم زال ۲۵۰
 رستم و سیاوش ۲۵۰
 رسوم الرسائل و نجوم الفضائل ۱۲۱،
 ۲۷۴
 رشحات عین الحیات ۱۴۹، ۲۷۵
 روح المثنوی ۲۱۷
 روزنامه آذربایجان ۲۶۰
 روزنامه اختر ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۳،
 ۲۵۴
 روزنامه تجدد ۲۶۰
 روزنامه شمس ۲۵۳
 روزنامه سروش ۲۵۳
 روزنامه صور اسرافیل ۲۵۳
 رند و زاهد ۱۸۶
 روضة العقول ۶۲، ۲۷، ۱۱۸، ۲۰۲
 روضة الكتاب ۹، ۷۹، ۸۸، ۱۱۰
 ۱۲۷، ۱۲۸
 رهبر فارسی ۲۴۵
 رهبر قواعد فارسی ۲۴۴
 رهنمای فارسی ۲۴۵
 ربیحة الادب ۱۷۶، ۲۱۴

ز

- زاد المسافرین حسینی هروی ۲۰۱
 زبان آموز برلیج، تعلیم فارسی با اصول
 برلیج ۲۴۵
 زبان فارسی ۲۴۶
 زبده الاشعار ۱۹۹
 زبده الطومار ۱۴۶
 زبده القواعد ۲۴۴
 زبده فارسی ۲۴۴
 زبور ۱۰

- ۲۱۶ شرح مثنوی (سودی)
 ۲۱۷ شرح مثنوی (سیواسی)
 ۲۱۷ شرح مثنوی (مراد بخاری)
 شرح مطالع ۱۲۶، ۱۳۶
 شرفنامه بدلیسی ۱۸۵
 الشقایق الهمانیه ۱۳۵
 شمع و پروانه (مثنوی...) ۱۷۴
 شهنامه سلیم دوم ۱۴۶، ۱۴۷
 شهنشاهنامه (= مرات عثمانی) ۱۴۷
 شهنشاهنامه مراد سوم ۱۴۷
 شیرین شمایل ۱۹۹
- ص
- صحاح عجمیه ۱۸۶، ۲۱۴
 صحایف تقویم ۲۱۲
 صحت الابدان ۲۷
 صرف فارسی ۲۴۴
 صرف ونحو فارسی ۲۴۵
- ض
- ضحاک ماردوش ۲۵۰
- ظ
- طالع ولادت محمد بن مراد ۲۱۲
 طبقات الممالک فی درجات الممالک ۱۹۸
 طرز نوین تعلیم فارسی ۲۴۲
 طوطی نامه ۲۵۰
- ظ
- ظفرنامه ۱۶۰
- ۱۱۷، ۱۴۸، ۲۲۰، ۲۲۹
 شاهنامه (ترجمه...) ۱۵۱
 شاهنامه (تاریخ سلطان سلیمان) ۱۴۶
 شاهنامه عارف (= سلیمان نامه) ۱۴۶
 شاهنامه شناسی ۱۴۸، ۲۷۵
 شاه و درویش هلالی ۲۳۰
 شرح احوال عطار ۱۴، ۲۷۵
 شرح بوستان (سروری) ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۱۷
 شرح بوستان (سودی) ۲۱۷
 شرح بوستان (شمعی) ۲۱۷
 شرح بهارستان ۲۱۸
 شرح بیست باب خواجه نصیر ۱۶۸
 شرح تحفة الاحرار ۲۱۸
 شرح تحفة شاهی ۲۱۵
 شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر ۱۹۶
 شرح زیج الغ بیگک ۱۶۸
 شرح دیوان حافظ (زاهد بن علی) ۲۱۷
 شرح دیوان حافظ (سروری) ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۱۷
 شرح دیوان حافظ سودی ۲۱۶، ۲۳۲
 شرح دیوان حافظ (شمعی) ۲۱۷
 شرح سبحة الابرار ۲۱۸
 شرح قصیده تائیه ابن فارض ۲۶، ۲۹، ۱۲۲
 شرح گلستان (سروری) ۲۱۷
 شرح گلستان (سودی) ۲۱۷
 شرح گلستان (شمعی) ۲۱۷
 شرح گلستان (لامعی بروسوی) ۲۱۷
 شرح گلشن راز ۱۶۸
 شرح مثنوی (انروی) ۲۱۶
 شرح مثنوی (سروری) ۱۹۸، ۲۱۶

فیسطاط العدله فی قواعد السلطنه ۱۶، ۳
 ۱۲۰-۱۱۸، ۱۰۸
 فلك نامه ۱۶۰
 فواکد الشرقیه ۲۷۵
 فهرست کتابخانه موزه توپقاپوسرای ۱۴۵،
 ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۵۴
 فهرست کتابخانه موزه قونیه ۲۰۲
 فهرست کتابخانه ملی پاریس ۱۴۶، ۱۴۷
 فهرست کتابخانه ملی تبریز ۲۷۶
 فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی
 دانشگاه تهران ۳۰۹، ۳۷۸، ۲۷۵
 فهرست نسخه‌های خطی متضامیا ۱۴۷
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۳۱۳،
 ۲۷۶
 فریفته اللدیه فی قواعد الفارسیه ۲۴۴
 فیه ممانیه ۲۱۱، ۳۷۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۷، ۲۷۴

ق

قائمه در توضیح بحر الفریب ۳۱۴
 قاموس الاعلام ۱۱۳۵، ۱۱۴۱، ۱۱۴۸، ۳۰۱۱
 ۳۰۳، ۳۱۱۴، ۳۲۳۳، ۳۲۳۷، ۳۳۶۴
 قاموس ترکی ۲۶۷
 قانون ادب ۳۷، ۴۰
 قرائت برای صنف چهارم ۳۴۵
 قرائت برای صنف دوم و سوم ۳۴۵
 قران حبشی ۱۱۲۹
 قصه فیروز شاه ۳۳۱
 قلیدرنامه خطیب تعمیر انزی ۱۱۳، ۱۱۴، ۳۷۳
 قلیدرنامه خواجه عبدالله انصاری ۱۱۴
 قلند پادسی ۲۴۶
 قواعد الرسائل و فرائد الفضائل ۱۱۱۸،
 ۱۱۲۰
 قواعد فارسی ۳۳۳

ع

عالم آرای عباسی ۱۸۳-۲۷۳
 عقاید اهل سنت ۲۸
 عقود الجواهر ۱۴۰، ۲۱۵

غ

غونر قواعد الفارسیه ۲۴۴
 غزای سلیمانیه ۱۴۶
 غزای نامه روم ۱۴۴
 غزوات سلطان سلیم ۱۷۲
 غنچه قواعد فارسی ۲۴۴
 غنیة الکتاب و منیة الطالب ۱۱۲۱-۲۷۳

ف

فانین (روسالیه...) ۱۳۶
 فالنامه حامدی ۱۵۰
 فتوح نامه ۲۶۷
 فتوح نامه ناصری ۱۰۶
 فتوحات جمیله ۱۴۶
 فتوحات سلیمانیه ۱۴۵
 فتوح الهجم ۱۱۶۷
 فردوس الفریب ۲۴۹
 فرهاد و شیرین ۳۵۰
 فرهنگی ایران در قلمرو ترکی ۳۳۳،
 ۲۷۶
 فرهنگی ایران زمینی ۱۱۰۶، ۲۷۶
 فرهنگی ترکی به فارسی ۳۱۶، ۳۶۵
 ۲۷۳
 فرهنگی نوموری (= لسان الهجم) ۳۱۳
 فرهنگی ضیاء ۳۱۵
 فرهنگی فارسی به ترکی ۳۱۶
 فرهنگیهای عربی به فارسی ۳۱۳

۲۴۶ گنجگاری در زردشت
 ۱۳۰ گذرالتحفت
 ۱۴۸ گنه الاخبار
 ۱۶۱ کیمیاء القلوب

س

۲۵۰ گزارشی مردم گریز
 ۲۴۴ گزیده قوالک فارسی
 ۱۶۱ گزارنامه
 ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۴۳ گلستان سعدی
 ۲۴۴ گلشن اوب
 ۲۱۵ گلشن اسرار
 ۲۱۶ گلشن توحید
 ۱۷۴ گلشن راز
 ۲۴۴ گلشن فارسی
 ۱۵۱ گل صدبرگ
 ۱۸۵ گل و بلبل
 ۲۴۴، ۱۵۴ گنجینه قواعد فارسیه
 ۲۴۴ گوهر سنجیده
 ۲۴۴ گوهر فارسی

ل

۵۸ لباب الالباب
 ۲۴۵ لسان فارسی
 ۱۴۴، ۲۷۴ لطائف الحکمه
 ۴۱۴ لغت حلیمی (بحر الغرایب)
 ۲۶۴، ۲۱۴ لغت نامه دهخدا
 ۴۱۵ لغت نعمة الله
 ۱۰۸ لغات عراقی
 ۱۹۷، ۴۴۱، ۲۴۶ لیلی و مجنون

۲۴۵ قواعد فارسی و عربی و ترکی
 قواعد فارسیه ۲۴۳، ۲۴۴
 ۲۴۴ قواعد فارسیه با سوال و جواب
 ۲۴۴، ۲۴۵ قواعد فرسیه و نظام کلام
 ۲۴۶ قواعد فارسیه بر طرز نوین
 ۲۳۳ قواعد فارسیه به طرز نوین
 ۲۴۴ قواعد لسان فارسی
 ۱۷۴ قواعد معما
 ۲۴۴ قواعد مفصل فارسی
 ۲۴۴ قواعد مفید فارسی
 ۱۲۹ قهرمان نامه

ک

۱۳۰ کاتبیه
 ۲۲۲ کارنامه تحقیقات ایرانی
 ۲۴۶ کاروان عمر
 ۴۱۶ کشف الاسرار و مطلع الانوار
 ۴۰، ۲۷ کامل التعبير
 ۲۵۰، ۲۳۳ کاوه (نمایشنامه)
 ۴۳۰، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۰ کتابشناسی ترکیه درباره ایران
 کشف الاسرار علی لسان الطیور والازهار
 ۲۸، ۲۵
 ۲۴۹ کشف الاسرار و عده الابرار
 ۲۲۱، ۳۰۳، ۱۷۷، ۱۲۲ کشف الظنون
 ۲۷۴
 ۴۰، ۲۷ کفایة الطب
 ۱۶۴ کلیات دیوان جامی
 ۲۷ کلیه و دینه
 ۲۷۶ کلیه و دینه منظوم
 ۱۳۰ کمال نامه

م

- مرزبان نامه ۶۲، ۲۷
 مرشد الكتاب ۶۲
 مرصاد العباد ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۵۷-۵۹،
 ۲۷۵، ۱۳۸، ۹۲، ۸۷، ۶۲
 مرقات الادب ۲۱۵
 مرقات الكلام العرب والعجم ۲۱۵
 مرموزات اسدی ۳۰، ۳۱، ۲۷۶
 مسامرة الاخبار ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۷۷، ۷۹،
 ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۵، ۲۷۳
 مشرق قواعد فارسی ۲۴۴
 مصباح الهدایه ۲۴۹
 مصرحة الاسما ۲۱۴
 المطالب العلیه ۱۶۰، ۱۶۱
 مطالع الانوار ۱۲۶
 معارف برهان محقق ۶۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰
 معارف بهاء ولد ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۲۷۴
 معارف سلطان ولد ۱۰۰
 المعجم ۵۸
 معیار قواعد فارسی ۲۴۴
 مفاتیح الدریه ۲۴۳
 مفتاح المعاملات ۳
 مفتاح سکاکی ۱۲۶
 مفتاح کنوز ارباب قلم ۱۶۱
 مقالات شمس تبریزی ۹۸-۱۰۰
 مکتوبات مولوی ۹۴
 ملتزمات ۱۲۱
 مناظره الجواهر لمسرت الخواطر ۱۷۷
 مناظره چنگ و شراب ۱۱
 مناظره قهوه و شراب ۱۸۵
 مناقب العارفين ۹-۱۱، ۱۷، ۲۱، ۶۷،
 ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۵-۱۲۷،
 ۲۷۳
 ماجرای عشق ۲۴۹
 مبدأ تحصیل فارسی ۲۴۵
 مثنوی مولوی ۱۵، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۹، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۴
 مجالس الفنائس (ترجمه...) ۱۴۵،
 ۱۷۱-۱۷۶، ۲۱۸، ۲۷۶
 مجالس سبعة ۹۴
 مجله آینه ۳۹
 مجله ارمغان ۲۵۲، ۲۶۰
 مجله پارس ۲۵۳، ۲۵۸
 مجله ثروت فنون ۲۴۹
 مجله دانشکده ادبیات [تهران] ۷۸، ۱۸۰،
 ۲۷۶
 مجله راهنمای کتاب ۲۳۴، ۲۲۷
 مجله کوه ۲۵۵
 مجله وحید ۲۳۶، ۲۷۴
 مجله یغما ۲۱۴
 مجمع الرباعیات ۲۷-۲۹، ۴۲-۴۵
 مجمع الخواص ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۷۵
 محیط اصول فارسی ۲۴۵
 محیط اللغة ۱۹۶
 مختصر اصول فارسی ۲۴۶
 مختصر سلجوقنامه ابن بی بی ۴۷، ۵۷،
 ۶۲، ۶۵، ۸۸
 مخزن الاسرار ۳۳، ۳۴، ۲۷۶
 مدار مکالمه عربی و فارسی و ترکی ۲۴۴
 مدح فقر و ذم دنیا ۲۴، ۲۸
 مرآت الصحة ۱۶۸
 مرآت الادوار ۱۸۵
 مرآت شمس المنیر ۱۹۸
 مرآت عثمانی (= شهنشاهنامه) ۱۴۷

- ۲۴۹ نسترن
 ۲۲۹ نشریه بنیاد تاریخ ترک
 ۱۴۷ نشریه دانشکده ادبیات تبریز
 ۱۴۵ نشریه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران
 ۱۴۰، ۱۲۱ نصاب الصبیان فراهی
 ۲۴۴ نصاب حکما
 ۲۴۴ نصاب الفارسیه
 ۲۲۹ نصاب الملوك
 ۱۲۱ نصیب الفتیان و تشبیب البیان
 ۲۴۴ نصیحة الحکما
 ۲۲۹ نصیحة الملوك
 ۲۴۹ نعمة سحر
 ۱۰۷ نفحات الانس
 ۲۴۹ نفرین
 ۱۶۱ نقاوت الادوار
 ۱۹۶ نگارستان
 ۲۷۵، ۱۲۹ نوادر التبادر لثخفة البهادر
 ۲۱۴ نوال الفضل
 ۲۴۶ نوای صریر
 ۲۴۴ نوباوة قواعد فارسی
 ۲۵ نهایة الادراك

و

- ۲۲۱ وامق و عذرای عنصری
 ۲۲۱ وامق و عذرای لامعی
 ۴۰ وجوه قرآن
 ۲۱۴ وسیلة المقاصد
 ۱۷۲، ۱۳۵ وفيات الاعیان
 ۱۴۵ وقایع سلطان بایزید مع سلیم خان
 ۴۰ وقایعنامه میخائیل سریانی
 ۱۳۹ الولد الشفیق
 ۹۳ ولدنامه
 ۱۲۶ ویس و زامین

- ۲۷۵، ۵۹ مناقب اوحدالدین کرمانی
 ۲۷۴، ۱۶ مناقب جمال الدین ساوی
 ۱۲۳ مناهج العباد
 ۲۴۴ منتخبات حکمیة
 ۲۴۶ منتخبات دانش
 ۲۴۴ منتخبات شاهنامه فردوسی
 ۲۴۴ منتخبات فارسیه
 ۲۴۵ منتخبات گلستان
 ۱۲۳ منتهی المدارک
 منشآت فریدون بیگ (= منشآت السلاطین)
 ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۰۵ - ۲۱۱،
 ۲۷۶، ۲۳۰
 منشآت بدرالدین یحیی ۱۲۶-۱۲۷
 منشآت تاجی زاده ۲۰۳-۲۷۴
 منشآت دوره محمد فاتح ۲۰۳
 منشآت سعدالدین مسعود ۱۱۱
 منشآت کتابخانه حسین نخجوانی ۶۷
 ۶۹، ۸۴، ۱۲۷، ۲۷۶
 منشآت کتابخانه ملی پاریس ۷۲
 منهج الرشاد ۱۶۰
 مونس الاحرار ۴۳
 مونس العوارف ۱۲۹

ن

- ۲۴۹ ناچیز
 ۲۴۵ ناصف المألوف
 ۲۴۲، ۲۰۷ ناموارة دکتر محمود افشار
 ۲۴۴ نتیجه القواعد
 ۲۵۴، ۲۴۵ نتیجه قواعد فارسیه
 ۲۱۵ نخبة اللغد
 ۱۲۰، ۱۱۸ نزهة الكتاب
 ۴۲، ۴۰، ۳۹ نزهة المجالس شروانی
 ۲۷۵، ۷۲، ۷۲، ۵۶، ۴۹

ه

- هدایة الغیبی ۲۵
- هشت بهشت ۱۷۶
- هفت اقلیم ۷۲
- هفت جام ۱۸۶
- هنرنامه ۱۴۶
- هیئت ملاعلی قوشچی ۱۶۰

ی

- یادبودهای سفارت استانبول ۲۵۲-۰۹۶
- ۲۷۲-۰۲۵۷
- یادگار حریت ۲۴۹
- یادگار شباب ۲۴۹
- یوسف و زلیخا ۲۲۹-۰۲۲۶-۰۲۲۱

فهرست نامهای جایها

الرتروم ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، الرتوق الروم ۳۷
الرتوجان ۴، ۱۱، ۳۳، ۳۳، ۳۳ - ۳۳، ۳۳، ۳۳
۴۵، ۷۵، ۸۲، ۸۶، ۹۲، ۵، ۲، ۱۱۸ - ۳
الرتنگان ۱۱
الری ۲۵۴
الریق ۴۶
الریستان ۱۱۲۵
الرییه ۹۴، ۱۱۲۳، ۱۱۲۳، ۱۱۲۳ - ۱۱۲۵
الروییا ۱۱، ۱۱۶۶ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۳۳، ۱۱۱
الرییر ۱۱، ۱۱۲۳
الرتکبیل ۲ - ۵
الستانبول ۱۱، ۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳
السلامبول ۱۱۳۳
الشفو ۱۱۳۳
الصفهان ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
الطانستان ۱۱۳۳

آ

آب بنیک ۱۱
آب گرم ۳۳، ۱۱
آذربایجان ۱۱۲۳، ۹۸، ۳۳
آران ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
آسیای صغیر (درا بیشتر صفحات)
آغسرای ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱ - ۱۱
۱۱۳۳
آق شکر ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
آمالق ۱۱، ۱۱، ۱۱
آناطوللی ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
آنکارا ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱ - ۱۱
۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
آلبانی ۱۱۳۳ - ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
آیلدین ۱۱

الف

انحصیکت ۱۱۳۳
انحلاط ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۱۱
الدرنه ۱۱۳۳، ۱۱۳۳
الریلی ۱۳۳
الردیلی ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳

- البستان، ابلستین ۷۷
اماسیه ۱۱، ۳۳، ۶۷، ۶۹، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۳
امریکا ۲۲۲
انجمن آثار ملی ۱۴، ۲۷۵
انجمن اتحاد اسلام ۲۵۲
انجمن تاریخ ترک ۱۰۲، ۱۱۶، ۲۷۳
انجمن زبان ترک ۲۶۳
انجمن سعادت ایرانیان ۲۵۲، ۲۵۳
انجمن معارف عثمانی ۲۴۵
انطالید ۲۶، ۲۹
انقره ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۴
انگورید ۴۲
اهر ۶۹، ۱۸۵
ایتالیا ۱۶۶
ایران (در بیشتر صفحات)
- ب
- باغچه سرای ۱۸۵
بالکان ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵
بحر خزر ۱۷۲
بخارا ۱۸۲، ۲۰۶
بدلیس ۱۸۵
بربر ۴۶
برغلو ۴۷
برلن ۲۵۵
بسفر ۲۳۹
بصره ۱۹
بغداد ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۶۰، ۹۲، ۱۰۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۳
بلخ ۹۲
- بلغارستان ۱۴۵، ۲۳۱
بلغراد، بلغراد ۱۷۴
بندر عباس ۱۷۹
بندماهی ۱۰
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳، ۲۷۳-
۲۷۵
بنیاد زبان ترکی ۲۶۳، ۲۶۴
بنیاد شاهنامه فردوسی ۱۴۸، ۲۷۵
بنیاد فرهنگ ایران ۳۵، ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۲۱، ۲۶۵، ۲۷۳-۲۸۶
بوداپست ۲۲۹
بودین ۲۲۹
بور دور ۲۲۳
بورسا ۱۱، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۲۳
بوسنه، بوسنی ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵
بیزانس ۷، ۱۷، ۳۹، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۶۷
بیستون ۱۹۰
بی شهر ۳۸
بیمارستان ایرانیان استانبول ۲۵۱
- پ
- پاکستان ۲۲۲، ۲۷۰
پرگام ۱۰
پکن ۱۷۶
- ت
- تبریز ۱۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰

خراسان ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۸۷، ۹۸
 ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۸۰
 خطا ۶۴
 خلیج فارس ۱۷۹، ۲۶۴
 خوی ۱۰، ۵، ۱۲۴

د

دارالترجمه همایونی ۲۱۹
 دارالشفای سیواس ۴۹
 دارالفنون عثمانی ۲۴۶
 دانوب ۲۲۲
 دبستان ایرانیان استانبول ۲۴۶، ۲۵۱
 درجزین، درگزین ۲۰۰
 دریای سیاه ۷۷، ۱۱۲، ۲۲۲
 دمشق ۱۲۵
 دنیسر ۱۲۹
 دیاربکر ۴، ۲۳، ۱۲۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۲۳
 دیوریقی، دورکی ۱۱، ۲۳

ر

راوند ۴۷
 رزن ۲۰۰
 رصدخانه مراغه ۱۲۲، ۱۶۸
 رضائیه ۱۲۴
 رودس ۱۶۶، ۱۷۵
 روسیه ۱۷۹، ۲۵۷، ۲۵۹
 روم (در بیشتر صفحات)
 رومانی ۲۳۱، ۲۳۳
 روم ایلی ۱۸۳
 ری ۱۰

ز

زنجان ۱۰

تربت حیدریه ۱۵
 ترکیه (در بیشتر صفحات)
 تفلیس ۳۹
 توقات ۲۳، ۷۵، ۸۰، ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۹۶
 تهران ۲۴۹
 تیرانا ۲۰۰

ج

جامع مراد ۱۲
 جرجان ۱۲۶
 جوین ۱۰
 جیحون ۱۴

چ

چالدران ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۷
 ۲۰۴، ۲۱۹
 چاه سالار خراسان ۴
 چخور سعد (= ایروان) ۲۰۷
 چشمه ۱۰
 چین ۵، ۵۴، ۹۰، ۱۰۹، ۱۷۶

ح

حبه ۱۸۴
 حجاز ۱۰۱، ۱۷۱
 حسن قلعه ۲۰۱
 حلب ۹۳، ۱۸۴

خ

خان صاحب اصفهانی ۱۹
 خان ضیاء الدین وزیر ۲۰
 خان والده ۲۵۵
 خانقاه گلشنی بردعی ۱۷۵

ع

عراق ۱۸۰، ۱۷۱، ۱۲۹، ۴۷
عربستان ۱۸۰

غ

غزنین ۳۷

ف

فارس ۵۸
فرارود (= ماوراءالنهر) ۱۷۰، ۱۶۹

۲۱۱، ۲۰۴، ۱۷۲

فراشر، فراشار ۲۳۲

فرانسه ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۰۰

فراهان ۱۰۷

فرغانه ۱۱۰، ۱۰۹

فرنگ ۴۶

فرهنگستان ادب و هنر ۲۲۲

فرهنگستان مجارستان ۲۲۹

ق

قاضی کوی ۱۰

قاہرہ ۱۷۵

قبادآباد ۱۰

قیچاق (دشت...) ۱۷۲

قراحصار ۱۰۳

قرامان ۲۰۹، ۱۳۸

قره داغ ۲۳۵، ۲۳۴

قزوین ۱۸۲، ۱۰

قسطمونی ۲۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۲۵

۲۴۴

س

سارد ۱

ساری ۱۰

ساوه ۱۰

ستبول ۴۶

سجاس ۱۰

سرایوو ۲۳۶، ۲۳۵

سقطانیہ ۱۰۵، ۱۰۰

سمرقند ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۰

سنتلو ۶۷

سوراخان ۶۷

سیحون ۱۰۹

سینوب ۱۱۲، ۱۱۱، ۷۷

سیواس ۴۰، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۴، ۱۳، ۱۱

۷۵، ۴۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۳۶

۲۰۵، ۱۳۹، ۱۳۸

ش

شام ۲۴۴، ۱۸۰، ۱۰۸، ۹۳، ۷۷، ۵۴، ۴۶

شروان ۱۸۵، ۱۷۰، ۱۵۶

شیراز ۱۷۲، ۱۴۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۹۵، ۱۰

۲۲۶

ص

صربستان ۲۳۶-۲۳۴

ط

طرابلس ۲۳۲، ۱۸۳

طرسوس ۱۳۰، ۱

طوس ۱۰

کتابخانه ملی (وین) ۲۲۹
کتابخانه موزه ایاصوفیه ۱۳۸، ۱۱۶
۲۷۳، ۱۵۶
کتابخانه موزه بریتانیا ۲۲۰، ۱۴۵
کتابخانه موزه توپقا پوسرای ۱۴۵، ۳۵
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۹
۲۱۱، ۲۰۷
کتابخانه یوسف آغا (قونیه) ۱۲۲
کربلا ۲۳۴
کردستان ۱۷۰
کرمان ۱۰۷
کرمانشاه ۲۵۳
کرواسی ۲۳۶
کریمه ۱۹۸، ۱۸۵، ۱۲۴
کشمیر ۱۱۲
کمجان ۱۰۷
کوسه داغ ۷۵، ۷۰

س

گرگان ۱۲۶، ۱۱۷
گلخانه (کاخ...) ۲۴۰
گنجه ۱۰
گورمه ۱
گیلان ۱۷۸، ۳۶

ل

لارنده ۹۲
لاریسا ۱۹۹
لاذق ۱۳
لاهور ۲۲۱
لرستان ۲۰۹، لورستان ۲۱۰
لیدن ۲۷۰

قسطنطنیه ۱۶۶، ۱۴۴، ۱۸
قفجاق ۱۱۲
قندهار ۶۶
قونیه ۶۰، ۴۸، ۳۸، ۳۷، ۲۰، ۱۷، ۱۱
۷۵، ۸۷، ۸۹-۹۱، ۹۶-۹۹، ۱۰۲
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۶
۱۳۰، ۱۳۹، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۴
قهقهه ۱۸۵
قیصریه ۷۵، ۶۷، ۴۹، ۴۸، ۳۰، ۲۹، ۱۱
۷۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹
۲۲۳
قیساریه ۷۷
قیلوحصار ۴۱

ک

کاشان ۴۷
کتابخانه آستان قدس (مشهد) ۳۵
کتابخانه حسین نخجوانی ۹
کتابخانه سراپو ۲۳۵
کتابخانه سلیم آغا (قونیه) ۱۲۱
کتابخانه سلیمانیه (استانبول) ۴۲، ۱۶
کتابخانه عمومی حسین چلبی (قونیه) ۱۳۶
کتابخانه عمومی قسطنونی ۱۱۸
کتابخانه عمومی مغنسیا ۱۴۷، ۱۶
کتابخانه فاتح ۱۳۹، ۱۳۶، ۲۴
کتابخانه گونا ۳۶
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۳۶
۲۰۸، ۱۴۷، ۱۲۲، ۱۱۸، ۴۰
کتابخانه ملی (آنکارا) ۲۲۳، ۲۴۲
کتابخانه ملی (پاریس) ۱۲۷، ۱۱۸
۲۷۴، ۱۳۹
کتابخانه ملی (تبریز) ۲۷۶، ۸۴، ۶۷

م

نیل ۸۹

و

- ماردین ۱۲۹،۳۵،۳۳
 ماوراءالنهر ۱۷۱
 مجارستان ۲۲۹،۲۰۸،۱۴۶،۱۸۵ -
 ۲۳۱
 مدرسه سلسله (سلسله؟) ۱۳۶
 مدیترانه ۱۳۰،۲۶
 مراغه ۱۲۲،۱۰۵،۱۰
 مرکز پژوهش آثار فارسی و کتابشناسی
 ایران ۲۲۲
 مرند ۱۰،۵
 مسجدسبز (بوسا) ۱۱
 مشهد ۳۵
 مصر ۱۷۲،۱۷۱،۱۶۵،۱۰۸،۸۹،۵
 ۲۳۰،۲۰۴،۲۰۰،۱۸۴،۱۸۰
 مغسیا ۲۲۳،۱۴۶
 مقدونیه ۲۲۵،۲۳۴
 مکه ۲۰۴،۱۸۴،۱۸۳،۱۷۰
 ملازگرد، منازگرد ۳۲،۱۰،۴
 ملطیه ۱۰۷،۹۲،۶۲،۴۰،۳۳،۳۰،۱۱
 ۱۳۸،۱۲۲
 موستار ۲۳۶،۲۳۲،۱۹۹
 مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای ۲۷۶
 موصل ۱۲۵،۵۶،۵۰
 مولان ۱۰۷
 میافارقین ۳۵،۳۳

ه

- هرزه‌گوین ۲۳۷-۲۳۴
 هرمزگان ۲۷۵،۱۴۸
 هری ۸۵
 همدان ۲۰۰،۱۰۷،۳۰،۱۰
 هند ۱۶۹،۱۳۸،۱۰۷،۶۰،۵۸،۲۲،۳
 ۲۷۰،۲۲۲،۲۱۳،۲۱۱،۲۰۶،۱۷۱
 هوراند ۱۸۵

ی

- یاسی چمن ۲۰۵
 یانیه ۲۳۲
 یمن ۱۹۷،۱۸۰
 یوگوسلاوی ۲۳۲،۲۳۱،۲۱۶،۲۱۵
 ۲۳۷-۲۳۴
 یونان ۲۳۱،۱۹۹،۱
 یونان (= قرمان) ۲۰۹

ن

- نخجوان ۱۰
 نکیسار ۴۱
 نیشابور ۱۱۷،۱۱۰،۱۰۹
 نیک‌ده ۱۳۹،۱۰

